تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی

۱۷

ترجمه احمد آرام

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۱۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۰۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ۳-۱۶۱-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۳) :) ۱-۱۶۲-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۴) :) -۱۶۳-۴۴۴-۹۶۴ ISBN xج. ۱۵) :) ۸-۱۶۴-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۶) :) ۶-۱۶۵-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۷) :) ۴-۱۶۶-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سوره مزّمّل

اشاره

فضیلت سوره:

از ابو عبد اللّه الصادق-علیه السلام-روایت شده است که گفت:

«هر کس سوره مزمل را در نماز عشاء آخر شب بخواند،شب و روز همراه با سوره مزمل گواهان او خواهند بود،و خداوند زندگی پاکیزه به او عنایت می فرماید،و او را پاک و پاکیزه از دنیا می برد».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵ ص ۴۴۵ /۱۷

زمینه کلّی سوره

توحید پایگاه حرکت و هدف اصلی برای همه رسالتهای الاهی است،و ژرفای اصیل آن در علاقه انسان آفریده به پروردگار آفریننده اش تجسم پیدا می کند، و محور بسیاری از آیات قرآن همین علاقه است که نسبت به آن همچون اصلی از اصول اسلام تأکید می شود و نتایج و داده ها و تفاصیل برنامه آن مورد توضیح قرار می گیرد.و آن کس که در سوره(مزّمل)تدبّر کند،مشاهده خواهد کرد که این سوره موضوع مورد بحث را از دیدگاه قیام شبانه مورد بحث قرار می دهد؛و از آن روی

قیام شبانه می گویم که این تعبیر گسترده تر از گفته ما:صلاه اللیل نماز شب و به آنچه سیاق قرآنی از آن حکایت می کند نزدیکتر است.

۱-پس در آغاز سوره خداوند متعال فرستاده روپوش یا گلیم به خود پیچیده (المزمل)را طرف خطاب قرار می دهد و قیام و بر پا خاستن شب را همچون نماز و روزه و جهاد بر او واجب می سازد،چنان که گفته اند:او-صلّی اللّه علیه و آله- اختصاص به قیام شب دارد و این واجب،امت او را شامل نمی شود،و این مطلب را بیان می کند که شب در نزد او و در نتیجه در نزد بندگان صالحش بدان صورت نیست که مردمان گمان می کنند:یعنی تنها فرصتی برای دراز کشیدن و به خواب رفتن، چه شب نیز پاره ای از عمر آدمی است که می بایستی همچون روز صحنه ای برای تلاش به منظور دست یافتن به رستگاری و خوشبختی باشد،و لذا اصل در زندگی فرد رسالی آن است که در شب بر پا ایستد جز اندکی یعنی نیمی از آن یا چیزی کمتر یا زیادتر از آن،مگر /۱۷ این که سببها و عذرهای شرعی از بیماری و مسافرت و گرفتاری در جنگ در راه خدا و نظایر اینها مانعی پیش آورده باشد،چنان که در آخرین آیه سوره از آن سخن رفته است(آیات ۴/۱).

۲-پروردگار ما-عزّ و جلّ-ترتیل قرآن(یعنی خواندن آن را به صوتی خوش و با تدبّر کردن در آیات)از مهمترین برنامه های قیام شب شمرده،تا آن حد که می توان آن را به تنهایی جانشین دیگر برنامه های شب زنده داری قرار داد،و از آن روی چنین است که قرآن بزرگترین وسیله پیوستگی با ربّ العزه است،و نیز برای آن که خداوند متعال تنها خواستار قیام روحی مجرد از ما نیست،بلکه خواستار علاقه و پیوندی است که بر همه ابعاد زندگی انعکاس پیدا کند و به صورت راهی برای زندگی از خلال تدبر و اندیشیدن در قرآن و عمل کردن به آیات آن درآید (آیات ۲۰/۴).

۳-با آن که مؤمن در برابر این تکلیف الاهی با دشواریهایی رو به رو می شود که چالشهای نفس و دوستی خواب از جمله آنها است،برخاستن از خواب در مقابل آنها به ژرفناهای نفس و جان نافذتر است«أشد وطأ»و در آن هنگام که

انسـان بـا خواست نفس بر آن انگیخته می شود که به اصـلاح دیگران بپردازد،صـدق آنچه می گویـد آشـکارتر می شود«أقوم قیلا»،از آن روی اقوم است و تأثیر بیشتر دارد که گفته آدمی و رفتارش بر راه حق و سـعادت است،و چون معادله زمان روزانه تقسـیم شـده به دو بخش روز و شب را در نظر بگیریم،به این نتیجه می رسـیم که بشـر نیازمنـدی شدیـد به آن دارد که پس از تحمل دشواریها و چالشـهای زندگی در روز، اراده چالش و ایستادگی بر طریقهٔ کمال مطلوب را بدون تأثیر پذیرفتن از طبیعت و عوامل منفی آن حفظ کند،و مؤمنان عروج به این مقام را از قیام شبانه الهام می گیرند و در نتیجه در گشت و گذارهای دراز روزانه از حق و صواب به اندازه سرانگشتی انحراف حاصل نمی کنند(آیات ۷/۵).

۴-و در صورتی که همه مؤمنان می بایستی به قیام شـبانه توجه داشته باشند،پیامبران و وابستگان به رسالت به صورت خاصی با این واجب الاـهی بسـتگی دارنـد،و این امر نزد رهـبری مکتبی برای امـام معصوم به حـدّ وجوب می رسـد، و در نزد دیگران به نزدیک این حد.و سـبب آن است که ایشان امانتداران رسالت خدا و سـپاهیانی از او به شمار می روند که سخت گرفتار مبارزه اساسـی و فرهنگی علیه باطلند،و خدا می داند که چالشـها و فشارها و دشواریهایی که اینان با آنها رو به رو هستند و باید از سر راه بندگان خدا برشان دارند چه اندازه زیاد است،و به همین سـبب /۱۷ نیاز آنان به زاد و توشه ایمان و مصرف کردن سوخت و کار مایه تقوی برای انجام وظیفه خود بسیار از دیگران افزونتر است.

و رسالیان در مبارزه و تلاش خود هنگامی پیروز خواهنـد شـد که به قله توحید و توکل به رب العزه و شـکیبایی در مقابل آزار دیـدن در راه حق و خـدا عروج کرده باشـند،و از همین جـا است که اهمیت قیام لیل و نقش اصـلی آن در راه پیشـرفت هـدف رسالت همچون معراجی اساسی برای رسیدن به آن قله بلند آشکار می شود.

۵-پس از آن که خـدا تکذیب کنندگان صاحب نعمت را بیم می دهد و آخرت و عذاب سـخت آن را به یادشان می آورد،به ما یادآور می شود که دوست او رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-که به رسالت بر ما فرستاده شده،مظهر

سنت جاری او در زندگی است،که خدا فرستادگان خود را همچون گواهان بر امتها می فرستد(مبشرین و منذرین)تا ما را از آن بیم دهند که در صدد نافرمانی اولیای او نباشیم،بدان جهت که نتیجه آن گرفتاری سخت در دنیا است،که فرعون و بزرگان قوم و سپاهیان وی گرفتار آن شدند،و بزرگتر از آن مبتلا شدن به عذاب قیامت یَوْماً یَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِیباً است که کودکان را پیر می کند و شکی در آن نیست،و آن بزرگترین یادآوری و پند خداوند به بندگان خویش است فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً .

۶-و در پایان سوره قرآن برای ما بیان می کند که اهتمام گروه نخستین مسلمانان به قیام شبانه(و در پیشاپیش ایشان پیامبر بزرگوار)چنان بود که نزدیک دو سوم شب و نیمی از آن و یک سوم از آن بر حسب اوضاع و احوال این قیام طول می کشد؛و برای نسلهای متوالی در این ضمن موضوع اوضاع و احوال استثنایی و عذرهای شرعی را که مانع قیام لیل می شود،بیان می کند،و ما را به بعضی از تکالیف واجب شده متوجه می سازد،و از ما می خواهد که به آمرزشخواهی از خدا بپردازیم که إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ .

سوره المزّمّل

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ . یا أَیُّهَا اَلْمُزَّمِّلُ (۱) قُمِ اَللَّیْلَ إِلاّ قَلِیلاً (۲) نِصْفَهُ أَوِ اُنْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً (۳) أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ اَلْقُرْآنَ تَرْتِیلاً
(۴) إِنّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً (۵) إِنَّ ناشِئَهَ اَللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً (۶) إِنَّ لَکَ فِی اَلنَّهارِ سَبْحاً طَوِیلاً (۷) وَ اُذْکُرِ اِسْمَ
رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً (۸) رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً (۹) وَ اِصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اُهْجُرْهُمْ هَجْراً
جَمِیلاً (۱۰) وَ ذَرْنِی وَ اَلْمُکَذِّبِینَ أُولِی اَلنَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً (۱۱) إِنَّ لَدَیْنا أَنْکالاً وَ جَحِیماً (۱۲) وَ طَعاماً ذا غُصَّهٍ وَ عَذاباً أَلِیماً
(۱۳) یَوْمَ تَرْجُفُ اَلْأَرْضُ وَ اَلْجِبالُ وَ کانَتِ اَلْجِبالُ کَثِیباً مَهِیلاً (۱۴) إِنّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ کَما أَرْسَلْنا إِلی فِرْعَوْنَ
رَسُولاً (۱۵) فَعَصی فِرْعَوْنُ اَلرَّسُولَ فَأَخَذْناهُ أَخْذاً وَبِیلاً (۱۶) فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ اَلْوِلْدانَ شِیباً (۱۷) اَلسَّماءُ مُنْفَطِرٌ
بِهِ کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً (۱۸) إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شاءَ اِتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً (۱۹) إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اَللَّیْلِ وَ
نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَهٌ مِنَ اَلَّذِینَ مَعَکَ وَ اَللّهُ یُقَدِّرُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَیْکُمْ فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ اَلْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ
سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضی وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی اَلْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اَللّهِ وَ آخَرُونَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّهِ فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنْهُ وَ
أَقِیمُوا اَلصَّلاهَ وَ آتُوا اَلزَّکاهَ وَ أَقْرِضُوا اَللّهَ قَرْضاً حَسَناً وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اَللّهِ هُوَ خَیْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ
اِسْتَغْفِرُوا اَللّهَ إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۰)

معنای واژه ها

۷ سبحا:السبح:بازگشتن و منصرف شدن،و اصل سبح از تقلّب و گشتن و زیر و رو شدن است و سابح در آب (شناگر)به همین سبب چنین نامیده شده است.

۸ تبتل:از همه بریدن و به خدا پیوستن،و اصل آن از

ص :۱۱

بتلت الشیء به معنی بریدن آن چیز است.

۱۴ کثیبا:الکثیب ریگ فراوان روی هم انباشته است.

مهیلا-:هلت الرمل اهیله هیلا فهو مهیل،به معنی آن است که چون قسمت زیرین ریگ انباشته حرکت داده شود،قسمت بالایی آن فرو می ریزد.

۱۶ وبیلا:هر سنگینی وبیل است،و از آن است کلأ مستوبل،که خوراک مایه تخمه و ناگوار به سبب سنگینی آن است؛و از آن است الوبل و الوابل به معنی باران دانه درشت،و نیز از آن است وبال به معنی آنچه بر نفس گران باشد؛و الوبیل عصای ضخیم را گویند.

شب هنگام به پا خیز مگر اندکی

اشاره

شرح آیات:

[۱]

یٰا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای خود را به گلیم یا روپوش پوشانده.» مفسّران در کنار این آیه توقف فراوان داشته،و درباره معنی متزمّل اختلاف فراوان با یکدیگر پیدا کرده اند؛یکی از ایشان گفته است:معنی متزمل یعنی پوشیده شده به عبای پیامبری و تحمل کننده بار سنگین آن است، (۱) و علّامه طباطبائی بر این نظر تعلیقی نوشته و گفته است:گواهی بر آن نداریم، (۲) و در

ص: ۱۲

۱- ۱) -تفسیر مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۷ از عکرمه.

۲- ۲) -تفسیر المیزان،ج ۲۰،ص ۶۰.

«کشّاف»چنین آمده است:رسول اللّه(ص)شب با قطیفه ای خود را پوشانده به خواب می رفت،و او را آگاه کردند که داشتن چنین وضعی برای خواب مخصوص کسانی لا ابالی است که هیچ امری برای آنان اهمیت ندارد؛ (۱) و در الدّر المنثور از جابر روایت شده است که گفت:افراد قریش در دار النّدوه گرد آمدند و گفتند:

این مرد را به نامی بنامید تا مردمان از گرد او پراکنده شوند،گفته شد:کاهن، گفتند:کاهن نیست؛گفته شد:مجنون،گفتند:مجنون نیست؛گفته شد:

جادوگر،گفتند:جادوگر نیست؛گفتند:سبب بریدن دوست از دوستش می شود، /۱۷ و سپس جمعیت پراکنده شد؛چون خبر آن به پیامبر(ص)رسید،لباس خود را پوشید و خود را با آن پوشاند؛ (۲) و گفته ای آن است که اولین بار که جبرییل را دید از ترس خود را در لباس مخفی کرد تا آن گاه که با او انس پیدا کرد.به این خطاب در آغاز وحی خوانده شده است که چیزی را از طرف خدا به مردمان ابلاغ نکرده بود،سپس با الفاظ«نبی»و«رسول»در معرض خطاب قرار می گرفت. (۳)

پیش از بیان رأی خودمان درباره این آیه کریمه،بعضی از ملاحظات را درباره قسمتی از نغزها و آراء درباره آن نقل می کنیم:این که زمخشری در تعلیق خود عبارات(یهجّن...لاـ یهمه امر...لا یعنیه شأن)داشتن چنین وصفی برای خواب مخصوص کسانی لاـ ابالی است که هیچ امری برای آنان اهمیت ندارد،از لحاظ معنی شایسته مقام حبیب اللّه و گزیده پیامبران او و معصوم بودن و تا آن حد اهتمام درباره امر رسالت داشتن که نزدیک بود خود را برای آن هلاک کند،و تحمل آزار کردن تا آن اندازه که پروردگار سبحانه و تعالی او را چنین خطاب کرد:

طه* مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقیٰ* إِلاّٰ تَذْکِرَةً لِمَنْ یَخْشیٰ به هیچ وجه نیست. (۴)

به همین گونه آنچه در الدر المنثور آمده و بنا بر آن پیامبر(ص)از گفته

۱- ۳) -تفسیر الکشاف،ج ۴،ص ۶۴۴.

۲- ۴) -تفسیر الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۷۶.

۳- ۵) -تفسیر مجمع البیان،ج ۵،ص ۳۷۷.

۴- ۶) -طه/۱-۳.

جاهلیان چنـدان متأثر شد که خود را در لباس خویش پوشاند و مخفی کرد،شایسـته مقام او نیست!اما آنچه گفته شده است که رسول اللّه(ص)از ترس خود را می پوشاند یا این که پس از نخستین دیدار با جبرییل به خانه خدیجه رفت و گفت:

(زمّلونی زمّلونی...دثّرونی دثّرونی)هر چه بیشتر از طبیعت پیامبران و شخصیت سید بزرگ ایشان-صلوات اللّه علیهم-دور است.

سبب این است که در آن صورت شـکّی در درستی رسالت و اتصال به خـدا در نزد او(ص)وجود پیدا می کند که این متناقض با گفته خدای متعال درباره او است: وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ* وَ مٰا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ* وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطٰانٍ رَجِیمٍ . (۱)

آنچه به نظر من می رسد،این است که کلمه«المزّمّل»احتمالا یکی از دو معنی زیر را دارد:

نخست:آنچه عکرمه به آن اشـاره کرده و احتمـال آن داده است که مقصود از آن تحمـل دشواریهای پیامبری بوده است،بـدان سبب که متصـدی امر رسـالت و مسـئولیت ایجـاد تغییری در اجتمـاع بیش از هر کس به قیام شـبانه نیازمنـد است تا از آن روح ایمان و اراده مسـتقیم ماندن بر راهی که آکنده از سـختیها و چالشـها است، در وی تقویت شود.در المنجد آمده است که:زمل زملا الشیء:حمله،آن را حمل کرد؛ازدمل الحمل،یعنی بار را یکباره حمل کرد،و الزّمل یعنی بار. (۲)

دوم:آن که لباس یا پوشـش بر او به صورتی قرار گرفته است که حال پیامبر(ص)را در آن هنگام که این آیات بر وی نازل می شد مجسم می سازد،که این ظاهر لفظ است،و از خطاب با این کلمه دو فایده حاصل می شود:

نخست:نشـانه ای از مهربـانی و عطوفت و دلالـت بر نزدیکی رسول به پروردگـارش در آن هنگـام که با چنین تعبیر رایـج میان دوستان طرف مخاطبه واقع

۱- ۷) -التّکویر۲۳/۲۵/.

۲- ۸) -المنجد،ماده زمل.

می شود.

دوم:گسترش آن بر هر کس که برای خواب تزمل می کند،و این سخن مشمول قاعده:(ایّاك أعنی و اسمعی یا جاره مقصودم تویی و گوش فرا دارای همسایه)می شود که آیات قرآن حکیم با توجه به قاعده نازل شده است.

ولی باید دانست که معنی اول نیز شامل هر کس می شود که بارهای سنگین(اعباء)دست دعا به سوی خدا بلند کردن را حمل می کند و در این تعبیر کمترین ارتباطی به عظمت رسول اللّه(ص)-چنان که بعضی تصور کرده اند- ندارد،چه او نیز بشری همانند ما و نیازمند به خفتن و آسایش یافتن است.شاید رسول اللّه(ص)اول شب می خوابیده است تا در نیمه شب و آخر آن بیدار شود و برخیزد و قیام شبانه خویش را،چنان که از او روایت شده،به نماز صبح پیوند دهد، و این نظر را لغت نیز تأیید می کند،چنان که در آن آمده است:زمل الشیء بثوبه او فیه،یعنی آن را با لباس خود پوشاند یا در آن نهاد. (۱)

[۲]

و در آن هنگام که هر مزّمّل با ندای وحی الاهی توجه یافته به سوی او بیدار می شود از جای خود برمی خیزد،خود را ۱۷/ در برابر امری مهم می یابد.

قُمِ اللَّیْلَ

شب هنگام بر پای خیز.» نگفته است:به نماز برخیز،زیرا که تعبیر با قیام فراگیر از نماز است،چه قیام نماز خاص و جز آن را شامل می شود؛و نیز چنین است دعا کردن و خواندن قرآن و به تفکر پرداختن و طلب آمرزش کردن،و آنچه از داوری کردن درباره گذشته نتیجه می شود،به محاسبه ذاتی و اندیشیدن طبق برنامه درباره آینده می انجامد.بنا بر این،شب تنها برای خواب و آسایش نیست؛هرگز...بلکه فرصتی طلایی برای عروج کردن مؤمنان به سوی کمال روحی و عقلی و پیوستن به پروردگار جهانیان است...که از آن برنامه ریزی سالمی برای آینده فراهم می آید، خواه آینده دور قیامت بوده باشد،یا آینده نزدیک دنیا در فردا و پس فردا،در صورتی

۱- ۹) -المنجد،همان ماده.

که رفت و بازگشت دراز و تمام ناشـدنی در هر روز صورت پـذیر می شود.و تمایز شب نسـبت به روز با آرامش و صـفای آن است،و این که آدمی در آن از بسـیاری از عوامـل مـؤثری که در هنگـام روز بـا آنهـا مواجه می شود دور می مانـد،و از همین روست که خداوند متعال آن را وعده گاه دیدار با بندگان صالح خویش قرار داده است.

اسـلام از پیروان خود چنان می خواهد که راهنمای بشـریت بوده باشـند،و از این راه اسـباب سـعادت جاودانی خویش را فراهم آورند،و این امر نیازمند عزیمتی عالی و اراده ای سخت و آهنین و نجوا کردن با خدایی است که هر نیکی و خوشبختی در نزد او است...و بر پا خاسـتن شب همه اینها را برای خواهندگان میسـر می سازد،و رسیدن به چنین هدف در گرو کوشش مستمری برای دست یـافتن به آن است که تنهـا روز برای آن کـافی نیست و همین خـود سـبب آن است که از مؤمنـان خواسـته شـود تا تلاش روزانه را به قیـام شب متصل سازنـد،و جز انـدکی به خواب نرونـد؛آری،هـدف بزرگ است و فرصت کوتاه،و به همین سبب تلاش باید دو چندان شود و برای رسیدن به مقصود هر اندازه وقت بیشتر که میسر باشد مورد استفاده قرار گیرد.

□
إِلاّ قَلِيلاً

مگر انـدکی.» که این قسـمت انـدک از زنـدگی خود را مخصوص راحتی بدنهای خود به عنوان یک نیازمندی تحمیل شده بر هر /۱۷ آفریـده قرار می دهنـد،و در آن بـا چشم برهم نهـادن و خوابیـدن آسـایش پیـدا می کننـد،و این آسایش برای خود آن نیست،بلکه برای آن است که پس از آن بـار دیگر به ادامه دادن کوشـش تمام ناشـدنی سراسـر زنـدگی خود و دست یافتن به نتایـج بزرگ بپردازنـد،و اگر به مطالعه زنـدگی یکی از ایشان بپردازی و کارهای بزرگی را که انجام داده است بر ایام عمر او تقسـیم کنی، مشاهـده خواهی کرد که به دسـتاوردهای بزرگ دست یـافته است،و بر عکس ایشان کسانی که تسـلیم به خواب فراوان و در صـدد دست یافتن به آسایش بیشتر بوده انـد، در ظاهر امر چنان به نظر می رسد که یکی از ایشان هشـتاد سال عمر کرده است، ولی چون به تعیین ارزش زندگی او از لحاظ کارهای سودمندی که به انجام رسانیده

است بپردازی،در خواهی یافت که آن هشتاد سال ارزشی بیش از بیست یا سی سال نداشته است،بدان سبب که ساعات درازی را در روز را به خواب گذرانیده و اوقات بیداری او میان غفلت و لهو و لعب ضایع شده است.

آری،خدا برای ما چنان می خواهد که نصف دیگر عمرهای خودمان را که مردمان بر حسب عادت آن را به رایگان از دست می دهند،به قیامی اختصاص دهیم که در انجام دادن عمل صالحی به مصرف برسد،و کدام عمل صالح است که از تقرب به خداوند متعال و تدبّر کردن و اندیشیدن در کتاب او بزرگتر و ارزشمندتر باشد و با اندیشیدن در آیات او و در طبیعت سبب انگیزش سودمند عقل و خرد آدمی شود.

در عین آن که فرمان قرآنی«قم»ظاهرا نسبت به پیامبر و معصومان-علیه و علیهم الصلاه و السلام-اثر وجوبی دارد و برای دیگران عنوان استحباب پیدا می کند،مردمان پرهیزگار و متقی عملا به آن همچون یک دستور واجب نگاه می کنند،و به همان گونه که التزام و تعهد خویش را نسبت به نمازهای روزانه پیوسته در نظر دارند،نسبت به قیام شبانه نیز چنین الزامی را مراعات می کنند،و این نتیجه اهمیتی است که برای این کار و نقش آن در زندگی و شخصیت و خود قایلند،و نیز برخاسته از ایمان ایشان به این امر است که آیات قرآن به همه افراد جهت زندگی را نشان می دهد،که این ارائه جهت به پیامبر و معصومان صورت خاص پیدا می کند.

[۳-۴]

بعد از آن که خداوند پیامبر خود و به طور ضمنی هر مؤمنی را دستور می دهد که جز اندکی از شب بقیه آن را به عنوان بالاترین و بهترین کار شب زنده داری کند ما را در برابر سه انتخاب دیگر قرار می دهد:

نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ

نیمی از آن یا بکاه اندکی از آن*یا بر آن بیفزا.» درباره ضمیر متصل به کلمه نصف در این آیه اختلاف است که آیا به شب باز می گردد یا به قلیل،و در نتیجه از لحاظ نحوی نیمی از آن یعنی نِصْفَهُ بدل از

ص :۱۷

کـدام یـک از آن دو است.بعضـی گفته انـد- /۱۷ و از جمله شـیخ الطـائفه-که نصـفه بـدل از شب(لیـل)است،همچون این که گویی:ضرب زیدا رأسه، [(۱)] یعنی سـر زید را زد؛و به گفته بعضـی دیگر:بدل از قلیل است که در این صورت بیانی از مستثنی است،و مؤید این گفته است آنچه از امام صادق(ع)روایت شده است که گفت:

«قلیـل نصف است،یا از این نصف قلیل انـدکی(قلیلی)بکاه،یا بر این قلیل قلیلی بیفزا». [(۲)] و آنچه به نظر من نزدیکتر می نمـاید آن است که ضـمیر هاء در«نصـفه»به لیل باز می گردد بنا بر این معنی آیه چنین می شود:همه شب قیام کن جز اندکی از آن،یا نصف آن،یا کمتر از نصف آن با کاستن اندکی از این نصف،یا بیشتر از نصف با افزودن اندکی بر این نصف.

می تـوانیم بگـوییم که:مقصود از«اللیـل»در قُمِ اللَّیْلَ جنس است،و آنچه مسـتثنی شـده پـاره ای از آن است،که در این صورت معنی چنین می شود:همه شـبها قیام کن مگر اندکی از شبها و بعضی از آنها،و این-به تعبیر صاحب مجمع البیان-شبهای معذور بودن همچون در بیمـاری و غلبه خواب و درد چشم و همانـنـدهای اینهـا است، [(۳)] و مؤید آن است روایت محمد بن مسـلم از امام باقر(ع) که گفت:از او درباره گفته خدای تعالی در این آیه پرسـش کردم و او گفت:«به او فرمان داده است که هر شب به گزاردن نماز شب بپردازد،مگر در آن شبهایی که پیش آید و در آنها به اقامه نماز شب نپردازد» [(۴)] به عذری از عذرها.

پرسشـی که پیش می آیـد این است که:چرا خـدا امر به قیـام به صورتی تردیدپـذیر میـان چهارگونه اختیار داده است؟شایـد به سببهای آینده چنین بوده باشد.

۱-برای آن که واجب تحدیـد شده امری است که در پاره ای از اوضاع و احوال حتی نسبت به پیامبر و معصومانی که قیام لیل بر ایشان وجوب شرعی عینی

ص: ۱۸

۱- ۱۰) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۶۲.

۲- ۱۱) -تفسیر مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۷.

۳- ۱۲) -همان جا.

۴- ۱۳) -تفسیر المیزان،ج ۲۰،ص ۷۱ از،کتاب التهذیب.

دارد امکـان پـذیر است،چه انسان از دیـدگاه واقعیت در معرض اوضاع و احوال متغیری قرار گرفته است که مقاومت کردن در برابر آنهـا برای او ممکـن نیست، همچـون بیمـاری و جنـگ و اوضـاع و احـوال امنیـتی؛علی بن ابی طـالب(ع)گفته است:«خـدا پیامبرش را(ص)در این ۱۷/ ساعتهای قیام در شب مخیّر ساخته،و آن را موکول به رأی خود کرده است،و پیامبر(ص)و گروهی از مؤمنان با او به همین مقدارها قیام می کنند،و این کار برای ایشان دشوار می شود،و کسـی از ایشان بود که نمی دانست چند رکعت نماز خوانـده است،و چه انـدازه از شب باقی مانـده است،و به همین سـبب تمام شب را بیـدار و قایم می مانـد تا مبادا به انـدازه واجب قیام نکرده باشـد،تا این که خدا در آخر آیه تکلیف را سـبکتر کرد»، (۱) که در آن جا قرآن آشـکارا به یکی از سببهای تعدد اختیارات اشاره کرده است.

۲-سـپس مکلف را در برابر اختیارات متعدد قرار دادن که در سنگینی بر نفس و اندازه فضیلت در نزد خدا با یکدیگر اختلاف دارنـد،و تفـاوتی میـان درجه تکلیف وجود نـدارد که آیـا واجب است یـا مسـتحبّ،بر حسب انـدازه ایمـان و اراده خود در آن هنگام که هر کدام را بخواهد انتخاب می کند،گونه ای از امتحان و آزمایش الاهی را از مؤمنان می گذراند.

۳-چنـان کـه از همیـن راه به این نـتیجه می رسـیم که،به عنـوان حکم شـرعی،برای جز پیغمـبر(ص)قیـام لیـل مسـتحبّ است نه واجب،و فقیهان اختلاف در نصوص را از لحاظ تنگی و گستردگی و فزونی و اندکی،دلیل بر اسـتحباب دانسته اند،زیرا که امر واجب تحدید شده است.

قیـام لیل-چنان که به آن اشاره شـد-منحصـر به شـماره ای از رکعتها و ذکرها نیست،بلکه برنامه ای مایه تکامل جسم و روح و عقل است،و این نتیجه ای از متضـمن بودن آن بر نماز و مناجات و تلاوت قرآن است که به میانجیگری آنها قایمان در شب به آفاق عروج می کنند که در عین حال سبب عروج انسان به مراتب

۱- ۱۴) -تفسیر مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۷.

کمال است.

قرائت قرآن و اندیشیدن در معانی آن روح قیام لیل است،و آن پیمان خدا برای انسان،و ریسمان کشیده شده او از آسمان به زمین،و راه و روش روشنی است که با آن دردهای او درمان می شود و از این راه به خوشبختی می رسد،و از آن روح توحید و توکل و صبر مدد می گیرد،و از آیات آن بینشهای هدایت /۱۷ و حق در هر میدان از زندگی به آدمی الهام می شود،تا بتواند در روز به راهنمایی پروردگار خویش به راه بیفتد،و در اختیار او مرهمی برای هر درد و راه حلی برای هر دشواری و تدبّری صائب برای هر قضیه و حرکت در زندگی فردی و اجتماعی،و در هر میدان از میدانهای آن وجود داشته باشد.آری،خواندن قرآن،خود به خود برکت و حسنه ای بزرگ است،ولی هدف قرآن بزرگتر از تبرک محض است،بلکه بزرگترین خیر آن جز با برانگیخته شدن عقل به توسط هدایت قرآن و تدبر کردن در معانی آن حاصل نمی شود.آیا این گفته خدای عز و جل را نشنیده ای که: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ؟و تدبّر در قرآن تنها برای فهم آن نیست،بلکه برای عمل کردن و به کار گرفتن آن نیز هست،و به همین سبب قرآن میان ترتیل آن در شب و آمد و شد طویل مردمان در روز ارتباط برقرار می کند.چون خواندن قرآن به خودی خود هدف نیست،خداوند متعال به ما فرمان داده است که آیات آن را به صورت خاص بخوانیم که همان ترتیل است.

وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً

و قرآن را نیکو و با تأنی بخوان.» ترتیل،خواندن نیکو و بدون شتاب و همراه با تفکر و تدبّر است.عبد اللّه بن سلیمان گفت:از ابو عبد اللّه(امام صادق علیه السلام)درباره معنی این آیه پرسش کردم،و او گفت:«امیر مؤمنان(ع)گفته است:یعنی آن را آشکار بخوان و مانند مو آن را بریده بریده مکن،و همچون ریگ آن را پراکنده مساز،تا چنان شود که دلهای سخت شما از خواب بیدار شود،و نباید تمام همّ شما رسیدن به پایان سوره باشد»؛ (۱) و امام صادق(ع)گفت:«قرآن نباید به هذرمه(به شتاب)خوانده

ص: ۲۰

۱- ۱۵) -تفسیر نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۴۶.

شود،بلکه می بایستی به ترتیل خوانده شود؛پس چون به آیه ای برسی که در آن سخن از بهشت آمده است،اندکی توقف کن و از خدای عزّ و جلّ خواستار بهشت شو،و چون به آیه ای در یاد کرد آتش دوزخ برسی نیز بایست و از آتش دوزخ به خدای متعال پناه بر»، (۱) و نیز گفت(ع):«بایـد در خوانـدن آن مکث کنی و به بانـگ نیکو آن را بخوانی»؛ (۲) و از امّ سـلمه روایت شده است که:رسول اللّه خواندن قرآن خود را به آیه آیه تقسیم می کرد؛ (۳) و از انس /۱۷ روایت شده است که گفت:صوت خـود را می کشـید و امتـداد می داد. (۴) امـام علی-علیه السـلام-در بیـان ایسـتار پرهیزگـاران در برابر قرآن در قیـام لیل گفته است:«اما شب هنگام، راست برپاینـد،و قرآن را جزء جزء با تأمل و درنگ بر زبان دارنـد،و با خوانـدن آن اندوهبارند،و در آن انـدوه داروی درد خـود را به دست می آرنـد.و اگر به آیه ای گذشـتند که تشـویقی در آن است،به طمع بیارمنـد و جانهاشـان چنان از شوق برآید که گویی دیده هاشان بدان نگران است،و اگر آیه ای را خواندند که در آن بیم دادنی است،گوش دلهای خویش بدان نهند،آن سان که پنداری بانگ برآمدن و فرو شدن آتش دوزخ را می شـنوند؛(با رکوع)پشـتهای خود را خمانیده انـد،و(بـا سـجود)پیشانیهـا و پنجه هـا و زانوهـا و کنـاره هـای پـا را بر زمین گسترانیـده،از خـدا می خواهنـد که گردنهاشـان را بگشایـد»و این کیفیت به صورت مادّی و معنوی در شخصـیّتهای ایشان تجلّی پیدا می کند،چنان که امام-علیه السـلام-بر گفته خود چنین می افزاید:«و امّا در روز،دانشمندانند خویشتن دار،نیکوکارانند پرهیزگار». (۵)

معنی لغوی برای ترتیل با آنچه پیشتر گفته شد به دست می آید؛چون گفته

ص: ۲۱

۱- ۱۶) -همان جا.

۲- ۱۷) -همان منبع،ص ۴۴۷.

۳- ۱۸) -همان جا.

۴- ۱۹) -همان جا.

۵- ۲۰) -نهج البلاغه،خ ۱۹۳،ص ۳۰۴.

شـود:رتـل الشـیء مقصـود آن است که نظم و ترتیـبی نیکـو پیـدا کرد؛و رتّـل الکلام، یعنی اجزاء سـخن را خوب بـا یکـدیگر پیـوست؛و رتّـل القرآن یعنی در خوانـدن قرآن تـأنق و حکمت به کـار برد.و رتـل در اصـطلاحات نظـامی به معنی صف بسـتن سپاهیـان و به ترتیب پشت سـر هم قرار گرفتن آلات و ادوات نظامی است؛و به قولی پایین آوردن صوت هنگام خوانـدن است. (۱)

[۵-۶]

خدای متعال یکی از پیامدهای اساسـی را که سـبب کشف اهمیت قیام شـبانه می شود،بیان می کند،و آن بیان نقش اساسی آن در ساخته شدن شخصیت مکتبی توانای بر تحمل مسئولیت وحی است؛امانت الاهی،از آن روی که با هواهای بشری و آسایش دوستی آدمی مخالفت دارد،سـنگین می نماید،و ایستار درست در برابر آن گریختن از قبول این مسئولیت نیست،بلکه بالا بردن و رسانـدن مقـام نفس به ترازی است که بتوانـد بـا تزکیه و تربیت و تعلیم از طریق برنـامه هـای گونـاگون،بار آن مسـئولیت را بپذیرد،و یکی از این گونه وسایل قیام شبانه است که در آیات گذشته به آن اشاره شد.

إِنّٰا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً

مـا به زودی بر تو سـخنی را القـا می کنیم که سـنگین است.» عبـد اللّه بن عمر گفت:یعنی به زودی گفته ای را به تو وحی می کنیم که بر تو و بر امّت سـنگین است؛ (۲) و گفته شـده که مقصود از«ثقیلا»آن است که جز قلبی تأییـد شده با توفیق و نفسـی تقویت شـده با توحید،نمی تواند حامل آن باشد؛و به گفته دیگری ثقیل به معنای عظیم الشأن و بلند مرتبه است،چنان که گفته می شود:

این کلام رصین است،و این سخنی است که چون در جای خود قرار گیرد دارای وزن است؛ (۳) و قولی آن است که در میزان روز قیامت سنگین است.و قرطبی گفت:این وابسته به امر واجب بودن قیام لیل است،یعنی از آن روی سنگین است

۱- ۲۱) -المنجد،ماده رتل با اضافه و تصرف.

۲- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۴۷.

۳- ۲۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۸.

که نماز شب گفته سنگینی برای حمل کردن است،چه شب برای خفتن است،و چون کسی به قیام اکثر آن موظف شود و این امر برای او با بار کردن بار سنگین بر نفس میسر نشود،و در عین حال باید با شیطان نیز مجاهده کند،البته امری است که برای بنده سنگینی دارد. (۱) و بعضی به تفسیر مادی برای معنی ثقیل پرداخته و با تکیه بر روایتهای غیر محقق به استدلال پرداخته اند،همچون این گفته عایشه که:

چون به رسول اللّه(ص)در حال سوار بودن بر شتر وحی می رسید،آن شتر سراسر گردن خود را بر زمین می زد، (۲) و در روایتی:شتر از سنگینی وحی زانو می زد و بر زمین قرار می گرفت.و این که پیشانی رسول(ص)را عرق می پوشاند. (۳)

آنچه من اختیار می کنم چنین است:سنگینی معنوی است،پیش از آن که سنگینی مادّی بوده باشد،و اگر روایات گذشته حاکی از اثر مادّی وحی بر رسول اللّه(ص)و بر مرکب او با ملاحظه آیه لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ صحت داشته باشد،چیزی جز نمودارها و دلالتهایی بر آثار و حقایق معنوی محسوب نمی شود.و شک نیست که قرآن،به اعتبار آن که مسئولیتهای بزرگی را همچون مسئولیت استقلال و تغییر و تزکیه و مبارزه با باطل بر دوش انسان بار می کند،گفته ای سنگین است،و به همین سبب آدمی نیاز به آن دارد که از قیام شبانه /۱۷ برای توانا شدن بر حمل این بار سنگین مدد گیرد،و بدین گونه سیاق قرآن ارتباطی میان ثقل قرآن و قیام لیل برقرار می سازد،و برای ما این مطلب را توضیح می دهد که نماز و شب زنده داری حالت نفسی برخاسته از آنها،چون همه در شب صورت پذیر شود،بهتر از آن است که در روز فراهم آید.

إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ

برخاستن شب.» ناشئه در لغت از نشأ اللیل یعنی آن را احداث کرد،آمده است؛و اللّه:آن را آفرید؛و الحدیث او الکلام:آن را وضع و آغاز کرد،و ساعات اول شب بدان

۱- ۲۴) -الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۹،ص ۳۸.

۲- ۲۵) -تفسیر نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۴۷.

۳- ۲۶) -همان جا.

سبب ناشئه نامیده شده که شب با آنها آغاز می شود، (۱) و به نظر ما،مقصود همه آن چیزها است که در شب از عبادت روحانی یا بصیرت عقلانی یا حکمت ربّانی صورت می گیرد.و اما مفسران را در این خصوص دو گفته است:یکی از آنها این که مقصود از ناشئه اللیل دو رکعت نمازی است که پس از نماز مغرب گزارده شود (شاید غفیله،و به گفته ای جز آن)؛ (۲) و دوم:قیام لیل،چنان که در مجمع البیان از باقر و صادق(ع)نقل شده است:«آن قیام در آخر شب است تا نماز شب» (۳) و،چنان که گذشت،این به سیاق سوره نزدیکتر است.

هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً

استواری سخت تر دارد.» و شدت وطأ ثبات قدمی است که سنگینی و سختی گام نهادن بر زمین آن را منعکس می سازد،پس گام سخت بر زمین نهادن مایه ثبات قدم بیشتر خواهد بود، و به قول قتاده:ثبات قدم بیشتر در خیر، (۴) و به گفته فرّاء:ثبات قدم بیشتر در شب،بدان سبب که مردمان در این ثبات قدم مضطرب می شوند،و برای تأمین معاش به این جا و آن جا می روند. (۵) و شک نیست که استقامت داشتن در راه رسالت امری دشوار است و به اراده ای سخت و روحی عالی نیاز دارد،تا آدمی با آنها بتواند با چالشهای مستقیم بودن بر حق مواجه شود...و قیام شب /۱۷ همراه با خواندن قرآن و تدبّر کردن در آن و پرداختن به دعا و آمرزشخواهی به شخص اراده ثبات و روح تحمل عطا می کند؛و در هنگام بحث از این آیه شایسته است که به مطالعه در زندگی نسلهای نخستین مسلمانان بپردازیم که کارهای بزرگی در تاریخ انجام دادند،و مسیر انسانیت را عوض کردند،و شک نیست که آنان در این کار از قیام خویش در شب و همت عالی و اراده سختی که از آن بهره ایشان شده بود مدد

۱- (۲۷) -المنجد،ماده نشأ.

۲- (۲۸) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۴۸ به نقل از کافی.

۳- (۲۹) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۸.

۴- (۳۰) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۷۸.

۵- (۳۱) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۷۵.

می گرفتند،و در واقع راهبان شب و شهسواران روز بودند.

برخاستن شب بر جانها از آن روی دشوار است که شخص برای پرداختن به آن مواجه با چالشی نفسی می شود که خواب بر آن چیره شده،و در صدد آن است که از زیر بار مسئولیت شانه تهی کند،و راحت بدنی را از لقای پروردگار جبّار خویش برتر داند،و به همین گونه با چالش شیطانی نیز رو به رو است که به او عقب انداختن این تکلیف الاهی را وسوسه می کند،و خواب یا چیزی دیگری را همچون بهانه فرار در اختیار او می گذارد.پس بدین گونه است که قیام شب نقطه عزیمتی برای بهبود بخشیدن اساسی و ریشه دار در نفس آدمی و در اجتماع به شمار می رود،که این خود عملی دشوار است،و قرآن به این معنی بدین گونه اشاره کرده است: وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰهِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَهٌ إِلاّٰ عَلَی الْخٰاشِعِینَ و از بردباری و نماز مدد گیرید،و این کاری بس دشوار است مگر بر خاشعان». (۱)

چنین است که بعضی تصور کرده اند که مقصود از شدت وطأ خود سختی نماز شب است،چنان که گفته اند:گرانتر و سخت تر از نماز روز بر نمازگزار است،و آن برخاسته از این گفته است:دشواری حکم بر مردم شدت گرفت...

پس خداوند متعال پیامبر خود را از آن آگاه کرد که ثواب در قیام شب متناسب با شدت دشواری و سنگینی آن است،و نظیر آن است این گفته پیامبر(ص):

«بهترین عبادتها دشوارترین(أحمز)آنها است»، (۲) و قیام شب از آن روی حمز (دشوار)است که در انسان توازن شخصیت می آفریند تا چنان شود که این شخصیّت متّکی بر شالوده های راهنمای مبتنی بر ارزشهای وحی و هدایت عقل و آزمایشهای بشری بوده باشد،و چنین است که زبان راهبان شب پاکیزه شده از غیبت و بدگویی و دیگر خطاها و گناهان گفتاری می شود که گواهی به دروغ دادن از جمله آنها است،بدان جهت که بر پا ایستادن شب سبب آن می شود که دلهاشان از

۱- (۳۲) -البقره۴۵/.

۲- (۳۳) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۷۶.

عقده ها تهی و مخزن تقوا شود،و آنان را بر آن می دارد که پیش از سخن گفتن درباره آن بیندیشند،و آن را با ترازوی حق و صواب بسنجند،و در سخن گفتن به آنچه درست و حق است دست یابند؛ /۱۷ پس چون سکوت اختیار کنند به اندیشیدن بپردازند،و در آن هنگام که سخن می گویند حکمت و فرزانگی از اطراف ایشان جریان پیدا کند،و چنان باشند که مولای ایشان امیر المؤمنین(ع)با گفته خود:

«منطقهم الصواب گفتار ایشان درست و صواب است»ایشان را توصیف کرده است. (۱)

وَ أَقْوَمُ قِيلًا

و در گفتار استوارتر.» یعنی ایشان بهتر از دیگران می توانند به حق در جهات گوناگون آن دسترس پیدا کنند،از آن روی که اقوم یعنی برتر از دیگران اند.و فخر رازی در تفسیر آیه آن را نیکو لفظتر تفسیر کرده است،و انس گفته است:درشت تر و آماده تر و برنده تر، (۲) و این امری طبیعی است،بدان سبب که قایم در شب به گفته خدا و وحی او(قرآن)اتصال پیدا می کند،و طرز اندیشیدن و منطق خویش را بر پایه آن طرح می ریزد،و نیز بدان روی که برانگیختن عقل به تفکر در آیات خدا در هنگام شب،راه را برای دست یافتن به منطقی استوارتر در هنگام سخن گفتن در روز هموار می سازد.

اگر قرآن را از مصداقهای گفتار سنگین القا شده به توسط خدا بر فرستاده اش و پیروان او در نظر بگیریم،برخاستن در شب که قلب آدمی را آماده پذیرفتن آن می سازد،آن را آماده تر و شایسته تر برای فهم معانی آن و استوار ماندن در آن و عمل کردن به آن قرار می دهد.

[۷]

مسئولیتهای شبانه-در برنامه مؤمن-همراه با مسئولیتهای روزانه که مستلزم آمد و شدی گسترده و گشت و گذاری دراز است،تکامل پیدا می کند.

۱- ۳۴) -نهج البلاغه،خ ۱۹۳،ص ۳۰۳.

۲- ۳۵) -تفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۷۶.

إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلاً

تو را در هنگـام روز آمـد و شـدی دراز است.» در این مورد دو نظر وجود دارد که هر دو به درمـان توهم تناقض میان کارهای اساسی انسان در شب و کارهای اساسی او در روز منجر می شود،چرا که اسلام آن دو را مکمّل یکدیگر در نظر می گیرد:

رأی اوّل:«السبح»به معنی مهام و عمل است؛«سبحوا القوم»یعنی قوم به راه افتادند و در زمین پراکنده شدند، (۱) پس چنان می نمایـد که قرآن می خواهـد به مـا بگویـد که مؤمن را دو مسئولیت است:یکی در هنگام روز برای انجام دادن دهها کار مهم،و دیگری در شب که محدود به قیام او است،و هر اندازه مسئولیت روزانه در راه تحصیل علم یا جهاد در راه خدا یا تلاش برای به دست آوردن روزی حلال بزرگ باشـد،بدل کردن مسئولیت شب به روز خطا است،چرا که شخص عالم اگر در طلب علم خود خلوص نداشته باشـد،زیان علم بر او و بر مردم از سود آن بیشتر خواهـد شد،و آن کس که علم را مفید و صاحب علم را ملتزم به رسالت او در زندگی قرار می دهد،به واژگون کردن حقایق نخواهد پرداخت و خود و علم خویش را به هیچ حکومت یا طاغوت یا مترف نخواهد فروخت،و این ایمانی است که از قیام در شب نصیب او می شود.

نیازمندی مؤمن به قیام شب در هر جا که باشد،نیازی قطعی و مؤکّد است، زیرا که گشت و گذار دراز او در روز با بدنی است که ناگزیر باید در آن عقل و روحی وجود داشته باشد که آن را جز در پیوستگی به خدا و پیروی از وحی او نخواهد یافت،و این خطایی بسیار زشت است که آدمی به آمد و شدهای دراز روزانه و فرو رفتن در ژرفناهای آن بپردازد،در حالی که خود را برای ایـن کـار آمـاده نکرده است،و امـام علی(ع)در این بـاره تأکیـد کرده است که هر فضیلتی که پرهیزگـاران در روز به آن دسترس پیدا کنند،ثمره قیام ایشان در هنگام شب است،

۱- ۳۶) -المنجد،ماده سبح.

و این در آن هنگام است که،چنان که پیشتر گفتیم،به توصیف حال ایشان در هنگام شب پرداخته بود:«و اما در روز،دانشمندانند خویشتندار،نیکوکاران اند پرهیزگار،ترس آنان را چون تیر پیراسته تراشیده کرده است و نزار.چون کسی بدانها نگرد،پندارد که بیمارند،اما آنان را بیماری نیست،و گوید خردهاشان آشفته است-اما آن پریشانی را سببی دیگر است.موجب آشفتگی شان کاری است بزرگ.از کردار اندک خود خرسندی ندارند،و طاعتهای فراوان را بسیار نشمارند.پس آنان خود را متهم شمارند و از کرده های خویش بیم دارند.اگر یکی از ایشان را بستایند،از آنچه درباره او گویند بترسد و گوید:من خود را از دیگران بهتر می شناسم و خدای من مرا از خودم بهتر می شناسد.بار خدایا!مرا مگیر بدانچه بر زبان می آورند،و بهتر از آنم کن که می پندارند،و بر من ببخشای آن را که نمی دانند». (۱)

رأی دوم:السبح به معنی فراغ و فرصت؛جبائی گفت:اگر چیزی شب هنگام از تو فوت شود، /۱۷ در هنگام روز فرصتی برای جبران کردن آن در اختیار داری، (۲) و در این جا شایسته آنچه را که علامه طبرسی در این خصوص گفته است نقل کنیم:آمد و شدها و کارهای تو در روز فراوان و زیاد است،چه در آن نیازمند تبلیغ رسالت و دعوت خلق و آموختن واجبها و مستحبها و اصلاح معیشت خود و عیال خویشی،و شب هنگام فرصت و فراغتی برای پند گرفتن و قرآن خواندن فراهم می آید،پس آغاز شب را مخصوص عبادت خود قرار ده،تا بهره خود را از دنیا و آخرت به دست آوری،و این خود دلیلی بر آن است که هیچ کس عذری برای ترک کردن نماز شب برای تعلیم و تعلم ندارد،زیرا که پیامبر(ص)پیش از هر یک از ما نیازمند تعلیم و آموختن چیز به دیگران بود،و هرگز به آن راضی نشد که از بهره خویش از قیام شب صرف نظر کند، (۳) پس این درست نیست که مؤمن به بهانه

ص: ۲۸

۱- ۳۷) -نهج البلاغه،خ ۱۹۳،ص ۳۰۴.

۲- ۳۸) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۶۳.

۳- ۳۹) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۸.

چیزی از قیـام شب خودداری ورزد،چه در روز فرصت رسـیدگی به امور دیگر وجود دارد،و امـا شب در درجه اول مخصوص قیام است.

[۸]

در حـدیثی معروف آمـده اسـت:اگر خواهـان آنی کـه خـدا بـا تـو سـخن گویـد،قرآن بخـوان،و اگر خواهـان سـخن گفتـن با خـدایی،پس با او مناجات کن،و مؤمنان بدین گونه در قیام شـبانه خویش عمل می کنند و با پروردگار خویش به سـخن گفتن می پردازنـد:گـاه قرآن می خواننـد،و زمانی دیگر با دعا از پروردگار خویش یاد می کننـد،چنان که خـدا به آنان فرمان داده و گفته است:

وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ

و یاد کن از نام پروردگارت.» یاد کرد خدا مغز و مخ عبادت و بلکه هدف اساسـی در اسلام است،زیرا که فراموش کردن خدا مـایه هر انحرافی در زنـدگی انسـان خواهـد شـد.و از آن روی گفـت اِسْـمَ رَبِّکَ که آفریـده از معرفت ذات خـدا و پیوسـتگی مسـتقیم پیـدا کردن بـا آن عـاجز است،و خداونـد متعـال نامهـا را وسـایلی برای اتصال پیـدا کردن بنـدگان با خودش قرار داده اسـت؛و بر زبـان آوردن نامهـای خـدا تنهـا تلفـظ کردن حروف آن نیسـت،بلکـه بـه ایمـان داشـتن بـه آنهـا و شـناختن خـدا به میانجیگری آنها مربوط می شود،چه هر اسم از آن اسماء انعکاسی در آفرینش او دارد.

این که خداونـد متعـال«اسم»را به صورت مفرد آورده دلالت بر اطلاقی دارد که از به کار بردن هر اسم از ۱۷/ اسماء نیکوی او حاصل می شود،و این نزدیکتر است،بـدان سبب که ذکر خدا با ذکر هر یک از نامهای او صورت اتمام پیدا می کند،چنان که خـود او عزّ و جـلّ گفته است: قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ،أَیًّا ما تَـدْعُوا فَلَهُ الْأَسْـماءُ الْحُسْنی بگـو:خـدا را اللّه بخوانیـد یا الرحمن،به هر کدام بخوانید از نامهای نیک او است». (۱)

ذکر حقیقی تنها تلفظ کردن نامهای خـدا نیست،بلکه اضافه بر این ژرف کردن پیونـد با او در افقهای یکی دانسـتن او و تنها به او پرداختن است،و لذا خدا

۱- (۴۰) -الاسراء ۱۱۰/.

همراه با فرمان دادن به ذکر فرمان به تبتّل نیز داده است.

وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً

و منقطع شو به سوی او با انقطاعی کامل.» ابو بصیر از امام صادق(ع)روایت کرده است که:«و اما تبتل اشاره کردن با سر انگشت سبّابه است»؛ (۱) و زراره و حمران از ابو جعفر و ابو عبد اللّه-علیهما السلام-روایت کرده اند که«تبتل در این جا به معنی بلند کردن دو دست در نماز است»؛ (۲) و از امام کاظم(ع)روایت شده است که«تبتّل عبارت از آن است که در دعا دو کف دست را بگردانی». (۳) گروهی از مفسران اشاره کرده اند که معنی آن اخلاص در دعا است،و اشاره کردن به انگشت و بالا نگاه داشتن دو دست و گرداندن کف دستها چیزی جز مظاهر و نمودهایی از آن نیست،و مثل آن همچون رکوع و سجود و قنوت است،و ریشه لغوی کلمه نیز ما را به این معنی راهنمایی می کند؛شیخ الطائفه گفته است:«تبتل انقطاع و بس کردن به عبادت خدا است،و لذا مریم(ع)و فاطمه(ع)هر دو به بتول ملقب شده اند،از آن روی که مریم خود را مخصوص عبادت خدا قرار داد،و فاطمه(اگر علی(ع)نمی بود)بدون همسر باقی می ماند.قولی هم آن است که:انقطاع به سوی خدا امید خیر داشتن از او است نه از جز او. (۴) و فخر رازی اضافه کرده است که:به قولی،صدقه پاره بریده شده از مال صاحب آن است».و فرّاء گفت:چون عابدی از هر چیز قطع رابطه کند و تنها به عبادت بپردازد،تبتل کرده،یعنی از ۱۷/ هر چیز بریده و به فرمان خدا و فرمانبرداری از او پرداخته است. (۵) و در الدر المنثور از قتاده در تفسیر وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً نقل شده است که گفت:دعا کردن و عبادت را تنها مخصوص او قرار ده؛و مجاهد گفته است که:سؤال کردن و دعا را خالصانه به خدا مخصوص

۱- (۴۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۵۰.

۲- (۴۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۹.

۳- (۴۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۴۹.

۴- (۴۴) -التّبیان،ج ۱۰،ص ۱۶۴.

۵- (۴۵) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۷۸.

گردان.

درباره«تبتیلا»که بدین صیغه بیان شده،اختلاف است،در صورتی که مصدر تبتل در این آیه معتبر است؛بعضی اظهار نظری کرده اند که شایسته ادب وحی و بزرگی آن نیست،چه گفته اند:برای مراعات فواصل آیات چنین شده است. (۱) به نظر من تبتل مصدر کلمه دیگری است که به آن اشاره شده است،پس عبادت احتمال دو معنی می کرده است:اول،بریدن و قطع رابطه جدی کردن که از آن با کلمه«تبتّل»تعبیر می شود،و دوم،بریدن یک بار پس از باری دیگر،که تعبیر از آن با«تبتیل»است؛اولی مصدری از باب تفعّل است و دومی از باب تفعیل.به نظر من کلمه افاده تأکید بر تبتل و حقیقی بودن آن می کند،چه،هر تبتل ظاهری در نزد خدا تبتل محسوب نمی شود،یعنی تبتل بر وزن تفعل که از آن معنی مداومت و بازگشت زمانی پس از زمانی دیگر به آن حاصل می آید،چه آدمی در معرض انحراف و تأثیرپذیری از عوامل منفی در هر لحظه قرار گرفته است،و لذا نیازمند درمان کردن این دشواری با مصر بودن بر انقطاع به سوی خدا و تبتل به او و از گاهی به گاهی دیگر پس از آن است.

[۹]

یاد خدا و انقطاع و تبتل به سوی او در جان آدمی و بر اندامهای او هنگامی ژرفتر می شود که بر معرفت او سبحانه و تعالی متکی بوده باشد،و هدف از معرفت او توحید و یکی شناختن و توکل کردن بر او است،و این همان زاویه ای است که از درون آن آیه نهم در سیاق سوره صورتبندی می شود و پروردگار ما را به ما معرفی می کند.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ

پروردگار خاور و باختر.» صاحب مجمع البیان گفته است:یعنی پروردگار جهان و هر چه در آن است،از آن روی که میان مشرق و مغرب قرار گرفته است؛و به قولی:پروردگار محل برآمدن خورشید و فرو شدن آن، (۲) و اطلاق از لحاظ متوجه کردن معنی به

۱- ۴۶) -المیزان،ج ۲۰،ص ۶۵.

۲- ۴۷) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۷۹.

مشرق ۱۷/ و مغرب و آنچه در میان آنها است شایسته تر است،چه همه کاینات هر یک جدا جدا نشانه هایی بر پروردگاری او است،و این که همه آفریده های او هستند.و در آیه تناسبی میان اشاره به حرکت برآمدن و فرو شدن جهانی و میان اسم(ربّ)به اعتبار این که هر دو نمودار و آیتی از ربوبیتی است که معنی پروردن و نو کردن و اضافه کردن بر آفرینش از آن استفاده می شود،و نیز تناسبی با قیام در شب و سبح و گشت و گذار روزانه دارد که این هر دو به برآمدن خورشید و فرو شدن آن وابسته است.

چون انسان نظر و اندیشه خویش را به مشرق و مغرب متوجه سازد و در آنها تدبر کند،حقیقت توحید برای او تجسم پیدا می کند،چه بر او این واقعیت مکشوف می شود که به هیچ چیز آفریده نمی توان اعتماد کرد،بدان روی که طلوع و غروبی دارد،مگر بر پروردگار واحد و احدی که پیش از آفرینش جهان وجود داشته و پس از نابود شدن همه چیزها باقی خواهد ماند.

لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً

معبودی جز او وجود ندارد،پس او را وکیل و کارساز خود گیر.» جز او را برای پرستش اختیار مکن،چه آن تغییرپذیر است و در معرض زوال قرار دارد و به همین سبب شایسته توکل کردن و اعتماد داشتن به آن نیست.علامه طبرسی گفته است:او را محافظ و قیام کننده به امر خود برگزین؛و به قولی:او را برای وعده هایی که به تو داده است کافی بدان و به او اعتماد کن و کار خویش به او واگذار که او را بهترین حافظ و نگاهبان خواهی یافت. (۱) و در فتح القدیر آمده است:یعنی چون او را مخصوص ربوبیّت شناختی،پس وی را وکیل خود قرار ده. (۲)

[۱۰]

و نیازمندی انسان مکتبی به توکل بر خدا و یکتا پرستیدن او و تنها به

۱- (۴۸) -همان جا.

۲- (۴۹) -فتح القدیر،ج ۵،ص ۳۱۸.

او پیوستن و از دیگران بریدن و پیوسته به یاد او بودن،و در نتیجه به قیام شبانه پرداختن،یک نیازمندی دایمی است که در برابر چالشهای مواجه با آن خواستار مجاهده ای دایمی و دشوار است.و اگر توکل بر خدا و استمداد از او نباشد،بنده، رفته رفته،بیش از راه راست او انحراف پیدا خواهد کرد.

از بزرگترین چالشها و فشارها،چیزهایی است که دشمنان علیه مؤمنان و مخصوصا رهبران ایشان می گویند،و در این کار مهمترین سلاح ایشان متمسک شدن ایشان به امور منفی است که می خواهند از این راه نام نیک رسالیان را لکه دار سازند،و بر مؤمنان لازم است که با این معارضه به مدد بردباری و دوری گزیدن از این گونه معارضان رو به رو شوند.

وَ اصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً

و بر آنچه می گویند شکیبا باش،و به بهترین صورت با ایشان قطع رابطه کن.» هجر جمیل به معنی قطع رابطه از روی حکمت و دور از انگیزندگی است، چه قطع رابطه چون از حدود حکمت خارج شود،به صورت مبارزه ای مادّی و حادّ در اوضاع و احوالی ناشایسته در می آید،و بیش از آنچه سودمند باشد زیانبخش خواهد شد.و فخر رازی گفته است:هجر جمیل دوری گزیدن قلبی و میلی،و مخالفت کردن با ایشان به صورتی نیکو و مدارا کردن و چشمپوشی از بعضی چیزها و خودداری از مکافات است. (۱)

اسلام از آدمی چنان می خواهد که شخصیت و ایستارهای خویش را بر اساس استقلال بنا کند،و بنا بر این از واکنشهایی همچون سخنان منفی که علیه او گفته می شود تأثر پیدا نکند،بلکه در راه عملی ساختن نقشه حکیمانه ای که برای خود طرحریزی کرده است پیش رود،بدون این که دیگران بتوانند او را بترسانند و در جهتی که خود خواستار آن اند به حرکت در آورند،و ساعت مبارزه و روش و مکان آن را بر او تحمیل کنند،و از این جا معلوم می شود که صبر نه به معنی

۱- ۵۰) -تفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۸۰.

خودداری از برداشتن گامهای لازم در برابر چالشهای دشمنان،بلکه به معنی منتظر ماندن فرصتی است که در آن شخص بتواند نقشه ترسیم شده خود را عملی سازد،و این همه با قیام شبانه و توکل کردن به خدا به بهترین صورت پیش خواهد رفت،و تعبیر قرآنی: وَ اصْبِرْ عَلى مٰا يَقُولُونَ در برابر آنچه می گویند صبور باش»،بسیار دقیق و بدین معنی است که نباید که مردمان دینی و مکتبی از ایستگاههای درستی که برای خود انتخاب کرده اند،با گفته دیگران تزلزل پیدا کنند و تغییر جا دهند، چه گاه مستکبران و مترفان نبرد اعلام شده خود را بر ضد ارزشی از ارزشهای الاهی،همچون حجاب،بر این اساس که شکلی از اشکال ترساندن و ستمگری است،رنگ حق به جانب می دهند، /۱۷ و به همین سبب بر دینداران و افراد مکتبی واجب است که شکیبایی نمایند و کلمات آمیخته به دشنام را تحمل کنند،نه این که از ارزشهای خود چشم بپوشند و برای محافظت از آنها سست شوند.

از هجر جمیل و چشمپوشی نیکو و حکیمانه این امر بر ما آشکار می شود که چنین عملی مبتنی بر اساس عدل و حکمت است،پس مؤمن حق آن ندارد که با از دست دادن چیزی قطع رابطه کند،و به هیچ امر مثبتی معترف نباشد،و خود را از فواید مثبت نیز محروم سازد.به عبارت دیگر:شایسته آن است که-حتی با دشمنان-از حدود انصاف خارج نشویم،و این قطع رابطه و هجر همراه با عمل از دست رفتن حقوقی از دیگران نباشد که از حدود خدا و شرایع او دور است.

[۱۱]

و مؤمنان روح شکیبایی را از دوام الهام می گیرند:توکل به خدا،و ایمان به این که خدا دشمنان ایشان را به بدترین صورت مجازات خواهد کرد،پس از شتابزدگی و ناشکیبایی با آن که ممکن نیست مجازات از میان برود،چه حاصلی به دست می آید؟آری،گاه چنان است که گروهی از مؤمنان انتقام خدا را از دشمنان خود دشمنان رسالت در حیات خویش مشاهده نمی کنند،و گاه این انتقام در دنیا صورت نمی گیرد،ولی واقعیت آن است که این انتقام بالآخره در دنیا یا در آخرت صورت خواهد گرفت،که در آن جا عذاب خوار کننده ای بهره مترفان و مستکبران تکذیب کننده رسالت خواهد شد.

وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً

و کـار این تکـذیب کننـدگان را به من واگـذار که خداونـدان نـاز و نعمتنـد،و انـدکی ایشان را مهلت ده.» یعنی مترفانی که با رسالت و فرستادگی از جانب خدا معارضه می کنند،و آیات خدا را دروغ می شمارند.و از کلمه«ذرنی»تهدید و وعید افاده می شود،به همان گونه که نعم الوکیل اشاره به معنی توکل دارد،بدان سان که شایسته مؤمن چنان است که در عین شکیبا بودن بر آنچه دشـمنان درباره او می گوینـد،از این امر اطمینان و آرامش خاطر کامل داشـته باشد که بردباری او بی حاصل نمی ماند،و آن کس که بر او توکل کرده است سـرانجام حق را به حقـدار خواهـد رسانـد.و شاید یادآوری از نعمت ایشان نشانه ای از آن باشد که عذابی که به ایشان خواهد رسـید، شامل تغییر حالت متنعم بودن ایشان نیز هست،و صاحب المیزان به این مطلب اشاره کرده و گفته است:جمع کردن توصـیف آنان به«مکـذّبین»با توصـیف به «أولی النّعمه»اشاره به علتی است که آنان را به عـذاب تهدیـد می کنـد،چه تکـذیب ایشـان از دعـوت الاـهی،در حـالی که خود متنعم به نعمت پروردگارشاننـد،کفران نعمت ایشـان است،و سزای کفران نعمت سلب آن است و مبدل شدن آن به نقمت و انتقام و مجازات. (۱)

هر انـدازه زمـان صبر به تصور مؤمنان دراز شود،و اتراف مکـذبان و نعیم ایشان امتـداد یابـد،باز هم در مقایسه با معادله حقیقی زمـان در نزد خداونـد متعـال کوتـاه است،بلکه عملا نیز چنین است،و آن کس که به مطالعه در تاریـخ مبارزه میان حق و باطل بپردازد،به این سنّت الاهی اعتقاد راسـخ پیـدا می کنـد.عایشه می گویـد:هنگامی که این آیه نازل شد،چندان زمان پس از آن نگذشت که جنگ بدر (۲) پیش آمد که در آن مشرکان خوار و ذلیل شدند؛و قولی آن است که این آیه

۱- (۵۱) -المیزان،ج ۲۰،ص ۶۷.

۲- (۵۲) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۷۹.

درباره توزیع کننـدگان طعام در بـدر نازل شده که شـماره آنان ده نفر بوده است؛و به قولی دیگر نزول آیه در حق بزرگانی از قریش صورت گرفت که مسلمانان را استهزا می کردند. (۱) و زمخشری در الکشاف افزوده است که:آنان مردمانی متنعم و خوشگذران بودند، (۲) و این همه گواه و مصداقی برای سنّت خدا است که از عقب تا اعماق تاریخ امتداد دارد و از جلو تا دورترین آینده زمان ممتد است.

[۱۲-۱۴]

قرآن به ما خبر از امری غیبی می دهد که خدا برای مترفان و خوشگذرانان تکذیب کننده رسالت از عذابی دردناک و خوارکننده در روزی آماده است که زمین و کوه ها به لرزش در می آیند.

إِنَّ لَدَيْنا أَنْكالاً وَ جَحِيماً

در نزد ما برای ایشان بندها و آتشی عظیم آماده است.» صاحب المنجد گفته است:انکال و نکول قید و بند سخت از هر چیزی است،و آهن لگام، (۳) و گفته شده است که آن نزدیکتر است:عذابی بسیار زشت است که هر کس آن را ببیند از آن می ترسد و دوری می گزینند،و نکلی است که هر کس گرفتار آن شود،مایه ترس و عبرت دیگران می شود (۴) و شاید کلمه در معانی خود مشتمل بر شدت و انتقام و خواری و بندها و غلهایی باشد که نماینده /۱۷ تنکیلی همراه با عذاب سوزنده دوزخ است.و آنچه آدمی در سرای دیگر از انواع عذاب می بیند،تحمیل شده و وارد شونده بر او از خارج قوانین و سنتهای طبیعی نیست، بلکه ساخته دست خود او است که آنها را از پیش برای خود فرستاده:دروغی که در دنیا به گفتن آن می پرداخته،در آخرت برای او به صورت باری سنگین در می آید و چنین است امر درباره غیبت کردن و دزدی و دشنام دادن و خوردن اموال مردم به باطل و ناحق...همه اینها به صورت انکال و جحیم در می آید.

۱- ۵۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۰.

۲- ۵۴) -الکشاف،ج ۴،ص ۶۴۰.

۳- ۵۵) -المنجد،ماده نکل.

۴- ۵۶) -همان جا.

وَ طَعٰاماً ذٰا غُصَّهٍ وَ عَذٰاباً أَلِیماً

و خوراکی گلوگیر و عـذابی دردناک.» یعنی خورشـی که خوردن و چشـیدن و بوییدن آن برای خورندگان گوارا نیست،بلکه جویـدن و فرو بردن آن به سـبب عـذاب و نـاراحتی همراه بـا آن دشـواری دارد.بیشـتر مفسـران گفته انـد که خوراکی خـاردار است،و به قولی شدت زبری آن علت است.و زمخشـری و رازی آن را از درخت زقّوم دانسته اند،و سخن صاحب کشاف چنین است:یعنی آنچه آسـان به گلـو فرو نمی رود،یعنی خـارتر و درخت زقـوم. (۱) از گونه هـای عـذاب یـاد شـده در دو آیه،بر ما مکشـوف می شود که آنـان همچون کیفری در مقابـل تکـذیب و ناشـکری ایشـان از پروردگارشـان در مقابـل نعمت و راحت دنیا،در سرای دیگر زندگیی متناقض با زندگی دنیای خود خواهند داشت.

یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ

آن روز که زمین و کوه هـا به حرکت و جنبش در می آینـد.» یعنی سـخت می لرزنـد و کسـانی که بر آنهـا زنـدگی می کنند مضـطرب و پریشان می شونـد، (۲) و ایـن نـتیجه ای از هـول و هراس آن روز اسـت و از عظمـت موقـف و دامنه ترسـناکی آن حکایت می کند؛پس درباره انسان ضـعیف در آن روز که همراه با زمین و کوه ها به لرزش و اضطراب در می آید،چگونه می اندیشی؟ناچیزتر از هر مرغی خواهد بود که در جریان بادی شدید و طوفانی قرار گرفته است که همه چیز را با خود می برد.

تصـور این وضع و حضور قلـبی در برابر این حقیقت برای آن کفـایت می کنـد /۱۷ که آدمی به وسـیله آن ریشه هـای غرور و خودپسـندی و اتکای به قدرت و شخصیت خویش را از جان خود بیرون کشد،و به شناخت راه رسیدن به خدای خود و قدرت مطلق او توفیق یابـد،پس به او و به رسـالتش ایمـان آورد،نه این که همچون صاحبـان نعمت گرفتـار خودبینی شـده به تکـذیب رسالت الاهی بپردازد.

ص :۳۷

۱- ۵۷) -رجوع کنید به الدر المنثور و الکشاف و المجمع و التفسیر الکبیر و التبیان درباره همین آیه.

۲- ۵۸) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۰.

کوه های استوار و به هم پیوسته در آن روز،بر اثر حرکات و لرزشهای پیاپی شدیدی که در معرض آن قرار گرفته اند،به صورت ذره های ریگ و شن در می آیند.

وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثِیباً مَهِیلاً

-و کوه ها همچون ریگهای روان شود.» قمّی گفته است:همچون ریگ، (۱) و در مجمع البیان:ریگی پراکنده به نقل از ابن عباس؛و گفته اند که مهیل چیزی است که چون گام بر روی آن قرار گیرد،از زیر آن بلغزد،و چون پایین آن را نگاه داری،بالای آن فرو ریزد. (۲) و در المنجد آمده است:انکثب الرمل یعنی ریگ توده شد و پاره ای از آن بر روی پاره ای دیگر قرار گرفت،و برای هر آنچه در چیزی بریزد،گفته می شود که انکثب فیه، (۳) و مهیل چیزی است که فرو ریزد و پاره ای از آن بر روی پاره ای دیگر قرار گیرد؛و گفته می شود:اهال التراب،یعنی از ریشه تکانی در آن پدید آمد و بر روی هم فرو ریخت و پراکنده شده؛و خاک نرمی که باد آن را در صحرا با خود به یک گوشه می برد و جمع می کند،کثیب نام دارد و جمع آن کثبان است،و از خصوصیات آن آسان فرو ریختن و در هوا پراکنده شدن است.پس آیا در آن هنگام که کوه های سخت و استوار سنگی به صورت غباری فرو ریزنده در می آیند،انسان ضعیف که زمین او را به حرکت در می آورد،چه حالی خواهد داشت؟و چرا در برابر قدرت پروردگار خویش جاهلانه ایستادگی و گردنکشی می کند؟ رابطه میان سیاق سوره از قیام شبانه و میان گفتار درباره منظره های گوناگون عذاب روز پسین،و نتیجه ای که از آن به دست می آید،این است که ترس از سختیها و اوضاع هولناک آن روز مؤمنان را به تلاش برای سالم جستن از آن روز برمی انگیزد،و به همین سبب روح قیام شبانه را در جان ایشان می دمد.و این هراسی است که بستر خواب را بر انسان /۱۷ عاقل و دارای ضمیر زنده ناهموار و ناگوار می سازد،زیرا چگونه ممکن است در حالی که می بایستی از این گردنه های دشوار

۱- ۵۹) -تفسیر قمی،ج ۲،ص ۳۹۲.

۲- ۶۰) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۰.

۳- ۶۱) -المنجد،ماده کثب.

گـذر عبور کنـد و سالم به آن طرف برسد،با هول و اضـطرابی که دارد بتواند چشـمان خود را برهم نهد؟! در این جا رابطه ای میان فرمان خـدا به فرسـتاده اش(ص)درباره صبر کردن بر آنچه مکذّبان می گویند و میان کلام او درباره عذابی که برای آنان آمـاده کرده است،وجود دارد،و آن این که:بردبـاری نکردن و شـتاب ورزیـدن آدمی را در فکر انتقـام گرفتن و واکنش نشـان دادن می اندازد،و مؤمن بدان جهت صـبوری می نماید و شتاب نمی ورزد که از فوت وقت باکی ندارد،و می دانند که به یقین روزی خواهد آمد که خدا(وکیل او)از دشمنانش انتقام خواهد گرفت.

[۱۵-۱۹]

و در کنـار بیم دادن از عـذاب آخرت،خداونـد متعـال مترفـان و جز ایشان را از عواقب ناگوار تکـذیبی که در دنیا چشم به راه ایشـان است بیم می دهـد،و این از طریق یادآوری سـنّتهای ثابت در زنـدگی و سـرنوشت یکی از اقوامی که به نافرمانی رسول خود پرداخته بود و خدا آن قوم را هلاک کرد و سخت کیفرشان داد،صورت می گیرد.

إِنّٰا أَرْسَلْنٰا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شٰاهِداً عَلَيْكُمْ كَمٰا أَرْسَلْنٰا إِلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً

-به سـوی شـما فرسـتاده ای را گـواه بر خودتـان فرسـتادیم،به همـان گـونه که به سوی فرعون فرسـتاده ای روانه کردیم.» یعنی فرسـتاده ای فرستادیم که به گواه بودن حق در میان شما قیام کند،و ارزشهای الاهی را تجسم بخشد،و چنان باشد که برای شما عنوان ترازویی برای بازشـناختن حق و باطل از یکـدیگر پیدا کند،و الگو و نمونه و اسوه ای برای هر کس که خواسـتار هدایت شـدن به راه راست و درست است.از آن روی خـدا از قوم فرعون یـاد کرد که وجوه تشـابه میـان واقعیت آن قوم و واقعیت قوم همزمـان بـا پیـامبر اسـلام(ص)فراوان بـود،و از آشـکارترین آنهـا ایـن کـه:کسـانی کـه جبهـه باطـل را در هر دو مبـارزه می ساختند،مترفان و متنعمان بودند.

به همان گونه که خـدا را در فرسـتادن فرسـتادگان خود به میان امتهایی که پیاپی در تاریـخ بر سـر کار آمدند،سـنتی جاری در زندگی جامعه ها است،به همان

گونه خدای-عزّ و جلّ-سنت جزا و مکافات را هرگز از آن جدا نکرده است،و به همین سبب اگر اقوامی به رهبری رسول و ارزشهای رسالت گردن می نهادند،جزای خیر و سعادت دنیا و آخرت بهره ایشان می شد،اما اگر به نافرمانی و تکذیب رسول می پرداختند،خود را در معرض انتقام و کیفر سخت و بد می دیدند و به آن گرفتار می شدند، /۱۷ چنان که قوم فرعون که به نافرمانی موسی(ع)پرداخته بودند گرفتار غرق شدن و هلاک شدند.

فَعَصی فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنٰاهُ أَخْذاً وَبِیلاً

-پس فرعون نافرمانی رسول کرد،و ما او را گرفتار کردیم به گرفتاری سخت.» یعنی گرفتاری سخت و زشت؛و در آیه بیم دادنی برای مشرکان و برای امت محمّد(ص)از نافرمانی او،و اشاره ای به این امر وجود دارد که سنّت گرفتار خشم خدا شدن اختصاص به زمانی جز زمان دیگر،یا قومی سوای اقوام دیگر ندارد.

و هنگامی که خدا صورتی از انتقام الاهی را در تاریخ به یاد ما می آورد،برای آن است که دری از درهای شیطان را ببندد که از طریق آن آدمی را به انحراف و گمراهی دور می کشاند،و این در آن هنگام است که در گوش و فکر او چنین وسوسه می کند که خدا به بندگان خویش مهربان است،و امکان ندارد که آنان را در آخرت عذاب کند،و این که تهدیدها تنها برای ترساندن است نه چیزی بیش از آن...و به همین سبب خداوند متعال به صورت مستقیم معاصران رسول و رسالت اسلام را طرف خطاب قرار می دهد و به آنان می گوید که گریختن از سطوت خدا، در آن هنگام که اراده انتقام داشته باشد،غیر ممکن است.

فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ الْوِلْدٰانَ شِیباً

-پس اگر کافر شوید و بر کفر باز ایستید،چگونه می توانید از بد آن روز بپرهیزید که نوزادگان را پیر می کند؟».

که این خود نتیجه ای از سختی هراس و ناراحتی دیدن حوادثی است که در آن روز اتفاق می افتد؛قمّی گفته است:نوزادان از ترس حاصل از شنیدن صیحه

پیر می شونـــد، (۱) و در الـــدر المنثور از ابـن مســعود بـه روایـت از پیــامبر(ص)آمــده است کـه گفـت:«چـون روز قیـامت شود،پروردگار ما آدم را می خواند و به او می گوید:ای آدم!قیامت آتش را به پا کن،پس آدم می گوید:پروردگارا!من چیزی جز آنچـه به من آمـوخته ای نمی دانم،پس خـدا می گویـد:قیـامت آتش را به پـا کن،از هر هزار نفر نهصـد و نـود و نه نفر در حالتی که سـخت بسـته و گرفتار بندنـد به طرف آتش رانده می شوند،و چون آتش قیامتش به پا شد،هر کودک و نوزادی پیر می شود»؛ (۲) و در این بـاره از ابن عبـاس روایت شـده است که:این بر مسـلمانان گران می آیـد،پس در آن هنگـام که چنین چیزی را در چهره هـای ایشان مشاهـده کرد گفت:«فرزنـدان آدم فراوان انـد،و یأجوج و مأجوج از فرزنـدان آدمنـد،و مردی از ایشان از دنیا نمی رود مگر این که هزار مرد از صـلب او وارثان او باشند،پس ایشان /۱۷ و مانندان ایشان سپاهیان شمایند». (۳) و امـام علی بن ابی طـالب مردمـان را از آن روز بیم داد و گفت:«بنـدگان خـدا!از روزی بترسـید که کرده ها را روز وارسـی و حسـاب است، روزی که پر از تشـویش و اضـطراب است و کودکـان در آن پیر می شونـد» (۴) ؛آن روز پیر نشونـد که روزی است که خدا مردمان را از یکدیگر جدا می کند،و سرنوشتهاشان را مقرّر می دارد:گروهی به بهشت می روند و گروهی دیگر به دوزخ و جاودانه در آنها باقی می مانند.

آری،روزی بزرگ است،بلکه بزرگـترین روز در وجود جهانیـان از جنّ و انس است،و چگونه می توانـد رسـیدن به پیری برای کسـانی زودرس نباشـد که در برابر جبّار آسـمانها و زمین ایسـتاده و چشم به راه سـرنوشت ابـدی خویش انـد،و مخصوصا آن گناهکـارانی کـه صـحیفه هـای خـویش را بـا کارهـای بــد و زشـت پر کرده انـد،و در پی ایشـان مذبـذبان و دورویاننـد،و اما پرهیزگاران و مؤمنان در

۱- ۶۲) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۳۹۳.

۲- ۶۳) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۷۹.

۳- ۶۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۸۴.

۴- ۶۵) -نهج البلاغه،خ ۱۵۷،ص ۲۲۲.

امیّتی از رحمت خدا به سر می برند،و باید گفت که آن روز خوشبختی و شادکامی بزرگ ایشان است.مگر نه آن است که دوست و سرور خویش پروردگار جهانیان را ملاقات می کنند؟ شیب و پیری تنها کنایه از سختی و ناراحتی (۱) نیست،بلکه شاید حقیقتی مادی داشته باشد و در قیامت چنین حادثه ای رخ می دهد،چه پیشامدهای آن روز هولناک بزرگتر از توان تحمّل تن آدمی است،و اگر خدا مرگ را بر مردمان مقدّر نکرده بود،هر حادثه ای از آن همه ایشان را از پا در می آورد.

حوادث آن روز تنها در انسان انعکاس پیدا نمی کند،بلکه در طبیعت خاموش نیز تأثیر می گذارد،و ترسناکی وضع کره زمین و کوه ها را به لرزه درمی آورد،و آسمان شکاف بر می دارد.

اَلسَّمٰاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ

-و آسمان در آن روز شکافته می شود.» /۱۷ در پیش آمدن چنین روزی شک و تردید وجود ندارد،زیرا که وعده خدای توانای وفا کننده به وعده خویش است،و به همین سبب است که تعبیر از وقایع قیامت غالبا به صیغه ماضی و چنان بیان می شود که گویی اتفاق افتاده است.

کٰانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً

-وعده خدا شدنی بوده است.» بنا بر این کار بدان صورت نیست که آدمی چنان آرزو می کند،و نه چنان است که شیطان او را می فریبد و می گوید که وعیدهای خدا همه جز برای ترساندن نیست؛هرگز چنین نیست...وعده های خدا راست است و بدون تردید عملی خواهد شد؛و شایسته است در این جا به این نکته اشاره کنیم که بعضی از فلسفه های مادیگرانه در گمراهی خود چندان پیش رفته اند که به نظر ایشان جهان دیگر واقعیت ندارد،و آن را بر ساخته فلسفه های دینی می دانند که از این راه می خواهند پیروان خود را به اصول و مبادی خود معتقد سازند،و چیزی جز این نیست!و این آیه کریمه این پندارها و گمانهای نادرست را با تأکید بر این که وعده خدا قطعا عملی خواهد

۱- ۶۶) -همان جا.

شد،ردّ می کند.

سپس خداوند متعال با اشاره به آنچه پیش از این در آیات گذشت،چنین می گوید:

إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ

-این یک یادآوری و پند است.» حق را به یاد انسان می آورد،و عقل و انگیزه های پنهان نیکی را که راهنمای آدمی به خدای بزرگ است بر می انگیزد،و راه راست و روش صحیح سیر به طرف خدا را برای او ترسیم می کند...پس نقش یادآوری بیان خطوط کلّی و ترسیم نشانه های راه برای انسان است،نه تحمیل کردن گزینش معینی به اجبار، چرا که اختیار و آزادی از ویژگیهای خود انسان است،و او است که حق و باطل را می خواهد یا نمی خواهد.

فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً

-پس هر که خواهد،راه به سوی پروردگار خویش را اختیار می کند.» فخر رازی گفته است:تذکره همه آن چیزها است که در سوره پیش از این گذشت،و انتخاب راه عبارت از پرداختن به فرمانبرداری و پرهیز کردن از نافرمانی؛ (۱) و صاحب المیزان تذکره را تعمیم /۱۷ بر همه آنچه گذشت داده،و نماز شب را مخصوص راه(سبیل)دانسته است،بدان جهت که بنده را به سوی پروردگارش راهنمایی می کند؛ (۲) و درست تر آن است که:سبیل همه راه راست رساننده به خرسندی و رضایت خدا را شامل می شود،و قیام لیل گامهایی از آن است،ولی آشکارترین مصادیق سبیل،ارزشهای الاهی،و برجسته ترین آنها قرآن است،چنان که در دعای ندبه چنین آمده است:«سپس پاداش محمد-صلواتک علیه و آله-را دوستی ایشان به کتاب خودت دانسته و گفته ای: قُلْ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً -بگو:از شما در برابر آن پاداشی جز

۱- ۶۷) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۸۵.

۲- ۶۸) -المیزان،ج ۲۰،ص ۶۹.

این نمی خواهم که خواستار در پیش گرفتن راه پروردگارتان باشید»پس آنها راه رسیدن به تو و گذرگاه رسیدن به رضوان(بهشت)تو است». (۱)

[۲۰]

در پایان سوره،قرآن بار دیگر به قیام شبانه می پردازد و به برنامه قیام در نزد گروه اول مسلمانان و مخصوصا در نزد اسوه و سرور ایشان،پیامبر محبوب خدا حضرت محمد-صلّی اللّه علیه و آله-و نیز به بیان سماحت و آسانی و واقعیت این اسلام می پردازد که در آن اوضاع و احوال حقیقی عامل مؤثر در تشریع و قانونگذاری است،و بنا بر آن تکلیف قیام شب از صاحبان عذر مشروع به صورت کامل ساقط می شود،یا چندان تخفیف پیدا می کند که تنها به خواندن آیاتی از قرآن و عمل کردن به مجموعه ای از واجبات کلی می رسد که نماز و زکات و انفاق و آمرزش خواهی از جمله آنها است.

إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنیٰ مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ

-پروردگارت می داند که تو کمتر از دو سوم شب را به پا بر می خیزی.» یعنی کمتر از دو ثلث و بیشتر از نیمی از آن در پاره ای اوقات.

وَ نِصْفَهُ

-و نیمی از آن.» در زمانهایی دیگر.

وَ ثُلُثَهُ

-و یک سوم آن.» در زمانهای دیگر...و این بدان معنی است که پیامبر(ص)فرمان خدا را درباره قیام شب و آنچه بیان آن در آیات پیش از این گذشت(۲-۴)عملی می کرد.و آیه حکایت از یکی از دو دلالت دارد:نخست آن که رسول اللّه(ص)هر شب با تفاوت پیدا کردن مدت قیام با شبهای دیگر به عملی کردن این قیام می پرداخت:گاه مدت این قیام کمتر از دو ثلث شب بود،گاه نیمی از شب،و گاه یک سوم آن؛و دلالت دوم این که هر شب سه بار از بستر بر می خاست و در فاصله آنها به استراحت می پرداخت،(کمتر از دو ثلث،نیمه شب،و ثلث آن).

ص:۴۴

۱- ۶۹) -مفاتیح الجنان،ص ۵۳۳.

روایتی اشاره به احتمال دوم دارد که علامه طوسی در التهذیب از آن یاد کرده است:امام صادق(ع)درباره نماز پیامبر(ص)گفت:«وسیله تطهیری می آورد و سرش را با سرپوشی می پوشاند و مسواک خویش را زیر بستر خود می نهاد و آن اندازه که خدا می خواست به خواب می رفت،و چون بیدار می شد،می نشست و سپس چشم خود را برای دیدن آسمان به گردش در می آورد،و آیاتی از آل عمران را می خواند: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ... ؛آن گاه دندانهای خود را مسواک می زد و به طهارت می پرداخت و پس از آن به مسجد روانه می شد و چهار رکعت نماز می گذاشت که رکوع آن به اندازه قرائت آن،و سجود آن به اندازه رکوع آن بوده؛چندان در رکوع بود که گفته می شد:چه وقت سر از رکوع بر خواهد داشت؟و چندان در سجود باقی می ماند که گفته می شد:چه وقت سر از سجده بر خواهد داشت؟سپس به بستر خویش باز می گشت و تا آن اندازه که خدا می خواست به خواب می رفت؛پس از آن بار دیگر بیدار می شد و می نشست و به تلاوت آیات قرآن می پرداخت،و بعد از آن به نگریستن به آسمان و مسواک کردن و تطهیر مشغول می شد و به مسجد می رفت،و چهار رکعت نماز همچون بار اول می گزارد،و پس از آن به بستر باز می گشت و تا آن اندازه که خدا می خواست به خواب می رفت؛ سپس بیدار می شد و می نشست و به خواندن آیاتی از آل عمران مشغول می شد،و چشم را به دیدن آسمان وا می داشت،و پس از مسواک کردن و تطهیر به مسجد می رفت و نماز وتر می گذاشت و به خواندن دو رکعت مشغول می شد(یعنی دو رکعت نماز شفع یا نافله سپیده دم)و آن گاه برای گزاردن نماز صبح خارج می شد». (۱)

اصحاب خالص رسول(ص)از گروه اول مسلمانان /۱۷ همچون او عمل می کردند،بدان سبب که خدا او را اسوه مؤمنان قرار داده بود.و آیه قرآن معنی «معیّت»یعنی با پیامبر بودن را آشکار کرده و گفته است که مقصود از آن وابستگی دینی و اجتماعی ظاهری نسبت به راهنمایی پیامبر و روش او نیست،بلکه صحبت

۱- ۷۰) -نور الثقلین،ج ۱،ص ۴۲۲.

و یاری حقیقی در پیروی عملی از رهبری و رسالت او است.

وَ طائِفَهٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ

-و گروهی از کسانی که با تواند.» ما مردمان زمان حاضر که از مصاحبت پیامبر(ص)با بدنهای خود و با او بودن محرومیم،می توانیم با پیروی از اثر او با او باشیم،و یکی از آثار او جهاد وی و برپاخاستنش در شب است.و حسکانی گفته است:مقصود از«کسانی که با تواند»علی و ابو ذر بوده است. (۱)

وَ اللّٰهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ

-و خدا اندازه شب و روز را معین می کند.» صاحب مجمع البیان گفته است:یعنی اندازه ها را تعیین می کند تا بدان گونه که به شما فرمان داده است عمل کنید،و به گفته ای:علم آنچه می کنید از او فوت نمی شود،و مقصود آن است که خدا اندازه های شب و روز را می داند و به همین سبب از اندازه قیام شما در شب آگاهی دارد. (۲) و شاید در«تقدیر»اشاره به اختلاف شب و روز از لحاظ زمانی و کوتاه و بلند شدن آنها در فصول مختلف است و خدای ما کسی است که این اندازه های متفاوت را تعیین می کند.

عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ

-می دانست که شما هرگز از شمارش آن آگاهی ندارید.» و در معنی احصاء دو قول است:آنچه آشکار است این که از شمارش و محاسبه آن ناتوانید،و دیگر آن که طاقت ایستادن به آن اندازه را ندارید،و این یک به دلیل سیاق قرآن نزدیکتر است،چه سخن مستقیما از توبه و تخفیف به میان می آید،و قرآن به گوشه ای از عذرهای مشروعی اشاره می کند که سبب جلوگیری از قیام لیل به صورت نخستین آن است...مقاتل گفته است:کسی بود که تمام شب را به نماز خواندن می گذراند،از بیم آن که /۱۷ مبادا به آن قیامی که فرمان آن رسیده است عمل نشود؛و به همین سبب خداوند سبحانه و تعالی گفته است:«شما

۱- ۷۱) -تفسیر البصائر،ج ۵،ص ۱۳۲ از مجمع البیان.

۲- ۷۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۱۳۸۱.

طاقت و توان شمارش و نگاه داشتن حساب آن را ندارید».و حسن گفت:چندان ایستادند تا پاهاشان باد کرد و لذا گفت که:در حقیقت،توان احصاء آن را ندارید.

و به قولی معنی آن چنین است:شما طاقت ادامه دادن به قیام شب را ندارید و کوتاهی و تقصیر در آن پیدا خواهد شد. (۱)

فَتٰابَ عَلَيْكُمْ

-پس بر شما بخشید و از شما در گذشت.» یعنی به شما رحمت آورد و مهربانی نمود،چه هر کس که خدا از او درگذرد مورد رحمت او قرار گرفته است.و چون معنی اصلی توبه را در نظر بگیریم که بازگشت است،معنی آیه چنین می شود:امری بر خدا آشکار شد،پس حکم دیگری را به وحی بر شما نازل کرد که غیر از حکم اول است که متضمن قیام تمام شب جز اندکی از آن بوده،یا این که در آن قیام واجب بود نه مستحبّ. (۲)

فَاقْرَؤُا مٰا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ

-پس هر اندازه که ممکن باشد،قرآن بخوانید.» تأکید خدا بر قرائت قرآن ما را به عظمت آن هدایت می کند،و به این که تلاوت و اندیشیدن در معانی آن روح قیام شبانه و از مهمترین هدفهای قرآن است، از آن روی که انسان را به کلام پروردگارش و عهدی که با او بسته بوده است باز می گرداند،و از آن بینش حق و راههای زندگی خود را از هر بعد و جهت الهام می گیرد.هدف قیام لیل تکامل انسان است به تکاملی روحی برخاسته از شب زنده داری و بریدن از هر چیز و پیوستن به خدا و نماز،و تکاملی عقلی با اندیشیدن در آفرینش خدا و به تفکر پرداختن در آیات قرآن او.آری،اوضاع و احوال گاه اجازه آن نمی دهد که شخص قیام شبانه را به صورت اولی آن ادامه دهد،ولی بر مؤمن روا نیست که،به هر حال،خواندن قرآن را هر اندازه که میسر شود ترک کند.

۱- ۷۳) -همان جا.

۲ - ۷۴) -با آن که روایاتی صریح در این باره وجود ندارد که قیام لیل در آغاز دعوت اسلامی یک واجب شرعی بوده است،محتمل است که چنین بوده باشد،یا بدین گونه از آن استقبال کردند و سپس جز این بر ایشان معلوم شد.

ولی آیا معنی مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ چیست؟ مفسّران و قراء در اندازه ای از قرائت که این جمله متضمن آن است،با یکدیگر اختلاف دارند: /۱۷ سعید بن جبیر آن را پنجاه آیه دانسته است؛و ابن عباس صد آیه؛و سدی دویست آیه؛و جویبر اندازه آن را ثلث قرآن دانسته است،زیرا که خدا خواندن آن را بر بندگان خود آسان و میسر کرده است، (۱) بنا بر مفهوم این آیه:

وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ . (۲) و میان این آراء چهارگانه تناقضی وجود ندارد،چرا که مَا تَیَسَّرَ آن اندازه از قرائت را می رساند که انجام دادن آن بر آدمی میسر باشد،خواه یک آیه باشد و خواه تمام قرآن،هر چند ظاهر کلمه اشاره به اندک دارد،و بعضی در توجیه از این دورتر رفته و آیه را به خواندن نماز تفسیر کرده و گفته اند که:آن اندازه از نماز که می توانید بگزارید،و از آن روی از نماز به قرآن تعبیر کرده است که نماز متضمن قرآن است. (۳)

آنچه شایسته پرسش است،سبب آسانگیری و تیسیر پس از سخت گیری در روش تشریع اسلامی است،و به سبب زیاد بودن نمونه ها این امر عنوان نمود و پدیده ای در احکام الاهی پیدا کرده است:خداوند به مؤمنان دادن صدقه را پیش از نجوا کردن با رسول اللّٰه(ص)واجب کرد (۴) و سپس این صدقه الغا شد،و بر مردان نزدیکی کردن با همسران را در شبهای ماه رمضان حرام کرد و سپس فرمان به حلال بودن آن داد، (۵) و جهاد را،در صورتی که شماره مسلمانان نسبت به دشمنانشان نسبت یک به ده بوده باشد،واجب اعلام کرد،یعنی اگر در مقابل هزار دشمن شماره مسلمانان صد بوده باشد،جهاد بر اینان واجب است،و سپس حکم را

۱- ۷۵) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۱.

۲- ۷۶) -القمر ۴۰/.

۳- ۷۷) -این گفته در مجمع البیان نقل شده است:ج ۱۰ ص ۳۸۱،و صاحب کشاف و فخر رازی هم آن را گفته اند.

۴- ۷۸) -المجادله۱۲/-۱۳.

۵- ۷۹) -البقره۱۸۷/.

تخفیف داد و نسبت را،به جای یک به صد،یک به ده مقرر داشت؛ (۱) و احکام متعددی از این گونه وجود دارد که یکی از آنها قیام شبانه ای است که درباره آن سخن می گوییم.

این نمود در تشریع اسلامی ما را به آن رهنمون می شود که اصلاح آدمی نیازمند برنامه ای فشرده و سخت است،تا زمانی که نفس خویش را به صورتی اساسی و ریشه دار اصلاح کند، /۱۷ به همان گونه که فرد جنگی و نظامی در نخستین دوره تعلیمات نظامی خود با چنین دشواریها رو به رواست،و هر چه در این راه پیشتر رود،شدت فشاری که بر وی وارد می آید کاهش پیدا می کند،و اسلام نیز همین روش را در سازندگی افراد و اجتماع خود به کار می گیرد؛و اگر این توجیه صحیح بوده باشد،بر ما واجب است که از این کیفیت در زندگی و مسیر حرکت خود استفاده کنیم؛پس در آغاز تغییر لازم است که امت با سختگیری رو به رو باشد،و چون در بوته ایمان و عمل رسالی گداخته شد،رفته رفته باید زمان کاستن از شدت برسد.

قرآن نظر ما را به یک ویژگی تشریعی در اسلام جلب می کند که همان واقعیت است،و این که قانونگذار و مشرّع اسلامی آن را به خوبی در نظر می گیرد،و اسلام نظامی قسری و جبری نیست،بلکه تشریعی واقعی و همراه با نرمش است،و این خود وسیله ای برای تأکید حقانیت آن به شمار می رود.

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضىٰ

-می دانست که در میان شما بیمارانی وجود دارد،» که بیماری آنان را از قیام شبانه باز می دارد،یا آن را برای ایشان به صورت تکلیفی دشوار در می آورد.و این خود اشاره به موانع و بازدارنده های بدنی است که سبب ضعف و سستی آدمی می شود.

وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ

-و کسان دیگری

ص: ۴۹

۱- ۸۰) -الانفال۶۵/ و ۶۶.

که برای جستجو و دست یافتن به فضل خدا در زمین از این جا به آن جا می روند،» که مقصود از آن حرکت در طلب روزی است.و ضرب در زمین کنایه از جا به جا شدن و تلاشهای سریع است.و رازی سبب سبکتر کردن واجب را بر این گروه و همانندان ایشان(جنگندگان در راه خدا)آن دانسته است که:مسافران و مجاهدان در هنگام روز به کارهای سخت اشتغال دارند،و اگر شب هنگام به خواب نروند بیشتر گرفتار مشقت و سختی خواهند شد. (۱)

وَ آخَرُونَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ

-و کسان دیگری در راه خدا به کارزار اشتغال دارند.» تا کلمه خدا را برتر سازند،و فرمان او را روان کنند،و بر استواری شرع او بیفزایند،و در مرزهای مسلمانان به پاسداری بپردازند، /۱۷ و شک نیست که اینان را در برابر آنچه می کنند پاداشی بزرگ است،و به جان خودم سوگند که جهاد ایشان به منزله قیام شبانه است و در نزد خدا همان اجر و قدر را دارد؛چه اگر جهاد و جنگ ایشان نباشد،چنان که خداوند متعال گفته است: لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللّٰهِ کَثِیراً - کلیساها و کنیسه ها و نمازگاهها و مساجدی که در آنها مردمان به یاد خدا می افتند ویران خواهد شد.» (۲) فخر رازی گفته است:و از لطایف این آیه آن است که خدای تعالی مجاهدان را با سفر کنندگان برای دست یافتن به روزی حلال (۳) همپایه گرفته،و این خود مؤید گفته ای از رسول اللّه(ص) است:«هر کس که کالایی را به شهری از شهرهای مسلمانان وارد کند و در این کار بردبار و نیکوکار باشد،و آن را به نرخ روز آن به فروش برساند،در نزد خدا از شهیدان محسوب می شود»، (۴) و این تأکیدی بر گفته امام صادق(ع)است که گفت:«هر کس در راه زندگی عائلهٔ خویش تحمل رنج کند،همچون مجاهدی در

۱- ۸۱) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۸۷.

۲- ۸۲) -الحج۴۰/.

۳- ۸۳) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۸۷.

۴- ۸۴) -در همان جا از ابن مسعود.

راه خدا است».و خداوند متعال بار دیگر به خواندن قرآن فرمان می دهد.

فَاقْرَؤُا مٰا تَيَسَّرَ مِنْهُ

-پس آن اندازه که میسّر باشد،از آن بخوانید.» و لو این که فقط چند آیه بوده باشد؛آنچه اهمیت دارد این است که مؤمن رسالت پروردگارش را ترک نکند،زیرا که گاه ممکن است از قیام شبانه بی نیاز شود،ولی از بینشهای وحی،در هر وضع و حالی که پیدا کند،بی نیاز نخواهد شد.

وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ

-و نماز را بر پای دارید.» با عمل کردن به واجبات و شعائر آن،و ملتزم و متعهد بودن نسبت به مندرجات آن،و تحقق بخشیدن به هدفهای آن در زمینه شخصی و اجتماعی.

وَ آتُوا الزَّكاٰةَ

-و زکات دهید.» که این زکاه کنایه از هر انفاق واجب است و سبب پاک شدن و تزکیه نفس و مال مؤمن با بخشیدن آن می شود.

وَ أَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً

-و به خدا وام دهید وام دادنی نیکو.» /۱۷ و آن عبارت از هر انفاق مستحبّ در راه خدا است (۱) که هرگز عمل عاملی در نزد او ضایع نمی شود.

وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ

-و هر کار نیکی که برای خود پیشاپیش فرستید،آن را در نزد خود خواهید یافت.» در دنیا و در آخرت.و در آیه اشاره به آن است که عمل صالح تنها آخرت مؤمنان را برای ایشان تأمین نمی کند،بلکه بیشتر موفقیتها و برکاتی که در دنیا به آدمی می رسد نیز نتیجه آن است،و چنین است چیزهای ناپسندی که از او دور می شود که آنها هم نتیجه ای از مقدماتی پیش از آنها است که آن شخص برای خود فراهم آورده است،و انفاق در راه خدا یکی از آن مقدمات به شمار می رود؛ مکروهی که از یک صدقه دهنده دفع می شود،دفع کننده آن همان صدقه ای است که پیش از حدوث آن مکروه داده بوده است...پس انفاق کننده در واقع با انفاق خود

۱- ۸۵) -تفصیلی در خصوص قرض الحسنه در ضمن تفسیر سوره الحدید،آیه ۱۱،گذشت و به آنجا رجوع شود.

خیری را از پیش برای خود مهیا می سازد.

هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً

-آن نیک است و پاداش بزرگتر دارد.» از آن روی که خیر او با فضل خدای تعالی چند برابر می شود،و چگونه می تواند چنین نشود در آن صورت که پاداش دهنده پروردگار نیکوکاران است؟! آری،خیر صدقه کوچک و پاداش آن منحصر به دنیا نیست که شر را از صاحب آن دور می کند و برکت و توفیق را بهره او می سازد،بلکه به آخرت نیز امتداد می یابد،و ناگهان یک درهم به بهشتی بلند مرتبه و حور و نعیمی تمام ناشدنی مبدل می شود، بلکه خدا روز به روز آن را مضاعف می کند.

وَ اسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ

و از خدا آمرزش خواهید.» در آن جا که حکم قیام شبانه را سبکتر کرد،گفت: فَتٰابَ عَلَيْكُمْ و در این جا به مؤمنان فرمان آمرزش خواهی و استغفار می دهد،و این به ما الهام می کند که ترک کردن قیام شب در نزد پروردگارشان در حال وجود داشتن عذر ناپسندیده است،تا چه رسد به ترک کردن بدون چنین عذری؟!همچنین در جانهای ایشان احساس تقصیر را بر می انگیزد،و لذا از آنان می خواهد که به تلاش و عمل صالح خود و تقرب جستن به خدا با استغفار بیفزایند.

إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

-که خدا آمرزنده و مهربان است.» این جمله پایانی سوره دلها را از آرزو و طمع بستن در آمرزش و رحمت خدای تعالی آکنده می سازد،که آنان را به آمرزش خواهی فرمان می دهد و به تأکید خاطرنشان ایشان می سازد که او آمرزنده و مهربان است؛و چنان است که گویی این خاتمه ضمانتی برای اجابت استغفار ایشان است.و شاید قرآن می خواهد به ما بگوید که ادا شدن واجبات از طرف مؤمن-همچون بر پا داشتن نماز و زکات و انفاق-می بایستی با غرور و اندیشه کافی بودن همراه نباشد،و همین سبب شود که تنها به ادای این واجبها اکتفاء کند و از پرداختن به دیگر مستحبهای تشریع شده در دین،که قیام شبانه از جمله آنها است،خودداری ورزد.

سوره مدّثّر

اشاره

ص :۵۳

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الاعمال به اسناد از ابو جعفر محمد بن علی الباقر-علیه السلام-آمده است که گفت:«هر کس در نماز واجب سوره مدثر را بخواند، حقّی بر خدای عزّ و جلّ است که او را با محمّد-صلّی اللّه علیه و آله-همدرجه قرار دهد،و در زندگی دنیا هرگز سختی به او نرسد،ان شاء اللّه».

زمینه کلّی سوره

پس از آن که وحی رسیده به پیامبر جامه به خود در کشیده او را برای تحمل ناراحتیهای فرستادگی بیدار کرد تا به بیم دادن مردم و بزرگداشت خدا و پاک کردن لباس خود از هر ناپاکی مادّی و معنوی و بریدن از گناه با دوری جستن بپردازد،او را از منّت گذاشتن بر خدا بدان جهت نهی می کند که خیر را نابود می سازد،و به شکیبایی همچون امری ناگزیری فرمان می دهد که بر هر دعوت کننده به حق و حامل رسالت مراعات آن فرض است.مگر خواهان آن نیست که به انقلابی برای برانداختن واقعیت موجود و منحرف و عقب مانده اقدام کند؟پس

واجب است که چشم به راه بسیاری از دشواریها و فشارها در این راه باشد،و بر وی لازم است که این همه را همچون شرطی برای استقامت و تحقق یافتن هدف تحمّل کند(آیات ۷/۱).

از آن جا که هر مؤمن از درد استیلای طاغوتان و منحرفان از نیروهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی رنج می برد،و در نتیجه خواستار رسیدن هر چه زودتر آنان به هلاک و کیفر است،قرآن درد او را با متوجه ساختن ما به روز باز پسین که بزرگترین انتقام از دشمنان رسالت و مؤمنان گرفته می شود، فرو می نشاند،و آن هنگامی است که در ناقور(صور)دمیده می شود و این بانگ ناقور فرمان آغاز یافتن روز سختی است که هیچ یسر و سهولتی در آن برای کافران و همانندان ایشان وجود ندارد،و رنگهای گوناگونی از عذاب جاودانی تحمل ناپذیر را خواهند چشید...و مخلوق ضعیف چگونه می تواند انتقام پروردگار صاحب عزت و نیرو را تحمل کند؟!(آیات ۱۰/۸) /۱۷ بدین گونه متوجه می شویم که محور سوره-بدان گونه که به نظر من می رسد-مبارزه پیامبر اسلام(ص)با آن مراکز نیرو است که ناگزیر باید با کمال قدرت به تحدّی و چالش با آنها بپردازد.

سیاق قرآن دسته ای از اندیشه های نادرستی را که سلطه گران و مترفان برای تقویت موقعیت رهبری خود به آنها چنگ می زنند،مورد بحث قرار می دهد،که از جمله آنها یکی این گمان است که اگر خدا راضی نمی بود نعمت خود را بر ایشان گسترش نمی داد.

بنا بر این،هر چه از نعمت که در دست کافران و گردنکشان است،دلیل بر آن نیست که خدا آنان را دوست می دارد،و نیز بر این که روش آنان در زندگی روشی درست است...آری،در نزد ایشان مال فراوان و پیروان و فرزندان بسیار موجود است،و اسباب زندگی مرفهی که هرگز از آن سیر نمی شوند،بلکه طمع افزوده شدن بر آن را دارند،بر ایشان فراهم است...ولی آنان از راه راست گم شده و به انکار آیات خدا پرداخته اند،و در نتیجه مستحق عذاب و انتقام الاهی شده اند.

ص:۵۶

و مقیاس درست و سالم برای ارزشیابی ماده نیست،بلکه ارزشها است،و دنیا نیست بلکه آخرت است،و مترفان با ارزشهای حق و درست سر جنگ دارند،و در جهان دیگر زیانکار خواهند بود،و در آن جا دیگر نعمت و یارانی برای ایشان وجود ندارد،و همچون در دنیا از احترام بهره مند نخواهند بود،بلکه به جای آن گرفتار عذاب دردناک و خوارکننده ای خواهند شد،و هر نعمتی که به آنان داده شده بود، بدان سبب که از آن شکرگزاری نکرده بودند،وبالی بر ایشان خواهد شد...پس آنان بیش از همه مردم گرفتار عذاب خواهند بود و آن را خواهند چشید(آیات ۱۷/۱۱).

چشیده شدن عذاب به توسط ایشان تنها انتقامی بیهوده نیست،بلکه انتقامی بر پایه حساب دقیق و حکمت و دادگری است،و هر جا که به تحقیق در سبب آن برخیزی،آن را روش نادرست و گمراه کننده ایشان در زندگی خواهی یافت که برخاسته از طرز تفکر منحرف و اندازه گیریهای نادرست ایشان بوده است...و حقا مسئولیت هر لعن و قتل و عذابی که بر ایشان وارد می شود بر عهده همین طرز تفکر و اندازه گیریهای نادرست است؛آنان کسانی بوده اند که روی ترش می کردند و چین به پیشانی خود می انداختند،و آن گاه پشت می کردند و به گردنکشی می پرداختند،و ایستار ایشان در برابر حق از لحاظ ارزشیابی و راهبری و حزبی جز این نبود،بلکه از این پیشتر می رفتند و حق را در معرض تهمتهای باطل و ناروا قرار می دادند و می گفتند که: إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ -این نیست مگر جادویی که آموخته می شود»،و می گفتند که آن ساخته بشر است و رسالت الاهی نیست،و این همه بدون دلیلی جریان می یافت /۱۷ و جز برای فرار از مسئولیت ایمان و گمراه کردن مردمان از راه هدایت و ارشاد صورت نمی گرفت(آیات ۲۵/۱۸).

بنا بر این حق آن است که خداوند متعال کافران معاند را به سبب مبارزه با پروردگار توانای عزیز و نبرد کردن با حق،و مخصوصا بزرگان و وابستگان متنعم و مترف ایشان،همچون فرمانروایان گردنکش و دارندگان مال و مدعیان دانش از میان ایشان،گرفتار عذاب سازد؛از همین روست که خدای جبار هر یک از ایشان

را به سخت ترین عذاب تهدید می کند و این مطلب را به صورتی مؤکد به فرستاده خود(ص)و به هر پیرو رسالت که در خط رو به رو شدن با ایشان و در جبهه مبارزه علیه باطل قرار گرفته است،می گوید که چنین کسان به سقر در خواهند آمد که از لحاظ افروختگی و گرما و ایجاد و هراس سخت ترین اقسام آتش دوزخ و چنان است که تصور ماهیت آن برای آدمیزاد میسر نیست،و قرآن تنها به بعضی از صفات هولناك آن اشاره کرده و گفته است که هیچ چیز را باقی و بر جای نمی گذارد و رو و پوست را سیاه می کند...و منظره ترسناك دیگر آن را فرشتگان سختگیر و هراس انگیزی معرفی می کند که آتش از آنان بیم دارد.

شماره آنان نوزده است...خدا چنین می گوید...و اما مؤمنان پوستهاشان به ارتعاش در می آید و سپس نرم می شود،و بدین گونه بیم و ترس و پرهیزگاری ایشان تنها از شنیدن گفته پروردگار عزیز افزایش پیدا می کند،بدان سبب که آنچه برای ایشان اهمیت دارد حقیقت امر است نه تفاصیل و جزئیات آن،تا درباره رنگهای فرشتگان موکل بر سقر،و نیز در خصوص حجم و وزن و شماره آنان،همچون کافران و کسانی که دلهاشان بیمار است،اختلاف پیدا کنند و بگویند:« مَا ذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلاً - خدا از این مثل زدن چه مقصودی داشته است؟!»و بدین گونه از هدف و حکمتی که یادآوری و اندرز بوده است دور و گمراه شوند(آیات ۳۱/۲۶).

کَلاّٰ وَ الْقَمَرِ* وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ* وَ الصُّبْحِ إِذٰا أَسْفَرَ -نه چنان است که ایشان می گویند،سوگند به ماه،و به شب تاریک که پس از روز می آید،و به بامداد که روشن می شود».بدین گونه پروردگار ما سوگندهای غلیظ و بزرگ و مترادف یاد می کند،و به تأکید می گوید که قضیه بزرگ و مشتمل بر اندرز و بیم دادن عظیم برای بشری است که عقل خود را به کار اندازد...بلکه انگیزه ای اساسی و مؤکّد برای انسان در خط سیر و سرنوشت او است،بدان جهت که پیشرفت(فردی یا اجتماعی)و نیز عقب ماندگی او بسته به ایستاری است که در برابر حقایق این یادآوری و اندرز الاهی برای انسان انتخاب کند(آیات ۳۷/۳۳).

و در ضمن گفتگو از جهان دیگر و عذاب سقر،قرآن ما را به آیه مهمی در

سوره،و حتی در روش اسلامی به صورت کلی،متوجه می سازد،و این در هنگامی است که به بیان ارتباط میان آینده و اکنون انسان،و میان کوشش و سرنوشت او، می پردازد،و در این باره تأکید می کند که آدمی مسئول خویش است،و به همان گونه که می تواند خود را در آتش و عذاب حبس کند،می تواند خود را از آن دور نگاه دارد،و سبب در آمدن خویش به بهشت نعیم جاودانی شود.خداوند متعال فرد فرد مردم را در برابر حقیقت بزرگ و مهمی قرار می دهد که واجب است آن را پیوسته در نظر داشته باشند،و به اشاره و در بایستهای آن در زندگی حرکت کنند...و آن این است که نفس در گرو شهوتها و گمراهیها و تصمیمهای نادرست و انحرافی خویش است،مگر این که آدمیزاد به ریسمان ایمان چنگ زند و از روش آن پیروی کند تا خدای بزرگ او را از زندان خطرناک رهایی بخشید،چنان که با اصحاب یمین چنین کرده و پس از این نیز چنین خواهد کرد(آیات ۳۹/۳۸).

به میانجیگری گفتگویی که میان بهشتیان و گناهکاران صورت می گیرد -و قرآن آن را نقل می کند-آیات ربّانی چشم جان ما را به دیده مهمترین انگیزه های گناهی که به سقر می انجامد و پروردگار ما را از آن بیم داده است، باز می کند،و از این راه قرآن به سؤالی پاسخ می دهد که برای هر شخص آگاه از حقیقت سقر پیش می آید،و به بحث از نجات یافتن از شرّ آن می پردازد،و برای دوری جستن از درآمدن به آن تلاش می کند،و این اسباب،چنان که خود گناهکاران اعتراف می کنند،چهار است:(از نمازگزاران نبودن،به مسکینان خوراک ندادن، به بحثهای باطل پرداختن،و روز باز پسین را تکذیب کردن)،و برای کسی که اجل او در حالی فرا می رسد که با این گمراهی دور به ملاقات پروردگار خویش روانه می شود،چه امیدی می توان داشت؟(آیات ۴۷/۴۰).

هر کس که در گناهان چهارگانه یاد شده غوطه ور شود،ناگزیر سرنوشت وی آتش است،چه هیچ عمل صالحی که او را از آتش رهایی بخشد انجام نداده است،و رحمت و خدایی که به مبارزه با او برخاسته بهره او نخواهد شد،و هیچ کس از او شفاعت نخواهد کرد،و اگر کسی از او شفاعت کند،این شفاعت هیچ

سودی برای وی نخواهد داشت،زیرا که شفاعت برای کسی سودمند واقع می شود که در زندگی راه سالمی برای خود برگزیده باشد،و آن گاه به ارتکاب بعضی از گناهان و نافرمانیها بپردازد،و مجرمان چنین نیستند(آیه ۴۸).

در پایان سوره قرآن از زشتی کار مجرمان(کافران و بیماردلان)و دوری گزیدن ایشان از پند و اندرز خدا به ایشان و از رحمت تجسم یافته وی در آیات راهنمای وحی شده،در صورتی یاد می کند که آنان با کاری بزرگ رو به رو هستند و با آتشی که هیچ چیز را باقی و بر جای نمی گذارد...و خلاصی از آن جز از راه رو کردن به اندرز خدا و عمل کردن بر بینشهای مندرج در آن ندارند!آنان در حقیقت -با اعراض کردن از آیات خدا-به گله خرانی می مانند که شیری بر آنها حمله ور شده و نمی دانند که چگونه و به کجا از چنگ او فرار کنند،و راه خلاص شدن آنها چیست...در صورتی که آیات خدا به عکس این عمل می کند و برای آن آمده است تا دست ایشان را بگیرد و به ساحل امن و رحمت و سعادت رهبریشان کند،پس شایسته چنان است که از آن استقبال کنند،به همان گونه که تشنگان و گرفتاران خشکسالی از باران آسمانی استقبال کنند... بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتىٰ صُحُفاً مُنَشَّرَةً -بلکه هر یکی از ایشان چنان می خواهد که بر بالین او نامه ای بنهند گشاده و مهر برگرفته»که هرگز چنین نخواهد شد، بَلْ لاٰ يَخٰافُونَ الْآخِرَةَ -بلکه ایشان از آخرت نمی ترسند»و این کفر به آخرت و حاضر نبودن آن در تصور و فهم انسان،بزرگترین عامل در انحراف و توجه نکردن به یادآوریها و پندها و تأثر پذیرفتن از آنها است(آیات ۵۳/۴۹).

قرآن در برابر گفته های باطل دوری گزینان از آن و مستکبران نسبت به حق که می گفتند: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ يُؤْثَرُ* إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ قَوْلُ الْبَشَرِ ردّ قاطعی در سه آیه(۵۶،۵۵،۵۴)می آورد و در عین حال نقش قرآن را که یادآور خدا و حق است،و این که انسان مکلف به پذیرفتن راهنمایی آن است،ولی در این کار اجباری ندارد بلکه مختار است،و بیان می کند،هر چند توفیق پندپذیری و راهیابی حاصل نمی شود إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ -مگر این

که خدا بخواهد که او اهل تقوا و اهل مغفرت است».و معرفت این حقیقت برای انسان ضروری است،زیرا که در وی روح توکل بر خدا و پناه بردن به او را زنده می کند،و او را از غرور برخاسته از اعتماد به نفس دور می سازد.

خلاصه گفتار:موضوع اساسی در سوره پرداختن رسول اللّه(ص)به بر انداختن مراکز نیروهای جاهلیت است،ولی در آن قضایای مهم دیگری نیز مورد بحث واقع می شود:این که ثروت و قدرت و دیگر نعمتهای خدا برای آزمایش محض است،و دلیلی بر خرسندی خدا از دارندگان آنها نیست،و این که آدمی در گرو کوشش خویش است،و بر وی لازم است که برای دست یافتن به هدایت تلاش کند،و این امری نیست که به زور بر او تحمیل شود.

سوره المدّثر

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۳۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ (۳) وَ ثِيٰابَكَ فَطَهِّرْ (۴) وَ اَلرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۶) وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) فَإِذٰا نُقِرَ فِي اَلنّٰاقُورِ (۸) فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹) عَلَى اَلْكٰافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰) ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۱) وَ جَعَلْتُ لَهُ مٰالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَ بَنِينَ شُهُوداً (۱۳) وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً (۱۴) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵) كَلاّٰ إِنَّهُ كٰانَ لِآيٰاتِنٰا عَنِيداً (۱۶) سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اِسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقٰالَ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ يُؤْثَرُ (۲۴) إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ قَوْلُ اَلْبَشَرِ (۲۵) سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا سَقَرُ (۲۷) لاٰ تُبْقِي وَ لاٰ تَذَرُ (۲۸) لَوّٰاحَةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَيْهٰا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰) وَ مٰا جَعَلْنٰا أَصْحٰابَ اَلنّٰارِ إِلاّٰ مَلاٰئِكَةً وَ مٰا جَعَلْنٰا عِدَّتَهُمْ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ وَ يَزْدٰادَ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِيمٰاناً وَ لاٰ يَرْتٰابَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْكٰافِرُونَ مٰا ذٰا أَرٰادَ اَللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلاً كَذٰلِكَ يُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ وَ مٰا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّٰ هُوَ وَ مٰا هِيَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ (۳۱)

برای خدایت شکیبایی بورز

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آغاز،آیات کریمه به بیان مهمترین صفاتی می پردازد که واجب است در هر بیم دهنده ای که متصدی هدایت مردم و تغییر دادن واقعیت موجود از طریق رسالت الاهی است،وجود داشته باشد،از این قرار:تنها به تکبیر و بزرگداشت خدا پرداختن،پاک کردن لباس از هر پلیدی و نجاست،دست کشیدن از گناه به اشکال گوناگون آن،منت ننهادن بر خدا،صبر و استقامت داشتن در راهی پر از خار و خاشاک؛پس بیم دهنده رسالی تا زمانی که به این صفات لازم متصف نباشد، بیم دهنده نخواهد بود،و به همین گونه امکان تحقق بخشیدن به هدفهای خود (هدایت و تغییر)جز به میانجیگری آنها نخواهد داشت(آیات ۷/۱).

سپس کافران را به روز سختی بیم می دهد که هیچ آسانی در آن برای

ص :۶۲

ایشان وجود ندارد:روز انتقامی که خدا در آن سینه های مؤمنانی را که تلخی آزار را از دست این کافران چشیده بودند شفا می بخشد و شادمان می کند،و در نتیجه روح بردباری و استقامت را در ایشان برمی انگیزد(آیات ۱۰/۸).

در این تهدید فراگیر همه کافران و بیماردلان،خدای متعال ۱۷/ از سران گمراهی و پیشوایان کفر،مخصوصا به صیغه مفرد یاد می کند،و تو گویی که آنان را تک تک در معرض تهدید قرار می دهد،و از این لحاظ تفاوتی میان معاصران پیامبران اسلام(ص)و کسانی که پس از ایشان می آیند وجود ندارد؛بر آن تأکید می شود که متنعم و خوشگذرانی ایشان دلیل بر آن نیست که به خدا نزدیک اند و بر راه سلامت پیش می روند.هرگز چنین نیست،بلکه این خوشیها کیدی بزرگ برای ایشان است، و هنگامی که در جهان دیگر برانگیخته می شوند،بهره ای جز عذابی دردناک ندارند،بدان سبب که در دنیا منکر آیات خدا شدند،و بد اندیشیدند و امور را بد تقدیر کردند،پس گرفتار شدند،و آتش سقر که هیچ چیز را بر جای نمی گذارد بهره ایشان شد که نوزده تن از فرشتگان سختگیر خدا بر آن گماشته اند(آیات ۳۱/۱۱).

شرح آیات:

[۱-۲]

با وجود اختلاف در معنی دو کلمه مزّمّل و مدّثّر،و استقلال دو سوره در موضوع و سیاق آنها،بعضی در آمیختن آن دو به یکدیگر چندان پیش رفته اند که نصهای وارد شده در اسباب تنزیل آن دو را با یکدیگر مطابق دانسته اند،و این از چیزهایی است که روایات آن به نظر من سست می نماید.خدای تعالی گفت:

یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ

-ای مدّثّر(خود را به لباس پوشانده).» اجماع مفسّران بر آن است که«المدّثّر»رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-است که خدا او را بدین نام خوانده.کلبی از ابو عبد اللّه الصادق(ع)نقل کرده است که گفت:«ای کلبی!محمد(ص)در قرآن به چند نام خوانده شده است؟»و من گفتم:«دو یا سه اسم»،پس گفت:«ای کلبی!او را ده نام است»و آنها را بر شمرد تا به آن جا رسید که و یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ و یَا أَیُّهَا

الْمُزَّمِّلُ . (۱) و در این اختلاف است که به چه سبب مدثر نامیده شده است،پس بعضی از ایشان ظاهر را تأویل کردند،و بعضی بر آن باقی ماندند و پرسیدند:چرا رسول خود را به لباسش پوشاند؟ جابر از رسول اللّه(ص)روایت کرده است که گفت:«مدت یک ماه در حراء مجاور ماندم،و چون این مدت به پایان رسید ۱۷/ به دره کوه درآمدم و کسی مرا خواند،پس به پیش و پس و راست و چپ خویش نگریستم و هیچ کس را ندیدم؛ بار دیگر کسی مرا خواند،پس چون سر برداشتم او-یعنی جبرییل-را بر عرش در هوا دیدم آن گاه گفتم مرا به لحاف بپوشانید،پس بر من آب ریختند و خدای عزّ و جلّ آیات سوره المدّثر را نازل کرد» . (۲) و در الدر المنثور چنین آمده است:«پس سر خود را بالا ـ بردم و ناگهان فرشته ای را که در حراء نزد من آمده بود،نشسته بر یک کرسی در میان آسمان و زمین مشاهده کردم،و ترسان«به خانه»آمدم و گفتم:...الخ». (۳) و فخر رازی نقل کرده است که چند تن از قریش رسول اللّه(ص) را آزار می دادند،و آنان این کسان بودند:ابو جهل و ابو لهب و ابو سفیان و ولید و نضر بن الحرث و أمیّه بن خلف و عاص بن وائل؛این سخن را در میان مردم پخش کردند که:محمّد جادوگر است،و چون رسول اللّه(ص)از انتشار آن در میان مردم آگاه شد،سخت بر وی گران آمد و اندوهناک به خانه بازگشت،و خود را در جامه خویش پوشاند،و جبرییل(ع)بر وی نازل شد و او را بیدار کرد و گفت:یٰا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ، (۴) و سیوطی در اسباب النزول، ص ۲۲۳،این روایت را سست شمرده است،و من در سوره المزّمّل این علّت نزول را،به سبب شکی که در آن برای اصحاب رسول در رسالت او پیدا شده بود،و سستی در مقابل فشارهای مشرکان،مورد انتقاد

۱- ۱) -البرهان،ج ۳،ص ۲۸.

۲- ۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۴ و التبیان،ج ۱۰،ص ۱۷۱ و الکشاف،ج ۴،ص ۶۴۴ و التفسیر الکبیر، ج ۳۰،ص ۱۵۹،و در فی ظلال القرآن،ج ۸،ص ۳۴۵،و المیزان،ج ۲۰،ص ۸۳.

۳- ۳) -الدّر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۰.

۴- ۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۰.

قرار دادم.امکان آن وجود دارد که پیامبر(ص)در هنگام نزول این آیات به سببهای عادی خود را در لباس خویش پوشانده بوده باشد.

بعضی از مفسران کلمه مدثر را به غیر ظاهر آن تأویل کرده و گفته اند که:

مقصود پوشیده بودن به پوشش پیامبری و فرستادگی است،چنان که گفته می شود خدا لباس تقوا بر او پوشاند،و او را به ردای علم بیاراست؛و مرسوم است که گفته می شود:فلانی به فلان چیز ملبّس شد؛ (۱) و علامه طباطبایی این رأی را در تفسیر خود پذیرفته و به تقویت آن پرداخته است؛ (۲) و گفته شده است که:مقصود از آن آسودن و به استراحت پرداختن است،و چنان است که به او گفته شده باشد:ای آرام گرفته و ۱۷/ آسوده!زمان راحت بودن به پایان رسید،و زمان دشواریهای تکالیف و هدایت مردمان فرا رسید، (۳) و این با آنچه از خلق و خوی وی می دانیم سازگار نیست که به استراحت نمی پرداخت و بدون سستی،پیش و پس از بعثت،برای بالا بردن کلمه اللّه کوشش و مجاهده می کرد.

در لغت است که:المدثر صیغه متفعّل از دثار است که در آن حرف ثاء به سبب نزدیک بودن مخرج آن به دال به این حرف تبدیل یافته و در آن ادغام شده است،با آن که دال،بنا بر التبیان،در جهر قویتر است،و او در هنگام خواب پوشیده در جامه خود بود. (۴) و هنگامی گفته می شود:تدثّر تدثرا،و دثّره تدثیرا،و دثر الرسم یدثر دثورا که اثر آن محو شده باشد. (۵) و آنچه به نظر من در معنی مدثر محکم می نماید،سه رأی است:

اوّل:ظاهر کلمه یعنی پوشیده به پوششی،چه وحی بر رسول اللّه(ص)در حالات گوناگون نازل می شد:سوار و پیاده،در خواب و بیدار و...و...

۱- ۵) -همان جا.

۲- ۶) -المیزان،ج ۲۰،ص ۷۹.

۳- ۷) -همان جا.

۴- ۸) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۳.

۵- ۹) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۷۲.

دوم:متدثر به دثار نبوت،و ما چیزی همانند آن را در تفسیر نخستین آیه از سوره المزّمّل مورد بحث قرار دادیم.

سوم:سخنگو و پنهان و در پوشش،و از آن جهت دثار به این نام خوانده شده که شخص خفته را پنهان می کند،از باب دثرت المعالم که به معنای محو شدن و پنهان ماندن آثار و نشانه ها است،و بنا بر این محتمل است که سوره المدثر شروع مرحله آشکار شدن دعوت اسلامی بوده باشد که در آغاز به صورت سرّی و پنهانی صورت می گرفت...و اگر این رأی درست بوده باشد،به راه حلی برای از بین رفتن اختلاف میان مفسّران در این باره که آیا سوره العلق نخستین سوره نازل شده از قرآن بوده است یا سوره المدثر،دست خواهیم یافت،و بر ما معلوم می شود که العلق اول سوره بدون قید و شرط نازل شده است،اما مدثر نخستین اجازه خداوند متعال به آشکار کردن دعوت مردمان به اسلام بوده است.

قُمْ فَأَنْذِرْ

-برخیز و مردمان را آگاه کن.» رازی گفته است که در فرمان«قم»خدا دو وجه وجود دارد:یکی آن که از خوابگاه خود برخیز،و با عزم و تصمیم قیام کن، (۱) و دیگر آن که معنی وسعت قیام برای جهاد و تغییر و انقلاب را نیز دارد،بدان سبب که خداوند متعال باز پسماندگان و ساکنان را در این گفته اش در قرآن: وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ عَلَى الْقٰاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً ، (۲) و نیز در جاهای دیگری از قرآن (۳) به نشستگان (القاعدین)توصیف کرده است؛و بیم دادن و بر حذر داشتن از پیامدهای گمراهی و انحراف از مهمترین هدفهای جنبش مکتبی اصیل و از خاستگاههای آن است، بدان سبب که در حقیقت پیشروان و پیشاهنگان را به احساس کردن واقعیت فاسد برمی انگیزد،و سپس با ایمان داشتن به مسئولیّت ربّانی آنان را به حرکت وامی دارد.

۱- ۱۰) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۰.

۲- ۱۱) -النساء۹۵/.

۳- ۱۲) -المائده۲۴/؛التوبه۴۶/ و ۸۶.

آری،گاه ممکن است چنین شخصی بر راه راست پیش برود،ولی مسئولیت او فراگیر است و تنها به خود وی منحصر نمی شود،بلکه همچون فردی از افراد اجتماع نسبت به واقعیت آن مسئول است،و این نه فقط از دیدگاه انسانی و دینی است،بلکه از دیدگاه واقعی نیز چنین است،از آن روی که عقب ماندگی اجتماع وی و مردم آن،خواه ناخواه،بر وی تأثیر می گذارد،و این که قوانین و سنّتهای جزائی همه افراد را بدون استثنا شامل می شود...و در این شک نیست که ارزشهای شایسته،و بیدار و هشیار کردن اجتماع و از این راه تغییر مسیر دادن آن به طرف صلاح،آدمی را به هدفهایش نزدیکتر می سازد،و چون محیط برای نهضت و پیشرفت آماده تر شده است،رسیدن به آن هدفها به صورتی سریعتر و شایسته تر امکان پذیر خواهد شد.

بعضی از مردم در ادای مسئولیت اجتماعی خود سستی نشان می دهند،و با فهم نادرست خود به این گفته خداوند سبحانه و تعالی متمسّک می شوند که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا،عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ،لاَ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید!نفسهای شما بر ضد شمایند،و اگر شما راه یافته اید،کسی که گمراه شده است به شما آسیبی نمی رساند»، (۱) و چنان گمان دارند که خدا در مقابل عقب ماندگی اجتماع و انحراف پیدا کردن فرمان به بی عملی و سهل انگاری داده است! /۱۷ هرگز چنین نیست...آیا ظاهر قرآن حجّت نیست؟آیا این قرآن به ما ندا نمی کند که برای تغییر به پا خیزیم و قیام کنیم؟مگر قرآن رسالت خدا به هر انسان مکلّف نیست؟مگر رسول اللّه(ص)اسوۀ نیکو برای همه ما نبوده است؟...

او برخاست و بیم داد و از همین راه اجتماع خود را اصلاح کرد و تمدن اسلامی را به وجود آورد.

جدایی پیدا شدن میان امت و رسالت آن،و تقلید شرق و غرب،و گرفتار خواب شدن عقل،و حالت انفرادی به خود گرفتن و پراکنده شدن اجتماع،و

۱- ۱۳) -المائده۱۰۵/.

خودداری از جهاد در راه خدا،و...و...همه اینها گامهایی است که به طرف بدترین عاقبتها برداشته می شود،و بر ما واجب است که خود و ملت خود را از خطرهای آن آگاه سازیم،و بزرگترین چیزی که باید از آن خود و دیگران را بیم داد، فراموش کردن خدای عزّ و جلّ است،و چون هیچ ترسی شدیدتر از ترس از کیفر خدا نیست،بیم دادن از آن،چنان که شیخ الطائفه گفته است، (۱) بزرگترین انذار و بیم دادن است.

صاحب المیزان بر فرمان خدا به پیامبرش به بیم دادن و انذار تعلیقی آورده و گفته است:مقصود بیم دادن خویشاوندان نزدیک است به مناسبت آغاز دعوت چنان که در سوره الشّعراء نیز آمده است، (۲) و نزدیکتر به قبول مطلق بودن این تهدید و انذار است،بدان سبب که دلیلی بر تخصیص وجود ندارد،و سیاق و محیط کلی سوره حاکی از آن است که این بیم دادن مخصوص همه کافران است و لذا بیم دادن همه مردمان را بر هر فرد مسلمان واجب ساخته است.

[۳-۷]

پس از فرمان الاهی به قیام و انذار،قرآن مهمترین صفاتی را که لازم است شخص بیم دهنده از آن برخوردار باشد،تا بتواند در نزد خدا بیم دهنده به تمام معنی محسوب شود و کوششها و تلاشهای او به ثمر برسد،بیان می کند...پس مهم آن نیست که فردی به جهاد و ایجاد تغییر تنها برخیزد و به آن بس کند،بلکه مهم آن است که نقش خود را به صورتی کامل و درست ایفا کند،و این امر از ملتزم بودن به پنج صفت در شخصیت و روش کار او نتیجه می شود:

نخست:تکبیر و بزرگداشت خدا.

وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ

-و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.» هنگامی که فرد مؤمن برای بیم دادن از خدا قیام می کند،بر سر راه خود با دهها عقبه و مانع نفسی و چالشهای اجتماعی مواجه می شود،و همچنین با نیروهای

۱- ۱۴) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۷۱.

۲- ۱۵) -المیزان،ج ۲۰،ص ۸۰.

مخـالف اقتصـادی و سیاسـی و اجتمـاعی نیز خـود را رو بـه رو می بینـد،و آنچـه بر وی واجب است ایسـتادن در مقابـل آنهـا و خودداری از گردن نهـادن به فرمـان آنهـا است، مگر این که خود را در مقابل یکی از دو گزینه مشاهـده کنـد:یا شـکست و یا چالش و دست یافتن به پیروزی؛آیا چگونه بایـد در مسـیر گزینه چالش پیشـروی کنـد؟ پیروزی در این راه به اندازه اسـتقرار و رسوخ یکتاشناسـی خـدا در نفس او وابسـته است،و این بـدان صورت تأمین می شود که خدا را،پیش از آن که به زبان بزرگ خوانـد و تکبیر گوید،در جان و عقل خویش به تعظیم و تکریم او بپردازد،و چون چنین شود،هر چیز جز خدا کوچک می شود و همه بتهـای زنـدگی فرو می ریزد.و راز پیروزی مؤمنـان بر سـختیها و چالشـها و فشارهـا و نیروهای مخالف همین امر است،و همیـن صـفت اصـیل را در ایشـان امـام امیر المـؤمنین(ع)بـدین گـونه توصـیف کرده است:«آفریـدگار در انـدیشه آنـان بزرگ بـود،پس هر چه جز او است در دیـده هاشـان خرد می نمـود»، (1) و بر مـا واجـب است که معنی تکـبیر را در زنـدگی فردی و اجتماعی و سیاسی در پرتو همین روشنی فهم کنیم.

این حقیقت در عقل و دریافت آدمی از راه رسیدن به شناخت سالم درباره خدا و این که او بزرگ و متعالی و برتر از آن است که توصـیف شود،یا کلمات و تصورات بشـری بتوانـد از ذات او حکایت کند،ژرفا پیدا می کند،و به همین سـبب در معنی«اللّه اکبر»از امامان راهنما-علیهم السـلام-چنین آمـده که او بزرگتر از آن است که توصـیف شود، (2) و در روایـتی که پس از این نقل می شود،نوری از انوار عظمت خدای عزّ و جلّ تجلّی پیدا می کند:امام صادق(ع)از جدّش مصطفی -صلّی اللّه علیه و آله- روایـت کرده است کـه گفـت:«و همـه چیزهـا در عرش همچـون حلقـه ای در یـک فلاـت است؛و یکی از فرشـتگان خـدا نام«خرقاییل»دارد و او را هجده هزار بال است،و فاصله هر دو بال پانصد سال،و بر خاطر این فرشته

۱- ۱۶) -نهج البلاغه،خ ۱۹۳،ص ۳۰۳.

۲- ۱۷) -المیزان،ج ۲۰،ص ۸۰.

گذشت که آیا بالاتر از عرش چیزی وجود دارد؟پس خدای تعالی شماره بالهای او را دو برابر کرد و به سی و شش هزار ۱۷/ بال رسانید که فاصله میان هر دو بال پانصد سال بوده،و سپس به او وحی کرد که:ای فرشته!پرواز کن؛و چون به اندازه بیست هزار سال پرواز کرد،هنوز به بالای یک ستون از ستونهای عرش نرسیده بود؛ آن گاه خدا بار دیگر شماره بالهای او را دو برابر کرد و بر نیرومندی او افزود و به او فرمان داد که بار دیگر به پرواز درآید،و او چنین کرد و به اندازه سی هزار سال دیگر پرواز کرد و هنوز به سر ستون عرش نرسید؛پس خدا به او وحی کرد که:ای فرشته!اگر با بالها و نیروی خود تا هنگام دمیدن صور پرواز کنی به ساق عرش من نخواهی رسید.پس فرشته گفت:سبحان ربّی الاعلی،و آن گاه خداوند متعال وحی نازل کرد که سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی و پیامبر گفت:آن را در سجود خود قرار دهید». (۱)

شاید یکی از مفاهیم تکبیر خدا آن باشد که انسان مؤمن در ویران کردن حیثیت گمراهی و کفر بکوشد،تا بر اثر آن نظامها و معادلات استکباری فرو ریزد،و برتری در واقعیت سیاسی و اجتماعی تنها برای کلمه خدا باقی بماند،و تنها او در جان و عقل مردمان اکبر و بزرگترین باشد،و همگان در صبح و شام به تکبیر او برخیزند.و فخر رازی گفته است که:و بدین گونه مردمان بر آن آگاه می شوند که دعوت به سوی خدا و شناخت پاکی او مقدمه ای است برای دیگر دعوتها، (۲) و بر آن کس که می خواهد مردمان را به توحید و یکتاپرستی بخواند،واجب است که با گفتن تکبیر نخست در جان خود همه بتان را بشکند و فرو ریزد،و سپس نفس خود را نمونه ای حقیقی برای رسالت خویش قرار دهد،که این سبب تعظیم و تکبیر خدا در نفوس و جانهای دیگران خواهد شد.و یکی از معانی تکبیر خدا آن است که فرد رسالی باید در دعوت مردمان به پروردگار تجرّد اختیار کند،و رسالت و کوشش

۱- ۱۸) -بحار الانوار،ج ۵۸،ص ۳۴.

۲- ۱۹) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۱.

خویش را وسیله ای برای تکبیر احدی جز خدا همچون حکومتهای ستمگر یا شخص خود و خویشان و طایفه اش،قرار ندهد،و از گونه آن دسته از عالمان دینی نباشد که دین را وسیله ای برای مصالح خویش و بزرگ نشان دادن خود در اجتماع قرار می دهند.

دوم:پاک کردن جامه.

وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ

-و جامه خودت را پاک و پاکیزه کن.» /۱۷ به نظر می رسد که ثیاب همه آنچه را که به ظاهر شخصیت آدمی مربوط می شود،در بر می گیرد،که بعضی از مصادیق آن را مفسران نقل کرده اند،از جمله:

۱-لباس،که بر دعوتگر مکتبی واجب است که به خوبی و پاکیزگی آن در جوّ حادّ مکتبی توجه داشته باشد،و این درست نیست که به بهانه درگیر بودن در مبارزه اجتماعی از توجه به ظاهر خود غافل بماند،و باید این را بداند که کردار و رفتار و وضع ظاهری او همه در نزد بعضی از مردم مقیاس و دلیلی بر شخصیت و در نتیجه بر رسالت او محسوب می شود.

تطهیر لباس به معنی پاک کردن آن از نجاست و مراعات قواعد کلی بهداشتی است؛و در روایاتی مقصود از تطهیر کوتاه کردن لباس است تا چنان نباشد که بر زمین کشیده شود و ناپاکیهای زمینی آن را آلوده سازد.امام علی(ع) گفته است که:«جامه ات را بالا نگاه دار و آن را بر زمین مکش». (۱) از طاووس نقل شده است که:و جامه ات را کوتاه کن؛و زجّاج گفته است:بدان سبب که کوتاه کردن جامه نجاست را از آن دور نگاه می دارد،چه اگر بر زمین کشیده شود، بیم آن است که چیزی به آن برخورد کند و سبب نجس شدن آن شود. (۲) پس منظور آن است که جامه بر زمین کشیده نشود،نه این که همچون بعضی از کسان آن را چندان کوتاه کنند که به سر زانو برسد!و قولی در تطهیر ثیاب آن است که جامه را

۱- ۲۰) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۵۳.

۲- ۲۱) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۵.

از راه حلال فراهم آورند نه از حرام که این خود گونه ای از طهارت است. (۱)

۲-همسران،در مجمع البیان آمده است:و به قولی بعضی معنی آن این است که زنان همسر خود را از کفر و معصیت دور کن تا مؤمن شوند. (۲) و شاید در این گفته خدای تعالی درباره زنان: هُنَّ لِبٰاسٌ لَکُمْ -آنان لباسی برای شمایند» (۳) اشاره ای به همین معنی بوده باشد،و در حقیقت خانواده شخص مخصوصا زن و همسر او،همچون لباس،مظهری از شخصیت او محسوب می شود.

۳-و گفته شده است که تن آدمی از مصداقهای جامه است،به این اعتبار که جامه و ظرف روح است.و به قولی معنای آیه چنین است:و نفس خود را از گناهان پاک کن،که در این صورت جامه عبارت از نفس است، (۴) و چون گویند طاهر الثیاب پاکیزه جامه،مقصود از آن پاک بودن نفس از عیب است،و دنس الثیاب پلید جامه یعنی کسی که فعل و مذهب او خبیث و ناپاک است. (۵)

شاید تکبیر عنوان طهارت باطنی و وسیله آن باشد،و فرمان خدا به پاک کردن جامه پس از فرمان دادن او به تکبیر،ما را به ضرورت وجود دو پاکی باطنی و ظاهری در نزد آن کس که داعیه رسالت دارد رهبری می کند،چه دیگران و مخصوصا کسانی که از رسول دوری می جویند،هیچ نقصی در رسالت مؤمن و اصول و حتی شخصیت ذاتی او پیدا نمی کنند،ولی شاید بتوانند نقصهایی در ظاهر(جامه)او بیابند و از این طریق به ایراد گرفتن و طعنه زدن در شخصیت و شهرت رسالت او بپردازند.

سوم:قطع رابطه کامل و کلی با باطل:

وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ

-و از گناه دوری جوی.»

۱- ۲۲) -همان جا.

۲- ۲۳) -همان جا.

۳- ۲۴) -البقره۱۸۷/.

۴- ۲۵) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۱۳۸۵.

۵- ۲۶) -المنجد،ماده ثوب.

یعنی رابطه ات را با آن قطع کن.و درباره معنی رجز اختلاف است:

بعضی به روایت از ابن عباس آن را بتان دانسته اند،و بعضی به روایت از حسن آن را به گناهان معنی کرده اند؛و گفته شده است که:معنی آن پرهیز کردن از کار زشت و خلق و خوی نکوهیده است؛و به قولی دیگر:دوستی دنیا را از دلت بیرون کن،زیرا که این دوستی مایه هر خطیئه و گناه است؛ (۱) و به قولی دیگر:از آنچه سبب رسیدن به عذاب است دوری گزین. (۲) و رازی گفته است:رجز یعنی عذاب،چنان که خدای تعالی گفت: لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ -اگر عذاب را از ما دور کنی»؛و کید و مکر شیطان از آن روی رجز خوانده شده که سبب عذاب است،و بتان را به همین معنی رجز خوانده اند،پس بنا بر این گفته،آیه /۱۷ دلالت بر آن دارد که احتراز از همه گناهان و معاصی واجب است، (۳) و نظر صاحبان الکشاف و المیزان نیز چنین است.و از جابر روایت شده است که گفت:از رسول اللّه(ص) شنیدم که می گفت:«مقصود از آن بتان است». (۴)

همه آنچه مفسران در این باره گفته اند درست است،و همه آنها مصداقهایی برای یک چیز یعنی باطل است،و آشکارترین مفردات رجز که بر داعیه مکتبی و قطع رابطه کردن با آنها واجب است،اینها است:

الف:در زمینه فردی...عقاید و افکار باطل،و اخلاق و صفات بد،و برخوردها و رفتارهای نادرست.

ب:در زمینه اجتماعی...کارهای زشت آشکار و پنهان،همچون زنا و دزدی و گواهی دروغ و ستم کردن به مردمان و خوردن مال ایشان از راه باطل...و در زمره آن است شرکت کردن در مجالس کسانی که به کارهای باطل می پردازند و آمیزش با یاران بد که به تباهی اخلاق فرد مؤمن می انجامد.

ص:۷۳

۱- ۲۷) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۵.

۲- ۲۸) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۷۳.

۳- ۲۹) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۳.

۴- ۳۰) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۱.

ج:و در زمینه سیاسی...همکاری با طاغوت و حکومتهای تباهکار،و پیوستن به ستمگران،و نیز چنین است عضویت در اجتماعات سیاسی منحرف و فرمانبرداری از رهبریهای گمراه و ظالم.

چهارم:منت نگذاشتن بر خدا،بلکه احساس دائم داشتن به این که در برابر او مقصر است.

وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ

-و منت نگذار و عوض بیشتر مخواه.» مؤمن راستین را نرسد که در پی تلاش و جهاد خود به منت گذاشتن و زیاده خواهی بپردازد،بدان سبب که مؤمن عمل نیک خویش را توفیقی به شمار می آورد که خداوند متعال بهره او ساخته است،و او است که از عمل در راه خدا در ۱۷/ دنیا و آخرت بهره مند می شود،و عکس این نیست،بدان جهت که او است که نیازمند به خدا و خواستار و رحمت او است؛و قرآن کریم در جای دیگر به همین مطلب چنین اشاره کرده است: قُلْ لاٰ تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلاٰمَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدٰاكُمْ لِلْإِيمٰانِ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ . (۱) مؤمن از آن روی کار نیک می کند که به پاداش و رضوان خدا برسد،و منت گذاشتن پاداش را از میان می برد،پس به چه دلیل بر پروردگار خود منت نهد؟امام علی(ع)گفته است:«و بپرهیز که با نیکی خود بر رعیت منت گذاری،...که منت نهادن ارج نیکی را ببرد و...». (۲) تا چه رسد به این که مؤمن بر پروردگارش در حالی منت گذارد که می داند اگر فضل و رحمت او شامل حال او نشده بود،هرگز احسان از او صادر نمی شد و راهی به این عمل نیک پیدا نمی کرد! کلمه«تستکثر»را دو معنی است که هر کس تدبّر کند به آنها می رسد:

اول:با زیاد جلوه دادن عمل خودت بر خدا منت مگذار:رازی گفته است:بر پروردگارت با این کارهای دشوار منت مگذار و آنچه را که انجام داده ای

۱- (۳۱) -الحجرات/۱۷.

۲- (۳۲) -نهج البلاغه،نامه ۵۳،ص ۴۴۴.

فراوان و بسیار در نظر مگیر؛و از حسن روایت شده است:با حسنات خود بر پروردگارت منت مگذار و آنها را زیاد در نظر مگیر. (۱)

دوم:بر خدا منت مگذار،که این بر کار نیک کردن تو می افزاید و پاداشی پس از پاداش دیگر بهره تو می شود؛و اصل کلمه«منّ»به معنی بریدن است،و آن که عمل خود را در راه خدا بر او منت می نهد،سبب افزایش عمل خود نمی شود،و سبب آن است که در این هنگام احساس بس بودن عمل می کند و نیازی در آن نمی بیند که به عمل نیک دیگری بپردازد و خواستار دست یافتن به خیر بیشتر شود.و در زمینه اجتماعی،منت نهادن بر مردمان آنان را بر آن می دارد که نسبت به چنین کسی نفرت پیدا کنند و از پیرامون او پراکنده شوند،به همان گونه که منت نگذاشتن سبب آن می شود که مردمان بیشتر در پیرامون او گرد آیند و سخنان و دعوتش را بشنوند.امّا مؤمنان مخلص و عاقل هرگز بر خدای خویش منت نمی نهند، بدان سبب که می دانند که هر اندازه آدمی به انجام دادن عمل نیک بپردازد،باز هم نسبت به اهدافی که در نظر دارد اندک است،و نیز چنین است نسبت به پاداشی که پروردگارش در برابر آن به او می دهد.

پنجم:بردباری و پایداری در راه حق.

وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ

-و برای پروردگارت بردبار باش.» این آیه طبیعت مسیر مکتبی را که آکنده از فشارها و دشواریها است،بر ما آشکار می سازد،زیرا که آن راه بهشتی است که از چیزهای ناخوشایند پر شده است،و بر هر خواننده به سوی خدا و بر هر مجاهد لازم است که این حقیقت را خوب فهم کند و بداند که چون به حزب خدا پیوسته و به عمل در راه او پرداخته، می بایستی خود را برای رو به رو شدن با همه چالشها و ناخوشیها با سلاح صبر و استقامت مجهز سازد.

آن کس که راه به سوی حق را خالی از خارها تصور می کند،در فهم زندگی

۱- ۳۳) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۴.

و سنّتهای تغییر خطا کرده است.مگر نمی خواهی ساختمان حق را بر ویرانه های باطل کنی؟اگر چنین است،بایـد بدانی که در مبـارزه ای ریشه دار بـا باطـل به همه گونه اشـکال و امتـدادهای آن پرداخته ای...و همچنین بـا نظـام فاسـد،و با طاغوت تسـلط یافته،و با فرهنگ مورد پسـند،و با تبلیغات تحـذیر کننـده،و با پرورش فاسـد،و با پیوسـتگیهای تنشـدار میان مردمان...و در یک کلمه،بـا عقب مانـدگی اجتمـاع فاسـدی که می خواهی به درمـان آن بپردازی،پس نـاگزیر می بایستی چشم به راه واکنشـها و فشارها و چالشهای پی در پی تمرکز یافته در راه راست بوده باشی.

در آن هنگـام که آتش مبـارزه افروخته می شود،و مرحله به مرحله چالشـها و فشارهـا افزایش می یابـد،عامـل مکتبی(خواه فرد باشـد و خـواه نهضـت)در برابر اختیـار یکی از دو راه قرار می گیرد:شـکست خـوردن یـا ایسـتادگی کردن،و گزینـه اصـیل او اسـتقامت و پایـداری است،پس در چنین صورت واجب است که برای پروردگـار خویش صبر کنـد،که این صبر را چنـد معنی است:

اول:این که تنها برای خدا چنین کند،و چیزی جز رضایت و پاداش او نخواهد.

دوم:آن که بر حق تا هنگام ملاقات پروردگار خویش اسـتوار بماند،چنان که خداوند متعال گفته است: وَ اعْبُدْ /۱۷ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ -و پروردگار خویش را بپرست تا به یقین دست یابی». (۱) پس صبر،چنان که آن کسان که شـکست خوردن و بازگشت خویش را از مبارزه پسـندیده انـد گمان می کننـد،حدّی ندارد،و مؤمن باید چندان صبر کند تا به ملاقات پروردگار خویش نایل شود.

سـوم:آن که لازم است پس از پرداختن به کـاری که بر عهـده گرفته است، برای رسـیدن فرمـان پروردگـارش صـبر کنـد و به قضای او تسـلیم شود،و سپس کار را به پروردگار خویش واگذارد تا هر گونه که خواهد آن را تقدیر کند،و معنی تسلیم شدن به خدا و تفویض کارها به او همین است؛و آن درجه والایی از یقین است که

۱- (۳۴) -الحجر ۹۹/.

بر جراحات خواننده به حق مرهم می نهد،و این آرامش خاطر را به او می بخشد که خدا از آنچه بر وی خواهد رسید غافل نیست،و بر همه چیز مراقبت دارد،و زود باشد که از دشمنان او انتقام بگیرد؛و آیه مشتمل بر بیم دادنی متوجه به کافران و مخالفان با گرفتن انتقام است،و همین امر پیوستگی آیه را با آیات پیش از آن آشکار می سازد.

[۸-۱۰]

فَإِذٰا نُقِرَ فِي النّٰاقُورِ -پس چون در صور دمیده شود.» در المنجد آمده است:ناقور و جمع آن نواقیر،عود یا بوقی است که در آن دمیده می شود،و نقر در این جا به معنی دمیدن است؛و این آلت در زمانهای گذشته برای گرد آوردن مردم و سپاهیان در هنگام ضرورت به کار گرفته می شده است.از ناقور در این آیه منظور همان صوری است که اسرافیل یک بار در آن می دمد و بر اثر آن همه کسانی که در آسمانها و زمین وجود دارند بی هوش می شوند،و با دمیدن بار دیگر همگان برای رسیدگی به حساب و پاداش از بی هوشی بر می خیزند،و آن به شکل بوق است.و مفسران درباره این که نفخه اولی است یا دومی با یکدیگر اختلاف نظر دارند:صاحب التبیان آن را اولی دانسته و گفته است که نخستین نفخه و آغاز سختی هولناک است، (۱) و بعضی آن را نفخه دوم دانسته اند. (۲)

به نظر من باید نقر را مطلق دانست،چه هر دو نفخه بر کافران دشوار است، چه اولی هر چه نعمت و مایه زندگی را که در دست دارند از ایشان سلب می کند،و دومی /۱۷ آنان را بر می انگیزد تا در برابر جبّار آسمانها و زمین برای رسیدگی به حساب و جزا بایستند،و در این شک نیست که آن نفخه که در پی آن رسیدگی به حساب صورت پذیر می شود،از آن دیگری که تنها سبب مردن مردمان می شود دشوارتر است.

ممکن است در این جا نیز تعبیر مجازی و دمیدن در ناقور کنایه از روز انتقام بوده باشد...چنان که می گوییم:طبلهای جنگ کوبیده شد.

۱- ۳۵) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۷۴.

۲- ۳۶) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۵.

فَذٰلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ* عَلَی الْکٰافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ

-پس آن روز روزی دشوار است*و بر کافران نه آسان است.» روزی مطلقا سخت است که هیچ آسانی در آن برای کافران وجود ندارد، امّا مؤمنان از لطف و رحمت خدا برخوردارند،و این ما را به آن راهنمایی می کند که جزا و انتقام الاهی بر اساس حکمت و تدبیر دقیق صورت می گیرد.از مجموع دو آیه چنین استنتاج می شود که آن روز به خودی خود روزی است که،بر اثر پیشامدها و ایستگاههای بزرگ،سخت دشوار است،ولی خداوند متعال آن را بر مؤمنان آسان می سازد.

حضور چنین روزی در ذهن و اندیشه مؤمنان،و مخصوصا پیشاهنگان و رهبران مکتبی که به کارزار می پردازند و با فشارها و چالشهای فراوان رو به رو می شوند،آنان را در پیروی از روش خود استوار می سازد،و بر آزار دیدن در راه خدا به آنان بردباری می بخشد،چه بیمی از مرگ ندارند تا شتاب ورزند،بلکه آنان بر این یقین اند که در آینده روز پیروزی بر دشمنان و انتقام گرفتن حتمی از ایشان برای حق خواهد رسید،و راه دفع ناراحتیها راه آن است که دردها و ناراحتیهای جهاد را به خاطر حق بچشند،و در زندگی دنیا صبر را پیشه خویش سازند.

[۱۱-۱۶]

و ضرورت ندارد که این وعده فردا یا پس فردا تحقق یابد،و نیز درست نیست که اگر اندکی تأخیر پیدا کند،در شک افتیم و از جهاد در راه خدا و بیم دادن به مشرکان دست بکشیم...هرگز...چه تدبیر کارها به دست خدا و حکمت بالغه و علم فراگیر او است،و این خطا است که کسی بر آنچه خدا مقدر کرده است اعتراض کند،بلکه واجب آن است که به صورت مطلق تسلیم به او باشیم و بدانیم که آنچه او می کند همان خیر و صلاح است،و ما از دریافت حکمت هر قضا و قدر ناتوانیم؛پس ممکن است که گردنکشی که با او دست در گریبانیم، آخرین کسی باشد که بدین گونه بر مردمان مسلط شده است و در زمین تباهی می کند،یا این که امر ملتی از ۱۷/ ملتها در دست خاندان طغیانگر فاسدی قرار گرفته است که حکومت کردن و در آن ستمگر بودن را به میراث برده اند،پس پروردگار ما

هر چه می خواهد می کند و ما به قضای او سر تسلیم فرود می آوریم،چنان که خود به ما فرمان داده و گفته است:

ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً

-مرا با آن که آفریده ام تنها بگذار.» کشیدن بار امانت رسالت و بنا بر آن مسئولیت بیم دادن و تغییر دادن یک واجب انسانی شرعی است که هر مؤمنی به آن مکلف است،بلکه برای هر انسان عاقل مستطیع چنین است،اما این که چه وقت و چگونه نظام فرمانروا تغییر می پذیرد،و اهل حق بر حزب شیطان پیروز می شود،امری است که به پروردگار عزیز و توانا اختصاص دارد،و آنچه وظیفه ما است ایمان آوردن به حکمت بالغه او است،و از همین راه است که استواری و بردباری ما افزایش پیدا می کند.

این آیه را تفسیرهایی است که مهمترین و نزدیکترین آنها به واقعیت اینهاست:

اول:بیم دادنی برای کافران است،یعنی من و او را به حال خود واگذار که من خود برای کیفر دادن او بسنده ام.و از مقاتل معنی آن چنین نقل شده است:

من و او را به حال خود واگذار که خود او را به تنهایی هلاک خواهم کرد. (۱)

دوم:اشاره به اصل خلقت انسان است و چنین معنی می دهد:مرا با آن که در شکم مادرش آفریدم در حالی که مال و فرزندی نداشت تنها بگذار، (۲) که شبیه است با آن گفته خدای تعالی که: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ -تنها به نزد ما آمدید،به همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم»، (۳) و در این اشاره لطیفی به این حقیقت است که خداوند متعال زود باشد که هر چه نعیم که به او بخشیده است از او سلب کند،پس او در اصل تنها و بدون بودن چیزی با او به دنیا آمد،و سپس خدا بر او منت نهاد و مال و فرزندان فراوان به او بخشید.

سوم:این آیه به صورتی خاص طعنی به نسب ولید بن مغیره است که

۱- (۳۷) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۷.

۲- (۳۸) -همان جا.

۳- (۳۹) -الانعام/۹۴.

پدرش ناشناخته بود. ۱۷/ زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام صادق(ع)نقل کرده اند که گفت:«وحید ولد الزنا است»؛ (۱) و زراره گفت:به ابو جعفر-علیه السلام-خبر دادند که یکی از بنی هشام در خطبه خود گفت:انا ابن الوحید یعنی من پسر یگانه ام(و همانندی ندارم،و آن اموی بدان افتخار می کرد که فرزند ولید است که لعنت خدا از بالای عرشش بر او باد!)،پس باقر-علیه السلام-گفت:

«وای بر او،اگر می دانست که وحید چیست هرگز به آن افتخار نمی کرد»،پس ما گفتیم که:آن چیست؟گفت:«آن که پدری برای او شناخته نشده است». (۲)

گفته اند که معنی آن چنین است:مرا با آن کس که در آفرینش او تنها بودم و در این آفرینش شریکی نداشتم تنها بگذار...که در مجمع البیان و تفسیر کبیر چنین آمده است. (۳) و از ابن عباس روایت شده است که ولید در میان قوم خود به نام وحید خوانده می شد. (۴) و فخر رازی گفته است که:او به لقب وحید خوانده می شد و می گفت که من وحید پسر وحیدم،و نه خودم در میان عرب همانندی دارم و نه پدرم،پس مراد از« ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً »همین وحید است،که بسیاری از متأخران این وجه را در معرض طعن قرار داده و گفته اند که ممکن نیست خدا این ادعای او را تصدیق کند که:در این امور یگانه و وحید است...و این مطلب را واحدی آورده و در کشّاف نیز آمده است،و سه کس بر آن رد نوشته اند. (۵)

ولید بن مغیره از طاغیان و مترفان دوره جاهلیت است که دنیا با آرایش خود (مال و فرزندان)به او رو آورده بود،چنان که خدا آن را چنین توصیف کرده است:

وَ جَعَلْتُ لَهُ مٰالاً مَمْدُوداً

-و مال فراوان به او دادم.» خدا که این مال را به او بخشید،بر آن توانایی دارد که مال را از او بگیرد،

ص: ۸۰

۱- ۴۰) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۷.

۲- ۴۱) -همان جا.

۳- ۴۲) -رجوع کنید به مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۷.و التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۸.

۴- ۴۳) -نخستین منبع پیش از این.

۵- ۴۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۹۸.

چه آن را بـه ۱۷/ حکمـتی بـه او بخشـیده بـود.و مـال ممـدود بـه معنی فراوان و رشـد کننـده است.و طبرسـی در مجمـع گفته است:میان مکّه و طائف،از شتران فراهم آمده و اسبان نشاندار و چارپایان کوچ داده شده و مستغلاتی که غلّه و اجاره آنها قطع نمی شـد و کنیزکان و غلامان و چشـمه های فراوان داشت؛و گفته اند که مقصود از قطع نشدن غله آن است که هنوز غله یک سال تمام نشده غله سال بعد می رسـید و پیوسـته ادامه داشت.و ولید را بسـتانی در طائف بود که خیر آن در تابسـتان و زمستان قطع نمی شد. (۱)

وَ بَنِينَ شُهُوداً

-و پسرانی با او در کنار هم،» زیرا ده پسر داشت که با او در مکه همیشه حضور داشتند،و به سبب ثروتمندی نیازمند آن نبودند که برای تجارت از مکّه خارج شونـد. (۲) و فزونی فرزندان -و مخصوصا پسـران-از بزرگترین نعمتها در آن دوره به شمار می رفت،و از این گذشـته،همراه بودن آنان با پدر و سرورشان در میان مردم مایه افزایش عزّت و هیبت او بود،و این همه بر بزرگ عشیره بودند و جاه و ثروت داشتن او می افزود.و رازی به این معنی اشاره کرده و گفته است:آنان(فرزندان)مردانی بودند که با او در مجامع و محافل حاضر می شدند. (۳)

کلمه«بنین»مفهومی گسترده تر از«اولاد»دارد،بـدان سـبب که علاوه بر فرزنـدان صـلبی فرزند خواندگان و اتباع را نیز شامل می شود،زیرا که میان تابع و متبوع علاقه پسـرخواندگی و پدرخواندگی وجود داشت،و همه آن کسانی که بنا به مصـلحتی بر گرد ولیـد حلقه زده بودنـد،و هنوز هم در پیرامون مترفان چنین می کننـد، طمع آن دارنـد که خرده هایی از طعام آن مترفان نصـیب ایشان شود.

سپس چون خداوند متعال اراده کید به او داشت،درهای خیرات را بر او گشود تا در آخرت او را به حالی ملاقات کند که هیچ بهره نیکی از آنها نبرده

۱- (۴۵) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۷.

۲- (۴۶) -همان جا.

۳- (۴۷) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۸.

است،پس علاوه بر دو نعمت مال و فرزنـدان،از فضل خود راههای زندگی خوش را بر او هموار کرد و سـختیهای این راه را از او دور ساخت.

وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً

-و کارها چنان که بایـد برای او به راه انداختم.» در المنجد آمده است:مهّد الفراش یعنی بستر را گستر و آن را آماده ساخت،و مهّد الامر یعنی کار را هموار و آسان و نیکو کرد،و تمهّد الرجل یعنی بر آن کار توانا شد،و مهده،جمع آن مهد به معنی زمینی است که به تدریـج رو به پـایین رود و راه رفتن بر آن آسـان است، (۱) و همه مفسـران بر مثل این اجماع کرده انـد.رازی گفته است:یعنی جـاده گسترده و ریـاست را در میـان قومش برای او فراهـم آوردم،و نعمت مال و جاه خویش را بر او تمام کردم،که اجتماع آنها در نزد اهل دنیا کمال محسوب می شود،و به همین جهت است که در دعا گفته می شود:

أدام اللّه تمهیده،یعنی خدا دست قدرت و تصـرف او را در امور پایدار سازد، (۲) و تندرستی و آرامش خاطر و مانندهای اینها از تمهید است.و مفعول مطلق«تمهیدا» تأکید و مبالغه در استغراق در نعمت را می رساند.

این نعمتها برای هر عاقل و دارنده ضمیر و و جدان زنده همچون انگیزه ای برای سپاس گزاردن و ایمان است،و وسیله ای است کـه راه رسـیدن بـه ایمـان را همـوار می سـازد،ولی شـرط آن اسـت که صـاحب نعمت به تفکر پردازد و عقـل خـود را به کـار اندازد؛ولی ولید دلی بیمار داشت و لذا نعمت بر گمراهی و پافشاری او بر کفر به نسـبتی مستقیم با نعمتها می افزود،و سبب آن است که شـخص غیر مؤمن در مرز دنیا می مانـد و روح مادّیگری چنان بر وی مسـتولی می شود که هدف او تنها حطام دنیوی است،و به جای سپاسگزاری از صاحب نعمت به زیاده خواهی آنها می پردازد.

ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ

-سپس امید آن دارد که بیفزایم.»

ص:۸۲

۱- ۴۸) -المنجد،ماده مهد با اندکی تصرف.

۲- ۴۹) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۹.

امّا مؤمن بـا دریافت هر نعمت توفیق سپاسـگزاری و ادای حق آن به خـدا و بنـدگان خـدا پیـدا می کنـد،و راست گفت رسول اللّه(ص)در حق طالب دنیا که:

«دو خواهنده گرسـنه خواسـته خویشند که هرگز سیر نخواهند شد:خواهنده علم و خواهنده دنیا» (۱) «اما خوانده علم خرسندی /۱۷ رحمان افزایش می دهـد،و خواهندهٔ دنیا به طغیان خود ادامه می دهد». (۲) و بدترین بنده آن بنده است که طمع او وی را به طبع(یعنی چرکین شـدن قلب)رهبری می کند. (۳) و راست گفته است امـام علی(ع)که:«بیشترین مـایه هلاکت عقلها برقهای طمعها و آزمندیها است». (۴)

قلب ولیـد را رسیدن خیر به او و طمع وی برای افزودن دایمی به آن کور کرد،و این خود مکر خـدا درباره مترفان است که هر چه بیشـتر آنـان را از راه حق به گمراهی می کشانـد،و سـبب زیـان کردن آنـان در دنیـا و آخرت می شود،بـدان روی که نه به سپاسـگزاری پروردگار خویش می پردازند و نه به هدف خود که زیاده خواهی دایمی است می رسند،چه وسعت دادن خدا به زنـدگی هر فرد هرگز امری مطلق نیست بلکه حـدّ و قیدی دارد،و از سـنّت و قوانین او در زندگی بیرون نیست،پس چگونه می تواند بر نعمت کسی بیفزاید که شکر نعمت او نگزارده است،با این که خود می گوید:

لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذٰابِی لَشَدِیدٌ

(۵)

؟!و صـاحب تبیـان گفته است:یعنی بر این نعمتهـا شـکرگزاری مرا نکرده و بـا وجود این طمع در آن بسـته است که بر انعـام او بیفزایم.

کَلاّ

هرگز چنین نخواهـد شـد.» کلاّ کلمه ای است که بر نفی قاطع و سـخت دلالت دارد و سـبب آن عناد ورزیدن شـخص(ولید)با آیات ربّانی است.

ص :۸۳

۱- (۵۰) -کنز العمّال،ج ۳۲،۳۸۹.
۲- (۵۱) -بحار الانوار،ج ۱،ص ۱۸۲.
۳- (۵۲) -همان منبع،ج ۷۷،ص ۱۳۵.
۴- (۵۳) -همان منبع،ج ۷۳،ص ۱۷۰.
۵- (۵۴) -إبراهیم/۷.

إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً

-او در برابر آيات ما گردنكش بود.» و معاندت او به دو سبب مانع رسيدن خير به او شد:

اول:سبب غيبى،بدان جهت كه خداى تعالى از حق رسالتها و آيات خود دفاع مى كند،و انتقام حق را از منكران آن مى گيرد،كه اين كارگاه با هلاك كردن و از بن برانداختن گردنكشان صورت مى گيرد،و گاه با قحطى و سلب بركت و نعمت.

دوم:سبب ظاهرى،زيرا كه آيات خدا برنامه و راه راست و استوارى است كه /۱۷ آدمى را به هر خير مادّى و معنوى رهبرى مى كند،و چون به آن عمل شود و آن را در زندگى خود معمول دارد،دست او را مى گيرد و به رفاه و رشد اقتصادى رهبرى مى كند،و آن جا كه كافران و بيماردلان به عناد ورزيدن با آن برمى خيزند،چگونه ممكن است كه نعمت ايشان افزايش يابد و راههاى زندگى بر ايشان هموار شود و اسباب خوشبختى فراهم آيد؟!مفسران گفته اند:پيوسته پس از«كلاّ»نعمت وليد در نقصان بود تا به جايى رسيد كه فقير شد و با فقر از دنيا رفت. (۱) و علامه طبرسى در تفسير آيه گفته است:چنان نبود كه گمان مى كرد،و با وجود كفرش چيزى بر آن نيفزود، (۲) و زمخشرى در كشاف نيز به همين گونه نظر داده است.

عناد مرحله اى از كفر و بيزارى و شبيه ناسپاسى و انكار حق است،چه آدمى در آن هنگام كه به حق كافر مى شود،يا از آن روى است كه آيات دلالت كننده بر آن فراوان نيست،يا از آن روى كه مى خواهد از مسئوليت ايمان آوردن فرار كند،ولى گاه بى هيچ دليلى و تنها براى محاربهٔ با خدا و استهزا كردن به آيات او چنين مى كند،كه عناد همين است،يا گردنكشى او را به گناه بر مى انگيزد و امور را با يكديگر مخلوط مى كند و از آن جهت به اسلام و قرآن كفر مى ورزد كه ميان او و خواننده مردمان به قرآن مبارزه اى در كار است.و رازى گفته

۱- ۵۵) -التفسير الكبير،ج ۳۰،ص ۱۹۹.

۲- ۵۶) -مجمع البيان،ج ۱۰،ص ۳۸۷.

است که«إنّه کان»دلیل بر آن است که وی از گذشته ها بر این حرفه بوده است. (۱)

[۱۷-۳۱]

و عناد ورزیدن با آیات خدا و از این راه به محاربه با او برخاستن تنها سبب بریده شدن نعمت و خیر از شخص عنید نیست،بلکه به رسیدن شرّ و عذاب به او در دنیا و آخرت منجر می شود.

سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً

-زود باشد که او را به عذابی سخت گرفتار کنم.» یعنی چندان کار را بر او سخت می کنم که از پا درآید.و در التحقیق به نقل از التهذیب آمده است که:لأرهقنک صعودا یعنی تکلیف سختی را بر تو بار می کنم، بدان سبب که بالا رفتن در صعود سخت تر از پایین آمدن در هبوط است،و مشتق از آن است: /۱۷ تصعّد فی ذلک الامر یعنی این کار بر وی گران و سخت شد. (۲)

در این شک نیست که هر کس به معانده با آیات و شرایع خدا برخیزد،و از هوای نفس و شرایع بشری پیروی کند،بر خلاف قوانین خدا و سنتهای طبیعی شنا می کند،و به کسی می ماند که از کوه های بلند با گذرگاههای سخت بالا می رود و این بالا رفتن او را خسته و فرسوده می سازد.به این توجه کنید که امت اسلامی،در نتیجه جدایی گزیدن از کتاب پروردگار خویش با چه عقبه ها و گذرگاههای سختی همچون از هم پاشیدگی و ستمدیدگی و عقب ماندگی تمدنی رو به رو بوده است!پس این حقیقتی آشکار است که هر کس به عناد با آیات پروردگار خویش برخیزد،خواه فرد باشد یا اجتماع یا امت،از دو جهت مادی و معنوی با آن مواجه خواهد شد.

کار به همین جا پایان نمی پذیرد،بلکه عذاب به آخرت نیز کشیده می شود و به صورتی سخت تر و بیشتر و آشکارتر تجلی پیدا می کند،و معاندان خطای بزرگ خویش را همچون کوه هراسناکی از عذاب مشاهده خواهند کرد.امام صادق(ع)

۱- ۵۷) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۱۹۹.

۲- ۵۸) -التحقیق فی کلمات القرآن،ج ۶،ص ۲۷۳.

گفته است:«بالا رفتن بر کوهی مسین در آتش است که(کافر)را بر آن قرار می دهند تا از آن بالا رود،و چون دست خویش را بر کوه نهد،ذوب می شود و به دو زانو می چسبد،و چون آنها را از جای بردارد،به حال اول باز می گردد،و تا آن جا که خدا بخواهد این امر تکرار می شود». (۱) و در فتح القدیر از رسول اللّه(ص)نقل شده است که گفت:«صعود کوهی در آتش است که کافر هفتاد پاییز بر آن بالا می رود و سپس از آن سقوط می کند،و پیوسته بر این حال است». (۲) از امام باقر-علیه السلام-روایت است که گفت:«در جهنم کوهی است که آن را صعود می گویند،و در صعود دره ای است به نام سقر،و در سقر،و در سقر چاهی به نام هبهب،و هر گاه که پوشش از روی این چاه برداشته می شود،اهل دوزخ از گرمای آن به ضجّه می افتند،و این منزلگاههای جبّاران است». (۳) به دردی که به سر می رسد،صعود می گویند،زیرا که به طرف آن بالا می رود و اثر آن شدید است،و شاید کلمه معنی تزاید و افزایش نیز داشته باشد،چرا که عذاب الاهی پیوسته در حال افزایش است.

قرآن سبب عهده دیگری را که مایه رسیدن انسان به سختی و بدبختی در زندگی می شود بیان می کند که:اولا از دست دادن برکت رسالتهای خدا و آیات او است و،ثانیا پیروی انسان از برنامه های گمراه کننده بشری،و اعتماد او بر فکر ناچیز و اندازه گیریهای آمیخته به خطای خویش است.

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ

-هر آینه او اندیشید و اندازه گیری کرد.» اندیشیدن زیر و رو کردن وجوه مختلف رأی و نظر،و اندازه گیری و تقدیر در آوردن اندیشه به صورت برنامه ای پس از تحقیق درباره آن است؛چون شخص در امری به تفکّر و تدبر بپردازد،می گویند«فکّر»،و پس از تفکر در قلب خود کلامی را برای بیان اندیشه خویش مرتب و آماده می سازد،و مراد از«و قدّر»همین

۱- ۵۹) -تفسیر البصائر،ج ۵۰،ص ۴۳۰.

۲- ۶۰) -فتح القدیر،ج ۵،ص ۳۲۹.

۳- ۶۱) -تفسیر البصائر،ج ۵۰،ص ۴۳۰ نقل از روضه الواعظین.

است. (۱) و علاّمه طباطبایی در تفسیر المیزان گفته است:و تقـدیر از تفکیر آراسـتن معانی و اوصاف در ذهن است با تقدیم و تـأخیر و نهـادن و برداشـتن آنهـا تا هـدف مطلوبی از آن اسـتنتاج شود،و گاه مردی آرزوی آن می کرد که درباره قرآن چیزی بگویـد که سـبب باطل شدن دعوت آن شود. (۲) و ولیـد به تفکیر و تقـدیر خویش چنان می پنـداشت که تهمت جادوگری را باطل خواهد کرد...و کار چنین نیست.

فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ

-پس کشـته باد که چگونه تقـدیر کرد.» خدا اندیشـیدن او را نکوهش کرد،بدان جهت که اندیشه اش برای پرداختن به کاری باطـل بـود،و اگر برای راهیـابی می اندیشـید،انـدیشه اش دیگر نکوهیـده نمی بـود بلکـه سـتوده و پسـندیده بـود، (۳) زیرا که اندیشـیدن و برنـامه ریزی کردن بر اثر به کار انـداختن عقل در پرتو داده ها و دانسـته ها امری به خودی خود پسـندیده است،و رسالتهای خدا و مبعوث شدن پیامبران به منظور اصلاح مردم و راهنمایی ایشان با انگیختن عقلهای ایشان بوده است.

آری،عقل به خودی خود وسـیله خیر و صـلاح است،و برای صـلاح انسان عمل می کند،ولی بدان شرط که نخستین گزیده آن درست باشد،ولی اگر باطل را برگزید و سپس عقل خویش را در این /۱۷ مجرا به کار انداخت،از اندیشیدن و تقدیر خود جز گمراهی و عذاب نتیجه ای به دست نخواهد آورد،و این را مکر می نامند که حیله شیطان است؛و چنین است فکر و اندیشه که سلاحی از دو طرف تیز است،که گاه قایم بر اساس عقل است و به صلاح صاحب خود و خیر بشریت صورت می گیرد، و گاه وسیله هلاک بشـریت و برافروخته شدن جنگها است،چنان که کارشـناسان نیروهای اسـتکباری در روزگار معاصـر ما نیز بدین گونه عمل می کنند.

انسان می تواند با تفکیر و تقدیر به زندگی پاکیزه برسد،و این بدان شـرط است که پیش از آن هدفی پاکیزه را برگزیده باشـد و اندیشه خود را برای تحقق

۱- ۶۲) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۰۰.

۲- ۶۳) -المیزان،ج ۲۰،ص ۸۶.

۳- ۶۴) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۷۷ با اندکی تصرف.

بخشیدن به آن به کار اندازد،پس آنچه مهم است فکر کردن و تقدیر کردن نیست، بلکه مهم آن است که برای چه منظور به این اندیشیدن و اندازه گیری و تنظیم و تقدیر برخاسته است،و قرآن با طرح کردن سؤال: کَیْفَ قَدَّرَ -و مکرر کردن آن ما را به این حقیقت متوجه کرده است.

علی بن ابراهیم قمّی حالت ولید را در هنگام اندیشیدن و تقدیر او چنین توصیف کرده است:این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد که پیر سالخورده مجرّبی از زیرکان عرب و از استهزا کنندگان رسول اللّه(ص)بود؛و رسول اللّه(ص)در حجره می نشست و به قرائت قرآن می پرداخت.پس قریش در پیرامون ولید جمع شدند و گفتند:ای ابا عبد شمس!آنچه محمّد می گوید چیست؟آیا شعر است،یا فالگویی،یا سخنوری و خطابه؟گفت:بگذارید تا سخن او را بشنوم،پس به رسول اللّه(ص)نزدیک شد و گفت:ای محمد،از شعرت برایم بخوان،و او گفت:«این شعر نیست،بلکه کلام خدایی است که آن را برای فرشتگان و پیامبران خودش برگزیده و پسندیده است»؛پس گفت:چیزی از آن را برایم بخوان،و رسول اللّه(ص)سوره حم السجده را خواند،و چون به این آیه: فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ ،ولید به لرزیدن افتاد،و هر مو از ریش و سرش راست ایستاد و به خانه اش بازگشت،و در این باره به قریش چیزی نگفت؛پس نزد ابو جهل رفتند و گفتند:ای ابو الحکم!ابو عبد الشمس به دین محمّد متمایل شد، مگر نمی بینی که به نزد ما بازنگشت؟فردای آن روز ابو جهل به نزد او رفت و گفت:عمو جان!باعث سرشکستگی ما شدی و ما را رسوا و دشمن شاد ساختی و به دین محمد میل کردی،پس ولید گفت:من به دین او تمایل پیدا نکردم،ولی کلام دشواری را از او شنیدم که پوستها از آن به لرزه در می آید،و ابو جهل گفت:آیا سخنرانی و خطابه است؟گفت:نه،خطبه کلامی پیوسته است و این کلامی منثور، /۱۷ و پاره ای از آن به پاره دیگر شباهت ندارد،گفت:پس آیا شعر است؟ گفت:نه،من اشعار بسیط و مدید و رمل و رجز عرب را شنیده ام،و آن شعر نیست، گفت:پس آن چیست؟گفت:مرا فرصت ده تا در این باره فکر کنم.و چون فردا

شـد،گفتنـد:یـا ابـا عبـد الشـمس!دربـاره آنچه گفـتیم چه می گویی؟گفت:بگوییـد که آن جـادوگری است،و این گفته به دل آنان(قریش)نشست. (۱) اندیشـیدن ولید که بر پایه عناد متکی بود،به این نتیجه گیری خطا و نادرست انجامید،و این باطل را بر زبان رانـد،و امکان آن وجود داشت که عقل وی او را به ساحل امن و هـدایت برساند،ولی او در آن هنگام که به اندیشـیدن و انـدازه گیری کردن پرداخـت،از روی برنـامه ای موضـوعی چنین نکرد و از خاسـتگاههای سـالم به راه نیفتـاد،بلکه هر چه کرد هـدفی جز گمراه کردن دیگران نـداشت،و چنـان می خـواست که آن باطـل و ضـلالی را که خود بر آن بود،نخست در برابر و جـدان خودش،و سـپس برای مردمان فریفته به خود،پاکیزه و پسـندیده جلوه گر سازد،پس خود را به بـدبختی انداخت و بر اثر آن مستحق لعنت و عذاب شد.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

-و بـار دیگر کشـته بـاد که چگـونه تقـدیر کرد.» تکرار لعنت بـا قتـل بر او دلالـت بر اسـتحقاق وی به مضـاعف شـدن عـذاب است،اولی برای عنـادش نسـبت به آیـات ربّانی،و دومی برای پیروی او از هـوای نفس خویش و سـاخته هـای فکرش به جـای پیروی از تشـریع خـدا،یـا یکی از آنهـا کیفر طرز تفکر منحرف اسـت،و دیگری جزای تقـدیر نادرست.علاّمه طبرسـی گفته است:این تکرار برای تأکیـد است،یعنی گرفتـار لعنت و عـذاب شـد؛و به قولی:به چیزی لعنت شـد که قـائم مقام قتل است،و به قولی دیگر:معنـای آن این است که بر همان حالی که کلام را انـدازه گرفت و تقـدیر کرد لعنت شـد،همچون آن که گفته می شود:چنان که آن کار را کرده است او را می زنم،یعنی بر همان حالی که در آن هنگام داشت. (۲)

آری،ناقـد بـا انصاف نمی توانـد جز به راسـتگویی رسول تسـلیم شود،و رسالت حق است،ولی ولیـد و همانندان او از مترفان و دشمنان حق چنین نبودند، بلکه در آن می کوشیدند تا با روشی نادرست و آمیخته به خطا که متمرکز در پیرامون

۱- ۶۵) -تفسیر قمّی،ج ۲،ص ۳۹۳.

۲- ۶۶) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۸.

نازیدن به گناه و ایستارهای دشمنانه پیشین است، /۱۷ و از عوامل مؤثر به صورت منفی بر نتیجه هر بحث و تفکر به شمار می رود،به خرده گیری و انتقاد بپردازند،و شاید سبب آن به حالت اجتماعی ایشان باز گردد،چرا که آنان از زمره آن دسته از مستکبرانند که حیثیت وجودی خویش را بر پایه ستمگری و بهره کشی از مستضعفان بنا می کنند،پس چگونه می توانند به رهبری الاهی گردن نهند که به فقیر بودن می بالد،و در خوشبخت کردن ناکامان و رهانیدن مستضعفان از چنگال مترفان تلاش می کند.

ثُمَّ نَظَرَ

-سپس به نگریستن و تفکر پرداخت.» چنان می نماید که نظر در این جا به معنی به کار انداختن فکر و بصیرت است،چه مستکبران،در آن هنگام که می خواهند مردمان را از راه حق به گمراهی بکشانند،نخست به تفکر و تدبّر می پردازند و سپس به نظر کردن مشغول می شوند و به جستجوی شکافها و روشهایی برای پراکندن اندیشه ها و خواستهای خویش در میان مردم بر می خیزند،بدان سبب که وسایل آگاهی دادن گمراه کننده،از رادیو و تلویزیون و مطبوعات و حتی وسایل نشر فرهنگ و تربیت و جز آن که برای ترویج فرهنگ باطل تلاش می کند،و شایعات نادرستی علیه مؤمنان و رهبریهای مکتبی در میان مردم منتشر می کند،بدون هدف به این کار نمی پردازد،بلکه در پشت نقاب کارشناسان تبلیغی و سیاسی روانشناسان و سیاستمدارانی و...و...وجود دارند که برنامه گمراهی را می ریزند،و این خود نشانه ای از نظامهای تبهکار و فاسد است...

پس در کنار فرعون هامان و گروه پرشماری از کارشناسان در هر یک از نواحی وجود داشتند،و از داستان قریشی ابو جهل با ولید آشکار می شود که او از رهبران و عقلهای مدبر ایشان بوده است؛و در این باره اشاره هایی را در آثار بعضی از مفسران دیده ام،چنان که در البصائر در تفسیر این آیه آمده است که:پس به سران قوم خود نظر کرد، (۱) و در المیزان:یعنی پس از اندیشیدن و اندازه هر چیز را در نظر گرفتن،

۱- ۶۷) -البصائر،ج ۵۰،ص ۳۶۲.

نگاهی کرد همچون نگاه کسی که می خواهد درباره امری نظر خویش را ابراز دارد که از او چنین چیزی خواسته شده است. (۱) پس از آن که اندیشه شیطانی در سر او پخته و پرداخته شد،حرکت خود را برای بهره برداری و عرضه کردن آن اندیشه آغاز کرد تا چنان باشد که بیشتر در جانهای دیگران کارگر افتد،و در این هنگام بود که همه حرکات و رفتارهای او آکنده به نشانه هایی از خشم /۱۷ و کینه نسبت به رسالت و رسول اللّه(ص)بود.

ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ

-و سپس اخم کرد و ترشروی شد.» این مظاهر خارجی و جز آنها نمودارهایی از حالتهای نفسانی از کینه و عناد است که قرآن آنها را بنا بر روش تصویری بدیع خود مجسم می سازد،و بنا بر طبیعت موجود در آدمی بر ظاهر او با علاماتی آشکار می شود،تا آن حد که روانشناسان می گویند که درون آدمی را می توان از آنچه بر ظاهر او آشکار می شود خواند.و در حدیث شریف از امیر المؤمنین(ع)روایت شده است که گفت:«هیچ کس چیزی را در دل نهان نکرد،جز آن که در سخنان بی اندیشه اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار». (۲)

قمی گفته است:عبوس برای چهره است و بسور شیوه بیان و دهان؛ (۳) و از قتاده نقل شده است که گفت:پیدا شدن پیچیدگی میان دو چشم است و عبوسی چهره، (۴) و در فقه اللغه ثعالبی آمده است که:چون میان دو چشم پیچش حاصل شود،گویند که او قاطب عابس است،و اگر با عبوس نمایان شدن دندانها همراه باشد،گویند کالح است،و هر گاه عبوس فزونی پیدا کند،گویند با سر و مکفهرّ (ترشروی). (۵) و لغویان شتابزدگی را یکی از معانی بسور دانسته اند:بسر الغریم

۱- (۶۸) -المیزان،ج ۲۰،ص ۸۷.

۲- (۶۹) -نهج البلاغه،کلمات قصار،شماره ۲۶.

۳- (۷۰) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۳۹۴ با تصرف.

۴- (۷۱) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۳.

۵- (۷۲) -فقه اللغه ثعالبی،ص ۱۴۰.

یعنی طلبکار پیش از به پایان رسیدن مدت خواستار طلب خود شد،و بسر الدمّل یعنی دمل را پیش از رسیدن آن فشرد...پس بدان می ماند که چون کسی در برابر شخص دیگر خود را با سر نشان دهد و روی ترش کند،شتابان در خواستن شر و آزار برای او است،و راغب در مفردات خود چنین گفته است. (۱)

گاه از عبوس و بسور کلمات و تصرفاتی که از انسان با قلم و دهان و ایستارهای او صادر می شود،حکایت می کند؛گاه چهره طاغوت عبوس و بسور او را نشان می دهد، /۱۷ و گاه سرکوبی مخالفان،و آنچه قرآن کریم از ولید بن المغیره حکایت می کند،چیزی جز گواه بر طبیعت ایستاری نیست که مترفان در هر زمان و مکان علیه دعوتهای اصلاحی از خود نشان می دهند،چه آنان،به اعتبار کانون فساد بودن،در اجتماع نخستین کسانی هستند که از تغییر زیان می بینند و به همین سبب در صف پیشین معارضان و مخالفان با حق قرار می گیرند.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ

-سپس پشت کرد و گردن کشید.» آری،او به تدبّر در جایگاه رسالت نظر کرد،و خواستار آن بود که بهترین راه را برای معارضه و گمراه کردن مردم برگزیند،و حتی کفر خود را در برابر عقل و ضمیر خویش پاکیزه و موجه جلوه گر سازد،ولی هر چه شخص بیشتر به تدبر و نظر بپردازد،حقیقت برای او آشکارتر می شود و بینش و دیده او حقیر شده و حسرتزده به سوی وی باز می گردد،که لازم است در نتیجه به حق ایمان آورد و در مقابل آن از مقام استکبار خود فرود آید و به آن گردن نهد،ولی او از همان نخستین لحظه هر چه بیشتر پشت به ایمان می کند و جایگاه خود را در کفر گمراهی و بزرگ می شمارد و بار دیگر به پسندیده شمردن ایستار نادرست خویش در برابر حق آشکار باز می گردد و هیچ تهمتی را-در نظر خود-شایسته تر از آن نمی داند که رسالت را سحر و جادو بخواند و آن را طرد کند.

فَقالَ إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ

پس گفت:این نیست مگر جادویی که

۱- ۷۳) -مفردات الراغب ماده بسر.

آموخته می شود.» برای کلمه«یؤثر»در این جا دو معنی است که سیاق هر دو را با هم در نظر داشته است:

نخست:آنچه از دیگران نقل می شود که بیشتر مفسران بر آنند،یعنی آن را از نیروهای مقتدر بر خودش یعنی جادوگران و شیاطین آموخته است،و این گرفته شده از این گفتار ایشان است که«أثرت الحدیث اثره اثرا»یعنی آن سخن را درباره آثار قومی از روی آثار ایشان بیان کردم،و حدیث مأثور یعنی حدیثی که از فلان کس روایت شده است.

دوم:چیزی که جانها نسبت به آن تمایل پیدا می کند و آن را بر چیز دیگر ترجیح می نهد.و در المجمع آمده است:و به قولی از /۱۷ «ایثار»است،یعنی جادویی است که نفوس آن را اختیار می کند و به سبب شیرینی آن برمی گزینند. (۱) طاغوتان و مخالفان با رسالت از این راه برای کاستن از شأن و ارزش دو امر مهم کوشیده اند:

یکی از آنها:معجزه قرآن از لحاظ ظاهری و باطنی آن،و دیگری:نمود قبول کردن رسالت تازه و در آمدن به دین فرستاده خدا،و به همین سبب بود که ولید-همچون هر طغیانگر و مترف-تلاش برای آن می کرد که به هدفهای پلید خود در پشت سر این اتهام گمراه کننده تحقق بخشد:

۱-درست جلوه گر ساختن شکست ایشان در مبارزه اساسی با اسلام و ارزش و رهبری و حزب آن.

۲-گمراه کردن مردم از حق،و حدّی برای تمایل دخول ایشان به دین تازه قرار دادن.

متّهم کردن قرآن به جادویی،گریزگاهی برای ایشان بود تا از طریق آن عقده ای را که هر مبارز با قرآن با آن مواجه بود،از میان ببرد،و آن این که آثار حکمت و علم الاهی آشکارا در آن مشاهده می شد.قرآن هر خردمند با انصاف را به

۱- ۷۴) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۸.

آن هـدایت می کرد که این کتاب را فروفرسـتاده شـده از جانب خداوند حکیم و توانای بر همه چیز بداند،و حتی خود ولید را نیز به این امر معترف سازد،در آن جا که گفت:از او-یعنی رسول اللّه(ص)-کلامی دشوار شـنیدم که پوسـتهای بـدن را به لرزه در می آورد...نه خطابه بود و نه شعر،پس ممکن نیست که بی مقدمه آن را به یکی از آفریدگان نسبت دهیم،و فاصله میان آن و کلام آفریـدگان از انـدازه بیرون است و فضـل آن یـک بر این یـک به وصـف در نمی آیـد،و همچون فضـل خـدا بر دیگر آفریدگان است...و از این مقدمه به نتیجه ای رو کرد که همان را می خواست بگوید:

إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ قَوْلُ الْبَشَرِ

-این نیست جز گفته مردمـان.» هنگـامی که این نتیجه به جانهـای مردم راه یـافت،به پنـدار وی گامهـای اساسـی برای مبارزه با رسالت برداشـته شـد،و برای همین هدف نیروی خود را به کار انداخت...پس اندیشـید و اندازه گیری کرد... /۱۷ که می تواند در این راه پیش رود،و این حقیقت از ذهن او دور شـد که قرآن بزرگتر از آن است که نور آن را خواست و تقدیر انس و جن در صورت همپشتی با یکـدیگر بتوانـد بپوشاند،تا چه رسد به نادان ابلهی همچون ولید بن المغیره: فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ ؟! از این جا همه تلاشـها و کوششـهای او برای گمراه کردن مردمـان از حق و پوشـیده نگـاه داشـتن ایشـان از نور آن نقش بر آب شـد،و با انـدیشه و اندازه گیری نادرست خود به زیان و لعنتی رسـید که قرآن آن را در نسـلهای پیاپی در دنیا مخلّد ساخت،و بزرگتر از آن غضب خدا است و وعده ای که برای درآمدن به دوزخ به او داده است:

سَأُصْلِیهِ سَقَرَ

-بـه زودی او را بـه دوزخ خـواهیم رسانــد.» در التبیـان آمــده اسـت:یعنی او را ملازم جهنـم خـواهیم سـاخت. (۱) و از امـام صادق(ع)روایت است که گفت:«در جهنم دره ای برای متکبران وجود دارد که

ص: ۹۴

۱- ۷۵) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۸۰.

آن را سقر نام است،و چون از شدت گرما به خدای عز و جل شکایت کرد و از او خواست که به وی اجازه دم زدن دهد و اجازه یافت و تنفس کرد،جهنم آتش گرفت و سوخت»؛ (۱) و از ابن عباس روایت شده است که گفت:در پایین دوزخ سقر جای دارد،و در آتش آن درخت زقوم، (۲) و در هراس انگیزی و کیفیات ممیزه آن چیزهایی است که آدمی نمی تواند آنها را تصور کند و حقیقت آن را دریابد.

وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا سَقَرُ

-و تو چه دانی که سقر چیست؟!» در این شکل از بیان انگیزشی برای آدمی به منظور تلاش کردن برای معرفت و لو به صورت اجمالی وجود دارد،و قرآن بعضی از صفات سقر را بیان می کند و می گوید:

لاٰ تُبْقِی وَ لاٰ تَذَرُ

-نه(زنده)بر جای می گذارد و نه(اثری)از بدنهای سوخته شده.» /۱۷ گفته شده است که:آنان را زنده بر جای نمی گذارد و می کشد،و اثری از بدنهای آنان بر جای نمی ماند،یعنی دارای دو اثر است:اثری بر روح،و اثری دیگر بر جسم.و به گفته ای دیگر:دو کلمه در معنی مترادف است و در درجه و اثر با یکدیگر تفاوت دارد،و ذکر آن دو با هم مبالغه و تأکید را می رساند.و در التبیان آمده است که:هیچ یک از اهل آن را باقی نمی گذارد مگر این که به آن برسد،و او را از عذاب نگاه نمی دارد؛ (۳) و علامه طباطبایی در المیزان گفته است:هر چه را که به آن برسد چیزی از آن بر جای نمی گذارد و آن را می سوزاند،و بر هر کس که در آن افکنده شود خواهد رسید،بر خلاف آتش دنیا که بعضی از چیزها را که در آن می افتد نمی سوزاند؛و به نقل مجاهد گفت:نه زنده می گذارد و نه می میراند، (۴) و صاحب المیزان در این رأی به این گفته خدای تعالی استناد کرده است:

ص:۹۵

۱- ۷۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۵۷.

۲- ۷۷) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۳.

۳- ۷۸) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۸۰.

۴- ۷۹) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۳.

اَلَّذِی یَصْلَی النّٰارَ الْکَبْریٰ* ثُمَّ لاٰ یَمُوتُ فِیهٰا وَ لاٰ یَحْییٰ . (۱) و آنچه در نزد من نزدیکتر است این است که معنی لاٰ تُبْقِی آن است که هیچ کس از کسانی را که در آن است باقی نمی گذارد و همه را نابود می کند،و معنی لاٰ تَذَرُ این که از هیچ یک از آنان چیزی بر جای نمی گذارد؛پس اولی همه کسانی را که در آن اند شامل می شود،و دومی هر جزء از کسانی را که درآنند در بر می گیرد،و این بزرگتر است و-به نظر من-صفت آتش است با قطع نظر از صفت جهنم که در آن خدای متعال هر چه را که از آتش نابوده شده است تجدید می کند،پس میان آن و این گفته خداوند متعال که لاٰ یَمُوتُ فِیهٰا وَ لاٰ یَحْییٰ منافاتی وجود ندارد،بدان سبب که گفتگو در این جا به اندازه فهم ما و مقیاسهای ما است.و شاید یکی از معانی آن چنین باشد:سقر از حیث سختی عذاب و نوع آن از هر چه در آن افتد چیزی بر جای نمی گذارد،و از حیث مدت و ملازمت نیز چنین است و هرگز اهل آن را رها نمی کند،و این خود می رساند که اهل آن جاودانه در آتش اند،پس سقر ساکنان خود را رها نمی کند و آنان جاودانه در عذاب باقی می مانند،بدان سبب که سوختن در آن سوختن عادی و متعارفی نیست بلکه احتراقی شبیه احتراق اتومی است که پایان نمی پذیرد،و خدا دانا است.

و صفت دیگری از سقر سیاه کردن رنگ پوست اهل آن است:

لَوّٰاحَةٌ لِلْبَشَرِ

-روی و پوست را سیاه می کند و می سوزاند.» در المنجد آمده است:ألاح فلانا یعنی او را هلاک کرد، (۲) پس هلاک کننده بشر است،و گفته می شود:«لوّح فلانا بالعصا»یعنی با عصا او را زد. (۳) گفته اند که معنی آن تشنگی انگیز است،و رجل ملواح یعنی کسی که زود تشنه می شود،و تلویح عبارت از آن است که شخصی گرفتار آفتابزدگی شده و پوستش سیاه شده باشد،و تو گویی که سقر از حرارت خود سبب تغییر رنگ پوست و

۱- ۸۰) -الاعلی۱۲/ و ۱۳.

۲- ۸۱) -المنجد ماده لوح.

۳- ۸۲) -همان جا.

چهره اهل آن می شود.

هنگامی که گناهکاران وارد وادی سقر می شوند،فرشتگان عذاب غلیظ و شدید به پیشباز ایشان می آیند...و آنان مالك دوزخ اند و هجده فرشته همراه او،که چشمانی چون برق جهنده دارند،و دندانهای پیشینی همچون برجها،آتش از دهانشان بیرون می جهد و فاصله از این سر شانه تا آن سر آن در هر یك از آنان برابر با مسیر یک سال راهپیمایی است؛کف دست هر یک از آنان همه افراد دو قبیله مضر و ربیعه را در خود جای می دهد که رحمت خدا از ایشان دور شده است؛یکی از آنان هفتاد هزار کس را بر می دارد و به هر جای از دوزخ که مأمور است پرتاب می کند. (۱)

عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ

-بر آن نوزده تن گماشته اند.» این آیه محتمل چند معنی است:

اوّل:معنی ظاهری که حکایت از آن می کند که شماره نگاهبانان سقر نوزده نفر است و این،در صورتی که صفت آنان چنان باشد که صاحب المجمع گفته است،اندك نیست،و خداوند متعال بر آن توانایی دارد که یک نفر بر سقر بگمارد و اهل آن را به سخت ترین گونه عذاب معذب دارد.

دوم:این که نوزده تن تنها نگاهبانان دره سقر دوزخند،و بازمانده دوزخ نگاهبان دیگر دارد.

سوم:این که،عدد یاد شده شماره فرمانروایان و مدیران است و در زیر فرمان ایشان /۱۷ شماره نگاهبانان می تواند چندان باشد که تنها خدا می داند،و به این معنی در گفته خدای عزّ و جل بدین گونه اشاره شده است: وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّ هُوَ .و نادان بودن به این گونه مسائل مشرکان را بر آن وا می داشت که به استهزا بپردازند و به غیب کافر بمانند.ابو جهل روزی گفت:ای گروه قریش!محمّد چنان گمان دارد که شماره سپاهیان خدا که شما را در دوزخ شکنجه می دهند نوزده نفر است،و

۱- ۸۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۸.

عـدد شـما بیشترین شـماره مردمـان است،آیا ممکن است صـد نفر شـما از مقابله با یکی از آنان عاجز بمانـد؟! (۱) و مردی از قریش به نام ابو الأشد گفت:ای گروه قریش!از نوزده تن مهراسید،من از شما با شانه راستم ده نفرشان را دور می کنم و با شانه چپم نه نفر، (۲) پس خداوند متعال آیه ۳۱ را فرو فرستاد.

وَ مٰا جَعَلْنٰا أَصْحٰابَ النّٰارِ إِلاّٰ مَلاٰئِکَهً

-و دوزخبانان را جز از فرشتگان نیافریـدیم.» خـدا بندگان خویش را به هر چه که خواهد می آزماید،و از جمله این آزمایشـها فرمـان دادن ایشـان اسـت بـه ایمـان آوردن بـه غیب،و هر چه غمـوض و پوشـیدگی غیب سـخت تر باشـد،ایمـان آوردن به آن دشوارتر خواهـد بود،و درجه آن برای نزدیکتر شـدن به خدا بالاتر،و به همین سـبب در حدیثی از امام صادق(ع)آمده است:«ما صابرانیم و شـیعه ما صـبورتر از ما است(راوی گفت)گفتم:فدایت شوم!چگونه شـیعه شما از شما صبورتر می شود؟!گفت:«زیرا که مـا بر چیزی که می دانیم شـکیبایی می کنیم و شـیعه مـا بر چیزی که از آن آگـاهی نـدارد چنین می کنـد». (۳) و خداوند متعـال ایمـان به غیب را رکنی اساسـی در شخصـیت ایمـانی قرار داده،و از این راه بسـیاری از حقـایق همچـون مرگ و برزخ و آخرت پنهـان و پوشـیده مانـده،و امـا کـافران و مشـرکان و بیماردلاـن را غیب بر مقـدار آزمـایش و گریزی که با آن رو به رو هسـتند می افزایـد،و این نه از آن روی است که این چیزها واقعیت نـدارد،چرا که نشانه های راهنمای به آنها فراوان است،بلکه بدان سـبب است که ایمان به آنها خواسـتار درجه بالایی از دانش و ایمان است که کسـی جز بندگان صاحب تمیز و پرهیزگار خدا یعنی اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰهَ (۴) را به آن راهی نیست،و راه رسـیدن مؤمنان به یقین پیدا کردن به غیب دو امر است:

ص: ۹۸

۱- ۸۴) -اسباب النزول،سیوطی،ص ۲۲۴.

۲- ۸۵) -همان منبع به روایت السدی.

۳- ۸۶) -بحار الانوار،ج ۷۱،ص ۸۰.

۴- ۸۷) -البقره۳/.

اول:آیات و براهین راهنمای به آن،پس ایشان از آثار حکمت و علم و نظام آشکار شده در جهان به ایمان آوردن بر پروردگار خویش هدایت می شوند،و از گواهیهای سنت کیفر در تاریخ و در واقعیت به پاداش و کیفر بزرگ در جهان دیگر ایمان می آورند،و منتظر آن نمی مانند تا پوستهای تنشان آتش دوزخ را لمس کند،و چشمانشان فرشتگان موکل بر جهنم را ببیند،یا در چنگال مرگ گرفتار شوند و آن گاه به همه اینها ایمان آورند،بلکه تنها به آشکار شدن نشانه ها و برهانها بسنده می کنند...و این از مهمترین خصوصیتهایی است که خردمند را از جز او متمایز می سازد.

دوم:ایمان ایشان به خدا بدان گونه که خود را توصیف کرده و در کتابش و در آفریدگانش با اسماء الحسنی متجلی شده است،پس آنان به خدای توانای غالب دانای رحمن و رحیم و...و...ایمانی دارند که بر یقین و معرفت استوار است،و هنگامی که آدمی به این درجه برسد،به همه حقایق غیبی ایمان آورده است،و شکی در بهشت و دوزخ و نعمت و عذاب آن دو ندارد،بدان سبب که خدایی که او را به اینها وعده داده،قادر مطلق است و از هیچ چیز عاجز نمی ماند،و در گذرگاه جدال و شک درباره شمار دوزخیان و صفات ایشان وارد نمی شود،بلکه به آنچه از خدا می شنود به صورت مطلق باور دارد و گردن می نهد.و از آن روی که کافران و مشرکان و بیماردلان به این هدف اساسی نرسیده اند،به شک کردن درباره حقیقتهای غیب بلکه درباره حقایق آشکار نیز می پردازند،و گاه کسانی از ایشان را می بینی که،همچون سوفسطائیان،در اصل وجود خویش نیز گرفتار شک شده اند! مؤمن تنها به کردار و گفتار تسلیم به خدا نمی شود،بلکه به عقل و علم خویش نیز چنین است،و به همین جهت در رفتار و ایستار خویش با حق مخالفت نمی ورزد،و در درون وجود وی اندک پرسش تردیدآمیز در پیرامون آیات پروردگارش پدید نمی آید...و این از مهمترین پایه های ایمان و اسلام است، چنان که خدای متعال گفته است: فَلاَ وَ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ

بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً . (۱) آری،گاه آنچه را که در پشت بعضی از احکام الاهی نهفته است ادراک نمی کنیم،و بعضی از حقایق را به صورت کامل نمی فهمیم،ولی این نمی بایستی انگیزه ای برای کفر ورزیدن نسبت به آنها شود،نه در منطق اسلام و نه در نزد خردمندان،و این خود ارزشی علمی و از صفات راسخان و ثابت قدمان در ۱۷/ علم است؛خدای تعالی می گوید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ مِنْهُ آيٰاتٌ مُحْكَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتٰابِ،وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ،فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ ابْتِغٰاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغٰاءَ تَأْوِيلِهِ، وَ مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ،وَ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا وَ مٰا يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ ، (۲) پس راسخان در علم-جز اهل البیت-تأویل بعضی از آیات را نمی دانند ولی به آنها کافر نمی شوند،چه کفر ورزیدن از منطق عاقلان و خردمندان نیست،و اگر جز این می بود،کافر شدن به خدا از هر چیزی شایسته تر می شد،بدان سبب که ما از فهم حقیقت او و معرفت ذاتش قاصر و ناتوانیم! در دلهای کافران و مشرکان بیماری سخت کافر شدن نسبت به خدا وجود دارد،و این کفر را خردها و فطرتهای ایشان و پیروانشان به صورتی آشکار بر نمی تابد،و لذا پیوسته در صدد یافتن چیزی هستند که این کفر را در نظر ایشان خوب و پسندیده جلوه گر سازد،و به جای آن که به پذیرفتن آیات الاهی و کتاب او گردن نهند،به بحث درباره شماره فرشتگان و رنگها و اشکال آنان می پردازند که هیچ سودی برای ایشان ندارد؛آیا سبب رهایی آنان از عذاب دوزخ است؟هرگز.

وَ مٰا جَعَلْنٰا عِدَّتَهُمْ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا

-و شماره(نوزده)آنان را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادیم.» پس این،از یک سو،سبب گمراهی و بیزاری ایشان از دین می شود،و از سوی دیگر حقیقت شخصیت آنان را آشکار می سازد،به همان گونه که آتش طبیعت

۱- ۸۸) -النساء۶۵/.

۲- ۸۹) -آل عمران۷/.

ماده کانی را از حیث طلا یا جز آن بودن آشکار می کند،در صورتی که همین آیه و آنچه از حقیقت مؤمنان که آشکار می سازد،درجه بالایی از ایمان است از لحاظ یقین و تسلیم به آیات و وعده های خدا که به آن دسترس پیدا می کنند.

لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ

-تا کسانی که به ایشان کتاب (تورات)داده شده است،به یقین برسند.» گفته شده که مقصود از آن کسان جهودان و ترسایانند،و سبب یقین پیدا کردن ایشان این است که در کتاب تورات /۱۷ و انجیل ایشان شماره فرشتگان سقر ذکر شده است،و از این راه قرآن ایشان را می خواند که به یقینی بودن نزول قرآن از جانب خدا گردن نهند،و نزدیکتر حمل کردن معنی بر آن علمایی است که رسالت خدا را حمل می کنند،یا کسانی که به ایشان کتاب عطا شده است،و کتاب در این جا به معنی علمی است که در آن ثبت شده است.و از آن روی باید یقین کنند که آنچه آیه برای ایشان مطرح می سازد،برای ایشان حقیقتی تازه از غیب را آشکار می سازد که می بایستی بر ایمان ایشان بیفزاید،از آن جهت که با هر حقیقت از غیب که به آن ایمان دارند،سبب بالا رفتن درجه ای برای ایشان در نردبان یقین است.

وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً

-و ایمان کسانی که ایمان آورده اند افزوده شود.» چرا که مؤمن،هر اندازه که بر چیزی از غیب آگاهی حاصل کند،معرفتش بدان به همان گونه تکامل پیدا می کند،و شک نیست که این گونه معرفت اثر روحی خود را در شخصیت او منعکس می سازد،و در نتیجه بر ترس او از خداوند متعال و بر ایمان او و عمل به احکام و شرایع وی افزوده می شود.

وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ

-و کسانی که کتاب(خدا) به ایشان داده شده شک نخواهند کرد.» یعنی به مرتبه ای از ایمان برسند که شکی با آن همراه نباشد،و این از درجات بسیار بالای ایمان است،زیرا که اندکی از مؤمنان کسانی هستند که می توانند دلهای خود را از رسوبهای شک و تردید پاک کنند،و چون کسی به این

حد برسد،از هر آزمایش و فتنه رهایی یافته است،زیرا که،به گفته امام زین العابدین(ع):«شکها و گمانها فتنه ها را بارور می کنند،و صفا و پاکی عطیه ها و بخششها را تیره و تار می سازند». (۱)

وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

-و تا کسانی که در دلهای ایشان بیماری است.» یعنی منافقان و سست ایمانان،که ایمان ایشان آمیخته به شک و تردید و شرک است، وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً -و کافران بگویند که خدا از آوردن این مثل چه مقصودی داشته است؟» در یک سخن:حکمت نهفته در یاد کرد از شماره نوزده،آزمودن مردمان است تا آن کس که به /۱۷ غیب ایمان آورده است این را بداند و درجه ای بر درجات ایمان او افزوده شود و به ترازی از یقین برسد که هیچ شکی با آن همراه نیست،و منافق و کافر به غیب نیز بداند و بر شک و گمراهی او افزوده شود.و همین حکمت در دیگر شرایع و مقررات دین نیز مشاهده می شود.

اشاره قرآن به پرسش کافران و بیماردلان: ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً نادانی و دامنه گمراهی و روش استهزایی ایشان را به آیات الاهی آشکار می سازد، چه هدف ایشان جستجوی حق نیست،بلکه تنها پرسیدن است همچون راهی برای فرار کردن از مسئولیت ایمان،و به شک انداختن خودشان و مؤمنان به حق،چه ایشان در آن هنگام که در درستی قول خدا درباره شمار اصحاب دوزخ تردید دارند، از غیب بی خبرند،و نمی توانند آن را انکار کنند،بدان سبب که دلیلی برای نادرست بودن آن ندارند.و به همین سبب است که از چیزهایی در پشت این حقیقت پرسش می کردند،و اگر قرآن راز این عدد را برای ایشان آشکار می کرد،به ساختن پرسشی دیگر می پرداختند و...

ص:۱۰۲

۱- ۹۰) -الصحیفه السجادیه،مناجاه المطیعین.

كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ

-و بـدين گونه خـدا هر كس را كه بخواهـد گمراه مى سازد،و هر كس را كه بخواهـد رهبرى مى كند.» يعنى آنچه در آيه ها طرح شده،مثال زنده اى براى گمراهى و راهيابى است،پس حقيقتى كه خدا در كتاب خود بيان كرده يگانه است،و بخششـهاى خـدا به هر دو گروه،و از جمله آنهـا عقـل و اراده،يگـانه و يكسـان است،ولى ايسـتارى كه دو گروه گمراه و رهيافته براى خود برگزيـده اند،با يكديگر اختلاف كامل دارد،و اين تصوير عملى از دو ايستار اين مطلب را بر ما مكشوف مى سازد كه هدايت و ضـلالت،هر چنـد به دست خـدا است،بـا وجود اين عامـل اساسـى در آن خود انسـان است با اختيار و اراده اى كه خـدا به او عنايت كرده است،و هرگز چنان نيست كه پيروان مذهب جبر به آن معتقدند.

وَ مٰا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّٰ هُوَ

-و از سپاهيان پروردگارت جز او كسى علم و اطلاع ندارد.» بدان سبب كه غيب و پوشيده است،و بدان جهت كه شماره آنان چنـدان زياد است كه شـمردن آنها براى هيـچ كس ميسـر نيست،و چگونه مى توانـد چنين باشـد در صورتى كه خـدا هر لحظه چنـدان فرشـته مى آفرينـد كه از شـمار آنان هيـچ كس جز او سـبحانه و تعالى نمى توانـد آگاه شود.و در اخبار آمده است كه همراه با هر قطره بارانى كه از آسـمان بر زمين مى افتـد،فرشـته اى موكل است،و اين كه خـداى عزّ /۱۷ و جلّ فرشـته اى به نام روح آفريده است كه هزار سـر دارد،و در هر سـرى هزار زبان و هر زبان به هزار لغت سـخن مى گويد و به تسبيح خداى تعالى مى پردازد،و خدا با هر تسبيح او فرشته اى مى آفريند كه تا روز قيامت به تسبيح خدا مشغول خواهد بود،يعنى با هر تسبيح يك ميليارد فرشته مى آفريند(سبحان اللّه).

وَ مٰا هِيَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ

-و اين نيست مگر يادآورى براى مردمان.» گفته اند كه:ضـمير به سـقر باز مى گردد،و به گفته اى ديگر به شماره فرشتگان كه هر دوى آنها درست است،زيرا كه حقيقتى يگانه است،و اين هر دو يادآور و مايه پنـد گرفتن مردمان است و به موضوع پاداش و كيفر پيوسته است.آنچه

مهم است این که انسان متذکر پروردگار خویش و حقایق غیبی شود،نه این که به مجادله در الفاظ بپردازد،امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع)ما را از آتش بیم داده و یک صفت از خازنان دوزخ را بیان کرده و گفته است:«و بدانید که این پوست نازک را بر آتش سوزان شکیبایی نیست،پس بر خویشتن رحمت آرید؛شما که (توان)خود را در مصیبتهای این جهان آزمودید،آیا ندیدید که از خاری که بر یکی از شما خلد،چگونه زاری کند؛و یا به سر در افتادگی که خونالودش کند؛و یا ریگ تفته که او را بسوزاند؟تا چه رسد به این که در میان دو طبقه از آتش بود سوزان،همخوابه او سنگ،و همنشینش شیطان؟آیا می دانید که چون مالک بر آتش دوزخ همخوابهٔ او سنگ،و همنشینش شیطان؟آیا می دانید که چون مالک بر آتش دوزخ خشم آرد،برخی از آن برخی دیگر را خرد کند و بیوبارد؛و چون بانگ بر آن زند میان درهای دوزخ بر جهد از آزاری که دارد؟...پس خدا را،خدا را،ای گروه بندگان!حال که سالم و تندرستید نه بیمار،و در گشایش هستید نه در تنگی دچار، در گشودن گردنهای خود بکوشید،پیش از این که آنچه در گرو است بگیرند». (۱)

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۲ تا ۵۶]

اشاره

کَلاّ وَ اَلْقَمَرِ (۳۲) وَ اَللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳) وَ اَلصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّها لَإِحْدَی اَلْکُبَرِ (۳۵) نَذِیراً لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ (۳۷) کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ (۳۸) إِلاّ أَصْحابَ اَلْیَمِینِ (۳۹) فِی جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ (۴۰) عَنِ اَلْمُجْرِمِینَ (۴۱) ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ (۴۲) قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ اَلْمُصَلِّینَ (۴۳) وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ اَلْمِسْکِینَ (۴۴) وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ اَلْخائِضِینَ (۴۵) وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ اَلدِّینِ (۴۶) حَتّی أَتانَا اَلْیَقِینُ (۴۷) فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَهُ اَلشّافِعِینَ (۴۸) فَما لَهُمْ عَنِ اَلتَّذْکِرَهِ مُعْرِضِینَ (۴۹) کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ (۵۱) بَلْ یُرِیدُ کُلُّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْتی صُحُفاً مُنَشَّرَهً (۵۲) کَلاّ بَلْ لا یَخافُونَ اَلْآخِرَهَ (۵۳) کَلاّ إِنَّهُ تَذْکِرَهٌ (۵۴) فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ (۵۵) وَ ما یَذْکُرُونَ إِلاّ أَنْ یَشاءَ اَللّهُ هُوَ أَهْلُ اَلتَّقْوی وَ أَهْلُ اَلْمَغْفِرَهِ (۵۶)

ص: ۱۰۴

۱- ۹۱) -نهج البلاغه،خ ۱۸۳،ص ۲۶۷.

هر کسی در گرو آن چیزی است که به دست آورده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

«کلاّـ هرگز»...بـا این ردّ قاطع و عنیف،قرآن با سـخنان باطل و بیهوده کافران درباره وحی رو به رو می شود که به گمان ایشان سحر و جـادویی آموخته شـده است،و چیزی بیش از سـخنان آدمیزادگـان نیست،و مـا را به سه گونه از آیات الاهی در طبیعت متوجه می سازد که یکی از آنهـا مـاه است،و دیگری پشت کردن شب،و سـومی دمیـدن سپیـده صـبح.پس در آن هنگـام که شخص در این آیـات به تـدبر می پردازد،آن حقیقت بزرگ بر وی آشـکار می شود که این آیـات راهنمـای به آن است،یعنی حقیقت توحید و یکتاپرستی،بلکه آنها را همچون گواهیهایی راهنمای به ایمان آوردن به رسالت پیامبر اسلام می یابد...و چنان است که گویی اینها بر او آیات سه گانه(۳۵ و ۳۶ و ۳۷)از سوره مدّثّر را می خوانند.و بدین گونه قرآن را در بسیاری از آیات آن چنان می یابیم که میان تفکر درباره طبیعت و ایمان به حقّ نازل شـده در کتاب ارتباطی برقرار می کند،و از آن روی چنین است که قرآن از سنتهای خدا در آفریدگان سخن می گوید،و کاینات آیات الاهی نازل شده در قرآن

را تجسم می بخشند،و در این جا و آن جا تجلیات اسماء الالهی را می یابیم،و هر یک از آنها ما را به دیگری راهنمایی می کند،پس به همان گونه که آیات آن حقایق و نظامهای حاکم در آنها را بر ما مکشوف می سازد،و ظواهر آن را تفسیر می کند،این یکی نیز ما را به ایمان آوردن به او،از طریق توافق آنها با کتاب،راهنما می شود (آیات ۳۱ تا ۳۴).

چون راه کتاب راهی استوار و قائم بر توازن میان سلب و ایجاب است، صدق آیات آن را مورد تأکید قرار می دهد: إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ* نَذِيراً لِلْبَشَرِ و این به صورتی مستقیم و پس از سفیهانه خواندن گمانهای کافران در پیرامون رسالت صورت می گیرد،و در این باره تأکید می کند که ایستار در برابر آن عامل اساسی در پیشرفت بشریت یا پس ماندگی آن است،بدان جهت که نفس بشری گرفتار زندان جهل و ستم و هوی و شیطان و...و...است،و هر تلاشی که می کند قید و بندهایی تازه بر قید و بندهای سابق آن افزوده می شود،مگر این که خود را از این گرفتاری و زندانی بودن رهایی بخشد و تلاش خود را با پیشروی به راهنمایی یاد خدا و بیم دادن او به بشر که همان کتاب کریم است،به همان گونه اصلاح کند که اصحاب الیمین چنان کرده اند(آیات ۳۵ تا ۳۹).

از راه مجادله میان این گروه رستگار و تبهکارانی که راه سقر سوزنده و ذلیل کننده را در پیش گرفته بودند،قرآن برای ما نشانه های درست راه به سوی آن را نشان می دهد،پس این هر چند در آخرت درکه ای از آتش است،در دنیا به صورت برنامه ای عملی درمی آید که در ترک نماز و یاری نکردن به ناتوانان و نیازمندان و به اندیشه های باطل پرداختن دروغ شمردن آخرت و لقای خدا با این گمراهی دور تجسم پیدا می کند،و آنچه شکی در آن نیست این است که هیچ کس برای دوست خود در نزد خدا شفاعت نمی کند،و بلکه شفاعت شفیعان سودی ندارد(آیات ۴۰ تا ۴۸).

پروردگار ما حماقت و سفاهت کافران را که با دوری گزیدن ایشان از یادآوریهایی که برای رهانیدن ایشان از سقر جهل و پس ماندگی و گمراهی در دنیا و

از سقر دوزخ در آخرت ناپسند می شمارد و آن را به رخ ایشان می کشد،ولی شکست خوردن آدمی از هوای نفس خویش و پیروی از وسوسه های شیطانی،و حاضر نبودن آخرت در فکر و ذکر او،از عواملی است که او را به دوری جستن از یادآوریهای آشکار کننده وا می دارد(آیات ۴۹ تا ۵۳).

و بدان سبب که مقیاس سالم برای شناخت حق ایستار مردم نیست،بلکه معرفت او به خود او است،بنا بر این اعراض و دوری جستن مجرمان از قرآن،از نزدیک و دور بدین معنی نیست که آن باطل است،و هیچ تعییری در /۱۷ واقعیت آن نمی دهد...«کلاّ هرگز»؛آن یادآوری و تذکره ای است،خواه مردم به آن رو کنند یا پشت گردانند،پس هر که می خواهد می تواند از آن پند گیرد و به یاد حق و پروردگار خویش افتد وَ مٰا یَذْکُرُونَ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ و از لطف و توفیق او بهره مند شود(آیات ۵۴ تا ۵۶).

شرح آیات:

[۳۲-۳۷]

رسالت الاهی یک یادآوری برای بشر است،ولی کافران-و مخصوصا مترفان و صاحبان سلطه و استیلا از ایشان-از اعتراف کردن به آن بیم دارند،زیرا که مایه رسوا شدن ایشان به سبب آن گناه و گمراهی می شود که در آن غوطه ورند،و به همین سبب است که معترف نمی شوند؛آنچه ایشان را از این اعتراف باز می دارد،خودپسندی و غرور جاهلیت است،به همان گونه که مجموعه ای از مسئولیتها و تنزلها را بر ایشان تحمیل و واجب می کند،همچون انفاق کردن در راه خدا و فرمانبرداری از رسول(ص)و فرود آمدن از سلطه،و این همه از چیزهایی است که نفوس مستکبر و تنگ نظر ایشان طاقت پذیرفتن آن را ندارد...

پس ناگزیر باید از ایستگاه باطل خود از طریق یادآوریهای قرآنی بیرون آیند؛و چون به تدبر پرداختند و این عقب ماندگی سنگین را اندازه گرفتند،افکار و اندازه گیریهای ایشان به نتیجه هایی نادرست انجامید،پس چنان گمان کردند که رسالت«جادوی آموخته»است و چیزی«جز گفتار آدمیزادگان»نیست،و حتی

بیم دادن خدا ایشان را از سقر سودی بر ایشان نداشت،بلکه آن را مؤیدی تازه برای خود گرفتند و گفتند که شماره یاد شده از پاسداران نوزده گانه سقر،و شماره اندکی است و می توانند از پس آنان برآیند! بدین گونه کلمات قسم به توالی یکدیگر در سیاق قرآن آمد تا شاید ما به آنها پاسخ جدی مثبت دهیم و راه راست را برگزینیم.

كَلاّٰ وَ الْقَمَرِ

-هرگز،سوگند به ماه(چنان نیست که آنان می پندارند).» گفته اند که:معنی آن این است که آنچه می پندارند و خود را توانای بر دفع خازنان جهنم /۱۷ و غالب شدن بر ایشان تصور می کنند،درست نیست، (۱) و به گفته رازی که بعید می نماید:این انکار-پس از یادآوری قرار دادن آن است-که بتواند وسیله یادآوری برای ایشان باشد،زیرا که پندپذیر نیستند؛ (۲) و همانند او است زمخشری در الکشاف.و علت استبعاد این رأی آن است که نفی کردن ذکری پس از اثبات آن در آیه با این گفته خدا: وَ مٰا هِيَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ نیازمند به تبعیض و تخصیصی است که سبب جدا شدن کافران و بیماردلان از عموم مردم باشد،و دلیلی برای آن وجود ندارد.و بهتر آن است که بگوییم:کلمه«كلاّ» برای آن است که انسان را از نادانی و غفلت و افکار باطلی که آنان به آنها ایمان داشتند باز دارد،زیرا که در ضمن جدال با خصم پیش می آید و-در نزد شنونده- به نفی افکار او تأویل می شود.

خدای متعال به این کوکب همچون به هر چیز دیگری سوگند یاد کرده که به آن شأن و اهمیتی در فهم انسان بخشیده بوده است،و برای ما،در پرتو این اشاره الاهی قرآنی،شایسته چنان است که به گشایش افقهایی از شناخت ستارگان و اهمیت آنها توجه کنیم،و ارتباط سوگند به آن وابسته به همین اهمیت است.

ماه و پشت کردن شب و پیش آمدن صبح همه از نمودهایی کیهانی است و

۱- ۹۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۱.

۲- ۹۳) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۰۸.

هنگام تفکر کردن درباره آنها ما را به عظمت رسالت راهنمایی می کند،و این که آن یکی از بزرگترین بیم دهندگان است،و دیگر این که سخنان باطل کافران هرگز درست نیست.و شاید سوگند یاد کردن به ماه برای منظورهایی بوده باشد که هم اکنون از آنها یاد خواهیم کرد:این که حقیقت-که جزئی از آن رسالت الاهی است-قضیه ای واقعی است که تنها به منکر شدن آن از میان نمی رود،به همان گونه که ماه و حقایق دیگر به این که بعضی از مردمان منکر آن شوند،از میان نخواهد رفت.

بدین گونه رسالت همچون ماه نوربخش باقی و برقرار می ماند،و تاریکی کفر را در هر جا که بخواهد منکر آن شود محو خواهد کرد.و آن رسالتی بزرگ است که چون حقیقت آن را دریابند،از آن پند خواهند گرفت و خواهند دانست که چه بیم دادن سخت و بزرگی برای آدمیزادگان است.

وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ

-و سوگند به شب در آن هنگام که پشت می کند.» بیشتر مفسران گفته اند که«أدبر»به معنی پشت کردن و رفتن است، یعنی قسم به شب در آن هنگام که نزدیک به تمام شدن و رفتن و طلوع فجر است.

در التفسیر الکبیر قطرب گفته است که:چون شب،پس از پایان یافتن روز،پیش آید، (۱) از آن روی که به دنبال و دبر روز می آید و تاریکی آن جایگزین آخرین روشنیهای روز می شود،و این رأی و نظری دور از تصور است.و بعضی از دریافت واقع شدن کلمه«إذ»در این آیه و نقش آن در ادای معنی عاجز مانده و آنچه خواسته اند فرض کرده و به اعتراض بر گفته خداوند سبحانه و تعالی پرداخته اند؛ قرطبی پس از بیان اختلافهای موجود در قراءتها و قرآنها گفته است:و ابو عبید إذا أدبر را به جای إذ أدبر برگزیده و گفته است که این گونه خواندن مناسبتر با حروفی است که پس از آن می آید،به همان گونه که پس از این در قرآن وَ الصُّبْحِ إِذٰا أَسْفَرَ آمده است،پس چگونه می تواند یکی از آنها«إذ»باشد و دیگری

ص: ۱۰۹

۱- ۹۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۰۹.

«إذا»؟و در قرآن هیچ سوگندی نیست که پس از آن«إذ»آمده باشد،بلکه همیشه «إذا»آمده است. (۱) و به نظر من چنان می رسد که«إذ»در این جا ظرفیه است نه شرطیه همچون در إِذٰا أَسْفَرَ ،پس معنی آیه آن می شود که خدا به لحظه مستقیمی سوگند یاد می کند که شب بازمانده تاریکی خود را جمع می کند و تو گویی چنان می خواهد که ما درست رفتن شب و دمیدن سپیده را احساس کنیم.

وَ الصُّبْحِ إِذٰا أَسْفَرَ

-و بامداد که روشن شود.» یعنی صبح روشن و نور آن آشکار شود،چه مراحلی دارد که از آنها می گذرد و صبح خرده خرده پدیدار می شود تا آن هنگام که خورشید از افق سر برآرد،و همه بازمانده تاریکی را یک جا از میان برد و برای شخص ناظر پرده از سراسر طبیعت بردارد.و در لغت آمده است:سفرت المرأه سفورا یعنی زن پرده از چهره خود کنار زد و سافر شد،و أسفر مقدم رأسه یعنی:موها را از قسمت پیشین سر بر کنار زد،و انسفر الغیم یعنی ابر پراکنده (۲) و آسمان پیدا شد.و از آن روی برای صبح اسفر آورده است که چون نور صبح بتابد از خود آن و از طبیعت با کمال وضوح خبر می دهد.و پروردگار ما به صبح در مرحله اسفار سوگند یاد کرده است و نه در مرحله دیگری از مراحل آن، /۱۷ بدان سبب که شرط«إذا»به آن تعلق دارد.

در آن هنگام که آدمی با چشم خود به این نمودهای کیهانی سه گانه می نگرد،و به اندیشیدن درباره آنها می پردازد،آنها را راهنمای به حقیقت توحید می شمارد و به پروردگار بزرگ توجه پیدا می کند،و آیات قرآن او را به همین حقیقت با تفاصیل آن متوجه می سازد،و بحث در آن از سقر و فرشتگان و یادآوری آنها تأکیدی بر آن است که آفریننده این جهان همان است که این کتاب را فرو فرستاده،و هنگامی که این ظواهر و نمودها و مانندهای آنها در نفس آدمی بزرگ جلوه گر شود،قرآن و جهان دیگر نیز همچون یکی از حقایق بیم دهنده جلوه گر خواهد

ص:۱۱۰

۱- ۹۵) -الجامع لاحکام القرآن،قرطبی،ج ۱۹،ص ۸۴.
۲- ۹۶) -المنجد ماده سفر.

شد.

إِنَّهٰا لَإِحْدَى الْكُبَرِ

-به این سوگندان که دوزخ یکی از بزرگها است.» قرطبی گفته:از ابن عباس روایت شده است که«إنّها»یعنی تکذیب آنان به رسالت محمد(ص)یک گناه بزرگ از جمله کبائر است، (۱) و در سیاق قرآن چیزی که این نظر را،در پیوستن آیه به پس از آن،تأیید کند وجود ندارد.و به قولی مقصود آن است که قیام ساعت در قیامت یکی از حوادث بزرگ است، (۲) و این درست و مسلم است،ولی دلیلی برای آن در نص یا در سیاق مشاهده نمی شود،و به قولی مقصود سقر است،که این موجه است زیرا که سقر از بزرگترین قسمتهای آتش دوزخ است،و بزرگترین بیم دهنده مردمان،و به قولی:آیات قرآن یکی از چیزهای بزرگ در بیم دادن و وعید است، (۳) و این نزدیکترین رأیها و مصداقها برای آیه است و امامان راهنما(ع)آن را به ولایت تأویل کرده اند:از ابو الحسن الماضی روایت شده است که گفت:«الولایه»به این اعتبار که قله اسلام و یکی از بزرگترین و مهمترین ارکان آن است. (۴) و از امام باقر(ع)روایت شده است:«مقصود فاطمه علیها السلام است» (۵) بدان سبب که دوستی او جزئی از دوست داشتن /۱۷ خدا و رسول او است بنا بر اجماع همه مذاهب اسلامی که از فضیلت آن در کتابهای خود سخن گفته اند.سپس خداوند متعال می گوید:

نَذِيراً لِلْبَشَرِ

-بیم دهنده آدمیان.» از هر گمراهی و تقصیر و گناه و بیم دادن با بیان کردن نتایج بد همه اینها و بیان راه پرهیز کردن از آنها صورت می گیرد.و درباره این که نذیر چه کس یا چه چیز است،اختلاف کلمه وجود دارد که نزدیکترین آنها به فهم سه است:یکی از

۱- ۹۷) -الجامع لاحکام القرآن،قرطبی،ج ۱۹،ص ۸۵.
۲- ۹۸) -همان منبع.
۳- ۹۹) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۳۱.
۴- ۱۰۰) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۰۸.
۵- ۱۰۱) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۲۹۶.

آنها این که:آتش است که اصحاب آن را خداوند متعال جز فرشتگان قرار نداده است؛دوم این که:رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله است-؛سوم که از همه نزدیکتر است این که:قرآن است به اعتبار آن که بزرگترین بیم دهنده درگذشت زمانها و نسلها است.

لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

-برای آن کس از شما که بخواهد به پیش برود یا عقب بماند.» پس در رسالت الاهی برای هیچ کس در انتخاب راه اجبار و فشاری در کار نیست،بلکه مردمان در انتخاب کفر یا ایمان،یا تقدم و تأخر،مختارند،و بنا بر این بر هر مصلحی واجب است که در اجتماع و امت خود مراقب تغییر و بیم دادن بوده باشد،که این یکی از معانی آیه است،و تفسیرهای دیگری نیز از آن شده است:

اول:پس هر که بخواهد در ایمان به رسالت پیشروی کند،از جمله پیشروان است،یا چنین نکند و عقب بماند که در این صورت قرآن او را بیم می دهد.

دوم:«سقر»بیم دهنده و جزای هر کس است که به سوی پیشوایان راهنمایی و برنامه ایشان پیش رود و ایمن بماند،یا تأخیر کند و عقب بماند و به آنان کافر شود.

و از ابو الفضل به روایت از ابو الحسن(ع)آمده است که گفت:«هر که به سوی ولایت ما پیش رود، /۱۷ از سقر دور می شود،و هر که در رسیدن به ولایت ما تأخیر کند،به سقر نزدیک»؛ (۱) و ابن عباس به معنایی نزدیک به این اشاره کرده و گفته است:هر که خواهد،پیروی از فرمان خدا می کند،و هر که خواهد از آن عقب می ماند، (۲) و علامه طبرسی چنین نوشته است:و قولی آن است که خدای سبحانه و تعالی از ایمان و طاعت با لفظ تقدم تعبیر کرده است،چرا که صاحب آن در عقل و درجه تقدم دارد،و از کفر و معصیت با تأخر،که در عقلها و درجه ها متأخر و

۱- ۱۰۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۱.

۲- ۱۰۳) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۸۵.

عقب مانده است. (۱)

سوم:تقدم و تأخر تمدنی در دنیا،و تقدم و تأخر در درجات در آخرت،که هر دو موقوف و وابسته به ایستار انسان(از لحاظ فردی و اجتماعی و امتی و بشری) در برابر کتاب خدا و یادآوریهای آن برای بشریت است،پس اگر از بیم دادنها عبرت بگیرد و به فرمان آیات الاهی عمل کند،به سعادت در دو دنیا خواهد رسید و در مسیر خود پیشرفت خواهد کرد،و گرنه گرفتار بدبختی و واپس ماندگی خواهد شد،و واقعیت مسلمانان در تاریخ و هم اکنون بهترین دلیل بر این حقیقت است، و هر زمان که آنان از قرآن پیروی کرده اند خوشبخت شده و پیشروی کرده و پیشوای کاروان تمدن بشری بوده اند،ولی هم اکنون بدان سبب که قرآن را از نظر دور داشته اند،گرفتار انواع بلیه ها و دشواریها شده اند.و پیامبر(ص)گفته است:«قرآن راهنمای از گمراهی،و روشنگر از کوری،درهایی از لغزش،و نوری از ظلمت،و ضیائی از اندوهها،و نگاهبانی از هلاکت،و راهیابی از گمراهی،و بیانی از فتنه ها،و رسیدن از دنیا به آخرت،و کمال دین شما است(و امام صادق-علیه السلام-گفت)پس این است صفتی که رسول اللّه برای قرآن بیان کرده و هیچ کس از قرآن دوری نمی کند مگر این که به آتش نزدیک شود». (۲)

[۳۸-۴۷]

و با آن که ما می گوییم که رسالت الاهی نقشی اساسی در پیشروی یا پس ماندگی بشریت دارد،این گفته هنگامی تحقق پیدا می کند که در عمل کردن به قرآن کوشا باشیم.

کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ

-هر کس در گرو چیزی است که آن را کسب کرد.و به دست آورده است.» تأکید قرآن بر این حقیقت در بسیاری از جاها و به اشکال گوناگون حکایت از آن می کند که این بصیرت و بینشی اساسی است و آدمی بایستی در

۱- ۱۰۴) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۰.

۲- ۱۰۵) -بحار الانوار،ج ۹۲،ص ۲۶.

زندگی خود آن را خوب بفهمد و به آن عمل کند،چه این روح مسئولیت و انگیزه حقیقی برای پذیرفتن و تحمل کردن آن است.پس در آن هنگام که کسی مؤمن به ارتباط موجود میان واقعیت و تلاش و آینده خویش باشد،همه مسئولیت را می پذیرد.

و از این آیه کریمه به بینشهای آینده هدایت می شویم:

الف:اندیشه جبر اندیشه ای نادرست است،بدان جهت که خداوند سبحانه و تعالی سرنوشت آدمی را به دست خود او سپرده و نخواسته است سرنوشتها را بر افراد بشر تحمیل کند،بلکه آنان خود آن کسان اند که با تلاش نادرست خویش همچون تبهکاران خویشتن را گرفتار آتش دوزخ می کنند،یا این که بندهای اسارت خویش را می گسلند و با کارهای خوب خود همچون اصحاب الیمین روانه بهشت می شوند،و این از آشکارترین مظاهر عدالت و حکمت الاهی است.امام صادق(ع)گفته است:«جانت را از آنچه به آن زیان می رساند،پیش از آن که تو را ترک کند،بازدار،و در این بکوش که آن را آزاد کنی به همان گونه که برای زندگی خود تلاش می کنی،که نفس و جان تو در گرو عمل تو است». (۱)

ب:این قاعده برای هر کس بدون استثنا و تمایز میان سفید و سیاه،یا مرد و زن،یا عربی و عجمی جاری است،پس هیچ ارزشی برتر از عمل صالح نیست.

خدا برای بندگان خویش چنین خواسته،و این بدان معنی است که همه فلسفه های تنگ نظرانه نژادی و قومی و...و...مردود است.

ج:بیشتر گرفتاریها و بندهایی که نفس را اسیر خود می سازد،نتیجه ای از تلاش خود آن و کوششی است که برای فراهم آوردن آنها انجام داده است،چنان که خدای سبحانه و تعالی گفته است: وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ . (۲) پس از آن جهت مزه حوادث را می چشیم که آگاهی ما به امور /۱۷ و قوانین زندگی و فهمی که درباره آنها داریم،ضعیف و اندک است،و بیماریها

ص:۱۱۴

۱- ۱۰۶) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۵۸.

۲- ۱۰۷) -الشوری/۳۰.

از آن جهت گریبانگیر ما می شود که قوانین بهداشت را مراعات نمی کنیم،و عقب ماندگی و پراکندگی و استیلای طاغیان و ستمگران بر ما،و حتی زمین لرزه ها و دیگر بلاهای طبیعی...همه از خود انسان است،و نیز چنین است عذابی که در جهان دیگر با آن رو به رو می شود،و دوزخیان چنان خود سبب و مسئول در آمدن به آتش اند و باید از پیش بدانند که عذابی که می چشند نتیجه بدکاریها و تبهکاریهای خودشان است،به همان گونه که توانایی بر آن دارند که پیش از انقضای فرصت و پایان یافتن عمر جانهای خود را بخرند و با کارهای نیک آنها را از اسارت برهانند و همچون اصحاب الیمین باشند که با چنین گونه بودن از دیگران تمایز پیدا کرده اند.

إِلاّ أَصْحاٰبَ الْیَمِینِ

-مگر اصحاب دست راست.» امام باقر(ع)گفت:«ما و شیعیان ما اصحاب یمینیم،و هر که دشمن ما اهل بیت باشد از گرفتاران است» . (۱) و در الکشاف آمده است:و از علی(ع) روایت شده است که وی اصحاب الیمین را به کودکان تفسیر کرده است،بدان سبب که مرتکب اعمالی نشده اند که سبب گرفتاری آنان شود، (۲) و رازی این رأی را در تفسیر خود ترجیح داده است،و این همه چیزی جز مصداقهایی برای حقیقتی یگانه نیست،چه اصل یمین از یمن به معنی خجستگی و نیکبختی نقیض شوم به معنی بدبختی است،که بحث درباره آن در سوره الواقعه هنگام بحث درباره آیه:

فَأَصْحاٰبُ الْمَیْمَنَهِ مٰا أَصْحاٰبُ الْمَیْمَنَهِ* وَ أَصْحاٰبُ الْمَشْئَمَهِ مٰا أَصْحاٰبُ الْمَشْئَمَهِ -، (۳) گذشت،و باز گرداندن تعبیر به اصل آن گسترده شدن و تطبیق آن را بر مصداقهای دیگر میسر می سازد.و از آن جهت پروردگار ما اصحاب الیمین را مستثنی کرده است که آنان،بر خلاف دیگر مردمان،در گرو و در بند کارهای خود نیستند،زیرا که کار و تلاش ایشان پسندیده بوده و در نعمتی گسترده پیوسته مقیم خواهند بود.

فِی جَنّاٰتٍ یَتَسٰاءَلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِینَ

-در باغها و بهشتهایی مقیم اند

ص:۱۱۵

۱- ۱۰۸) -تفسیر البصائر،ج ۵۰،ص ۴۳۲.

۲- ۱۰۹) -الکشاف،ج ۴،ص ۶۵۵.

۳- ۱۱۰) -الواقعه۸/ و ۹.

و از گناهکـاران می پرسـند.» این سؤالی بر خـاطر خطور می کنـد که پرسـش از مجرمـان و تبهکاران چه اهمیتی برای ساکنان بهشت دارد؟ اولا ـ بـدان سـبب که این پرسـش بر لـذت بردن مؤمنـان از نعمتهـای مادّی و معنوی که بهره ایشان شـده است می افزایـد،و به همان گونه که آگاه شـدن /۱۷ از حـال فقیران در دنیا بر آگاهی شـخص ثروتمنـد از فضـلی که خـدا بر او ارزانی داشـته است اضافه می کند،اصـحاب یمین پس از آگاه شدن از زندگی مخالفان خود نیز بیشتر از آن زندگی که نصیب ایشان شده است لذت خواهند برد.

ثانیـا:اطلاـع از ایـن گفتگـویی کـه در آینـده صـورت خواهـد گرفـت،برای مؤمنـان در دنیـا سودمنـد اسـت،بـدان جهت که از نهانگاههـای خطر آگـاه می شونـد،و نشانیهـای راه آتش را بهتر می شناسـند،و بـدین گـونه پرهیز کردن ایشـان از خطاهـا و لغزشـگاهها میسـرتر می شود،که اهمیت آگـاه شـدن از آنها کمتر از معرفت آنچه حق و صواب است نیست،و آن کس که در آن می کوشد تا در نفس خویش شخصیتی ایمانی بنا کند،شایسته است که از صفات دوزخیان با خبر باشد و از آنان بپرهیزد.

مٰا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ

-چه چیز شـما را به سـقر کشاند؟» کدام چیز(عمل و رفتار)رهبر شـما به آتش شد؟ پاسخی که می دهند،از یک سو نشانه های شخصـیت تباهکـار را آشـکار می سـازد و،از سوی دیگر،در گرو و گرفتـار بودن هر کس را در مقابل کارهایی که انجام داده است،عملا آشـکار می سازد؛آیا چه چیز سـبب آن بوده است که به جرم و گناه بپردازند و بر اثر آن گرفتار عذاب سقر شوند؟ نخست:ترک کردن نماز ایشان سبب بوده است.

قٰالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ

-گفتند که:از نمازگزاران نبودیم.» این آیه ترک کنندگان یک سـره نماز را،همچون کافران و مسـلمانان مسخ شده،و همچنین کسانی را شامل می شود که به آداب عبادت عمل می کننـد ولی خود را ملتزم به ارزشـها و هـدفهای آن نمی دانند،و اینان آن کسان اند که پروردگار ما

دربـاره ایشـان گفته است: فَوَیْلٌ لِلْمُصَـلِّینَ* الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَـلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ ، (۱) که آنـان در شـمار نمازگزاران محسوب نمی شونـد،بـدان جهت که تـارک الصـلاه از آن جهت مجرم و گناهکـار می شـود که بزرگـترین عامـل هـدایت کننـده به نیکی و جلوگیر از شـر را که نمـاز است ترک کرده است، ۱۷/ و خـدا گفته است: إِنَّ الصَّلاٰهَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ - (۲) و به همین جهت نماز ستون دین و روح ایمان و وسیله نزدیک شدن به خدا به شمار می رود.

امام علی(ع)در موعظه به محمـد بن ابی بکر گفته است:«و بدان،ای محمد،که هر چیز پیرو نماز تو است،و بدان که هر چه نماز را ضایع کنـد،چیزهای دیگر را بیشتر ضایع و تباه خواهد کرد». (۳) و رسول اللّه(ص)گفت:«تا آدمیزاد نمازهای پنجگانه را می گزارد،شیطان از او در هراس است،پس چون آنهـا را ضـایع کنـد،شیطان بر او جرأت و غلبه پیـدا می کنـد و او را به ارتکاب گناهان بزرگ بر می انگیزد». (۴)

امامان راهنما برای این آیه بعدی سیاسـی و اجتماعی،از خلال تفسیر ترک نماز به ترک پیوستگی به حزب خدا و طرد رهبری رسـالی قایـل شـده انـد.ادریس بـن عبـد اللّه گفـت کـه از او(یعنی امـام صـادق(ع))دربـاره تفسـیر این آیه پرسـش کردم،و او گفت:«یعنی از پیروان امامان-علیهم السلام-»نبودیم، (۵) و گفت:«آیا ندیـده ای که مردمان اسبی را که در مسابقه اسب دوانی پس از نخسـتین اسـب (السـابق)اسـت مصـلّی می نامنـد؟!مقصـودم آن جـا اسـت کـه گفـت:«الآـیه»مـا از پیروان پیشینیان(سابقین)نبودیم»، (۶) و این از نص آیه کریمه در آن جا که

۱- (۱۱۱) -الماعون۴/ و ۵.

۲- (۱۱۲) -العنکبوت۴۵/.

۳- (۱۱۳) -بحار الانوار،ج ۸۳ص ۲۴.

۴- (۱۱۴) -همان منبع،ج ۸۳ص ۲۰۲.

۵- (۱۱۵) -البرهان،ج ۴،ص ۴۰۴.

۶- (۱۱۶) -همان جا.

می گوید:«من المصلین»...آشکار است.پس مصلّین(نمازگزاران)خود یک خط و حزب و رهبری است،و وابسته به آن نبودن شخص را مستوجب سقر می سازد...و از این اندیشه به آن هدایت می شویم که تماشای مبارزه میان حق و باطل در اجتماع بدون وابسته بودن به طرف حق مسئله ای است که اسلام آن را طرد کرده است.

با وجود آن که کافران و مشرکان به اصول دین کفر می ورزند،خدا به کفر ایشان نسبت به نماز که یکی از فروع دین است همچون یکی از گناهان بزرگ اشاره می کند و چرا؟!بدان جهت که نماز ستون /۱۷ دین است،و بدان سبب که کافران برای فروع نیز در معرض محاسبه قرار می گیرند،پس قانون یکی است و در آن فرقی میان کافر و مؤمن وجود ندارد.

دوم:خوراک نرساندن به مسکینان.

وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ

-و درویش را طعام ندادیم.» مسکین نیازمندتر از فقیر است،برای این که او کسی است که فقر وی را ساکن ساخته و قوت روز خود را مالک نیست،و یاری کردن به این طبقه از مردم واجب شرعی انسانی و اجتماعی است که اسلام،همچون عقل و عرف،آن را واجب کرده است،پس در آن هنگام که تنگدستی فردی به حد ضروریات نخستین همچون خوراک لازم برای زنده ماندن می رسد،جامعه در برابر خدا برای رفع نیازمندی او و به هر طریق ممکن مسئولیت دارد و مورد بازخواست واقع می شود.

اسلام این اصل را در نظام اقتصادی و تشریعهای جنایی و قضایی خویش منعکس ساخته،و مجازات سرقت را از کسی که حاجت ضروری او را به آن برانگیخته جامعه او از ادای مسئولیت خود در برابر وی تخلف ورزیده،برداشته،و مطالعه احوال شخصی و اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی را جزئی از نظام قضایی خود در اجتماع قرار داده است.و آیه آن گاه بیشتر در ما مؤثر می شود که ما را در ضمن سیاق آن(صفات مجرمان)به دورتر از این می رساند،و آن هنگامی است که انسان بی اعتنای به مسئولیت در برابر فقیران و مسکینان(فردی و

اجتماعی)را نیز مجرم می شمارد،بدان سبب که گناه پرداختن،به دزدی و تبهکاری در زیر فشار نیازمندی و گرسنگی بزرگتر از گناه توانگران برای رفع نیازمندیهای ضروری او نیست.

ثالثا:همراه با جریان به پیش رفتن.

وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ

و با خداوندان باطل در باطل پیش می رفتیم.» قتاده گفت:هر وقت گمراهی به گمراهی برای درآمدن به باطل می پرداخت،ما نیز با او به گمراهی می پرداختیم،یعنی ما نیز جانهای خود را با درآمدن در باطل همچون آلوده شدن کسی بر اثر فرو رفتن در یک مایع آلوده می ساختیم،پس چون همراه با کسی که تکذیب حق می کند بیرون می آمدند و در گفتار پیروی از ایشان می کردند،فرو رفته و آلوده همچون ایشان در باطل بودیم، (۱) و ابن زید گفته است که:با پردازندگان در امر محمد(ص)خوض می کردیم که این گفته آنان بود:دروغگو،دیوانه،جادوگر... (۲)

استقلال از مهمترین هدفهای انسان در زندگی است،بدان روی که محتوی توحید است،و جوهر بندگی خدا،و گزیده آزادی انسان...و لذا خوض با پردازندگان به امر محمّد،و همراه با جریان غالب تا آن جا که پیش رود بیش رفتن، جرم بزرگی است که آدمی در حق نفس خویش مرتکب می شود،و همچنین از مصداقهای شرک به خدا محسوب می شود که در نزد خدا مستوجب سخت ترین شکنجه و عذاب است،زیرا که عاملی اساسی از عوامل خطای انسان و انحراف و گمراهی او محسوب می شود. (۳)

رسالتهای خدا انسان را به ذات خویش و شناختن کرامتی که در نزد خدا

۱- ۱۱۷) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۸۶.

۲- ۱۱۸) -فتح القدیر،ج ۵،ص ۳۳۳.

۳- ۱۱۹) -از نقش حس توافق اجتماعی منفی،در کتاب«منطق اسلامی،اصول و روشهای آن»، ص ۴۰-۲۱۹ سخن گفته ایم.

دارد،و افقهای علم بزرگ او رهبری می کند،در صورتی که شیطان و دوستان او خواهان گمراه کردن انسان نسبت به خودش و نادان ساختن به ارزش و کرامت و نقشی که در گزیدن نیکی و مبارزه با بدی دارد بر می انگیزند،و به همین سبب است که امروز طاغیان و مترفان را چنان می بینیم که خود را سخت به دستگاههای تبلیغی کارآمد برای آن مجهز کرده اند که از ۱۷/ انسان فردی سلب اختیار کنند،و شخصیت او را به هر صورتی که خواسته باشند قالب ریزی کنند.و نظامهای استکباری در مغرب زمین توانسته اند تا ملتهای خود را با وسایل تبلیغی،و بالخاصه در امور سیاسی،پیوستگی دهند،و صفحه تلویزیون و شبکه های روزنامه های بزرگ امروز به جای خدا در معرض پرستش قرار گرفته اند،و آراء خود را در امور گوناگون بر مردم تحمیل می کنند،و حتی رنگ لباس همسران و شکل آرایش مو و بسیار چیزهای دیگر را انسان باختری از وسایل تبلیغی اختیار می کند نه از اراده آزاد خود.

پس چگونه حسن توافق به جریمه و گناه می انجامد؟این امر به خوبی آشکار است،چه فردی که استقلال خویش را از کف داده است،در خطاهای جامعه خویش در آن هنگام که مرکب خود را به طرف گناه و گمراهی می راند، شرکت می جوید،و در آن هنگام که جنگی ظالمانه علیه دیگران به راه می افتد،این اندیشه در خونهای ایشان خوض می کند،و هنگامی که مجالس غیبت و بهتان و خبر چینی تشکیل می شود،و لو خویش در لهو و لغو حدیث و گفتگوی با دیگران می اندازد،بدون آن که شجاعت معارضه و ایستادگی در برابر آنان داشته باشد.

رابعا:دروغ شمردن آخرت و سرای دیگر.

وَ كُنّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ* حَتّى أَتانَا الْيَقِينُ

-و ما روز جزا را دروغ می شمردیم.» یقین در این جا به معنی علم است،و این کلمه به مرگ تفسیر شده،از آن روی که انسان در آن هنگام که چشم از دنیا می پوشد و حجاب از برابر دیدگان او به کناری می رود،آخرت و جزا و همه حقایقی را که رسالتهای خدا یادآور آن بوده اند،به چشم یقین می بیند.در این دو آیه اشاره ای است به آن که فرصت نجات

تا زمانی که آدمی زنـده است وجود دارد،پس اگر در خط باطل و گناهکاری افتد و سـپس پیش از مرگ توبه کند و به ترمیم جرایم خود بپردازد،این کـار برای او سودمنـد واقع می شود و گرنه گرفتـاری برای فردای او بر جای می مانـد.و چون آدمی از موعد خویش با مرگ و لقای پروردگار خود و جزایی که خواهد دید بی خبر است،پس شایسـته چنان است که پیوسـته /۱۷ به فرمانبرداری از خدا و انجام دادن عمل صالح بپردازد که مبادا به فکر معصـیت بیفتد و اجل ناگهان فرا رسد و گرفتار عاقبتی بد شود و امیر مؤمنان به پسرش حسن-علیهما السلام-در ضمن بیم دادن او از موت چنین گفت:«پس بترس از آن که تو را بیابد و در حـالتی قرار گیری ناخوشاینـد:بـا خود از توبه سـخن به میان آورده باشـی،و او تو را از آن باز دارد،و خویشـتن را تباه کرده باشی». (۱)

و اسـلام تکذیب آخرت و کیفر آن را از مهمترین عواملی می داند که بشر را از مسئولیت آزاد می کند،و سبب افراط کردن او در انحراف و گناهکـاری می شود.و تعبیر قرآن وارد شـده در آیه سـخت دقیق است،چه خـدا می گویـد نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الـدِّينِ و چنان است که گویی تکذیب آخرت وسیله ای برای هر تکذیب دیگر است.آری چنین است.ترس از کیفر انسان را از مخالفت بـا قوانین بـاز می دارد،و آن کس که از کیفر پروردگـار خویش نترسـد،چگونه ممکن است ملتزم به شـرایع او باشـد؟به همین سبب علما بر ضـرورت قوانین جزائی تأکیـد می کننـد،چه ضـرورتی قاطع برای تنظیم علاقه ها و ارتباطهای مردمان با یکـدیگر است.

خـدا بر روز قیامت نامهای فراوان را اطلاق کرده است که در حیثیتهای نخستین با یکدیگر اتفاق دارند،ولی در تأثیرات نفسانی و معنوی با یکدیگر متفاوت اند،بدان گونه که می توانیم یقین داشته باشـیم که تعبیر«یوم الدین»در این سـیاق شایسـته تر از هر تعبیر دیگر است،و ما این را در مفردات در ضمن سیاقی که در آن دارد می شود اکتشاف می کنیم.

ص:۱۲۱

۱- ۱۲۰) -نهج البلاغه،ک ۳۱،ص ۴۰۰.

بدان سبب که سیاق سوره المدّثر در تبلیغ رسالت و تکذیب کافران و بیماردلان به حقایق دین بنا بر حکمت تأکید بر خود«یوم الدین»است،تا این امر آشکار شود که دین محور و میزان در آخرت است،و این که حقایق مورد تکذیب دشمنان رسالت به زودی در روزی که خواهد آمد آشکار می شود،و در نتیجه تأکیدی است بر این که دینداری امری ناگزیری و سرنوشت ساز برای هر انسان است.

[۴۸-۵۳]

قرآن از صفت پنجمی برای اصحاب سقر یاد می کند که در حقیقت /۱۷ عاملی اساسی از عوامل گناه و معصیت به شمار می رود،و آن فهم آمیخته به خطا نسبت به مفهوم شفاعت است که همه رسالتهای خدا از آن یاد می کنند،و آرزومندیها آن را به صورت چیزی در می آورند که مجوز خطاکاری می شود.

چون این فهم در نزد جهودان در نظریه فرزنــدی خدا و امت برگزیده خدا تبلور پیدا کرده،و در نزد ترسایان در نظریه فداء،بعضی از مسلمانان نیز لغزش پیدا کرده و به مثل این گونه آرزومندیها،ولی با قالبها و تعبیرهای متفاوت گرفتار شده اند:

بعضی گفته اند که مسلمانان بهترین امتی هستند که در میان مردمان جهان طلوع کرده اند،و این که خدا امتی را که پیغمبر دوست او محمد(ص)در آن است عذاب نمی کند،و گروهی دیگر گفته اند که اولیاء بدون قید و شرط،برای این امت شفاعت می کنند،و قرآن همه این آرزوهای باطل را از بن بر می کند تا دیگر آدمی مجالی برای فرار از تحمل مسئولیت از این راه نداشته باشد،و امامان راهنما مردمان را از این طرز فهمیدن نادرست شفاعت بر حذر داشته اند.ابو بصیر گفت:بر حمیده داخل شدم تا او را از نظر ابو عبد اللّه تعزیت گویم،پس گریست و سپس گفت:ای ابو محمد!کاش در آن هنگام که مرگ او فرا رسید حاضر می بودی و می دیدی که یک چشم خود را بست و سپس گفت:«خویشاوندان و کسانی را که نسبت به من لطف دارند فرا خوانید»و چون در پیرامون او گرد آمدند گفت:«شفاعت ما بهره کسی نمی شود که نماز را سبک شمرده و خوار کرده است». (۱)

۱- ۱۲۱) -بحار الانوار،ج ۸۲،ص ۲۳۶.

آیه قرآن در این خصوص به نیرو سخن می گوید:

فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ الشّٰافِعِینَ

-پس شفاعت شفاعت کنندگان برای ایشان سودی ندارد،» چرا که هیچ کس از ایشان شفاعت نمی کند،و بر فرض این که کسی به شفاعت برخیزد،از آن سودی برای آنان حاصل نمی شود،و چگونه ممکن است چنین شود در صورتی که اولیای خدا جز برای کسی که خداوند توانا از او خرسند باشد شفاعت نمی کنند.و قرآن از آن روی به این شکل تعبیر کرده است که تصورات نادرست و آمیخته به آرزوهای ایشان را از بن ویران کند،و برای بیان این مطلب نیست که کسی برای شفاعت از مجرمان و گناهکاران قدم پیش می گذارد.

آری شفاعت یک حقیقت واقعی است،ولی برای کسی سودمند است که مسیر کلی او مسیری درست بوده باشد و در نتیجه بدکاریهای کناری و فرعی او فرو ریزد، و مسیر عمومی انسان جز با رو کردن به رسالت خدا و پیروی از فرستادگان و اولیای او سالم نمی شود،و به همین جهت است که خدا دوری جستن کافران /۱۷ و مشرکان را از یادآوری او در وقتی که چنین آرزویی دارند مستنکر و زشت و غیر قابل قبول می شمارد.

فَمٰا لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرَةِ مُعْرِضِینَ

-آنان را چه شده است که از این پند و یادآوری رویگردان شده اند؟.» مقاتل گفت:اعراض و دوری جستن از قرآن از دو راه صورت می گیرد:

یکی از آنها انکار است و دیگری عمل نکردن به آنچه در آن آمده است، (۱) با آن که یادآوری شده است که این کتاب و یادآوریهای آن،به تعبیر قرآن،برای نجات ایشان آمده است نه علیه ایشان،پس شایسته است که قرآن ایستار آنان را در برابر احسان خدا نسبت به ایشان با فرستادن رسول ناپسند شمارد و آنان را به خر همانند کند تا واقعیت ایشان را نشان داده باشد و از قدر و ارجشان بکاهد.

ص :۱۲۳

۱- ۱۲۲) -الجامع لاحکام القرآن،قرطبی،ج ۱۹،ص ۸۸.

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

-تو گویی که آنان خرانی ترسیده ورم کرده اند که از شیر گریخته باشند.» استنفار از نفور به معنی بیزاری آمیخته به احساس ترس و خطر است،و این کلمه به عنوان یک اصطلاح وارد دانش نظامی شده است،و استنفر الجیش یعنی سپاهیان را برای حمله کردن به دشمن بسیج کرد،و در المنجد آمده است:

المستنفر به معنی گریزان و ترسیده است، (۱) و آمدن کلمه بر وزن مستفعل از آن حکایت می کند که دوری کنندگان از یادآوری و پند قرآن بر اعراض و گریز از حق یکدیگر می افزایند،به همان گونه که رمیدن و گریختن یک خر وحشی در گله از شیر سبب ترسیدن و رمیدن دیگر خران می شود.و قسوره نام شیر است در آن حال که بر شکار خود خیال جهیدن دارد،و از قسر به معنی قهر و غلبه مشتق شده است،یعنی درندگان را مقهور خود می سازد،و خرهای وحشی به سخت ترین شکل از درندگان می ترسند و می گریزند، (۲) و تیرانداز و شکارچی را از آن روی قسوره می گویند که با تیر و کمان خود شکار را صید و مقهور خود می کند،و اعراب هر مرد نیرومند و سخت را قسوره می گویند،بدان سبب که با همانندان خود زورآزمایی می کند و دیگران از او می ترسند،و این تشبیه تصویری بسیار جالبی است.

شاید خواننده ای بپرسد:به چه سبب افراد بشر از تذکره و یادآوری و پندپذیری می گریزند؟که جواب آن چنین است:و جدان ۱۷/ و عقل آدمی کفر و عصیان او را طرد می کند،و مجرم و گناهکار پیوسته با آنها در مبارزه و جدال است،ولی عزم بر آن جزم کرده است که در راه شهوتهای خود پیش رود،پس از پند و راهنمایی می گریزد و جانب عقل و و جدان را فرو می گذارد،زیرا که رسالت لگام توسن هوا و هوس را سخت می کشد،و با اوامر و نواهی تصرفات نفس را محدود می سازد،و او را مسئول کامل در هر بعد از ابعاد زندگی فردی و اجتماعی قرار می دهد.

۱- ۱۲۳) -المنجد در ماده نفر.

۲- ۱۲۴) -الجامع لاحکام القرآن،قرطبی،ج ۱۹،ص ۸۹.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتىٰ صُحُفاً مُنَشَّرَةً

-بلكه هر يك از ايشان(مشركان قريش)چنان مى خواهد كه به او نامه اى سرگشاده و مهر برگرفته داده شود.» ابن عباس گفت كه مى گفتند:اگر محمد راست مى گويد،چنان كند كه در نزد هر يك از ما صحيفه و نامه اى يافت شود كه در آن براءت و ايمنى او از آتش تضمين شده باشد.و مطر الورّاق گفت:خواست ايشان آن بود كه بدون عمل چيزى به ايشان عطا شود؛و كلبى گفت:مشركان مى گفتند كه به ما خبر رسيده است كه هر مرد اسراييلى در هنگام صبح بر بالاى سر خود نوشته اى را مى يافت كه در آن گناه وى و كفاره آن نوشته شده بود،پس براى ما نيز بايد چنين چيزى آورده شود.و به قولى،ابو جهل و گروهى از قريش گفتند:اى محمد!نامه اى از پروردگار جهانيان براى ما بياور كه در آن چنين نوشته شده باشد:من محمد(ص)را به رسالت فرستادم.و همانند اين آنست آنچه در اين آيه آمده است: وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنٰا كِتٰاباً نَقْرَؤُهُ -. (۱) و آنچه مى خواستند بر سه گونه مى تواند توجيه شود:

اول:آنان خواستار آن بودند كه رسالت الاهى نوشته شده بر كاغذى به ايشان برسد كه بتوانند آن را لمس كنند،و از هر نظر متميز و معجزه آسا باشد،و اين چيزى جز يك شرط بهانه اى براى فراز از مسئوليت ايمان آوردن و فرمان رسول بر آن نبوده،و خدا اين خواستهاى نهفته ايشان را آشكار و رسوا كرد،و آن بيمارى را كه در دلهاى ايشان بود برملا ساخت،پس گفت: وَ لَوْ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ كِتٰاباً فِي قِرْطٰاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ،لَقٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ -. (۲)

دوم:گردن نهادن به رهبرى ديگران،و مخصوصا خضوع كلى براى همه نواحى /۱۷ زندگى،چنان كه در طرح اسلامى براى رهبرى آمده،از دشوارترين كارها براى انسان است،زيرا كه بر او واجب مى سازد كه از آزمندى نفس و خودپسندى

۱- ۱۲۵) -همان منبع،ص ۹۰.

۲- ۱۲۶) -الانعام/۷.

دست بردارد،و ایستارها و رفتارهای خود را محدود کند،که این برای همه مردم است،ولی اگر کسی از مترفان و سرشناسان باشد،کاربرد او سنگین تر و دشوارتر است،بدان جهت که خواستار سروری بر دیگران است،در صورتی که اسلام از او می خواهد که از رهبری رسالی و الاهی فرمانبرداری کند،و شاید از تسلط بر مراکز اجتماعی که شایستگی آنها را ندارد و نیز از مالی که جز از راه حلال به دست آورده است دست بردارد.و این چیزی بود که ابو جهل و همانندان او طاقت تحمل آن را نداشتند،و به همین جهت هر یک از آنان آرزوی آن می کرد که خود رسول برگزیده خود باشد و وحی بر او نازل شود و از این راه فرمانروایی خویش را بر مردمان تحمیل کند و آنان را خاضع و خاشع نسبت به خود سازد.مجاهد گفت:چنان می خواستند که بر هر یک از آنان نامه ای از جانب خدا نازل شود با این عبارت:به فلان پسر فلان. (۱) و در آیه اعتراف ضمنی از مشرکان و کافران به این امر است که رسالت فضلی بزرگ است و هر یک از ایشان خواستار شرف و بزرگی موجود در آن برای خود است.

سوم:این آیه پرده از عقده سختی موجود در نزد انسان پرده برداشته است که برای پیروز شدن بر آن ناگزیر باید تلاش و کوشش سخت صورت پذیر شود،و آن عقده ای است که آیات متعدد به آن اشاره کرده و خواسته های اعجازی کافران را نشان داده است،همچون این گفته خدای سبحانه و تعالی: وَ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً* أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهٰارَ خِلاٰلَهٰا تَفْجِیراً* أَوْ تُسْقِطَ السَّمٰاءَ کَمٰا زَعَمْتَ عَلَیْنٰا کِسَفاً أَوْ تَأْتِیَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلاٰئِکَهِ قَبِیلاً ، (۲) و گفتند: مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْوٰاقِ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً ، (۳) پس این آیه ها و نظایر آنها از عقده ای اساسی در آدمی خبر می دهد،و آن این که منتظر چیزی است که او را به پیروی از حق مجبور

۱- ۱۲۷) -الجامع لاحکام القرآن،قرطبی،ج ۱۹،ص ۹۰.

۲- ۱۲۸) -الإسراء ۹۰/ تا ۹۲.

۳- ۱۲۹) -الفرقان/۷.

سازد،و به همین سبب او را به صورت پیوسته خواستار علتی برای ایمان آوردن می یابیم،یا این که ایمان آوردن و کار خوب کردن را به روزهای آینده ای احاله می دهد که به پندار خود در آنها /۱۷ به سبب کاملی برای ایمان پیدا کردن دست خواهد یافت.و به همان گونه که این طبیعت در فرد فرد مردم مشاهده می شود،در ملت و امت کاملی نیز مشهود است و در تاریخ بشر و در نزد علمای روانشناسی ثابت است که بعضی از اقوام و ملتها منتظر حالت اجبار برای رواج قانون می مانند تا به اکراه و قهر آن را بپذیرند،و این انتظاری احمقانه است،بدان جهت که شرف و کرامت آدمی(خواه فرد و خواه امت)در انتخاب آزاد خیر و فضیلت به توسط خود او تجسم پیدا می کند،نه در این که افزاری فرمانبردار اراده ای قاهر بوده باشد،حتی اگر در خدمت صحیحی این فرمانبرداری صورت بگیرد.

بدین گونه هدایت بنا بر مسئولیت خود انسان برگزیده می شود،و خود شخص برای دست یافتن به آن تلاش می کند،و از پروردگار خود می خواهد که او را در این کار توفیق دهد.و دلیل وی در همه آنچه می کند عقل او است که با وضوح کافی راه هدایت را باز می شناسد و از راه گمراهی تمیز می دهد،و چنان است که دیگر مجالی برای بهانه آوردن به سبب گریز از هدایت برای شخص باقی نمی ماند.و شاید کلمه ای که پس از این می آید اشاره به همین معنی است:

«كَلاّ

-هرگز.» بهانه آوردن ایشان پذیرفته نیست،و سبب باقی ماندن آنان بر کفر،نبودن این یا آن شرط نمی تواند باشد.

این گفته در آیه پیشین: كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اشاره به آن است که این صفت در فرد فرد آدمیان جایگزین و راسخ است،مگر کسانی که خدا بخواهد،و نیز کسانی که بر این نقص خود پیروز شوند و به اصلاح نفوس خویش بپردازند.سپس پروردگار ما،با گفته ای قاطع،عامل اساسی را در ایستار کافران نسبت به ارزشهای دینی و رهبری رسول آشکار می سازد که همان عدم حضور آخرت و سرای دیگر در ذهن و فهم ایشان است.

ص:۱۲۷

بَلْ لاّٰ يَخٰافُونَ الْآخِرَةَ

-بلکه از آخرت بیم ندارند.» بنا بر این خواستار نامه و صحیفه و معجزات دیگر شدن ایشان جز بهانه ای برای ایستاری که برای خود انتخاب کرده اند و سرپوش گذاشتن بر روی چیز دیگری که ترس نداشتن از آخرت است نیست؛آخرت تنها یک فکر مجرد نیست /۱۷ که انسان می بایستی با لقلقه زبان از آن یاد کند،و در حافظه آن را نگاه دارد،بلکه حقیقتی بزرگ است که پیوسته باید آن را عملا در کارهایی که می کند در نظر داشته باشد،و آثار آن در رفتار و شخصیت او آشکار شود،و بارزترین نشانه های آن ترس از آخرت است با ترسیدن از عذاب و خشم خدا که شایسته است بشر از آن بیمناک باشد.و نترسیدن از جهان دیگر،گاه نتیجه ای از کافر بودن محض به آن است،و گاه نتیجه ای از افکار توجیهی است که آدمی آنها را با خیال خود می بافد،همچون شرک ورزیدن به خدا و اندیشه های نادرست دیگر.

[۵۴-۵۶]

سپس خدا می گوید:

کَلاّٰ إِنَّهُ تَذْکِرَةٌ

-به راستی که این پند دادنی است.» یعنی:دوری گزیدن و روی گرداندن از قرآن آن را باطل نمی کند،چه آن به آیات و حقایق خود آدمیان را به یاد بزرگترین حقایق می اندازد،بدان سبب که در آن از شرح و بیان همه چیز سخن رفته است.

رسول،خود مصداق دیگری برای تذکره است،چه به همان هدفهایی می پردازد که قرآن برای آنها نازل شده است،و بزرگترین آنها به یاد آوردن پروردگار عز و جل برای انسان است که از طریق دلایل و آیاتی صورت می گیرد که در آنها عقل برانگیخته و ضمیر بیدار می شود،ولی بدون آن که جبر و فشاری در کار باشد،پس بر رسول کاری جز بلاغ مبین لازم نیست،و قرآن نقشی جز بیان کردن حق و باطل با هم و قرار دادن انسان با تمام وجود مادی و معنوی او در برابر اختیار ندارد.

فَمَنْ شٰاءَ ذَکَرَهُ

-تا هر که خواهد آن را به یاد دارد از آن پند گیرد.» این کار را با اراده و فهم خود انجام دهد،چه هر انتخاب و گزینش دیگری در نزد خدا مردود است،و به صاحب خود در دنیا و آخرت سودی نمی رساند،و

سوگند به دینم که آشکارترین نشانه ها برای حقانیت رسالت آن است که به آزادی و اختیار و مسئولیت انسان اعتراف کند و همراه با آن هیچ گونه اکراه نباشد چه لاٰ إِكْرٰاهَ فِی الدِّینِ -و آدمی از نیازمندی خود به حق رو به آن می کند،که عکس آن درست نیست.و این،در عین حال،خصوصیتی است که رسالت الاهی را از دعوتهای بشری /۱۷ برخاسته از جبر و اکراه متمایز می سازد که هیچ حقی برای آدمی در تعیین سرنوشت خود قایل نیست.

توازن آیات میان جبر و تفویض از آن روی است که بصیرت قرآن به امری میان دو امر ما را راهنمایی می کند،و این کار از طریق یادآوری حقیقت مهمی در قرار و اختیار انسان در زندگی صورت می گیرد که خواست و مشیت او جز به خدا صورت نمی گیرد.آیا خدا انسان را نیافریده و نعمت خویش را بر او ارزانی نداشته و فرصت اراده کردن و خواستن را برای او فراهم نیاورده است؟و اگر آدمی همچون سنگ عقل و اراده ای نمی داشت،آیا خواستار چیزی می شد؟و هنگامی که برای او فرصت مشیّت و اراده کردن فراهم آمد و در لحظه اراده کردن،اگر نور تأییدی نمی بود که اراده او را تقویت کند،نمی توانست در راه خواسته خود پیشروی کند و به مقاومت با شهوات نفسانی و جنبه های نقص و ناتوانی و نادانی که در آن به سر می برد بپردازد.آیا چنین نیست؟و در آن هنگام که هدایت محور مشیّت است،آیا برای انسان این امکان وجود دارد که بدون پند و یادآوری و توفیق پروردگار خویش به آن برسد؟ آری.و بدین گونه قرار آدمی مرکب از دو امر است:یکی از آنها متصل به او است،و دیگری متصل به پروردگارش،پس چون هدایت را برگزیند و برای رسیدن به آن تلاش کند،خدا او را راهنمایی می کند و تلاش و کوشش او را به نتیجه می رساند،و همین معنی گفته امام صادق(ع)است که گفت:«نه جبر است و نه تفویض،بلکه امری میان دو امر است»(و مفضل گفته است که)گفتم:امر میان دو امر چیست؟گفت:«مثال آن مردی است که او را در شرف انجام دادن معصیتی ببینی و بخواهی او را از این کار بازداری و او از آن بازنایستد،پس او را

ترک کنی و به انجام دادن آن معصیت بپردازد؛پس چنان نیست که چون سخن را نشنید و تو او را ترک کردی،تو آن کس بوده باشی که وی را به معصیت فرمان داده ای»، (۱) و گفت-علیه السلام-:«خدای تبارک و تعالی بزرگوارتر از آن است که مردمان را به تکلیفی مکلف کند که طاقت انجام دادن آن را ندارند(یعنی بر انجام آن مجبورشان سازد)،و خدا تواناتر از آن است که در تسلط او بر جهان چیزی باشد که آن را اراده نکرده است»، (۲) (پس امر را به مردمان تفویض کند).

امام علی بن موسی الرضا(ع)،در پاسخ پرسش مأمون از وی که گفت:

ای ابو الحسن!آیا مردمان بر آنچه می کنند /۱۷ مجبورند؟گفت:«خدا عادلتر از آن است که آفریده های خود را به کاری مجبور کند و سپس آنان را عذاب دهد»،و مأمون پرسید که:آیا به حال خود واگذار شده اند؟و امام(ع)در پاسخ گفت:

«خدا حکیمتر از آن است که از بنده خود غافل بماند و او را به خودش واگذارد»، (۳) و این بیان ژرف از ائمه-علیهم السلام-درباره اراده انسان و قرار او همان حقی است که دلایل و حجتهای بالغه ما را به آن راهنمایی می کند،و راهنماترین آنها وجدان خود آدمی و آزمایشهای شخصی او است.پس جبریان، هر چند درباره رأی خود به مجادله بر می خیزید،هر یک هر یک ایشان از روی علم یقینی این را می دانند که خود به استقرار آنچه که خواستار آن اند می پردازند و هیچ کس آنها را به این کار مجبور نمی کند،و همچنین پیروان مذهب تفویض می دانند که همه کارها به دست خود ایشان نیست.

وَ مٰا یَذْکُرُونَ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ

-و یاد نکنند و به یاد نیاورند مگر آنچه را که خدا می خواهد،که او شایسته آن است که مردمان از او بترسند،و شایسته آن که امید رحمت و آمرزش او را داشته باشند.» یعنی او-عزّ و جلّ-اهلیت و شایستگی آن را دارد که بندگانش از او

۱- ۱۳۰) -بحار الانوار،ج ۵،ص ۱۷.

۲- ۱۳۱) -توحید المفضل،ص ۳۶۰.

۳- ۱۳۲) -بحار الانوار،ج ۵،ص ۵۹.

بترسـند و پرهیزگـار باشـند،و نیز بـه رحمت و مغفرت او امیـدوار باشـند،و این آخرین اشـاره قرآنی آدمی را بر راه درست قرار گرفته میان بیم داشـتن و امیـدوار بودن قرار می دهد،به همان گونه که آیات او را میان جبر و تفویض قرار داده است،ولی باید این را از یاد نبریم که رحمت او بر غضبش پیشی می گیرد.

ص: ۱۳۱

سوره قیامت

اشاره

ص :۱۳۴

فضیلت سوره:

از ابو جعفر امام باقر-علیه السلام-روایت شده است که گفت:

«هر کس سوره«لا أقسم»را فراوان بخواند و به آن عمل کند،خدای عزّ و جلّ او را با رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-از گور خود به بهترین صورت بر می انگیزد و به او بشارت می دهد و در روی او می خندد تا این که از صراط و میزان بگذرد».

نور الثقلین/ج ۵ ص ۴۶۱ /۱۷

زمینه کلّی سوره

آیا آدمی چنان گمان می کند که او را بیهوده رها می کنیم؟چه چیز در ساختمان و هویت او دلیل بر تصور این بیهودگی است؟آیا دلیل آن گذشتن آفرینش وی از مراحل گوناگون است،یا فطرت استواری که دارد،یا نفس نکوهشگر وی که او را،علی رغم بهانه هایی که برای خود می تراشد،نسبت به خودش بینا و صاحب بصیرت می سازد،یا حجتهای استوار و کافی و بزرگترین آنها قرآنی که پروردگار خود گرد آوردن و بیان کردن آن را متکفل بوده است؟

ص: ۱۳۵

بـدین گونه آیات سوره پیاپی در ذهن ما به صورتی ژرف مسـئولیتی را که در روز قیامت با آن رو به رو خواهیم شـد،آشـکار می سازد،یعنی روزی که خدا حتی انگشتان مردگان را راست و استوار می سازد،و بلاها و مصیبتهای سخت پدیدار می شود،و آدمی گریزگاهی و پناهگاهی برای خود نمی یابد.

بـدین گونه به محور سوره که مسـئولیت است می رسـیم،و هـدف آن ژرفتر کردن آگاهی نسـبت به آن روز بزرگ است و به آیه ای که در آن گفته خداوند سبحانه و تعالی متجلی می شود: بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ .

تفصـیل ایـن حقیقت آن است که قرآن در ابتـدای سـوره مـا را از دو حقیقت آگـاه می سـازد که یکی از آنهـا قیـامت است و دیگری نفس نکوهشـگر و لوّامه،و آنچه این دو را به یکـدیگر پیوسـتگی می دهد آن است که هر دو آشـکار کننده مسـئولیت است:به همـان گونه که ایمـان داشـتن به قیامت انسان را به تحمل کردن آن برمی انگیزد،نفس لوّامه نیز عامل دیگری است که همین نقش را ۱۷/ از بعدی دیگر اجرا می کند،چه در برابر بازگشـتهای آن می ایستد و آدمی را از کوتاهی ورزیدن در انجام آنچه بر وی واجب است و از پرداختن به خطـا و گنـاه باز می دارد.(آیات ۱-۲) سـیاق آیات زشتی و نادرستی این پندار را که آدمی بار دیگر،پس از آن که انـدامهایش از یکـدیگر جـدا و پوسـیده شـد،هرگز رسـتاخیز پیدا نمی کند و به زندگی باز نمی گردد،به خوبی آشـکار می سازد.آیا چنان می پنـدارد که قـدرت خدا،همچون قدرت او،محدود به حدودی است؟هرگز چنین نیست...قـدرت خـدا برتر از حدّ تصور بشـر است...او نه تنها می تواند اسـتخوانهای پراکنده را در کنار یکدیگر جمع کند،بلکه می تواند انگشـتان او را راست و استوار سازد؛و آدمی،در آن هنگام که به خود باز می گردد و به اندیشیدن درباره قدرت خدا در طبیعت می پردازد،از این حقیقت آگـاه می شود،ولی برای فرار از مسـئولیت افکاری را اختراع می کنـد و از حقایق آشـکار شده بر خودش به بهانه هایی خود را منصـرف می سازد،و از ایمان آوردن به رسالتی که کردارها و تصـرفات او را محدود می سازد می گریزد و بدان گونه که دوست دارد به پیروی از هوای نفس می پردازد...و قرآن بار دیگر تأکید می کند

که همین امر سبب پرسش کردن او از قیامت است.(آیات ۳-۶) پروردگار ما این بیماری دشوار نفس بشری را از این راه درمان می کند که به او می گوید:اگر بتواند به صورت موقت(در دنیا)بهانه ای برای گمراهی و گریز از مسئولیت در زیرپوششی پیدا کند،در آینده که قیامت برپا می شود،گریزگاهی در برابر پروردگار خود ندارد: فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ* وَ خَسَفَ الْقَمَرُ* وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ ،و باید از روی پل دنیای فانی بگذرد و به خانه ابدی خود در نزد پروردگارش وارد شود،و در همین جا است که آدمی خود را با حقیقت امر خویش رو به رو می بیند و آنچه را که در زندگی کرده است در برابر خود می یابد و مشاهده می کند.(آیات ۱۳-۱۷) وحی الاهی در ما احساس نقّادی از خود را برمی انگیزد،و این کار از راه یادآوری یک حقیقت وجدانی مسلّم صورت می گیرد که همان بصیرت و بینایی انسان نسبت به نفس خویش است،چه او پیش از دیگران شاهد و گواه آن است و از واقعیت آن آگاهی دارد،و هر چه به بهانه ها و آوردن دلایلی بپردازد که اعمال خود را خوب و موجّه جلوه گر سازد،باز چنین است.و قرآن کریم از آن روی در این باره تأکید می کند که مراقبت شخصی اثری بزرگ دارد و بهتر از هر عامل دیگر مایه رسوخ پرهیزگاری و تقوی در شخصیت فرد می شود.(آیات ۱۴-۱۵) /۱۷ سپس سیاق قرآن به سخن گفتن درباره خود قرآن منعطف می شود،و از رسول می خواهد که پیش از اتمام وحی در رساندن آن شتاب نورزد،و می گوید که خدا خود ضامن و متکفل گردآوری آیات وحی شده و بیان آنها برای مردم است...

و این از جمله آیاتی است که مفسران را در فهم ارتباط میان سیاق سوره و این بخش از آن متحیر ساخته است،و باید دانست که در این مورد ارتباط و پیوند محکمی وجود دارد که در ضمن بیان آیات به آن اشاره خواهیم کرد.(آیات ۱۶-۱۹) این آیات ما را به یکی از عوامل انحراف و نپذیرفتن مسئولیت در نزد انسان رهبری می کند،و اگر شخص بتواند بر این عوامل پیروز شود،راه رسیدن به حق را می یابد،و حجاب موجود میان او و جهان دیگر فرو می افتد،و آن دوست داشتن و

برگزیـدن عـاجله یعنی دنیا بر حساب آجله یعنی آخرت و جهان دیگر است،و در صـدد دست یافتن به نتایـج فوری برآمـدن و منکر کیفر آجل شـدن هر چنـد که برتر از دسـتاورد عاجل باشـد،و حتی اگر نسـبت به او جنبه سـرنوشت سازی پیـدا کند،و به همین سـبب است که آدمی پیوسـته در بنـد گذرانـدن لحظه فعلی است و به تفکر دربـاره آینـده نمی پردازد،که این یـک نظر تنگی بزرگ محسوب می شود.و در آن هنگام که انسان از موازنه میان حال و آینـده،و میان دنیا و آخرت،ناتوان می مانـد، هر دو را از دست می دهد.(آیات ۲۰-۲۱) و راه حل درست برای این مشکل آدمی از طریق بازگرداندن توازن میان آنها در نفس او میسـر می شود،و چون عاجله مشـهود حواسّ است و به خوبی فهمیده می شود،آدمی سخت به آن نیازمند است که برای وی عالم غیب نیز جنبه شهودی پیدا کند،و به همین جهت است که قرآن ما را در برابر مناظر زنده ای از غیب آخرت قرار می دهد که در آن مردمان به دو گروه تقسـیم می شوند،یکی گروه خوشـبختان که تری و تازگی از چهره های ایشان آشکار است و با نظر کردن به پروردگـار خویش عز و جـل به منتها درجه سـعادت می رسـند،و دیگر گروه تیره بختان زیانکاری که چهره های عبوس دارند و منتظر رسیدن به خواری و عذابند.(آیات ۲۲-۲۵) سپس سیاق قرآن از لحظه های هولناک مرگ با ما سخن می گویـد،در آن هنگـام که نفسـها به گلوگاههـا می رسـد و انسـان سـختیهای آغـاز مرگ را می چشـد،و در آن هنگام است که ساقهـای دو پـا برگرد یکـدیگر می پیچـد و دسـتی گسـترده و دستی دیگر به صورت مشتی فشـرده مشاهـده می شود؛آری،این نخستین منظره از مناظر جهان دیگر است و از گستردگی آن جهان خبر می دهد. ۱۷/ و به همان گونه که تکذیب کسی به این حقیقت آن را از او دور نمی کنـد و تغییری در آن نمی دهـد،تکذیب آخرت نیز به اندازه ذرّه ای در وضع آن تغییر پدید نمی آورد،بـدان جهت که حقیقتی واقع شونـده و قیام کننـده است.(آیات ۲۶-۲۹) بدان سـبب که مسـئله مشـکل آدمی نه در انکار مرگ و پندار توانایی بر دفع آن بلکه گرفتار شک و تردید بودن در اوضاع پس از مرگ یا کفر ورزیدن نسبت به

آن است،قرآن در آن می کوشد که آدمی را از حیرت شک کردن در آینده و نادانی نسبت به آن خارج کند،و چنان است که گویی معمایی را حل می کند که در اکثر جانهای مردمان بازتاب و واکنشی دارد،و بیان قرآن حاکی از آن است که مسیر انسان در زندگی به مرگ پایان نمی پذیرد،و مرگ همچون پلی برای راه یافتن به یک جهان ابدی گسترده تر،یعنی عالم لقای خدا و رسیدگی به حساب و کیفر دیدن در برابر او است،و این چیزی است که احساس مسئولیت را در نفس او ژرفتر می سازد.(آیه ۳۰) پنهان ماندن این حقیقت از احساس و فهم انسان سبب ایمان نیاوردن او به خدا و نماز گزاردن برای او است،و همین است که او را به تکذیب و سوار شدن بر مرکب غرور برمی انگیزد.و کسی که چنین باشد،مرگ برای او شایسته تر از زندگی،و عذاب بایسته تر از رحمت است.(آیات ۳۱-۳۵) قرآن ما را به ریشه اصلی کفر آدمی به رستاخیز و کیفر باز می گرداند:سبب آن نادانی او نسبت به قدرت پروردگار خویش است،پس لازم است که در اصل آفرینش خویش که نطفه ای از منی ترشح شده بوده و سپس به صورت خون بسته در آمده بیندیشد و بداند که خدا او را آفریده و به ذات او کمال بخشیده،و سپس این کمال را با جنس دیگر متکامل ساخته:« فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثىٰ »و این آیه ای است که،با کمال وضوح در برابر عقل،قدرت خداوند متعال را بر زنده کردن مردگان متجلی می سازد،زیرا که اصل آفرینش بسیار شگفت انگیزتر و دارای دلالت بیشتر بر قدرت بازگرداندن حیات به آدم مرده و به صورت توده خاکی از گوشت و استخوان پوسیده در آمده است.

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱ تا ۴۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . لاٰ أُقْسِمُ بِيَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ (۱) وَ لاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اَللَّوّٰامَهِ (۲) أَ يَحْسَبُ اَلْإِنْسٰانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ (۳) بَلىٰ قٰادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنٰانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ اَلْإِنْسٰانُ لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ (۵) يَسْئَلُ أَيّٰانَ يَوْمُ اَلْقِيٰامَهِ (۶) فَإِذٰا بَرِقَ اَلْبَصَرُ (۷) وَ خَسَفَ اَلْقَمَرُ (۸) وَ جُمِعَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ (۹) يَقُولُ اَلْإِنْسٰانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ اَلْمَفَرُّ (۱۰) كَلاّٰ لاٰ وَزَرَ (۱۱) إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ اَلْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبَّؤُا اَلْإِنْسٰانُ يَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱۳) بَلِ اَلْإِنْسٰانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَ لَوْ أَلْقىٰ مَعٰاذِيرَهُ (۱۵) لاٰ تُحَرِّكْ بِهِ لِسٰانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنٰا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذٰا قَرَأْنٰاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنٰا بَيٰانَهُ (۱۹) كَلاّٰ بَلْ تُحِبُّونَ اَلْعٰاجِلَهَ (۲۰) وَ تَذَرُونَ اَلْآخِرَهَ (۲۱) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاضِرَةٌ (۲۲) إِلىٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ (۲۳) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بٰاسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهٰا فٰاقِرَةٌ (۲۵) كَلاّٰ إِذٰا بَلَغَتِ اَلتَّرٰاقِيَ (۲۶) وَ قِيلَ مَنْ رٰاقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ اَلْفِرٰاقُ (۲۸) وَ اِلْتَفَّتِ اَلسّٰاقُ بِالسّٰاقِ (۲۹) إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ اَلْمَسٰاقُ (۳۰) فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰى (۳۱) وَ لٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّٰى (۳۳) أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳۴) ثُمَّ أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳۵) أَ يَحْسَبُ اَلْإِنْسٰانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً (۳۶) أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنىٰ (۳۷) ثُمَّ كٰانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ اَلزَّوْجَيْنِ اَلذَّكَرَ وَ اَلْأُنْثىٰ (۳۹) أَ لَيْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ اَلْمَوْتىٰ (۴۰)

ص: ۱۴۰

معنای واژه ها

۴ بنانه:بنان به معنی انگشتان است و یکی از آنها را بنانه گویند.

۱۰ لا ـ وزر:پناهگـاهی برای پنـاه بردن به آن ندارنـد،و وزر به معنی چیزی از کوه یا جز آن است که در آن تحصن و دژنشـینی اتخاذ کنند.

۲۴ باسره:عبوس و تغییر کننده؛و راغب در معنی«بسور» گفته است که:آن آشکار کردن عبوس پیش از وقت و در جز وقت آن است،و دلیل بر این است گفته خدای تعالی:« تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِهٰا فٰاقِرَةٌ ».یعنی گویی چنان است که آسیبها به وی خواهد رسید.

۲۵ فاقره:یعنی شکننده استخوانهای مهره پشت،و به قولی:فاقره به معنی بلیه و داهیه است.

۲۶ التراقی:استخوانهایی است که حلق را در میان خود گرفته اند.

۲۷ راق:پزشک.

۳۳ یتمطی:در مفردات راغب آمـده اسـت:یعنی پشـت خـود را کش دهـد،و مطیـه شـتری را گوینـد که بر پشت آن سـوار می شونـد،و امتطیته یعنی بر پشت آن سوار شدم و مطو به معنی دوست مورد اعتماد است که به جای ظهر یعنی لفظ دیگر به معنی پشت به کار رفته است.

ص :۱۴۱

آدمی به نفس خویش آگاه است

اشاره

شرح آیات:

[۱-۲]

برای آن که ایمان آدمی چنان ژرف شود که مسئولیتهای خویش را در زندگی بتواند تحمل کند،ناگزیر باید از دو انگیزنده مدد گرفته شود:یکی شناختن و فهم آخرت است از آن جهت که رستاخیزی در آن صورت می گیرد و پاداش و کیفری داده می شود،و دیگری نفس نکوهشگر(لوّامه)خود انسان است که از درون جان بر انتقاد بر خود برمی خیزد و مانع آن می شود که در صدد ارتکاب گناه برآید،پس مسئولیت آن ریشه اصلی است که در آن اندیشه قیامت و حقیقت نفس لوّامه با یکدیگر رو به رو می شود،و به همین جهت قرآن به آن دو در کنار یکدیگر اشاره می کند و به بحث در این باره می پردازد.

لاٰ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰامَةِ* وَ لاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّٰامَةِ

-سوگند به روز قیامت*و سوگند به نفس لوّامه.» برای کلمه«قیامت»به عنوان تعبیری از آخرت در این جا تأثیر نفسی خاص وجود دارد،از آن جهت که بعث و رستاخیز انسان را در یکی از بزرگترین مناظر زندگی در آن هنگام که از گودال گور برای حساب پس دادن و سزای آن را دیدن برمی خیزد،به یاد شخص می آورد.و این برخاستن و قیام از آشکارترین تجلّیات زندگی است،چه هیچ چیز تا به صورت کامل پرداخته و تمام نشود،قیام نخواهد کرد.

سخن درباره کلمه«لا»در سوگند یاد کردن پیش از این گذشت،و خلاصه آن این است که معنی قسم و سوگند دارد،و آنچه پس از آن می آید به

ص: ۱۴۲

اندازه ای واضح و آشکار است که نیازی به سوگند یاد کردن ندارد، (۱) یا این که حقیقتی که در پی آن آمده و به آن قسم می خوریم چندان بزرگ است که آن را از سوگند یاد کردن بی نیاز می دانیم،و از این هر دو دلیل با هم معنی بزرگداشت و تفخیم مفهوم می شود و نیازی به آن نیست که در این جا از اختلاف مفسران درباره این صیغه قرآنی یاد کنیم،بدان سبب که در جاهای دیگری پیش از این چنین کرده ایم.

اما درباره نفس لوّامه گفتارها فراوان است:از قتاده روایت شده است که آن را نفس فاجره دانسته است، (۲) و از ابن عباس،نفس المذمومه، (۳) و این دو رأی سخت دور از منظور به نظر می رسد،و مخالف با نصهایی است که در آنها به کار بردن کلمه به صورت مثبت صورت می گیرد،و نیز مخالفت با معنی لغوی لوّامه است؛و مجاهد گفته است که:بر آنچه از او فوت شده ابراز پشیمانی می کند و او را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد؛ (۴) و از حسن نقل است که گفت:مؤمن را نمی بینی مگر آن که خود(نفس)را ملامت می کند،و فاجر پیش می رود و خود را ملامت و عتاب نمی کند. (۵)

آنچه من بر می گزینم و نصها بر آن دلالت دارد،این است که در آدمی دو نفس وجود دارد:یکی آن که باطل و فساد را برمی گزیند و آن نفس فرمان دهنده (امّاره)،و دیگری آن که به حق و صلاح می خواند و نفس لوّامه است،و در ادبیات جدید از آن با لفظ«ضمیر»و«و جدان»یاد می کنیم،و این نفس در درون آدمی بیدار است و او را طرف عتاب قرار می دهد از آن جهت که عمل به حق نکرده است،و او را از ارتکاب باطل باز می دارد،و قرآن از آن به صیغه مبالغه(فعّاله)از آن

۱- ۱) -رجوع کنید به سوره الواقعه در آن جا که از دو آیه ۷۵-۷۶ سخن رفته است،و پس از آن.

۲- ۲) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۷.

۳- ۳) -همان جا.

۴- ۴) -همان جا.

۵- ۵) -همان جا.

روی یاد کرده که شخص را فراوان در معرض ملامت و نصیحت قرار می دهد، پس اگر نصیحت آن را بپذیرد رشد می کند و در زندگی او نقش و موقعیت ایجابی دارد،و اگر به جلوگیری از نداها و هشدارهای آن ادامه دهد و به مخالفت با آن برخیزد،از کار خودداری می ورزد و دیگر چندان به ملامت کردن شخص برای خطاهایی که مرتکب شده است نمی پردازد.

هدف برنامه های اسلام رشد و پرورش همین نفس است،و در بسیاری از قوانین و تشریعات خود،پهلو به پهلوی اعتماد بر عقل،به آن اعتماد می کند،و بدین گونه آدمی دو محکمه پیدا می کند:محکمه نفس لوّامه،و محکمه آخرت.امام صادق(ع)گفت:«حساب خود را پیش از آن رسیدگی کنید که به حساب شما رسیدگی شود،چه در قیامت پنجاه ایستگاه پس دادن حساب وجود دارد که ایستادن در هر یک از آنها هزار سال طول می کشد»، (۱) و امام سجاد(ع)گفت:«ای پسر آدم!تا زمانی که واعظی از نفس خود داشته باشی،بر خیر و صلاحی،و اندیشه ای در خصوص محاسبه نداری». (۲)

بدان سبب که نفس لوّامه به ایفا کردن نقش خود در زندگی انسان برمی خیزد،رسالتهای الاهی و اندرزهای بیرونی مورد قبول آن واقع می شود،و گرنه، در صورتی که عقل از کار بازمانده و ضمیر مرده باشد،هیچ اثری از آن حاصل نمی آید؛امام صادق(ع)گفت:«کسی که از نفس وی واعظی برای او فراهم نشده باشد،موعظه های مردمان هیچ دردی از او را درمان نتوانند کرد». (۳)

[۳-۴]

و به همان گونه که قیامت روز رستاخیز و جمیع شدن استخوانها است،نفس لوّامه نیز آیت و نشانه ای وجدانی بر قیامت است به صورتی که می تواند آن را همچون تصویر کوچک شده ای از آن دیوان داوری بزرگ در نظر گرفت،و شاید اگر انسان در روزی از روزها بنا نبود که حساب کامل اعمال خود را پس

۱- ۶) -بحار الانوار،ج ۷۰،ص ۶۴.

۲- ۷) -همان جا.

۳- ۸) -همان منبع،ص ۷۰.

دهـد،هیچ دلیلی برای لزوم وجود داشـتن نفس لوّامه نمی توانستیم اقامه کنیم.و به همین سـبب کفر ورزیدن آدمی به آخرت با وجود نفس لوّامه در او،ناپسندیده و دلیل بر گمراهی آشکار آدمی است که از این آیه استنباط می شود:

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ

-آیـا انسان چنان می پنـدارد که ما اسـتخوانهای او را فراهم نمی آوریم؟» کسـی که موارد به کار بردن کلمه«حسب»در صـیغه های مختلف آن در در قرآن تتبع کرده باشـد،می داند که آن به معنی گمان و پندار بی اساس است،و این بدان معنی است که شـک کردن انسان در خصوص آخرت هیـچ ۱۷/ دلیـل و برهـانی نـدارد،و از آرزوهای واهی و بی معنی و خیال دور برخاسـته است،چنـان که آیه حکـایت از آن می کنـد که مشـکل انسـان در بی ایمـانی نسـبت به خطایش نیست،چه اگر به آن در مقابل مردم اعتراف نکنـد،نمی توانـد از آن در برابر محکمه ضـمیر بگریزد،بلکه مشـکل او کفر ورزیـدن به حقیقت دوم یعنی قیامت است که به معنی بعث و حساب و جزا است،و این بدان سـبب است که نمی تواند حقیقت بازگشت به زندگی را پس از مردن و به صورت پاره های از هم جدا و استخوانهای پوسیده در آمدن و با گذشت زمان صورت خاک پیدا کردن،فهم کند.

ریشـه ایـن تصـور را هنگـامی بـه دست می آوریم که دربـاره جهـل آدمی به قـدرت پروردگـارش که حـد نـدارد،و به شـؤون آفریـدگان و از جمله مردگـان را از گورهـا بیرون آوردن و به آنان جان تازه بخشـیدن از طریق قیاس آن با قـدرتهای محـدود آدمی قیام کردن به بحث بپردازیم،بی آن که از این امر آگاه باشـیم که کاینات عظیمی از کوه ها و دره ها و دریاها و دشتها و آسـمانها و کهکشانها و...که خدا آفریده،مقیاسـهای دیگری دارد که با مقیاسـهای شخصی قابل مقایسه نیست، لذا هنگامی که خود را ناتوان از جمع و فراهم کردن اسـتخوانهای مردگان می بینـد، چنین کاری را ناشدنی تصور می کند،ولی اگر پروردگار را چنان که شایسـته است بشـناسد،ایستار و تصور او دگرگون می شود،و به آخرت ایمان می آورد و این گفته پروردگارش را تصدیق می کند که:

ص :۱۴۵

بَلیٰ قادِرِینَ عَلیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ

-آری،توانایی آن را داریم که انگشتان او را چنان که شایسته است بسازیم.» از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت:از ابن عباس درباره این آیه پرسش کردم و او گفت:اگر بخواهد،می تواند به شکل سپل شتر یا سم قاطر درآورد...ولی آن را به صورت آفریده ای نیکو و زیبا می آفریند، (۱) و از او است که گفت:آن را کف دستی بدون انگشتان قرار دهیم، (۲) و آنچه نزدیکتر به ذهن است این که تسویه در این جا به معنی آفریدن کامل است،بدان گونه که انگشتان به خلقت و کمال نخستین خود،پس از مردن و به صورت خاک بدل شدن،باز گردند، و این پاسخی است به شک انسان درباره قدرت خدا بر فراهم آوردن استخوانهای پراکنده شده و پوسیده،یعنی این که خدا نه تنها بر این کار قادر است،بلکه می تواند بر آن گوشت بپوشاند و زندگی را به آن باز گرداند.و از آن جا که /۱۷ دو دست از خصوصیات تمدن بشری است،انگشتان وجه تمایز دست در نزد انسان است که با دقت و نیرو و زیبایی خاص ساخته شده است،مخصوصا آن انگشتان که نقش بزرگی در زندگی انسان ایفا می کنند.

بعضی این آیه را پیشگویی از یک حقیقت علمی در نظر گرفته اند که از آن در قانون جنایی استفاده فراوان می شود،و آن تفاوت داشتن خطوط از سر انگشتان در انسان است که تا مقداری امتداد پیدا می کند،و خود موضوع علم مستقلی موسوم به علم انگشت نگاری شده است که مقامات امنیتی از آن در مبارزه با تبهکاران و شناسایی آنان استفاده می کنند.

و تعبیر خدا در آیه سوم به صورت«نجمع عظامه استخوانهای او را جمع می کنیم»،ما را به این نکته متوجه می سازد که انسان،با وجود تبدیل صورت پیدا کردن پس از مرگ و به شکل خاک درآمدن،به عدم و نیستی تحول پیدا نمی کند،

۱- ۹) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۷.

۲- ۱۰) -همان جا.

بلکه به صورت پاره ها و ذرات کوچک پراکنده شده در این جا و آن جا درمی آید،و آفرینش دوم در رستاخیز به جمع کردن این ذرات در کنار یکدیگر که بنا بر قوانین دقیق و اراده الاهی صورت پذیر می شود،این ذرات را گردآوری و در کنار یکدیگر قرار می دهد،و خدا دانا است.

[۵-۶]

اما سبب کفر ورزیدن انسان نسبت به آخرت این است که او نمی خواهد خود را به حدود و شرایع ملتزم سازد،و چنان دوست دارد که بدون قید و شرط پیرو هواهای نفسانی و شهوتهای خویش باشد،و به همین سبب است که از پذیرفتن مسئولیت در زندگی شانه تهی می کند.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسٰانُ لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ

-بلکه آدمی چنان می خواهد که هر چه (پس از این)در برابر او است دروغ بوده باشد.» امام صادق گفت:«یعنی آن را تکذیب کند»، (۱) و همه مفسّران بر این اجماع کرده اند،و علامه طبرسی گفته است:پس فجور به معنی تکذیب است. (۲) و فخر رازی گفت:یعنی آنچه را که در برابر او از بعث و حساب قرار دارد،دروغ می شمارد،بدان سبب که هر که حق را تکذیب کند فاجر است. (۳) و آنچه به نظر من می رسد /۱۷ این است که معنی اصلی این کلمه شکافتن و شکستن است،و سپیده صبح را از آن روی فجر می نامند که تاریکی را می شکافد و از میان می برد،و فجور در اخلاق و رفتار از همین گونه است،زیرا که فاجر خود را ملتزم به ارزش و قانون نمی داند،بلکه خواستار آن است که عصای اجتماع و شرع را با پرداختن به لذتها و خطاها بشکند،و خواهان آن نیست که هیچ گونه مانعی در برابر این گونه آزادی وی در خطاکاری وجود داشته باشد،و این تفسیر معارضه ای با حدیث امام و نیز گفته های مفسران ندارد،چرا که تکذیب خود مقدمه و مصداقی از فجور است.و در میان مفسّران تنها رازی اشاره ای به این گونه تفسیر کرده و گفته است:هر کس به

۱- ۱۱) -البرهان،ج ۴،ص ۴۰۶.
۲- ۱۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۵.
۳- ۱۳) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۳۱۸.

پیروی از شهوت منکر معاد شود،همان کس است که خدا به قول خود در این«آیه» به او اشاره کرده،و معنی این آیه چنین است:انسانی که طبع او با شهوات انس گرفته باشد و در بهره برداری از لذتها حد و اندازه نشناسد،در خطر آن است که به حشر و نشر معترف نباشد و رستاخیز مردگان را نپذیرد،تا مبادا لذات جسمانی بر او منغص شود،و لذا پیوسته به انکار آنها می پردازد. (1)

ضمیر در«أمامه»یا به روز قیامت باز می گردد،و یا به خدای عزّ و جلّ، بدان سبب که فاجر در حضور و شهود خدا فجور خود را عملی می کند،و نیز ممکن است مرجع خود انسان بوده باشد،به این اعتبار که فجور در برابر ضمیر او و به شهادت اندامهای او صورت می گیرد که در روز حساب علیه او شهادت خواهند داد.

و درست تر آن است که ضمیر به انسان بازگردد،بدان جهت که سخن درباره او است و دیگر ضمایر به او باز می گردد،و شاید همین امر مجوّزی برای این گفته باشد که غالبا می گویند«در برابر»نفس خودش(أمام نفسه)چنین و چنان کرد.

یَسْئَلُ أَیّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ

-می پرسد که روز قیامت در چه وقت خواهد بود.» بدان روی که کافر بودن به قیامت همان عاملی است که عدم توجه به مسئولیت را برای او مطلوب و پسندیده ساخته،و به همین سبب پیوسته در انکار آن تلاش می کند و به جدلی دایمی در این خصوص اشتغال دارد،هر چند از این راه مایه زیان خود و دیگران شود،پس سؤال او تنها سؤال استهزاء و تمسخر نیست،بلکه سؤالی برای به دست آوردن مجوزی بر این تصور غلط و نیز برای جدل است.و این صفت هر کس است که عمل به حق را ترک کرده و به مخالفت با ارزشها پرداخته باشد،چه لازم است عذر و بهانه ای برای مطلوب جلوه دادن ایستار خویش فراهم آورد،تا چه برسد به آن که این ایستار فجوری باشد.

این صیغه سؤال دوری و عقب انداختن توبه را می رساند.به گفته زجّاج:و

ص:۱۴۸

۱- ۱۴) -همان کتاب،ص ۳۱۹.

باشد که قصد وی عقب انداختن توبه و پرداختن به کارهای زشت و ناروا است، (۱) و به قولی دیگر معنی آن چنین است:او در انجام دادن معصیت شتاب می ورزد و در توبه تأخیر می کند و می گوید:چنین می کنم و سپس توبه خواهم کرد. (۲)

[۷-۱۳]

تکذیب کننده آخرت با هوای نفس و شهوتهای خویش،در فجوری پس از فجور دیگر پیش می رود،زیرا که هیچ توجهی به لقای پروردگار خویش و حوادث قیامت که آثار آن به فراموشی سپرده شده و هولناکی آن بر او و بر طبیعت پیرامون او آشکار است ندارد،و در آن جا هیچ راه گریزی در برابر حکومت خدا و جزای او نمی یابد،بدان سبب که وضع در آخرت که فرصت امتحان و آزادی به پایان رسیده،نسبت به دنیا بسیار متفاوت است.

فَإِذٰا بَرِقَ الْبَصَرُ

-پس چون چشم خیره و حیران بماند.» در التبیان آمده است:چون گفته شود برق البرق مقصود درخشیدن برق است،ولی برق با کسر را به معنی متحیرشدن است،و زجاج گفت:برق حکایت از ترس می کند،و برق از حیرت، (۳) و در مجمع البیان ابو عبیده گفته است:برق البصر در آن هنگام است که چشم گرفتار مشقت و سختی شود، (۴) و علامه طبرسی گفت:یعنی چشم در دیدار ملك الموت باز و بی حرکت بماند و از شدت ترس نتواند آن را ببندد،و گفته اند:در آن هنگام که بترسد و از شدت هولناکی قیامت متحیر بماند؛ (۵) و رازی،پس از نقل گفته زجاج چنین گفته است:اصل در آن عبارت از این است که انسان به درخشیدن برق فراوان نگاه کند،و این در چشم او اثر گذارد،و سپس در هر حیرتی به کار رفته است هر چند از نگاه کردن به برق

۱- ۱۵) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۵.

۲- ۱۶) -همان جا.

۳- ۱۷) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۹۲.

۴- ۱۸) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۴.

۵- ۱۹) -همان کتاب،ص ۳۹۵.

فراهم نیامده باشد. (۱) و آنچه به نظر من می رسد این است که بروق بصر به معنی حیرت و دهشتی است که از حالت بی خود شدن و ترس فراهم آمده به سببی از سببها به انسان دست می دهد.و آن در پاره ای از اوقات نتیجه ستمها و صدمات روحی یا مادّی است که بر اثر آن /۱۷ در برابر دو چشم خود چیزهایی را شبیه ستارگان کوچک مشاهده می کند،و شاید این نمود گونه ای از بروق(برق زدن)چشم بوده باشد.و در المنجد چنین آمده است:برق برقا یعنی متحیر و مدهوش شد و نتوانست چیزی را ببیند،و البرقه به معنی دهشت و خوف است. (۲) و چنین حالت(بروق) برای چشم در روز قیامت حاصل می شود...و با وجود آن که چنین حالتی در هنگام مرگ نیز پیش می آید،حمل کردن معنی بر قیامت نزدیکتر به سیاق قرآن است که سخن گفتن از آن و منظره های پیوسته به آن و پس از آن به قیامت مربوط می شود نه به مرگ.

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ

-و ماه گرفته شود.» زمخشری گفت:روشنی ماه یا خود آن رفت، (۳) و فعل در این جا به صورت معلوم آمده،در صورتی که معمولا-به صورت خسف و مبنی بر مجهول گفته می شود، و شاید دلیل آن این باشد که در حالتهای طبیعی عوامل خارجی،همچون قرار گرفتن زمین میان ماه و خورشید سبب گرفته شدن و خسوف ماه می شود،اما در آخرت خود ماه گرفتگی پیدا می کند و سبب این گرفتگی یک شیء خارجی نیست،پس خود ماه فاعل خسف است نه چیزی دیگر.

منظره هولناک دیگری که قرآن نظر ما را متوجه آن می سازد،اختلال نظام جهانی در زندگی است،و یکی از نمودارهای آن جمع شدن ماه و خورشید با یکدیگر است،و این نتیجه ای حتمی و طبیعی در چنان روز است،بدان سبب که جهان فعلی و نظام آن را خدا برای انسان به وجود آورده و مقرر داشته بوده است،و با

۱- ۲۰) -المنجد،ماده برق.

۲- ۲۱) -المنجد،ماده برق.

۳- ۲۲) -الکشاف،ج ۴،ص ۶۶۰.

پایان یافتن زندگی دنیا،هر چه به آن بستگی دارد نیز پایان می پذیرد.

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ

-و خورشید و ماه جمع شود.» دانشمندان علم نجوم از آثاری که در دنبال این حادثه در کاینات پدید می آید آگاهی دارند،و آنچه نسبت به انسان از این پیشامد جهانی بزرگتر و هولناکتر است،حقایقی است که در روز قیامت تجسّم پیدا می کند و پرده از روی آنها برداشته می شود،و مهمترین آنها حقیقت کیفر و پاداش و مسئولیت است که مدتهای دراز در معرض تکذیب قرار می گرفته /۱۷ و بسیار کسان در این تلاش می کرده اند که به وسایل و حیله های گوناگون از آن بگریزند،و اکنون در قیامت خود را با آن رو به رو می بینند و هیچ راه فراری در برابر خود نمی یابند.

یَقُولُ الْإِنْسٰانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ

-انسان در آن روز می گوید که گریزگاه کجا است؟» قرآن مناظر آخرت را از آن روی برای آدمی مکشوف می سازد که او بتواند تقوا و ترس از خدا را در نفس خود کشت کند و از این راه حدّ و اندازه ای برای فجور و غرور خود قرار دهد،و بدان سبب که شناخت آینده و مؤمن شدن به حقایق آن سبب پیدا شدن توازنی در جریان زندگی دنیوی حاضر پدید می آورد،گمانی در آدمی پدید می آید که شاید بتواند راه گریزی از مسئولیت پیدا کند.

کَلاّٰ لاٰ وَزَرَ

-هرگز!پناهگاهی وجود ندارد.» مبرّد و زجّاج گفته اند:اصل وزر به معنی کوه بلند است،و سپس کلمه را برای هر چیز به کار برده اند که شخص به آن پناه برد و در آن متحصن شود، (۱) و از این جمله است وزیر که در امور به او پناه می برند؛ (۲) و گفته می شود:وزرت الحائط یعنی پی دیوار را چنان فراهم آوردند که به آن می توان اعتماد کرد؛و حسن گفت:اعراب را رسم بر آن است که چون سوارانی ناگهان با ایشان رو به رو

۱- ۲۳) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۲۱.

۲- ۲۴) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۵.

شوند،می گویند:الوزر،و مقصود ایشان فرار کردن به طرف کوه است. (۱)

در آخرت هیچ کس پناهگاهی برای فرار از جزایی که باید ببیند نمی یابد؛ در آن جا تنها یک راه گریز وجود دارد که می تواند برای انسان سودمند باشد،و آن پناه بردن به پروردگاری است که عذاب از او و بازگشت به سوی او است،و این کاری که ناگهانی صورت پذیر شود نیست،بلکه نیازمند به تمهید مقدمه ای است که می بایستی در دنیا پیش از آخرت صورت بگیرد.

إِلیٰ رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

در آن روز قرارگاه در نزد پروردگار تو است.» صاحب مجمع البیان گفته است:یعنی آفریدگان در آن روز به حکم و فرمان او باز می گردند،و به گفته ای:مستقرّ /۱۷ به معنی جایی است که مؤمن و کافر در آن استقرار پیدا می کنند،و این به سوی خدا است نه به سوی بندگان؛ (۲) و درست تر اطلاق این کلمه است تا همه معانی ممکن این عبارت،همچون قرار و مصیر و مقر و حکم و امر و...جز آن را شامل شود،و در این آگاهی دادنی به انسان برای آن وجود دارد که دنیا محل خلود و استقرار و آخرین قرارگاه نیست،و بنا بر این لازم است که شخصی خود را با این حقیقت مهم هماهنگ سازد،و معنی آیه آن نیست که مستقر در جز آن روز از آن خدا نیست،از آن جهت که اول و آخر همه از آن خدا است: فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولیٰ ، (۳) ولی حکمت او چنان مقتضی دانسته است که ما در دنیا آزادی داشته باشیم،و در آن روز پرده از برابر چشم به صورتی آشکارتر به کنار می رود و قدرت و سلطنت مطلق خداوند متعال برای ما واضحتر مفهوم می شود، و از علم و احاطه کامل او در آن هنگام که ما را در معرض حساب و جزا قرار می دهد،آگاهتر می شویم،و این را می فهمیم که خدا از هر نیک و بد کوچک و بزرگ ما آگاه است و به حساب آن می رسد.

ص :۱۵۲

۱- ۲۵) -التبیان،ج ۱۰،ص ۱۹۴.

۲- ۲۶) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۵.

۳- ۲۷) -النجم/۲۵.

يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

-انسـان در آن روز از هر چه انجـام دادن آن را پیش انـداخته یـا در آن تـأخیر کرده است،آگـاه می شود.» در التبیـان و مجمع البیان آمـده است که:انسان در روز قیامت از آغاز عمل خود و پایان آن آگاه می شود و جزای آن را می بینـد،و به قولی:از هر عملی از خیر و شر که در زندگی انجام داده،یا آن را به صورت سنتی در آورده که پس از مرگ او نیز انجام می شود،آگاهی پیدا می کند؛و به قولی:به آنچه از معصیتها که آن را بر طاعتها مقدم داشته یا از آنها به تأخیر انداخته است با خبر می شود. (۱) امام باقر(ع) گفت:«به آنچه از خیر و شرّ که مقـدم داشت،و به آنچه سـنت قرار داد که پس از او جریان پیـدا کند که اگر بد و شرّ باشـد همچون دیگران گرفتـار وزر آن خواهـد شـد و از وزر دیگران چیزی کاسـته نمی شود،و اگر خیر و نیک باشـد،او را همچون دیگران پاداشی است و از پاداشهای دیگران چیزی نمی کاهد». (۲)

حضور منظره حساب اخروی در ذهن و یاد انسان در دنیا،نقش بزرگ و عمده ای در /۱۷ برانگیختن او به تقوی و فرمانبرداری و خود نقـادی سازنـده دارد.و خـدا بر آن توانایی دارد که پس از رسـتاخیز مردمان مسـتقیما جزای آنان را بدهـد،و هیـچ کس درباره آنچه می کنـد از او پرسشـی نخواهـد کرد،ولی چنان دوست دارد که علم و عـدالت خویش را برای بنـدگانش آشکار سازد.

[۱۴-۱۵]

سیاق قرآن راه را برای سخن گفتن از آن بصیرت اساسی که محور مهمی از سوره محسوب می شود هموار ساخته است،و آن آگـاهی و تـوجه انسـان به مسـئولیت خویش از طریق انگیزش نفس لوّامه او است که وی را به قبول مسـئولیت خودش به تمـام معنی تشویق می کنـد و آنچه را که به خیر و صـلاح او است بر او معلوم می دارد،و به همین سـبب از ارتکـاب گناه خودداری می کند،چه از ارتکاب گناه در نزد خدا و محکمه نفس خود وی سودی برای وی حاصل نمی شود.

ص :۱۵۳

۱- ۲۸) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۵.

۲- ۲۹) -تفسیر القمی،ج ۲،ص ۳۹۷.

بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ

-و آدمی بر نفس خود بسیار بینا است*هر چند عذرهای خویش را بیان کند.» و در این جا به بصیرتهایی راهنمایی می شویم:

۱-اسلام از طریق روش تربیتی خود به پروردن و رشد دادن عامل جلوگیر از بدی یعنی ضمیر در انسان به عنوان ضامن اساسی برای ملتزم بودن وی به شرایع می پردازد.و از همین روست که قرآن به کرّات حقایق وجدانی را به او گوشزد می کند.

۲-به همان گونه که آدمی راه گریزی از حکومت خدا در روز بازپسین ندارد و بهانه ها به هیچ وجه به کار او نمی خورد،در آن هنگام که به خودش(ضمیر و عقلش)مراجعه می کند،با همین ایستار رو به رو می شود،و در می یابد که عذرهایی که می آورد واقعیتی ندارد،و ممکن است گاهی دیگران را بفریبد،ولی هرگز نمی تواند مایه فریب خوردن و جدان خودش شود.

۳-بیشتر عذرهایی که آدمی عرضه می دارد،دروغین است،و از آن روی به عرضه کردن آنها می پردازد که خطاها و روشهای منحرف خود را خوب و درست جلوه دهد و آنها را توجیه کند.و این چیزی را در نزد خدا و در نزد خود او تغییر نمی دهد.و آمدن کلمه«معاذیره»به صورت جمع دلیل بر آن است که آدمی در آوردن عذر و بهانه استاد است،و هنگامی که می خواهد انجام عملی را خوب و پسندیده جلوه گر سازد،به یک عذر قناعت نمی کند بلکه به آوردن عذرهای متعدد می پردازد.

و این بینشها فرهنگ پسندیده جلوه دادن کارهای زشت را که از مهمترین عوامل پس ماندگی و تبهکاری به شمار می رود،از معرکه بیرون می کند،و از آن روی چنین است که آدمی با نیکوترین درستی و قوام آفریده شده،و نفس وی بر فطرت استقامت و راستی است،و سپس دارای نفسی لوّامه است که با مقیاسی دقیق مراقب انحراف او است،و لذا یکباره از اوج حق به حضیض باطل نمی جهد،بلکه از نردبان خوب جلوه دادن بدیها و توسل جستن به عذرها و بهانه ها پله پله پایین

می آیـد،و ناگهـان گرفتـار نفس امّـاره می شـود کـه گنـاه و خطـا را در نظر او خـوب جلـوه می دهـد و،مثلاـ بـه او می گـوید که:رسیدن به پاکیزگی کامل دشوار است،و تو بیش از اندازه لازم طیّب و پاکی،و ممکن نیست که بدون ستم کردن به احدی بتوانی زنـدگی کنی،و همه مردمان به یکـدیگر سـتم می کننـد...و بـدین گونه بهانه هایی در اختیار او قرار می دهد تا منحرف شود و زمانی برسد که به صورت کامل از راه حق بیرون رفته و به حضیض باطل سقوط کرده است.

چون آدمی از نقش منفی عـذرآوریها آگـاه شود،و بدانـد که آنهـا همچون پوشـش نازکی برای پوشانیـدن تبهکاریهای عظیم است و هیچ دردی از او را نمی تواند درمان کند،همین معرفت در مستقیم ماندن وی بر راه حق به او مدد می رساند.

امام صادق(ع)گفت:«هر یک از شـما که کاری کنـد تا نیکی خود را آشـکار سازد و بـدی را پوشـیده نگاه دارد،چون به نفس خویش رجوع کنـد،خواهد دانست که چنین نیست.و خداوند سـبحانه و تعالی می گوید:«الآیه»؛چون آنچه پنهان است اصـلاح شود،آنچه آشکار است تقویت پیدا می کند»، (۱) و گفت(ع):

«این چـه کـاری است که آدمی می کنـد و بر خلاـف آنچه خـدا از او می دانـد در برابر مردم عـذر و بهـانه می آورد؟رسـول اللّه(ص)می گفت:هر کس سرّی را پوشیده نگاه دارد،خدا را با پوششی از خود آن را می پوشاند،اگر خیر است خیر،و اگر شرّ است شرّ». (۲) و در تای«بصـیره»اختلاف است؛بعضـی گفته اند که آن تای تأنیث است و به اندامها باز می گردد،و چنان است کـه آیـه می گویـد:جـوارح انسـان بر نفس او بصـیر اسـت،و بعضـی دیگر گفته انـد:تـا برای مبـالغه است،چنـان که اعراب می گوینـد:فلاـن یا فلانه علّامه است،و آنچه به نظر من می رسـد این است که این تا به نفس باز می گردد، یعنی نفس انسان بر او بصیر است،و کسی از مفسران را نیافتم که چنین گفته باشد.

و در فقه اسلامی از این بصیرت قرآنی برای تحدید بعضی از تشریعها ۱۷/ و

ص: ۱۵۵

۱- (۳۰) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۶.

۲- (۳۱) -همان جا.

تکالیف استفاده و تشخیص موضوع و حکم آن به خود انسان و بدون نیازمندی به مراجعه به فقیه یا متخصص واگذار شده است.زراره گفت:از ابو عبد اللّه(امام صادق(ع)پرسیدم که:اندازه و حدّ آن بیماری که مبتلای به آن می تواند روزه خود را بگشاید چیست؟گفت: بَلِ الْإِنْسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ،او بهتر می داند که اندازه طاقت او چند است و خود باید در این باره حکم کند»، (۱) و در روایتی دیگر «او بر نفس خود داناتر است و این کار به او باز می گردد». (۲) بعضی از فقیهان در فهم نسبت به این آیه چندان پیش رفته که گفته اند:کلام متخصص همیشه حجت الزام آور نیست،پس اگر به او بگوید که بیماری چنان نیست که روزه باید شکسته شود و خود او زیان آن را تشخیص دهد،حق دارد که با نظر او مخالفت کند و روزه را بشکند،و عکس این نیز درست است.

[۱۶-۱۹]

برای آن که نظر انسان نسبت به نفس خودش تبلور پیدا کند،و در فهم او انگیزه های خیر و صلاح از شهوتهای شرّ و فساد بازشناخته شود،ناگزیر باید از جهان دیگر و حوادث هولناك آن آگاه باشد،و به نفس لوّامه خود گوش فرا دارد، و از راهنمایی و نورانیت قرآن که حجتی آشکار در برابر حجت پنهانی عقل است،و این دو در حق و در بخشیدن مقیاس سالمی برای تشخیص آن به انسان با یکدیگر تلاقی می کنند،مدد گیرد.و از این جا سیاق قرآن متوجه به سخن درباره تبلیغ رسالت می شود و از پیامبر(ص)می خواهد که در ابلاغ کردن قرآن به مردمان شتاب نورزد.

مفسران دریافتن ارتباط میان آیات ۱۶ تا ۱۹ و میان سیاق کلی سوره گرفتار حیرت شده اند،و حتی نادانی یکی از ایشان را به آراء و نظرهایی کشانیده است که از حقیقت رسالت بسیار دور است،و چنین گمان کرده است که قرآن در معرض آن قرار گرفته بود که از جایگاههای خود تغییر پیدا کند،چه شایسته نبوده

ص :۱۵۶

۱- (۳۲) -همان جا.

۲- (۳۳) -همان جا.

است که این گونه آیات در سوره ای همچون سوره قیامت وارد شود.دیگران گفته اند که سخن در این جا درباره قرآن نیست بلکه درباره کتاب انسان است که در روز قیامت آن را گشوده خواهد یافت.قفّال گفت:کلام او الآیه ۱۶»نه خطاب به رسول بلکه خطاب به انسان در این گفته خدای تعالی است: یُنَبَّؤُا الْإِنْسٰانُ یَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ و این برای انسان است در آن حال که خبر کارهای زشت وی به او داده می شود،و راه آن عرضه کردن کتاب و نامه اعمالش بر او است که به وی گفته می شود: اِقْرَأْ کِتٰابَکَ کَفیٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ /۱۷ عَلَیْکَ حَسِیباً ،پس چون به خواندن آن می پردازد،از شدت ترس و تند خواندن زبان وی گرفتار لکنت می شود،و در این حال به او گفته می شود: لاٰ تُحَرِّکْ بِهِ لِسٰانَکَ پس بر ما به حکم وعده و به حکم حکمت واجب است که اعمال تو را جمع کنیم و آنها را بر تو بخوانیم،و چون آنها را خواندیم،بر تو تبعیت از خواندن آن فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ با اقرار کردن به این که خود مرتکب آنها شده ای،لازم است. (۱) و علامه بلخی نیز نظری مشابه دارد و ترجمه کلام او چنین است:مقصود آن است که بندگان کتابهای(نامه های) اعمال خود را در روز قیامت بخوانند،و ما قبل و ما بعد این آیه بر همین دلالت دارد و هیچ دلیلی بر آن نیست که مقصود از قرآن در«قرآنه»قرآن کتاب آسمانی یا چیزی از احکام دنیا بوده باشد. (۲)

آنچه درباره ارتباط میان آیات گذشته به نظر می رسد،این است که قرآن -در کنار روز قیامت و نفس نکوهشگر-حجتی بر انسان و دیوانی داوری برای عمل او است که در هنگام مراجعه به آیات آن حق برای او آشکار می شود،و خود را بر آن عرضه می کند؛و رسول را شایسته چنان است که به منظور تمام کردن حجت بر مردمان در رساندن قرآن به ایشان شتاب نورزد،بلکه هر حکمی را که در این باره به وی می رسد پیروی کند،که همین برای کسی که خواستار هدایت و در جستجوی

۱- ۳۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۲۲.

۲- ۳۵) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۷.

آن است کفایت می کنـد؛اما برای کسانی که نمی خواهنـد بار مسـئولیت را بپذیرنـد،و پیوسـته در صدد یافتن بهانه هایی برای فرار کردن از این بارنـد(و از روز قیامت نمی ترسـند و به ملامت نفسـهای خود گوش نمی دهنـد)،شـتاب ورزیـدن در رساندن قرآن و عرضه کردن یکباره همه آن به ایشان،هیچ چیز را در زندگی آنان عوض نمی کند،و سـبب آن است که مشـکل ایشان کمی آیات نیست،بلکه مشکل این است که /۱۷ خواهان ایمان نیستند و نمی خواهند بار مسئولیت را بر دوش بکشند،و در این صورت از شـتاب ورزیدن و عجله کردن چه حاصـلی به دست می آید؟ به همین گونه است علاج انسان که مشتمل بر بسیاری از صـفات منفی همچون جـدل و راحت طلبی و بهانه تراشـی و اراده فجور و در پی آن تکذیب قیامت و گریز از مسـئولیت در دنیـا و رسـتاخیز و رسـیدگی به حسـاب و جزای در آخرت است، که این همه یک مرتبه صورت پـذیر نمی شود،بلکه مسـتلزم داشـتن برنامه پرورشی تدریجی است که بر اثر آن بتواند انسانیت را از حضیض باطل برکند و آن را به قله حق برساند و آن را در افقهای کمال و راهیابی به اوج برساند.و این همه مقتضی آن است که در طرح اصطلاحی اسلامی پیشرفت تدریجی در نظر گرفته شود.

لاٰ تُحَرِّکْ بِهِ لِسٰانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ

-زبـان خود را برای شـتاب دادن به قرآن مجنبـان.» ابن عبـاس گفت:پیامبر(ص)چنان بود که چون قرآن بر او فرود می آمـد،از شدت دوست داشـتن آن و حرصـی که برای گرفتن و به خاطر سپردن آن داشت که مبادا آن را فراموش کند،در جنباندن زبان خود و خوانـدن قرآن شـتاب می ورزیـد،و خـدا او را از این کار منع کرد؛ (۱) و در الـدر المنثور از مجاهـد نقل شده است که گفت:رسول اللّه(ص)از ترس فراموش کردن قرآن آن را بر زبان می رانـد،پس به او گفته شد که:ای محمد! (۲) ما تو را از شرّ فراموشی حفظ می کنیم،و بر این نظر چند

ص: ۱۵۸

۱- ۳۶) -همان منبع.

۲- ۳۷) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۲۸۹.

ایراد وارد است:

نخستین آنها:نهی کردن رسول(ص)از فعلی بدین معنی نیست که از پیش چنین می کرده است،پس این درست نیست که او از فراموشی بیم داشت در صورتی که به یقین این را می دانست که خدا قرآن را به او الهام می کند و قرآن در قلب او تثبیت می شود؛و پیامبر اکرم ما(ص)را خدا از کارهای فراوانی از قبیل اطاعت کافران و منافقان نهی کرد،پس آیا لازم است از این نهی چنان بفهمیم که او فرمانبردار ایشان بوده است؟هرگز حبیب خدا چنین نبوده است،و از این گونه است گفته خدای تعالی: یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللّهَ وَ لاٰ تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً . (۱)

دومین آنها:خداوند متعال برای پیامبرش(ص)بیان کرده است که او چیزی از قرآن را فراموش نخواهد کرد و گفته است: سَنُقْرِئُکَ فَلاٰ تَنْسیٰ ، (۲) و گمان بردن به این که رسول اللّه(ص)از فراموشی بیمناک بوده،بدین معنی است که(و العیاذ باللّه)در وعده خدا و این گفته او شک داشته است.

سومین آنها:قرآن آشکارا انگیزه به فکر افتادن پیامبر را در شتاب ورزیدن نسبت به قرآن بیان کرده و آن را ترس وی از این که ممکن است اوضاع و احوال چنان شود که جمع کردن قرآن و خواندن آن بر مردم و بیان کردن معانی آن برای ایشان میسر نشود.یا این که وی به هدایت مردمان اهتمام فراوان داشته و حتی نزدیک بوده است /۱۷ که جان خود را در این راه از دست بدهد،تا آن حد که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفت: فَلَعَلَّکَ بٰاخِعٌ نَفْسَکَ عَلیٰ آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً . (۳)

چنان می نماید که آن کسان که در فهم آیه گرفتار خطا شده اند،این تصویر فنی در تعبیر قرآن را بد فهمیده بوده اند که: لاٰ تُحَرِّکْ بِهِ لِسٰانَکَ -در صورتی که

ص:۱۵۹

۱- (۳۸) -الأحزاب/۱.

۲- (۳۹) -الأعلی/۶.

۳- (۴۰) -الکهف/۶.

این اسلوب در آیات کریمه قرآن رایج است.

إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ

-جمع کردن(آیات)و به صورت کتاب و قرآن در آوردن آن بر عهده ما است.» یعنی جمع کردن آیات آن به صورتی که هیچ چیزی از آن از قلم نیفتد،و کلمه جمع شامل تألیف و تنظیم نیز می شود و همین ما را به درک این مطلب راهنمایی می کند که خدای تعالی قرآن را از تحریف و از کاهش و افزایش آن حفظ کرده و خود تألیف آیات آن را سوره به سوره متکفل بوده است،و بنا بر این تألیف قرآن به صورتی که اکنون در دست ما است از کار مسلمانان نیست،بلکه کاری است که رسول اللّه(ص)به امر خدای عزّ و جلّ انجام داده است،که علاوه بر این تکفل قراءت آن به شکل صحیحی که خود او خواستار آن بوده نیز به فرمان او صورت پذیرفته است.و شاید در این گفته اشاره ای به اندیشه قرائتهای هفتگانه قرآن نیز وجود داشته باشد،و آن این که چنین طرز تفکر از خود قاریان قرآن بوده و از جانب خدا دلیلی برای آن نازل نشده است.بلی،خدا قرائت صحیحی را به پیامبر خود آموخت و او همان را به مسلمانان تعلیم کرد.

این گفته خداوند متعال: إِنَّ عَلَیْنا بدین معنی نیست که خدا خود آیات را جمع کرده و خوانده...بلکه بدان معنی است که اشخاص مأمور به این وظیفه را آماده ساخته و اوضاع و احوال مساعد برای این هدف را تحقق بخشیده است،و پیامبر تا رسالت خود را به پایان نرساند و قرآن را برای مردم نخواند،و به فرمان او قرآنی با تعیین ترتیب سوره ها نوشته نشد،از دنیا نرفت.

در این جا اشاره به این مطلب شایسته است که امام علی(ع)نخستین کسی بود که در زندگی رسول اللّه(ص)و پس از او تمام قرآن را نوشت،و این از مهمترین نقشهای تمدنی است که او /۱۷ -علیه السلام-به ایفای آن پرداخت،بدان جهت که از بین رفتن ارزشهای تمدنی و فرهنگی برای هر ملت و امت به معنی پایان یافتن دور و نقش آن امت است؛اگر خط سیر آن امت و خط سیر رهبری آن برای مدتی از زمان انحراف حاصل کند،ارزشها به عنوان ضامن بازگشت آن به

مسیر اصلی کار خود را می کند،ولی اگر خود ارزشها منحرف شود دیگر ضامنی برای بازگشت وجود نخواهد داشت...و این همان عاملی است که توجه کننده تعهد خدا به جمع کردن قرآن و خواندن و بیان کردن به عنوان ضرورتی حکیمانه و به مقتضای حکمت بالغه است،از آن جهت که اسلام دین انسان تا روز قیامت است و اجازه آن نیست که چیز دیگری جای آن را بگیرد،پس چگونه ممکن است پروردگار پر لطف ما اجازه آن بدهد که با تحریف قرآن فرصت هدایت شدن برای بشریت از دست برود؟ فَإِذٰا قَرَأْنٰاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ -پس چون آن را خواندیم،از این خواندن پیروی کن.» در مجمع البیان آمده است:یعنی جبرییل آن را به فرمان ما بر تو خواند،از «قرآن»آن یعنی از قرائت آن پیروی کن،و معنی آن این است که:هنگامی آن را بخوان که جبرییل از خواندن آن فارغ شده است،و به قولی:یعنی به احکام حلال و حرامی که در آن آمده است عمل کن؛ (۱) و در نصوص آمده است که قرآن یکباره در شب قدر در ماه رمضان بر پیامبر(ص)نازل شد،و خداوند متعال بر حسب حکمت خود او را به خواندن آن برای مردم در مناسبتهای مختلف مأمور می کرد.و حکمت الاهی بر رسول(ص)واجب کرده بود که در میان مردم باشد و حرکت کند و در پرتو مقتضای آیات و به اندازه مردمان را رهبری کند تا جامعه اسلامی پاکیزه ای ساخته شود،و از آن جا امت حنیف اسلامی در پرتو آیات وحی شده پدید آید،و-به دنبال آن-قلب پیامبر و دیگر مؤمنان از طریق قرآن قرار و آرام پیدا کند،و بنا بر این قرآن تنها برای خواندن و حفظ کردن آن نازل نشده،بلکه برای آن فرود آمده است تا مردمان اوامر آن را عملی سازند و از راهبری آن در زندگی بهره مند شوند.

این امر ما را به آن هدایت می کند که خدا انسان را برای فهم آیات قرآن موفق می سازد تا حجت بالغه او صورت اتمام پیدا کند،پس اگر کسی به آن ایمان

۱- (۴۱) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۷.

آورد و از راهنمایی آن بهره مند شود،قلب او با اضافه شدن معرفت وی نورانیت پیدا می کند،و اگر بدان کفر ورزد،قلب او سخت و با کفر مهر و موم می شود.

شاید در این بصیرتی است که هر دعوت کننده رسالی به آن نیازمند است، و آن ضرورت چالش کردن ۱۷/ با واکنشهای خود او است،بلکه واجب است که از برنامه های حکیمانه آن پیروی کند و در هر گامی که می خواهد بردارد منتظر اذن و اجازه و زمان مناسب باشد.

امام صادق(ع)گفت:«ای مفضّل!قرآن در بیست و سه سال نازل شد،و خدا می گوید: شَهْرُ رَمَضٰانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ ،و گفت: إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبٰارَکَةٍ إِنّٰا کُنّٰا مُنْذِرِینَ ،و گفت: لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وٰاحِدَةً،کَذٰلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤٰادَکَ ،مفضل گفت:ای مولای من!پس تنزیلی که خدا یاد کرده چنین است،و چگونه وحی در بیست و سه سال آشکار شد؟گفت:آری ای مفضّل! قرآن را در ماه رمضان به او عطا کرد،و آن را تبلیغ نمی کرد مگر در آن وقتی که شایسته خطاب بود،و به ادای آن نمی پرداخت مگر در هنگام امر و نهی». (۱)

ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنٰا بَیٰانَهُ

-سپس بیان کردن آن بر عهده ما است.» یعنی توضیح دادن معانی و بیان حقایق و تأویلهای آن،تا برای انسان حجتی بر خدا باقی نماند،و خدا در دنیا و آخرت بر انسان حجت بالغه داشته باشد.

اما این که خدا چگونه قرآن کریم را برای همه مردم بیان می کند،شاید از سببهای آن اینها باشد:این که خدا دعوت کنندگانی به قرآن و راهنمایانی به آن را برمی انگیزد،و صاحبان بصیرت نافذ را برای تفسیر و بیان آن فراهم می آورد،و سپس خدا را بر انسان دو حجت است،یکی باطنی که عقل و خرد او است،و دیگری ظاهری که رسالت الاهی و رسولان او است،و این دو در و جدان هر انسان درست با یکدیگر تلاقی پیدا می کند،پس آنچه قرآن از ارزشهای راستی و دادگری و نیکوکاری به آن فرمان می دهد،عقل نیز به آن فرمان می دهد،و این یکی از

۱- ۴۲) -تفسیر البصائر،ج ۵۰،ص ۵۶۹.

راههای بیان قرآن است،زیرا که با فطرت و و جدان و عقل انسان و عرف عام در نزد عقلا مطابقت دارد.

سبب دیگری برای بیـان قرآن نیز وجود دارد:و آن این که پاره ای از قرآن پاره دیگر آن را تفسیر می کنـد،چنان که کلمه ای /۱۷ در سیاق قرآن نیست مگر این که همـان سیاق پیش یا پس از آن به بیان مصادیق و مثالهای تاریخی آن پرداخته و شواهد واقعی آن را نقـل کرده،و مردمـان را از حیرتزدگی دربـاره آن بیرون آورده است،و آشـکارترین مثال برای ایـن امر سوره الاخلاص است که هر کلمه در آن تفسیری برای کلمه پیش از آن محسوب می شود،چنان که تفسیر قُلْ پس از آن گفته او: هُوَ اللّٰهُ است،و تأویل هُوَ» : اَللّٰهُ و تفسیر صـمد این که زاده نشده و فرزند ندارد،و نیز آن که مجملهای موجود در یک سوره را مفصـلهای سوره ای دیگر توضـیح می دهـد،و بـدین گـونه است که خـدا قرآن را آمـاده برای ذکر و یـادآوری به صورتهـای گوناگون ساخته است.

[۲۰-۲۵]

ولی آیا آدمی به این بیان قانع می شود و نفس او به حجتها الزام پیـدا می کند؟ کَلّاٰ -هرگز» چرا که می خواهد آنچه را که در پیش دارد دروغ شـمارد: لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ و به همین سبب است که از هوای نفس خود پیروی می کند،و از عقلی که رفتار و کردار او را محدود می سازد فرمان نمی برد،و کسـی که پیرو هوای نفس است به هیچ حدّ و اندازه و ارزشی پایبند نمی ماند.و عنوان پیروی هوای نفس دوستی دنیا است که ترک آخرت نتیجه ای از آن است.

بَلْ تُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ* وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ

بلکه زودگـذر(دنیا)را دوست می داریـد*و دیررس(آخرت)را رها می کنید،» و این ریشه هر گناه در نزد انسان است،چنان که رسول اللّه(ص)در حدیث مشـهور خود از آن یاد کرده است:«دوستی دنیا سر هر گناه و خطا است».و خدا گفته است«العاجله»و نگفته است(دنیا)زیرا که می خواسته است از صفتی

از آدمیان سخن بگوید که آنان را به دویدن در پی مال اندک و فناپذیر دنیا و ترک کردن آخرت برمی انگیزد،و این بدان جهت است که آدمی دوستار هر چیز پیش افتاده و در دسترس و معجّل است،و آن را بر چیزهای وعده دار و مؤخر و مؤجل ترجیح می نهد،بدون آن که به آن مصلحت کلی و اساسی که در آنها وجود دارد نگاه کند،و از همین روست که دیناری معجّل را بر هزار دینار مؤجل ترجیح می دهد،در صورتی که گاه هیچ دلیلی برای نفی و طرد آنچه در آینده خواهد آمد ندارد.

درمان این مشکل بشریت با ایجاد توازن در فهم او میان حال و آینده صورت پذیر می شود،و به همین جهت قرآن در این مورد از روش یادآوری و مصور ساختن صحنه های آخرت استفاده می کند که سبب بهتر /۱۷ حاضر شدن آنها در ذهن و فهم می شود،و این چیزی است که در آیات آینده آن را خواهیم خواند.

وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ

-چهره هایی در آن روز(از شادی)تر و تازه است.» کلمه ناضِرَةٌ فراگیر همه معانی زیبایی و نیکی و جمال و شادمانی است که حکایت از نفسی مطمئن و خرسند می کند که به رحمت خدا آکنده از سرور و آرزومندی است.در المنجد آمده است:نضر الوجه یعنی صورت نرم و نیکو شد و زیبایی پیدا کرد،که در این صورت آن را ناضر و نضر و نضیر گویند و سیم و زر را أنضر گویند و تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ یعنی درخشندگی و رونق نعمت در چهره های ایشان مشاهده می شود. (۱) چهره های مؤمنان در روز قیامت از فرح و شادی ملاقات با پروردگار خویش و خرسندی او و پاداش نیکی که به ایشان می دهد،تر و تازه و خرم است،و حدّ اعلای این خوشبختی نظر کردن ایشان است به پروردگارشان بدان گونه که او را از نامهای نیکوی(اسماء الحسنی)او می شناسند، و از نشانه های بزرگی و جلال او مشاهده می کنند،و با انتظاری که از بخششها و

۱- ۴۳) -المنجد،ماده نضر.

نعمتهای او دارند،در بحبوحه امیدواری و عنفوان خرسندی و جشن و سرور دوستی و نزدیکی و آبشاری پیوسته از نور درخشان الاهی جایگزین اند.

إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ

-به پروردگار خویش نگران.» نخست:معنی آن نگاه کردن با چشم است،و از این لحاظ اختلافی وجود دارد و دو نظر ارائه شده است:

دیگر آن که:نظر به معنی دیدن و رؤیت است،و معنی چنان می شود که با چشم به خدا می نگرند،و این را از کلبی و مقاتل و عطاء و جز ایشان نقل کرده اند،و همهٔ اهل سنت را رأی چنین است(و این رأی رد شده و گفته اند:) چنین چیزی جایز نیست،بدان جهت که هر چه با چشم به آن بنگرند،طرف اشارهٔ با حدقه و دیدن و ملاحظه کردن است، /۱۷ و خداوند متعال برتر از آن است که با چشم طرف اشاره قرار گیرد،به همان گونه که منزه از آن است که با انگشت دربارهٔ او چنین اشاره ای صورت بگیرد.

دوم:نظر به معنی انتظار است،و در این باره چند گفته وجود دارد:

الف:معنی آن این است که منتظر و چشم به راه پاداش پروردگار خویش است،و این روایت شده از علی(ع)،و هماهنگ با آن است آنچه شیخ الطائفه در ردّ بر کسی که اعتراض بر تعدّی نظر با لفظ«إلی»گفته است.

ب:این که معنی آن آرزومند تجدید کرامت بودن است،چنان که گفته می شود:چشمم کشیده شده به سوی خدای تعالی است(عینی ممدوده الی اللّه تعالی)یا چشمم خیره شده به سوی فلانی است(أنا شاخص الطرف الی فلان).

ج:معنی این است که آزمندیها و آرزوهای خود را از هر چیز جز خدای تعالی بریده اند. (۱)

و آنچه به نظر من می رسد این است که نظر در این جا به هر دو معنی

۱- ۴۴) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۳۹۸ با اندکی تصرف.

حقیقی و مجازی به کـار رفته است،و امّـا مجازی بـدان سـبب که مؤمنان در روز قیامت آرزوی پاداش و کرامت از پروردگار خویش دارنـد و آرزومنـدی خود را از همه جز از او قطع می کننـد،و...و...و امـا حقیقی بـدین معنی که به پروردگار خویش با بصـیرتها و بینشـهای خود نظر می کنند نه با بصـرها و چشـمها،و این بینایی از طریق آیات و نور او صورت پذیر می شود که بر اثر اکرام خداوند متعال نسبت به بندگان پرهیزگار خود تجلی پیدا می کند.

اما نظر به ذات خدا غیر ممکن است،و چنین گفتاری مسـتلزم فرض کردن جسدی برای خدا است،و این از فرهنگهای مشرکانه ای است که همراه با فرهنگهای وارداتی از جز جهان اسلام به بعضی از مسلمانان سرایت کرده است.

چگونه نظر کردن به خـدا روا است در صورتی که چشم نمی توانـد همه آیـات او را به تمـامی احسـاس کنـد؟آیا هیـچ در آن انـدیشه کرده ای که از نزدیک به خورشـید نگاه کنی؟آیا چشـمت نخواهـد سوخت؟آیا هیـچ شـده است که چنـد لحظه ای به خورشـید بنگری؟و خورشـید،در مقـایسه بـا نورانیت قـدس پروردگـار،آیتی کوچـک و متناهی در کوچکی است!خـدا بر کوه تجلّی کرد و کوه فرو ریخت و به صورت زمین هموار درآمد،پس چگونه ممکن است که این بشر ضعیف تاب تحمل تجلیات پروردگار را جز به آن اندازه که ۱۷/ خدای سبحانه و تعالی بخواهد داشته باشد؟ در حدیث از صفوان بن احمد آمده است که گفت:بـا ابـو عبـد اللّه(امـام صـادق-علیه السـلام-)دربـاره آنچه از دیـدن(ذات خـدای عزّ و جـلّ)روایت شـده است سـخن می گفتم،پس گفت:«خورشید یک جزء از هفتاد جزء از نور کرسی است،و کرسی یک جزء از هفتاد جزء نور عرش،و عرش یک جزء از هفتـاد جزء نور حجـاب،و حجاب یک جزء از هفتاد جزء نور سرّ،پس اگر راست می گوینـد چشـمان خویش را از نور خورشیدی پر کنند که ابری آن را نپوشانده باشد!!». (۱)

۱- ۴۵) -بحار الانوار،ج ۴،ص ۴۴.

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بٰاسِرَةٌ

-و چهره هایی در آن روز گرفته و عبوس است.» آن وجوه مجرمان است که قیامت وعده گاه رو به رو شدن آنان با رسوایی و عذاب و خواری است،و گرفته و عبوس بودن روهای ایشان حکایت از درون جانهای ایشان می کند که آکنده از نومیدی و بدبینی و ترس از چیزهایی است که با آنها رو به رو خواهند شد.

تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهٰا فٰاقِرَةٌ

-یقین دارند که بلایی بر سر ایشان خواهد آمد و ستون فقراتشان را خرد خواهد کرد.» در المنجد آمده است:فاقره،جمع آن فواقر،به معنی بلا و مصیبت سخت است و تو گویی فقرات پشت بدن را می شکند،و فقره به معنی کار بزرگ است، (۱) و گنهکاران در روز قیامت در معرض هجوم خیالات و ترسی قرار می گیرند که انتظار آن را دارند،و این خیالات به خودی خود عذابی بزرگ محسوب می شود.

[۲۶-۳۰]

اینها حقایقی از روز قیامت است که بر هر انسان پیوسته در یاد آنها بودن واجب است،چه ایمان به آن به طرز تفکر و اندیشه آدمی توازن می بخشد، و او را به تسلیم شدن به حق و عمل کردن به آن می راند،ولی حجابها میان او و ایمان آوردن به چنین آینده ای حایل می شود و آن را تکذیب می کند،ولی آیا /۱۷ این تکذیب می تواند چیزی از حقایق را تغییر دهد؟هرگز...آیا تکذیب کننده مرگ می تواند آن را از میان بردارد،یا گریزگاهی از آن برای خود پیدا کند؟البته نه...

پس حرکت مرگ به سوی ما و حرکت ما به سوی آن امری حتمی است،و چنین است درباره ایستگاههای قیامت.و در آن هنگام که آدمی با رنج کمر شکن در دنیا رو به رو می شود،پرده ها از برابر چشمان وی به کنار می رود و با وضوح حقایق را می بیند و با صراحت به آنها اعتراف می کند،و در ژرفنای جان خود از تکذیبی که کرده بود پشیمان می شود،و هیچ رنج و محنتی بزرگتر از مرگ،و هیچ ساعتی بر آدمی در دنیا سخت تر از ساعت جان کندن نیست.

ص: ۱۶۷

۱- ۴۶) -المنجد،ماده فقر.

كَلاّٰ إِذٰا بَلَغَتِ التَّرٰاقِيَ

-به راستی در آن هنگام که جان به استخوانهای ترقوه و چنبر گردن رسد.» ترقوه دو استخوان است که میان گودی پیشین گلو و سرهای دو شانه قرار دارد، (۱) و صاحب مجمع البیان گفته است:تراقی جمع ترقوه است،و آن قسمت پیشین حلق است در بالای سینه که نفس در هنگام مرگ به آن جا بالا می آید و بانگ خر خر (۲) در هنگام سکرات مرگ از همین گونه نفس کشیدن پدید می آید.و رسیدن روح به تراقی کنایه از بالا آمدن و نزدیکی بیرون رفتن و جدا شدن آن از بدن است،و شاید این حقیقتی باشد که شخص مشرف به مرگ در سکرات موت آن را مشاهده می کند.

وَ قِيلَ مَنْ رٰاقٍ

-و می گویند کدام پزشک است(که افسون کند)؟» یعنی کسان شخص مشرف به مرگ می گویند:من راق:کدام پزشک شفادهنده است که او را معاینه و مداوا کند،و به قولی معنی آن است که:

فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب با یکدیگر در جدالند که کدام یک حامل روح او باشند و آن را بالا برند(یرقی بروحه) (۳) که رازی و زمخشری و صاحب تفسیر فتح القدیر چنین نظر داشته اند،و شاید منظور اشاره به رقیه(یعنی دعاها و تعویذهایی که بر کاغذ برای شفا می نویسند)بوده باشد که در این صورت معنی آن می شود که خود وی یا کسانش در جستجوی کسی بر می آیند که این رقیه را بنویسد و شفا حاصل شود.

وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرٰاقُ

-و بدانست که از دنیا جدا می شود.» ظنّ به معنی یقینی است که به حدّ تصوّر می رسد و شبیه رؤیت و دیدن است،پس شخص در حال مرگ حقیقت مرگ و آخرت را می بیند و در این هنگام است که یک دست خود را جمع می کند و می فشارد و دیگری را می گشاید،و بدین

۱- (۴۷) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۳۰.

۲- (۴۸) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۰۰.

۳- (۴۹) -همان منبع،ص ۴۰۱.

گونه است که با روح خود و حرکات نومیدانه آن با سکرات مرگ دست و پنجه نرم می کند.

وَ الْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ

-و ساق بر گرد ساق می پیچد.» از قتاده نقل شده است که:مقصود دو ساق پای او در هنگام جان کندن است،آیا ندیده ای که چگونه یکی از آن دو را بر دیگری می زند؟و حسن گفت:

مقصود دو ساق است که در کفن پیچیده می شوند،و به قولی:چون بمیرد،ساقهایش خشک می شود و یکی به دیگری می چسبد، (۱) و شعبی و ابو مالک گفته اند:از آن روی است که قوت از آن خارج می شود و به صورت پوستی درمی آید و پاره ای از آن بر گرد پاره ای دیگر می پیچد،و به قولی:اضطراب پیدا می کند و پیوسته یکی از آن دو را دراز می کند و دیگری را جمع.و شاید در آیه اشاره به سختیها و دشواریهایی باشد که انسان در هنگام مردن با آنها رو به رو می شود،و من اشاره ای به این معنی در تفسیر القرطبی دیده ام که گفته است:یعنی سختی به سختی متصل می شود، سختی پایان دنیا به سختی آغاز آخرت،که ابن عباس و حسن و جز ایشان چنین گفته اند...و ضحاک گفت:دو کار سخت بر او جمع می آید...و اعراب ساق را جز در محنتها و سختیهای بزرگ به کار نمی برند و از این گونه است گفته ایشان:

قامت الدنیا علی ساق،و قامت الحرب علی ساق. (۲)

هنگامی که آدمی این دنیا و هر چه و هر کس را که در آن است ترک می کند و از آنان جدا می شود،به عدم و نیستی باز نمی گردد،بلکه از دوری و فراق پروردگار خویش به لقاء و ملاقات بزرگ او انتقال پیدا می کند.

إِلیٰ رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ

-در آن روز راندن به سوی پروردگار تو است.» /۱۷ گفته اند:یعنی پایان یا نهایت رانده شدن هر نفس به توسط فرشتگان به

ص: ۱۶۹

۱- ۵۰) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۳۲.
۲- ۵۱) -الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۹،ص ۱۱۲.

سوی پروردگار است،و این درست است،ولی به نظر من چنان می رسد که «المساق»در این جا به معنی المصیر یعنی بازگشت است،که پس از رسیدگی حساب آدمی را فرشتگان به جایگاه و بازگشتگاه او می برند:یا فرشتگان رحمت آدمی را به بهشت سوق می دهند،و یا فرشتگان عذاب او را به جهنم می رسانند،و در این هر دو بازگشت به خدای یگانه و کار به فرمان او است،پس آدمی بسیار نیازمند به آن است که این حقیقت را بشناسد و به آن ایمان آورد،که همین شناخت روح تسلیم به خدا و تلاش برای نزدیک شدن به او را در وی برمی انگیزد.

[۳۱-۳۵]

و در آن هنگام که آدمی به لقای پروردگار خویش مؤمن نباشد،از راه راست منحرف می شود و واجباتی را که انجام دادن آنها بر عهده او است ترک می کند.

فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰى* وَ لٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى

-پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد*بلکه تکذیب کرد و رویگردان شد.» گفته اند:مال خود را به صدقه نداد تا ذخیره ای برای او در نزد خدا باشد،و همچنین نمازهایی را که خدا به گزاردن آنها فرمان داده بود ادا نکرد، (1) و درست تر حمل تصدیق در این جا بر معنای اصلی آن یعنی تصدیق ایمان به عمل و باطن به ظاهر و بالعکس است،و این گونه فهم آیه کلمه را چندان وسعت می بخشد که بسیاری از مفردات و مصداقها و از جمله آنها انفاق را نیز شامل می شود.به همان گونه که صلات کنایه از پیوستگی و نزدیکی به خالق و رمز اتصال با خلق است،و بدین گونه این دو آیه یکدیگر را تفسیر می کند،که در آنها تکذیب نقیض تصدیق است و تولی نقیض تواصل،و تکذیب کننده حق مرتکب دو گناه می شود:یکی تصدیق نکردن و ترک صلات و دیگری تکذیب و تولی،و دور شدن انسان از حق تنها علاقه او را با خدا و رسولش قطع نمی کند،بلکه مایه قطع علاقه او با مردم نیز هست،چه در میان آنان بر مرکب غرور و تکبر سوار می شود.

ص:۱۷۰

۱- ۵۲) -همان منبع،ص ۱۱۳.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلیٰ أَهْلِهِ یَتَمَطّی

-سپس خرامان و مغرور نزد کسان خویش می رود.» ۱۷/ اصل تمطی تمـدّد بدن از کسل و تنبلی،و مأخوذ از لوی مطاه(پشـت کرد) است و گفته اند که:آن اشاره به تبختر بر روش قرآنی در یاد کرد از صـفات با تصویری آشـکار است،و شاید اعم از این نیز باشد،چه دلالت بر حالت عدم مسئولیت و اشتغال به لهو و لعب به جای تلاش و اجتهاد دارد.

سپس خداونـد متعال تهدید می کند که هر کس چنین صـفاتی داشـته باشد، گرفتار عذابی پس از عذاب دیگر می شود،و می گوید:

أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ* ثُمَّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ

-و ای بر تـو پس وای بر تـو* سـپس وای بر تـو پس وای بر تـو.» عبـد العظیـم بـن عبـد اللّٰه الحسـنی گفـت:از محمـد بن علی الرضا(ع)درباره این دو آیه پرسش کردم،گفت:«خدای عزّ و جلّ می گوید:دور بمانی از خیر دنیا و دور بمانی از خیر آخرت». (۱)

اصل کلمه وعیـد و تهدیـد و معنای آن چنین است:آنچه نمی پسـندی به تو نزدیک می شود و تو دوست و مصاحب آنی،و در روایت آمده است که:رسول اللّٰه(ص)دست ابو جهل را گرفت و سپس به او گفت: أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ ثُمَّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ و آن گـاه ابـو جهـل گفت:به چه چیز مرا تهدیـد می کنی؟نه تـو می تـوانی و نه پروردگـارت،و قرطـبی گفت که معنـای آن«وای بر تو»است.

[۳۶-۴۰]

و قرآن برای انسان انحراف او را از حق و کفر ورزیدنش را به آن زشت و ناپسند می داند و می پرسد:

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً

-آیا آدمی چنان می پنـدارد که او را بیهوده رها می کننـد؟» هر چیز در زنـدگی آدمی او را به احاطه داشـتن تـدبیر خـدا بر او هدایت

ص:۱۷۱

۱- ۵۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۶۶.

می کند،و از فراگیر بودن رعایت خدا نسبت /۱۷ به زندگی او آگاه می سازد،و اگر چنین نمی بود زندگی از میان می رفت یا به صورت جهنمی غیر قابل تحمل درمی آمد،و آشکارترین همه آفرینش او است:چگونه لطف حق سبب آن شد که از صلب پدرش که در آن به صورت جانوری منوی و نادیدنی بود به زهدان مادرش بیاید،و سلامت و امنیت آن را چنان تأمین کرد که شکل پاره خون بسته ای پیدا کند،سپس به مراعات و حمایت و پرورش او پرداخت تا آفرینشی استوار و موزون پیدا کرد و...

پس آیا عاقلانه چنان است که بگوییم در آینده او را به حال خود رها خواهد کرد، در صورتی که پیش از این هرگز کسی را به حال خود رها نکرده است،بلکه هیچ چیزی در جهان نیست که بدون هدف و منظوری به حال خود رها شده باشد.

أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنى* ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّى* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى

آیا نطفه ای ترشح شده از منی نبود*که پس از آن همچون خون بسته شد و خدا او را آفرید و راست و به قاعده اش ساخت*و سپس از آن دو همسر مرد و زن آفرید.» به همان گونه که گذشتن از این مراحل برای انسان حتمی است،پیمودن جهان دیگر نیز حتمی خواهد بود،و همین اندیشه ارتباط دایمی میان سخن گفتن درباره آخرت را با سخن گفتن از مراحل آفرینش انسان و تطور آن تفسیر می کند،و آن کس که به تدبر در این باره بپردازد،به شناخت پروردگار خویش راه خواهد یافت که این از نشانه های لطف و حکمت و قدرت او است.و پس از آن که به تفکر درباره خودش و آفرینش پرداخت،لازم است این پرسش قاطع را برای شخص خود طرح کند:

أَ لَيْسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى

آیا کسی که چنین کرده، توانایی آن را ندارد که مردگان را زنده کند؟» هیچ یک از ما جوابی برای سؤال جز آن ندارد که:چرا.و در این هنگام است که به روز قیامت و حقایق جهان دیگر مؤمن می شود،زیرا که شک درباره جهان دیگر برخاسته از نادانی نسبت به قدرت بی حدّ و حصر خداوند متعال است.

سوره انسان

اشاره

ص :۱۷۳

فضیلت سوره:

از ابو جعفر(امام باقر)-علیه السلام-روایت شده است که گفت:

«هر کس سوره هل أتی را در هر روز پنجشنبه بخواند،خداوند صد حور العین باکره و چهار هزار غیر باکره به همسری او در می آورد و با محمد-صلّی اللّه علیه و آله-خواهد بود».

نور الثقلین/ج ۵ ص ۴۶۷ /۱۷

زمینه کلّی سوره

در آن بیندیش که زمانی هیچ چیزی نبودی تا از تو یاد شود،و سپس خدای حکیم توانا تو را از آمیخته ای به نام نطفه آفرید.در هدف این بیندیش که آیا چیزی جز آزمودن و امتحان کردن است؟ سوره انسان که در نفس آدمی ترس از آخرت را کشت می کند،بدین گونه آغاز می شود،و آن را معراجی برای تکامل و عروج شخصیت تا رسیدن به درجه نیکانی قرار می دهد که شخصیت بی نظیر ایشان به رنگ وفا کردن به نذر و بیم

ص :۱۷۵

داشتن از روز قیامت و از خود گذشتگی و دور بودن از شهوت مدح و دوستی تسلط بر دیگران رنگین شده است.

آیات این سوره مبارکه که در شأن خانـدان رسول-علیهم الصلاه و السلام- نازل شده،با بیان نعمتهای بهشت پیش می رود و آن را با وصف پادشاهی جاودانه می خواند،و می گوید که پروردگار بخشنده ایشان شراب پاکیزه به آنان می نوشاند.

و برای آن کـه آدمی در رؤیاهـای آرزومنـدی و گمـان زنـدگی نکنـد،سیاق قرآن به یـاد او می آورد که بهـای فردوس برین شکیبـایی نمودن در برابر حکم خـدا و اسـتقامت در برابر فشارهای گناهکاران و کافران و به یاد خـدا بودن در شب /۱۷ و روز است،و بیان می کند که گمراهان و ستمگران از آن روی به این عاقبت بد و شوم گرفتار شدند که یاد روز سنگین قیامت را از خاطر بردند.و در پایان سوره پروردگار به یاد ما می آورد که انسان،با اراده و خواستی که خدا به او ارزانی داشته،برای رفتن به راه خدا آزاد است.

سوره الانسان /۱۷ /۱۷

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۳۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ .هَلْ أَتی عَلَی اَلْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ اَلدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً (۱) إِنّا خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِیهِ
فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً (۲) إِنّا هَدَیْناهُ اَلسَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً (۳) إِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِیراً (۴) إِنَّ اَلْأَبْرارَ
یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً (۵) عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اَللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً (۶) یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِیراً (۷) وَ یُطْعِمُونَ اَلطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً (۸) إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اَللّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً (۹)
إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً (۱۰) فَوَقاهُمُ اَللّهُ شَرَّ ذلِکَ اَلْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نَضْرَهً وَ سُرُوراً (۱۱) وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّهً وَ
حَرِیراً (۱۲) مُتَّکِئِینَ فِیها عَلَی اَلْأَرائِکِ لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً (۱۳) وَ دانِیَهً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلاً (۱۴) وَ
یُطافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَهٍ مِنْ فِضَّهٍ وَ أَکْوابٍ کانَتْ قَوارِیرَا (۱۵) قَوارِیرَا مِنْ فِضَّهٍ قَدَّرُوها تَقْدِیراً (۱۶) وَ یُسْقَوْنَ فِیها کَأْساً کانَ مِزاجُها
زَنْجَبِیلاً (۱۷) عَیْناً فِیها تُسَمّی سَلْسَبِیلاً (۱۸) وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً (۱۹) وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ
رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً (۲۰) عالِیَهُمْ ثِیابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّهٍ وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً (۲۱) إِنَّ
هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً (۲۲) إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَیْکَ اَلْقُرْآنَ تَنْزِیلاً (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً
أَوْ کَفُوراً (۲۴) وَ اُذْکُرِ اِسْمَ رَبِّکَ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً (۲۵) وَ مِنَ اَللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً طَوِیلاً (۲۶) إِنَّ هؤُلاءِ یُحِبُّونَ اَلْعاجِلَهَ وَ
یَذَرُونَ وَراءَهُمْ یَوْماً ثَقِیلاً (۲۷) نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِیلاً (۲۸) إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شاءَ اِتَّخَذَ
إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً (۲۹) وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَنْ یَشاءَ اَللّهُ إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً (۳۰) یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ وَ اَلظّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُمْ
عَذاباً أَلِیماً (۳۱)

معنای واژه ها

۲ أمشاج:آمیخته،و مشجت هذا بهذا یعنی این را به آن آمیختم،و واحد امشاج مشج است.

۷ مستطیرا:یعنی پراکنده شده و به دورترین جا رفته.

۱۰ قمطریرا:بـا بـدی و شـرّ سـخت،و اقمطر الیوم اقمطرارا و یوم قمطریر و قماطر چنان است که گویی شـرّ پاره ای از آن به پاره دیگر پیچید و پیوسته است.و حسن بصری درباره این روز گفت:چه اسم سختی دارد،و خود از اسمش سخت تر است.

۱۳ زمهریرا:به سخت ترین درجه سرد.

۱۵ قواریرا:شیشه ای.

۲۸ و شددنا أسرهم:یعنی با منظم کردن دستگاههای بدن آفرینش ایشان را استحکام بخشیدیم،چه اصل معنی أسر بستن است،و اسیر بدان سبب بدین نام خوانده می شود که او را با بندها می بندند.

شما را در راه خدا طعام می دهیم

اشاره

شرح آیات:

[۱-۴]

چون انسان خـدای خود را بشـناسد،خدا نفس او را به وی می شـناساند.بنا بر این چون نفس خود را بشـناسد پروردگار خود را شناخته است،و در

هر جا که به تفکر بپردازد چیزی جز آیات صنع و گواههایی بر تدبیر خدای متعال نمی بیند.

مهمترین نشانه علمی که قرآن آن را بر آدمی القا می کند:حقیقت حدوث او پس از عدم است،و این که پس از فراموش شدن و مجهول بودن به صورت چیزی قابل ذکر در می آید.

هَلْ أَتیٰ عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً

آیا هنگامی از روزگار بر آدمی گذشت که چیزی یاد کردنی نبود؟» این نشانه و علامت که در ژرفنای انسان نفوذ می کند،و از آن به صورت استفهام تعبیر شده،ما را در هنگام تفکر در ابعاد آن چنان می کند که در فهم صیرورت و شدن زمانی در پیدایش خویش زندگی می کنیم،و این فهم و احساسی است که بر عقل می افزاید،و غرور را از میان می برد،و آدمی را به تراز حکمت بالا می برد.

درباره حرف«هل»اختلاف است؛بعضی گفته اند که در این جا به معنی«قد»یعنی(به تحقیق)است،و دیگران آن را استفهام تقریری دانسته اند، یعنی پرسشی است که پرسنده پاسخ آن را می داند و آن را بدان جهت طرح کرده است که از طرف دیگر اعتراف بگیرد.

به نظر من کلمات در استعمالهای ادبی متفاوت بر معنای لغوی خود باقی می مانند،چیزی که هست هدف به کار گرفتن آنها بنا بر سیاق مختلف می شود، پس هل-مثلا-در این جا به معنی استفهامی آمده،اما استفهام برای چیست؟ این وظیفه کلمات نیست بلکه مربوط به کسی است که آنها را به کار می برد.و مثال آن در عالم مادیات:سیاره ای است که انسان را بر خود حمل می کند.اما این که چرا و به کجا انسان حرکت می کند؟دیگر شأن و وظیفه سیاره نیست بلکه شأن انسان است.

امامان راهنما این آیه را به چند گونه تفسیر کرده اند که همین امر از ابعاد گوناگون آن خبر می دهد.مالک الجهنی گفت:از ابو عبد اللّه(امام صادق)(ع)

درباره این آیه پرسش کردم و او گفت:«مقدّری ذکرنا شده بود»، (۱) و زراره گفت که از ابو جعفر(امام باقر)-علیه السلام- درباره این آیه پرسیدم و او گفت:

«چیزی بود ولی یاد شده نبود»، (۲) و از امام باقر(ع)روایت شده است که گفت:

«در علم یاد شده بود،ولی در آفرینش یاد شده و مذکور نبود». (۳) و به همین گونه روایتهای فراوان وجود دارد که ما را به آن هدایت می کند که انسان پیش از پیدا کردن وجود مادّی در زندگی،از دو مرحله گذشته بوده است:

نخست:عالم تقدیر در علم خدا.

دوم:عوالم آفرینش و نشأت،همچون عالم اشباح(ارواح)و عالم ذرّ و عالم /۱۷ اصلاب و سپس عالم ارحام و در پایان عالم دنیا،و در این عالمها و پیش از دنیا آدمی-در علم خدا-چیز و شیء بوده،ولی در نزد آفریدگان به سبب حقارت متناهی خود مذکور نبوده است.

إِنّٰا خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشٰاجٍ

-ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم.» امام باقر(ع)گفت:«آب مرد و زن با یکدیگر آمیخته شدند»، (۴) به همان گونه که از لحاظ معنوی نیز این اختلاط وجود دارد،بدان سبب که آدمی حامل صفات وراثتی و نفسی و شکلی از هر دو طرف است که نماینده آن امتداد در تاریخ و مجتمع همچون نیاکان و پدران و دیگر خویشاوندان است،و امام علی(ع)در آن جا که انسان را با این گفته توصیف کرده:«و محل فرو ریختن آمیخته ها از آبشخورهای اصلاب»، (۵) به این مطلب اشاره کرده است،و از ناحیه سوم انسان زندگی دو گانه مهمی دارد،بدان جهت که در آغاز آمیخته ای دانسته های فطرت و

۱- ۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۶۸.

۲- ۲) -همان جا.

۳- ۳) -همان جا.

۴- ۴) -در همان منبع،ص ۴۶۹.

۵- ۵) -همان منبع،به نقل از نهج البلاغه.

عقل و ایمان،و شهوتهای هوا و جهل و انکار بوده که میان سپاهیان رحمان و یاران شیطان قرار داشته است.

بـدین گونه هر چیز در انسـان محتمـل دو تمایـل و دو رنـگ و دو برنـامه و دو وجهه است:حق و باطـل،خـدا یا شـیطان،عقل یا جهـل،ایمـان یـا انکـار،بهشـت یـا دوزخ،و چنـان می نمایـد کـه ایـن دوگـانگی بـه کلمـه أمشـاج نزدیکـتر اسـت،زیرا که کـار دوگانگیهـا(اختلاـط میـان آب مرد و آب زن،یا میان عوامل مختلف وراثتی از پـدران و مادران)مقـدمه ای برای این دوگانگی است،و دلیلی بر آن حکمت ابتلاء و در معرض آزمایش قرار گرفتن پس از بیان این دوگانگی است.

نَبْتَلِیهِ

-او را می آزماییم.» آزمودن در حیات آدمی در آن هنگام صـدق می کند که وی مختار باشد،و این بسـته به آن است که ۱۷/ آفرینش وی آمیخته از دو تمایل و دو آگاهی بوده باشـد که یکی از آنها خیر و دیگری شـر است.و برای انسان که زنـدگی را می گذرانـد و از نعمت وجود بهره منـد می شود،واجب است که از این مطلب آگـاه باشـد که ابتلاء و آزموده شـدن جزئی از وجود او است،و اگر چنین نمی بود،زنـدگی وی بی معنی و بی روح و بی هـدف می شـد...و درست به صورت سـیب گندیده ای در می آمـد که نه مزه دارد و نه بـوی خـوش،یـا آب متعفنی که نه به درد آشامیـدن می خـورد و نه به کـار شـست و شو و پاکیزه شدن.

مطلق بودن کلمه ابتلاـء دلیل بر آن است که آدمی به وسـیله هر چیز نیک یا بـدی که با او پیوسـتگی دارد،در معرض آزمایش قرار می گیرد،و اولین چیزی که به وسـیله آن آزمـایش می شود،نعمت آفریـده شـدن است،تـا معلوم شود که آیـا از پروردگار خویش که او را آفریـده و خود پیش از آن چیز یاد شده ای نبوده، سپاسـگزاری می کند،یا با این نعمت با انکار و کفران رو به رو می شود؟امـام بـاقر(ع)گفت:«پیامبر(ص)به علی(ع)گفت:بگو که نخستین نعمتی که خـدای عزّ و جلّ تو را با آن در معرض امتحان قرار داد و آن را به تو بخشید،کدام است؟ گفت:این که او-جلّ ثنائه-مرا که چیز یاد شده ای نبودم آفرید،گفت:راست

گفتی». (۱)

چون پروردگار ما اراده آزمودن انسان کرد،شرایط و لوازمی را که سبب مسئول شدن و در معرض امتحان قرار گرفتن آدمی است،برای او فراهم آورد،تا در آن هنگام که به کفران نعمت می پردازد حجتی علیه او باشد،و آن گاه که قصد ایمان آوردن و سپاسگزاری می کند،همچون وسیله شایسته ای در اختیار او باشد.

فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً

-پس او را شنوا و دانا آفریدیم.» گوش و چشم دو دریچه برای ارتباط میان عقل آدمی و آفریدگان است،و از مهمترین افزارهای معرفت و شناخت برای او به شمار می رود،و در نتیجه از آشکارترین وسایل اختیار او محسوب می شود:با گوش خود از اندرزها و آزمایشهای دیگران بهره مند می شود،و با چشم و بینش خود جنبه های گوناگون امور را می بیند و به اختیار خود راه و روشی را که خواستار آن است برمی گزیند،و این خود عاملی است که مسئولیت را بر او تحمیل و حجت را بر او تمام می کند،ولی خدا چنان می خواهد که کاملترین حجت بر ضد او اقامه شود،و به همین جهت راه را به او می نماید و طریق شناختن حق و باطل و درست و نادرست را به او نشان می دهد.

إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ

-ما راه را به او نشان دادیم.» ۱۷/ پس نشانه های راه درست برای بشر واضح و آشکار است،و خدا به توسط فطرت و عقل و رسالتها و رسولان آنها را به او نشان داده است،ولی او را مجبور نکرده است تا خلاف حکمت آزمون پذیری نبوده باشد،بلکه انتخاب یکی از دو راه خیر یا شر را به اختیار خود او واگذارده است.

إِمّا شاکِراً

-(که)یا سپاسگزار می شود.» یعنی از فطرت و عقل و هدایت پروردگارش پیروی می کند،و راهی را که در اختیار او قرار داده است می پذیرد و بر آن می رود،و در نتیجه برای نعمتهایی که در اختیار او نهاده است از او سپاسگزاری می کند که فرمانبرداری از او نیز از جمله

ص :۱۸۲

۱- ۶) -همان جا.

سپاسگزاریها است.

وَ إِمّا کَفُوراً

-و یا ناسپاس می شود و کفران نعمت می کند.» یعنی به ندای حق گوش نمی دهد،و راه خدا را نمی بیند و بر آن نمی رود، پس سپاسگزار نعمتهای پروردگارش نخواهد بود.و از آن جهت خداوند متعال از هدایت یافتن و کفران و کافر شدن با الفاظ شکر و کفر تعبیر کرده است که آنها اساس و نقطه اتکاء است،پس هر گمراهی و کفر و انحراف در زندگی آدمی کفران نعمتهای خدا،و هر هدایت و ایمان و عمل صالح شکر و سپاسگزاری پروردگار محسوب می شود.

حمران بن أعین گفت:از ابو عبد اللّه(ع)درباره این آیه پرسش کردم و او گفت:«یا از راه پیروی می کند که شاکر است،و یا آن را ترک می کند که کافر است». (۱) و در آن هنگام که آدمی به پروردگار خویش و نعمتهای او کافر می شود، به سوی عذاب سختی پیش می رود که برای هر کافر و ناسپاسی آماده شده است.

إِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِیراً

-آماده ساختیم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش.» قرطبی گفت:سلاسل:قید و بندهایی در جهنم است که در ازای هر سلسله هفتاد ذراع است، (۲) و رازی گفت:با سلاسل پاها را به گردنها می بندند و با غلها(اغلال)دستها را، (۳) ۱۷/ و شاید زنجیرها برای آن بوده باشد که تبهکاران را به وسیله آنها به یکدیگر می بندند و بر روی زمین می کشند،و غلها برای آن که یک دست و یک پای آنان را به گردنهاشان ببندند،و این جزای شایسته ای برای کافران است، زیرا که از آزادی بخشیده شده به ایشان در دنیا سوء استفاده کرده بودند و به همین سبب در آخرت با غل و زنجیر بسته می شوند و دیگر آزادی ندارند.و زنجیرها و غلهای آخرت تجسمهایی از همانندهای دنیایی آنها است،بدان سبب که هر که از

۱- ۷) -همان جا.

۲- ۸) -الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۹،ص ۱۲۳.

۳- ۹) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۴۰.

ارزشهای حق و راه هدایت پیروی نکند،و دنبال راهها و برنامه های بشری رود، گرفتار زنجیرهای بردگی و مشکلات و گرفتاریهای مختلف خواهد شد.

[۵]

اما شاکران و سپاسگزارانی که پروردگارشان به آنان نشان ابرار و نیکان عنایت کرده،نه تنها از زنجیرهای گمراهی و غلها و آتش آن در دنیا آزاد شده اند،بلکه در آخرت نیز از آزادی کامل برخوردار می شوند و پاداش شایسته خود را به خاطر سپاسگزاری و پیروی از رسالت خدای عزّ و جلّ دریافت خواهند کرد.

إِنَّ الْأَبْرٰارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كٰانَ مِزٰاجُهٰا كٰافُوراً

-نیکان از جامی می آشامند که نوشابه آن آمیخته به کافور است.» گفته اند:ابرار جمع برّ است؛و در صحاح چنین آمده است:و جمع برّ ابرار است،و فلان یبرّ خالقه و یتبرّره،یعنی فلانی از آفریدگار خویش اطاعت می کند. (۱) و قرآن معنی«ابرار»را در ضمن بیان صفات آنان تفسیر می کند،و از این راه معنی به صورتی بهتر و آشکارتر به ذهن نزدیک می شود و در آن رسوخ پیدا می کند.

آنچه ابرار در بهشت می نوشند،طعم و مزاجی آمیخته به صفات نیکوی کافور دارد که،به گفته ابن عباس،نام چشمه ای در بهشت است، (۲) و سعید بن قتاده گفت:برای آنان به کافور آمیخته و با مشک مهر بر آن نهاده می شود؛و به قولی:از کافور مقصود سفیدی و خوشبویی و خنکی آن است،بدان سبب که کافور نوشیدنی نیست، (۳) و مقاتل گفت:مقصود کافور این دنیا نیست، ۱۷/ ولی خدا آنچه را که در نزد او است به نام آنچه در نزد شما وجود دارد نامیده است تا دلها به آن هدایت شود. (۴) و از فواید کافور طبیعت سرد و از بین برده شدن تشنگی به توسط آن است،و هنگامی که با نوشیدنی آمیخته شود،برای بدن سودمندتر خواهد بود و این

۱- ۱۰) -الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۹،ص ۱۲۵.

۲- ۱۱) -همان جا.

۳- ۱۲) -همان جا.

۴- ۱۳) -همان منبع،ص ۱۲۶.

که گفته است«من کأس»(از جامی)کنایه از نوشیدنی موجود در آن جام است.

[۶]

عَیْناً یَشْـرَبُ بِهٰا عِبٰادُ اللّٰهِ -(از)چشـمه ای کـه بنـدگان خـدا از آن می نوشـند.» بـه چـه دلیـل در ایـن جـا کلمـه«بهـا»یعنی«از آن(چشـمه)»به کـار رفته است، مگر مردمـان از چشـمه آب نمی نوشـند نه«به چشم»؟گفته انـد که کلمه با معنی سـیراب شـدن همراه اسـت،یعنی از آن می نوشـند و به وسـیله آن سـیراب می شونـد...و امـام جعفر صـادق(ع)دربـاره این چشـمه گفته است که:«آن چشمه ای است که در خانه پیامبر(ص)می جوشد و از آن جا به خانه های پیامبران و مؤمنان روان می شود». (۱)

یُفَجِّرُونَهٰا تَفْجِیراً

-آن را می گشاینـد و روانه می سازنـد.» پس هر وقت که بخواهنـد به جانب چشـمه می رونـد که سـر به مهر است و آن را-به اجازهٔ خدا-می گشایند و از نوبر پاکیزه آن،چندان که بخواهند،می نوشیدند و سیراب می شوند.

در تفسـیر قرطبی آمـده است:مردی از ایشـان در میـان خانه های آنان به راه می افتـد و به طرف کاخهای آن بالا می رود و در دست او چوبی است که با آن به آب اشاره می کنـد و آب همراه او به راه می افتد و بر سـطح زمین هموار بدون چاله به طرف خانه هـا جاری می شود. (۲) و چنیـن پاداشـی را هر کس بـه صـورت فطری خواسـتار است،و از همین جـا قرآن مـا را به یک حقیقت مهم متوجه می سـازد،و آن این که به چنین نعمتی کسـانی جز ابرار دسترس پیـدا نمی کننـد،و در نتیجه نیکوکاریهایی که در دوران زندگی خود انجام داده بودند مستحق چنین پاداشی می شوند.

[۷]

یُوفُونَ بِالنَّذْرِ -به نذری که کرده اند وفا دارند و آن را به انجام می رسانند.» هر نذر و پیمانی را که بر خود پذیرفته اند به انجام می رسانند،آشکارترین

۱- ۱۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۷۷.

۲- ۱۵) -الجامع لاحکام القرآن،ص ۱۲۶.

مصـداقهای نذر در زندگی انسان عهدی است که خدا از او گرفته است،و او با نخستین میثاق در عالم ذرّ ایفای آن را بر عهده گرفته و بر خود واجب کرده است که پروردگار یکتای خود را بپرسـتد و از او فرمان برد و اولیای او را دوست بـدارد،و امامان راهنمای ما این معنی را بیان کرده انـد.امام رضا(ع)گفت: يُوفُونَ بِالنَّذْرِ - به نـذری وفاداری می کننـد که بر ایشان از ولایت ما گرفته شده است»، (۱) و نیز گفت:«به نـذری وفا می کننـد که در پیمان خدا بر عهده ایشان از ولایت ما گرفته شده است». (۲) و در آن هنگام که شخصـیت جامعه بر اساس وفاداری نسبت به تعهـدات است،چنین چیزی مایه افزون شـدن اعتماد و اطمینان در میان مردمان خواهـد شد،و جامعه را برای پیشـرفت و تمدن آماده خواهد ساخت،بدان جهت که تمدّن در حقیقت مجموعه ای از ارزشـهایی است که جـامعه به آن ایمـان دارد و به آنها وفادار است،و ریشه تمـدن تراکم پیـدا کردن کوششـها و فعالیتها است که این همه وابسته به اطمینان طرفینی است و آن از وفای به عهدها و پیمانها فراهم می آید.

اما دلیل این که ابرار ملتزم پیمانهای خویشـند و به نـذری که کرده اند وفاداری نشان می دهند،آن است که ایشان از هوسـها و هراسـهای قیامت آگاه اند و از آن بیم دارند،و خود را به درجه ای می رسانند که مثل چنان روزی خواسـتار آن درجه از ایمان و فرمانبرداری از خدای متعال است.

وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً

-و از روزی بیمناکند که شرّ آن آشکار است.» امام صادق(ع)گفت:«یعنی عبوس و ترشرو است»، (۳) و از علی بن ابراهیم نقل شـده اسـت که گفت:«مسـتطیر به معنی عظیم است». (۴) پس ترس حقیقی از آخرت همـان اسـت که سـبب ایمـان می شـود و آدمی را از خیانت کردن

ص: ۱۸۶

۱- ۱۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۷۷.

۲- ۱۷) -همان کتاب،ص ۴۷۸.

۳- ۱۸) -همان کتاب،ص ۴۷۷.

۴- ۱۹) -همان کتاب،ص ۴۷۸.

باز می دارد و همچنین از پیمانشکنی و دروغ و هر گناه دیگر،و او را به هر /۱۷ فضیلت و پاکی و پاکیزگی در دنیا رهنمون می شود،و به تعبیر دیگر:ترس از آخرت توشه راه آدمی در سفر کردن به سوی کمال است.و بدین گونه قرآن پیوسته آخرت را به یاد ما می آورد تا به صورت جزئی از حیثیت فرهنگی ما در آید و با شخصیتهای ما آمیخته شود،و رنگ نماینده اساسی زندگی می شود.

[۸]

صفت دیگر آن است که نزدیک شدن ابرار به پروردگارشان و به نعمتهای بزرگی که به آن می رسند،مسئولیت اجتماعی ایشان را در برابر ناتوانان و نیازمندان،با وجود نیازمندی خود ایشان به طعام،بر دوش آنان قرار می دهد.

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعٰامَ عَلىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً

-و به خاطر دوستی او به درویش و یتیم و مسکین خوراک می خورانند.» گفته اند: عَلىٰ حُبِّهِ -یعنی به خاطر دوستی خدا،و این از لحاظ معنی درست است،ولی سیاق کلام از دوستی خوراک خبر می دهد(بدان سبب که به ضمیر نزدیکتر است،و بدان روی که دوستی خدا(و وجه او)در آیه بعد به مناسبت اهمیتی که دارد مستقلا آمده و دلیلی برای تکرار وجود ندارد...).

این بدان معنی است که مراد از دوستی خوراک در این جا آن است که:

ابرار پس مانده خوراک خود را به دیگران نمی دهند،بلکه همان خوراک را که خود می خورند به ایشان می دهند و کارشان به حدّ از خودگذشتگی می رسد،بدان سان که با وجود دوست داشتن و نیازمند بودن به طعام آن را به دیگران می بخشند،و این از بهترین مراحل فداکاری و بخشندگی است،و تأکیدی بر آن است که انفاق کردن آنچه نفس آن را دوست می دارد،از شرایط قرآن برای رسیدن به درجه برّ است،چنان که خداوند متعال گفته است: لَنْ تَنٰالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمّٰا تُحِبُّونَ .

[۹]

گاه می شود که انفاق به منظور خود بزرگبینی و استکبار و برتری بر دیگران و گستردن تسلط بر ایشان صورت می گیرد.چنین انفاقی همراه با منت گذاشتن و ریاکاری است،ولی ابرار در انفاق کردن خود حالت خلوص دارند.

إِنَّمٰا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لاٰ نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزٰاءً وَ لاٰ شُكُوراً

-شما را در

راه خدا طعام می دهیم و پاداش و سپاسگزاری از شما نمی خواهیم.» ابرار در مقابل انفاق خویش و خدمتهایی که نسبت به دیگران انجام می دهند،به چیزی جز خرسندی خدا /۱۷ و پاداشی که او می دهد نظر ندارند،و این نشانه وجود توحید و یکتاپرستی در جانهای ایشان است،و به همین سبب خواستار کلمه ای حاکی از سپاسگزاری و امتنان نیستند.امام صادق(ع)گفت:«به خدا که این را بر زبان نیاوردند،بلکه آن را در خاطر خود پنهان کردند،و خدا از این پنهان کردن ایشان خبر داد،می گویند:ما خواستار پاداشی که با آن پاداش عمل ما را تلافی کنید،یا خواستار سپاسگزاری از شما نیستیم،بلکه به خاطر خدا و خواستار پاداش او بودن شما را اطعام می کنیم»، (۱) و این چیزی است که آنان را در بخشندگی دایمی نگاه می دارد،بدان جهت که به سبب پاداش ندادن دیگران به ایشان یا در مقابل پاداش ایشان حالت منفی گرفتن ایستار منفی اختیار نمی کنند.

[۱۰]

چگونه ابرار از خودپسندی و خوددوستی به این درجه عالی ارتقا پیدا می کنند؟چگونه دوستی مالی را که برای فراهم آوردن خوراک خود به آن نیاز دارند،و با وجود فطری نفسها بودن دوستی مال،این دوستی را از جانهای خود بیرون می کنند،آن هم در صورتی که مهمترین حاجت در نزد آدمی نیازمندی به خوراک است؟و از این بالاتر،چگونه بر غریزه دوستی تسلط بر دیگران و برتری یافتن در زمین را که بزرگترین غریزه در آدمی است،و همین سبب خروج آدم -علیه السلام-از بهشت شد،چنان پیروز می شوند که حتی چشم به یک کلمه سپاسگزاری در مقابل بخشش به دیگران که به ایشان گفته شود ندارند،یا هر پاداش و مکافات دیگری؟ پاسخ:ایشان در ضمیر خود با هراسهای قیامت زندگی می کنند،و همه همّ و غمّ ایشان رهایی یافتن از آن است.بنا بر این،در عالم دیگری به سر می برند که خواستها و توقعات دیگری جز خواستها و توقعات این جهان مادی محدود دارد،و این

۱- ۲۰) -همان منبع به نقل از أمالی شیخ صدوق.

را نیک می دانند که بهای نجات یافتن از آن روز وحشتناک و هولناک و فظیع، جلوگیری و پرهیز از آزمندی نفس و پرداختن به نگاهداری از ناتوانان و نیازمندان است،بدان سبب که مسئولیت اجتماعی در برابر ناکامان و تیره بختان یک امر اختیاری نیست که انسان آن را تحمل کند یا چنین نکند،بلکه یک واجب دینی است که به سرنوشت او در جهان دیگر وابستگی دارد،و عاقبت آن در نزد خدا است،و در آن هنگام که چنین حقیقتی در جان کسی رسوخ پیدا کند،دیگر در انجام دادن واجبی که بر عهده دارد هیچ سستی نشان نخواهد داد.

إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً

-ما از پروردگار خویش برای روزی ترش و صعب و سخت بیم داریم.» یعنی سخت و دشوار؛اخفش گفت:قمطریر:سخت ترین و پربلاترین روزها، (۱) و کسایی گفت:اگر روز دشوار و سخت باشد،آن را مقمطر می گویند. (۲)

شایسته چنان است که در این جا شأن نزول سوره را بر حسب گفته راویان و مفسّران فرقه های مختلف اسلامی نقل کنیم،تا معلوم شود که این صفات یاد شده در قرآن را مردمانی همچون ما تجسم بخشیده اند که از گوشت و خون آفریده شده و در وجودشان نیازمندیها و غرایزی وجود داشته که بر آنها توانسته بوده اند به حول و قوه الاهی غالب شوند،و نیز از فضیلت آگاهی از آخرت و شناختن صحیح از آن.آنان ذریّه رسول اللّه یعنی فاطمه و شوهر و فرزندان ایشان و خادمه شان فضّه-علیهم السلام-بودند.

علامه طبرسی گفت:این آیه در حق علی و فاطمه و حسن و حسین -علیهم السلام-نازل شد،و کنیزک ایشان که فضّه نام داشت،و آن مروی از ابن عباس و ابو صالح است و داستانی دراز دارد که خلاصه آن چنین است:حسن و

۱- ۲۱) -الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۹،ص ۱۳۵.

۲- ۲۲) -همان جا.

حسین بیمار شدند و دنیای ایشان و بزرگان عرب از ایشان دیدار کردند و گفتند:ای ابو الحسن!خوب است برای دو پسرت نذری کنی،پس نذر کرد که اگر خداوند متعال آنان را شفا دهد سه روز روزه گیرد،و فاطمه-علیها السلام-و نیز فضه چنین نذری کردند؛فرزندان شفا یافتند،و چون چیزی نداشتند،علی-علیه السلام-سه صاع جو از یک یهودی به وام گرفت-و گفته اند که:آنها را برای آن گرفت تا پارچه ای را برای او ببافد-و آن را نزد فاطمه آورد که یک صاع از آن را آسیاب و آرد کرد و با آن نان پخت؛چون علی(ع)از نماز مغرب فراغت یافت و فاطمه با نان برای افطار بر سر سفره آمد،درویشی بر در خانه ایشان آمد و چیزی خواست و آن نان را به او بخشیدند و چیزی جز آب نچشیدند،و چون روز دوم شد صاع دیگری آرد و خمیر شد و نان پخته آن بر سر سفره آمد و این روز نیز مسکینی از ایشان چیزی خواست و نان را به او بخشیدند و چیزی از آن را نخوردند و با اندکی آب افطار کردند،و در روز سوم باقی جو به وام گرفته شده آرد شد و سرنوشتی چون نانهای دو روز گذشته داشت و به مصرف روزه شکستن علی و کسانش نرسید؛ پس چون روز چهارم فرا رسید در حالی که روزه داران /۱۷ به نذر خود وفا کرده بودند، علی و همراه با او حسن و حسین-علیهم السلام-به نزدیک پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-در حالی آمدند که دچار ضعف شده بودند،و رسول اللّه(ص)بر حال ایشان گریست و در آن حال جبرییل با سوره«هل أتی»بر پیامبر(ص)نازل شد. (۱)

[۱۱]

فَوَقاهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً -پس خدا آنان را از شرّ آن روز نگاه داشت و به ایشان تازگی روی و شادی بخشید.» حسن و مجاهد گفته اند:تازگی بر چهره ها و شادی در دلهای ایشان،و عبارت فَوَقاهُمُ دلالت بر آن دارد که رهایی از عذاب آن روز و دست یافتن به بهشت و رضوان خدا نتیجه ای از دو امر است:یکی ترس از آخرت و دیگری عمل را

۱- ۲۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۰۵ به نقل از صاحب نور الثقلین.

خالصانه برای خدا انجام دادن.و در روایتی از امام باقر(ع)آمده است که گفت:

«رسول اللّه(ص)گفت که در روز قیامت مردی را می آورند و به او می گویند:

حجت خود را بیان کن،پس او می گوید:پروردگارا!مرا آفریدی و راهنماییم کردی و نعمت خویش را بر من گستردی،و من نیز پیوسته از بخشش آن نعمت مایه گستردگی زندگی آفریدگانت می شدم و بر ایشان آسان می گرفتم تا در چنین روزی رحمت و آسان گیری خویش را به من ارزانی داری،و آن گاه پروردگار جلّ ثناؤه و تعالی ذکره می گوید:بنده ام راست گفت،او را به بهشت در آورید». (۱)

[۱۲]

بدین گونه پروردگار ما تأکید می کند که بهای رسیدن به نعیم آخرت شکیبایی در دنیا است و می گوید:

وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا

-و به صبری که کرده بودند آنان را پاداش داد.» صبر بر فرمانبرداری،و از معصیت،و در هنگام رسیدن مصیبتها و بدبختیها.

جَنَّةً وَ حَرِيراً

-بهشت و(جامه)ابریشمین.» شاید در آیه اشاره ای به این امر باشد که اخلاص انسان در عملی که انجام می دهد،و بیرون آمدن او از خود دوستی و /۱۷ خودپسندی(تظاهر پسندی و ستایش خواهی)در هنگام از خودگذشتگی،به اراده ای عالی و صبری بزرگ نیازمند است تا شخص بتواند در مقابل چالشهای نفس و شیطان مقاومت کند.

[۱۳-۱۹]

قرآن از آن جهت در بیان نعمتهای ابرار در بهشت به تفصیل می پردازد که ما را به آن متمایل سازد تا با عمل کردن به این فوز بزرگ دسترس پیدا کنیم.

مُتَّكِئِينَ فِيهٰا عَلَى الْأَرٰائِكِ

-در آن بر اریکه ها(تختهای)نرم تکیه خواهند زد.» ارائک جمع أریکه است که به معنی تختهای آکنده از مواد نرم به بهترین وجه است.

۱- ۲۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۷۹.

لاٰ یَرَوْنَ فِیهٰا شَمْساً وَ لاٰ زَمْهَرِیراً

-در آن نه خورشید را می بینند و نه سرمای شدید را،» که خورشید کنایه از گرما است،و امّا زمهریر به معنی سرمای بسیار سخت است.و امام رضا(ع)گفت:«خورشید و ماه دو آیات از آیت خدایند که به فرمان او گردش می کنند و از او فرمان می برند و روشنی آنها از روشنی عرش او است،و گرمی آنها از جهنم،پس چون قیامت شود،نور آنها به عرش باز می گردد،و گرمای آنها به آتش،و دیگر نه خورشیدی خواهد بود و نه ماهی»، (۱) پس محیط زندگی بهشتی چنان است که پیوسته در آن فصل بهار مشاهده می شود.

وَ دٰانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلاٰلُهٰا

-و سایه های(درختان)آن به ایشان نزدیک است.» این نه بدان سبب است که در بهشت خورشید و گرما وجود دارد،بلکه حکایت از متناسب بودن درختان بهشت و حالت رفاه فراهم آمده برای اهل آن می کند که بالای سر ساکنان آن را می پوشاند.ولی در عین حال میوه های درختان در دسترس ایشان قرار دارد و چیدن آنها به آسانی میسر می شود.

وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِیلاً

-و چیدن میوه ها با دست بسیار آسان است.» /۱۷ مفعول مطلق«تذلیلا»افادۀ تأکید و مبالغه می کند،یعنی آسان است و آن هم با چه آسانی تمام.و رسول اللّه(ص)گفت:«به سبب نزدیکی آنها(میوه ها)از ایشان،وضع چنان است که میوه ای را که مؤمنی هوس آن می کند،می تواند با تکیه کردن بر جایی با دهان از درخت بچیند و بخورد،و گونه های مختلف میوه ها به ولیّ خدا می گویند:ای دوست خدا!پیش از آن که این یک را بخوری مرا بخور». (۲)

در آن هنگام که ابرار سرشار از سرور رستگاری و شادمانیند و از نعیم موجود در زندگی بهشتی خویش لذت می برند،پسران خدمتگزار ایشان،ظرفها و جامهایی را در نهایت زیبایی از لحاظ جنس و شکل و نوشیدنی موجود در آنها به ایشان تقدیم

۱- ۲۵) -همان کتاب،ص ۴۸۰.

۲- ۲۶) -همان کتاب،ص ۴۸۱.

می کنند.

وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَهٍ مِنْ فِضَّهٍ وَ أَکْوابٍ کانَتْ قَوارِیرَا

و(پسرانی) در میان ایشان همراه با ظرفهایی از سیم و جامهایی در گردشند که از آبگینه ساخته شده است.» شاید آنیه یعنی ظرفی که در آیه به آن اشاره شده،وسیله ای برای آن است که پسران جامهای نوشابه را در آن بگذارند و به بهشتیان عرضه دارند،یا ظرف مخزن نوشابه ای است که از آن در جامها و گیلاسها ریخته می شود،یا ظرفهای حامل خوراکی و میوه هایی است که پسران آنها را در میان دوستان خدا به گردش در می آورند.در صورتی که جامها دسته و گردنی دارد و در ساخت آنها قدرت و کرامت خدا نسبت به دوستانش متجلی می شود.

قَوارِیرَا مِنْ فِضَّهٍ

-آبگینه هایی از سیم.» امام صادق گفت:«دید و نظر در سیم و نقره بهشتی چنان نفوذ می کند که در آبگینه»، (۱) و از قتاده نقل است که گفت:«صفای قواریر در سفیدی نقره است». (۲) و ابن عباس گفت:اگر سیم را چندان بکوبی و نازک کنی که همچون بال مگس شود،آب از پشت آن دیده نخواهد شد،ولی قواریر بهشت نقره سفیدی است که صفا و شفافی آبگینه دارد. (۳) و هرگز بشر نمی تواند حقیقت نعمتی از نعمتهای بهشت را تصور کند.

سپس قرآن به بیان صفت دیگری درباره جامها و گیلاسهای بهشتی که پسران بر مؤمنان عرضه می کنند می پردازد و می گوید:

قَدَّرُوها تَقْدِیراً

-که آنها را به اندازه پر کرده اند.» ابن عباس گفت:آنها را به اندازه می آورند و چیزی از آنها بر جای نمی ماند،و چیزی پس از آن هوس نمی کنند،و مجاهد گفت:آن جامها چندان

۱- ۲۷) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۰.
۲- ۲۸) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۰۰.
۳- ۲۹) -همان کتاب.

آکنـده نیست که لبریز شود،و نیز بیش از اندازه سـرتهی نیست،و ابن عباس گفت:ساقیان آنها را به اندازه پر کرده اند، (۱) و به قولی:آنها را پیش خود به صورتی اندازه کردند و مطابق همان اندازه برای آنان آورده شد،و ضـمیر در «قدّروها»به نوشـندگان باز می گردد، (۲) و آنچه به نظر من می رسـد این است که مراد از آیه آن است که جامهـایی که گردانـده می شود،از هر نظر اندازه شده و محکم است،یعنی در شکل و حجم و نوع نوشیدنی و شماره آنها و هر چیز لازم دیگر.

زمخشـری گفت:پس اگر بگویی که چه معنایی در گفته کانَتْ قَوارِیرَا وجود دارد؟خواهم گفت که:آن از«یکون»در این گفته خـدا: کُنْ فَیَکُونُ است، یعنی قواریر فراهم آمده به تکوین خدا،برای بزرگداشت آن آفرینش پر شأن و شـگفت انگیز است که در آن دو جوهر متباین(شیشه و سیم)با یکدیگر جمع شده است. (۳)

وَ یُسْقَوْنَ فِیها کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبِیلاً

-و به ایشان جامهایی را برای نوشیدن می دهند که آمیخته به زنجبیل است.» زنجبیل به آنچه با آن آمیخته شود بوی پاکیزه ای می بخشـد،و در خود آن نیز فوایـد فراوان وجود دارد.در التبیان آمده است:زنجبیل گونه ای از دارچین است که مزه ای خوش دارد و انـدکی زبان را می گزد و چون آن را با عسل بیامیزند وسـیله دفع مضـرتها می شود،و آمیخته آن با نوشابه لذیذ است و اعراب سخت زنجبیل را دوست می دارند. (۴) و پروردگار ما می گوید:

عَیْناً فِیها

-چشمه ای در آن است.» گفته اند:«فیها»به جام باز می گردد،و به گفته ای:یعنی در بهشت.

تُسَمّی سَلْسَبِیلاً

-که سلسبیل نام دارد.»

۱- ۳۰) -همان کتاب،ص ۳۰۱.

۲- ۳۱) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۰.

۳- ۳۲) -الکشاف،ج ۴،ص ۶۷۰.

۴- ۳۳) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۱۴.

در مجمع البیان آمده است:و سلسبیل شراب و نوشابه ای سهل و لذیذ است،و گفته می شود:شراب سلس و سلسال و سلسبیل؛و ابن اعرابی گفته است:

که:سلسبیل را جز در قرآن نشنیده ام،و زجّاج گفته است که:آن صفت برای چیزی است که در منتها درجه سلاست و روانی باشد، (۱) و در الکشاف چنین آمده است:

یعنی مزه زنجبیل دارد،و اندکی گزندگی در آن است ولی با سلاست که نقیض گزش است همراه است. (۲)

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ

-و به خدمت در میان ایشان می گردند پسرکان جاودانی.» گفته اند:مخلّد یعنی در گوشهای خود گوشواره هایی از سیم و زر دارند،و به نظر من«مخلّدون»به این معنی است که آنان پیوسته برتر و تازگی و زیبایی نوجوانی باقی می مانند،و حالت جوانی و سپس پیری پیدا نمی کنند،و از آن نظر خدا ایشان را چنین نگاه می دارد که خدمت کردن چنین خردسالانی برای بهشتیان لذتبخش تر از خدمت کردن بزرگسالان است،و این غلام بچگان پیوسته مراقب مؤمنان و آماده خدمتگزاری ایشان اند،بلکه خود این گردش آنان در میان بهشتیان مایه بهجت و شادمانی ایشان است و از دیدن آنان و آمادگی برای خدمت و آراستگی چشمگیر ایشان لذت می برند.

إِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً

-چون آنان را ببینی،چنان گمان می کنی که رشته مروارید از هم گسسته و پراکنده شده اند.» علّامه طبرسی گفت:از آن جهت آنان را به لؤلؤ منثور تشبیه کرده است که برای خدمت پراکنده شده اند،و اگر در صف قرار می داشتند،آنان را به منظوم تشبیه می کرد. (۳) چه رشته مروارید چون بگسلد و پراکنده شود،منظره عالی /۱۷ و چشمگیری پیدا می کند،مخصوصا اگر چنین حادثه در چمنزاری صورت پذیر شود،و جا به جا

ص:۱۹۵

۱- ۳۴) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۰.

۲- ۳۵) -الکشاف،ج ۴،ص ۶۷۲.

۳- ۳۶) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۱.

شدن پسرکان در ضمن خدمت به منظره شکوه تازه ای می بخشد،به همان گونه که لؤلؤ با جا به جا شدن تجلّی بیشتری پیدا می کند.

[۲۰-۲۲]

و نعیم ابرار به این حد پایان نمی پذیرد،چه بسیار بزرگ است و بشر نمی تواند آن را بشمارد و بیان کند،و قرآن کریم ما را به این حقیقت بدین گونه آشنا می سازد:

وَ إِذٰا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً

-و چون به آن جا نگاه کنی، ناز و نعمت بینی و پادشاهی بزرگ.» برای فهم معنی کلمه«کبیرا»لازم است بر این اساس به آن نگاه کنیم که تعبیری از چهار امر است:فراوانی،حجم،تنوع،و عظمت.و تکرار کلمه«رأیت» برای بیان این مطلب است که هر اندازه دیدن و نظر کردن خود را مکرر سازی، نمی توانی به حدّ و اندازه ملك و سلطنت و بهره مندی ابرار از نعمتهای بهشت دست یابی،و تنها به صورت اجمالی خواهی دانست که آن نعیم و ملك بزرگی است.و در بزرگی و گستردگی آن همین بس که با گذشت زمان به فضل و کرم پیوسته خدا بر اهل بهشت افزایش پیدا می کند،و امام صادق(ع)در حدیثی از او، کبیر را به عظمت تفسیر کرده،و عباس بن یزید گفته است:به ابو عبد اللّه-علیه السلام-گفتم که از معنی گفته خدای تعالی در این آیه مرا آگاه کن تا بدانم که این ملکی که خدا آن را چندان بزرگ شمرده که به آن نام«کبیر»داده است چیست؟و او گفت:«هنگامی که خدا اهل بهشت را به آن داخل کند، فرستاده ای را به نزد ولیی از اولیای خود می فرستد،و او حاجبانی را بر در خانه او می بیند که به او می گویند:همین جا بایست تا برای ورودت کسب اجازه کنیم،و بدین گونه معلوم می شود که فرستاده خدا نمی تواند بدون اذن وارد شود،و همین معنی اجازه و سبب آمدن لفظ«کبیرا»را آشکار می سازد»، (۱) و او-علیه السلام-در بیان معنی آیه گفت:«زوال و فنا پیدا نمی کند». (۲) و گفته شده است که مقصود

۱- (۳۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۸۱.

۲- (۳۸) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۱.

آن است که هر چه بخواهند به آن دسترس پیدا می کنند، (۱) و حسن بصری از رسول اللّه(ص)روایت کرده است که ۱۷/ گفت:«آن که در پایین ترین درجه از اهل بهشت قرار دارد،در میان هزار هزار خدمتگزار از پسرکان جاودانی بر مرکبی از یاقوت سرخ سوار می شود که بالهای زرّین دارد». (۲)

از ابو جعفر(امام باقر)-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«از رسول اللّه(ص)درباره این گفته خدای تعالی: یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْداً -پرسیدند و او گفت:ای علی!وفد و گروه دیدارکنندگان نمی توانند جز سواران باشند...پس علی-علیه السلام-گفت:یا رسول اللّه!از این گفته خدای تعالی ما را آگاه ساز:«غرف مبنیه من فوقها غرف»از چه چیز ساخته شده است؟پس گفت:ای علی!اینها غرفه هایی است که خدای عزّ و جلّ با درّ و یاقوت و زبرجد برای اولیای خویش ساخته است،و سقفهای آنها از طلای در محل جای گرفته به وسیله نقره است،و هر غرفه از آنها هزار در زرّین دارد،و بر هر دری فرشته ای موکل است،و در این اطاقها فرشهایی از حریر و دیبا به رنگهای گوناگون بر روی یکدیگر قرار گرفته که میان آنها کافور و عنبر افشانده اند،و معنی این گفته خدای تعالی:«فرش مرفوعه»همین است.هنگامی که مؤمن به سراهای خود در بهشت وارد شود،و بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند،او را زیورهایی از سیم و زر و یاقوت و مروارید به رشته کشیده شده در اکلیل زیر تاج می آرایند،و گفت:

سپس او را با هفتاد پوشش حریر به رنگها و گونه های مختلف بافته شده همراه با زر و سیم و لؤلؤ و یاقوت سرخ می پوشانند،و این تفسیر آن گفته خدای تعالی است که گفت:« یُحَلَّوْنَ فِیهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبٰاسُهُمْ فِیهٰا حَرِیرٌ پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند،تخت از شادی به اهتزاز و جنبش در می آید،و در آن هنگام که منزلگاهها برای ولیّ خدا در بهشت استقرار پیدا کند،فرشته موکل بر باغهای وی

ص:۱۹۷

۱- ۳۹) -همان جا.

۲- ۴۰) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۰۱.

برای مبارکباد گفتن کرامت خدای عزّ و جلّ نسبت به او اجازه ورود می خواهد و خدمتگزاران مؤمن از غلام و کنیز به او می گویند:بر جای خود باقی بمان،بدان سبب که ولی خدا بر اریکه خود تکیه زده و همسر حوری وی خود را برای دیدار او آماده کرده است و بنا بر این منتظر رسیدن اذن ولی خدا بمان». (۱)

عالِيَهُمْ ثِيابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ

-زبرین جامه ایشان جامه های سندس سبز و دیبای ستبر است.» /۱۷ شیخ الطائفه گفته است:سندس به معنی دیبای(حریر)نازک گرانبهای زیبا است،و استبرق دیبای ستبر برّاق. (۲) و درباره کلمه«عالیهم»اختلاف است:بعضی آن را ظرف و به معنی بر بالای ایشان جامه های سندس است گرفته اند،و بعضی آن را حال دانسته اند و چنان است که گفته باشند:در حالی که جامه های سندسی بر روی ایشان قرار گرفته است،و از امام صادق(ع)روایت شده است که:«جامه ها بر روی ایشان قرار می گیرد پس آنها را بر تن می کنند». (۳)

وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ

-و آراسته شوند با دستبندهایی سیمین.» تحلیه به معنی زینت کردن و آراستن است،یعنی با پوشاندن زیورهایی از گونه دستبندهای سیمین آنان را می آرایند،و خدا می داند که اندازه زیبایی آن دستبندها که دست قدرت الاهی آنها را فراهم آورده،چند است،و چه اندازه رونق به کسانی می دهد که به وسیله آنها آرایش و تزیین پیدا کرده اند.

وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً

-و پروردگارشان به ایشان نوشابه و شرابی پاک و پاکیزه می نوشاند.» در مجمع البیان آمده است:یعنی پاک از پلیدیها است،و دستهایی آن را آلوده نکرده،و پاهایی آنها را همچون شراب دنیا نفشرده است؛و به گفته ای:

طهورا یعنی به صورت پیشاب نجس در نمی آید،بلکه به صورت عرقی از بدنهای

ص: ۱۹۸

۱- (۴۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۸۲.

۲- (۴۲) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۱۸ و ۲۱۷.

۳- (۴۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۱.

ایشان ترشح می شود که بوی مشک دارد.بهره هر مرد بهشتی از شهوت و اشتها برابر با صد مرد از اهل دنیا است،و چنین است خوردن و دیگر نیازمندیهای ایشان،پس چون به اندازه ای که خواهد از خوراکهای بهشت بخورد،به او شراب طهور می نوشانند که شکم او را پاک و پاکیزه می سازد،و آنچه خورده است به صورت ترشحاتی از پوست بدنش خارج می شود که از مشک اذفر خوشبوتر است،و در این حال شکمش خالی می شود،و شهوت خوردن به او باز می گردد،و این روایتی از ابو قلابه است.و به قولی مقصود آن است که«شراب آنان را از هر چیز جز خدا پاک می سازد،چه هیچ چیز پاک از پلیدی جز خدا وجود ندارد». (۱) و ممکن است که آن نوشابه نهر کوثر باشد که خدا آن را،پیش از در آمدن ایشان به بهشت،به دست رسولش(ص)و ولیش /۱۷ امیر المؤمنین(ع)به اهل بهشت ارزانی داشته است تا آنان را از هر عیب و پلیدی پاک کند.و رازی گفت که:آن پاک کننده است. (۲)

به نظر من،خدای سبحانه و تعالی است که این شراب را به صورت غیبی به ابرار می نوشاند،و ساقی آن پسران و غلامان بهشتی نیستند،و این خود اکرامی از جانب خدای عزّ و جلّ در حق ابرار است.ولی آیا این شراب طهور که پروردگار به دست می نوشاند چیست؟آیا نوشیدنی روانی همچون آب و خمر و عسل و شیر است،یا شراب محبّت و نزدیکی و نجوی؟ چون ادبیات قرآن ادبیاتی تصویری است که ما را از ظاهر حوادث به باطن و غیب حقایق رهبری می کند،پس حق این تصور را داریم که شراب ربّانی تنها یک شراب مادّی نیست،و حتی اگر چنین هم بوده باشد،در صورتی که ساقی پروردگار باقی است،از نعمت مادّی بودن تحوّل پیدا می کند و به درجه ای معنوی بالاتر از هر درجه بالا می رود،و کدام شرف و کرامتی بزرگتر از برقرار شدن ارتباطی نزدیک میان عبد،یعنی آفریده ای حقیر و ناچیز و متناهی در عجز و ناتوانی و پروردگار

۱- ۴۴) -همان جا.

۲- ۴۵) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۵۴.

بزرگ و متعال می توانـد باشد،و چه نشاط و شادی در نفس چنین بنده ای جریان پیدا می کند،و چه زیبایی قلب او را در خود غوطه ور می سازد،و چه آرامشـی جان او را در میان می گیرد و چه بزرگواری حیثیت و هستی او را احاطه می کند؟!...سبحان اللّه، ما را دانشی نیست و نمی دانیم که چه می گوییم.

کسـی همچون امام زین العابـدین-علیه السـلام-شایسـتگی آن را دارد که آن لحظه ها را که بنـده به پروردگارش نزدیک می شود،چنین توصیف می کند:

«همتم را از همه چیز بریـدم و به تـو پیوسـتم،و رغبت خـودم را متـوجه تـو سـاختم،پس تو و نه جز تو مراد من است،و خواب و بیـداریم تنهـا برای تو است،و لقـای تو مـایه روشـنی چشم من است،و پیوسـتن به تو آرزوی جـان من،شوقم به سوی تو است؛و آرزوی من دست یافتن به محبت تو؛به هوای تو عشق می ورزم،و خرسـندی تو آرزوی من است،و دیدن تو نیازم،و در کنار تو بودن خواسـته ام،و نزدیکی به تو بزرگترین آرزویم؛و در مناجـات کردن بـا تو شادمـانی و آسایش من است،و در نزد تو دوای درد من،و شـفای تشـنگی شدیـدم،و مایه سـرد شدن سوز و گدازم،پس در ۱۷/ وحشـتم انیس من بـاش...و مرا از خودت جـدا مکن و دور مساز،ای نعیم من و بهشت من،و ای دنیا و آخرتم». (۱)

در مناجات گرانبهای دیگری می گویـد-علیه السـلام-:«و عطش شدیـد مرا چیزی جز وصل تو فرو نمی نشاند،و سوز و گدازم را جز لقای تو خاموش نمی کنـد، و اشتیاقم را تنها نظر کردن به وجهت درمان می کند،و جز با نزدیک شدن به تو آرام و قرار نـدارم،و دریغ و افسوسم را جز مهربـانی و یـاری تو درمـان نمی کنـد،و دردم را تنها طبابت تو شـفا می دهـد،و انـدوهم را تنها نزدیکی به تو از میان می برد...پس ای آخرین آرزوی آرزومندان،و ای بازپسـین خواسـته خواهندگان،و ای منتهای طلب کننـدگان،وای برترین میـل و رغبت راغبـان،از تـو می خواهم که شـادی خرسـندی خودت را از من بهره ام سـازی،و نعمتهـای امتنان خودت را برای من ابدی

۱- ۴۶) -مناجاه المریدین،الامام السجاد،مفاتیح الجنان.

گردانی». (۱)

ملاحظه می کنیم که الهام آیات به هدفی یگانه پایان می پذیرد که آن بیان این مطلب است که نیکان و ابرار در جهان دیگر نزد پروردگارشان در آرامش به سر می برند در حالی که چنینند:متکئین،دانیه،ذللت،یسقون،یطوف علیهم،و سقاهم ربهم-و از آن روی چنین است که در دنیا خویشتن را در خدمت مردمان و به انجام دادن عملهای صالح به خاطر خدا به رنج واداشتند،و از این بابت گرفتار تعب فراوان شدند،و شایسته ترین چیز برای آرامش جانهای ایشان و سیر شدن آرزوهاشان،شرح و بیان راحت و آسایشی است که در جهان دیگر با آن رو به رو خواهند شد.

إِنَّ هٰذٰا کٰانَ لَکُمْ جَزٰاءً وَ کٰانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً

-این است پاداش شما و تلاش و کوشش شما پسندیده و شایسته سپاس بوده است.» این پاسخی برای نیت خالص ایشان برای خدا و این گفته شان است که:

إِنَّمٰا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لاٰ نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزٰاءً وَ لاٰ شُکُوراً

،پس چون خود را از هر ریا و آزمندی مادّی در مقابل عمل صالح خویش و انفاق مال در راه خدا برتر نگاه داشتند،در مقابل آن پروردگارشان بهترین پاداش را به ایشان عنایت کرد و کوشش ایشان را با نیکوترین سپاسگزاری پاسخ داد.

این احساس مؤمن در بهشت که همه این نعمتهای فراوان و گسترده برای سپاسگزاری از کارها و پاداش اخلاص او است،خود به خود شرافت و کرامت تازه و نعمتی بزرگ برای اهل بهشت است،بدان سبب که آنان را در منتها درجه از آرامش نفسانی قرار می دهد و می فهمند که آنچه در دنیا اختیار کرده بودند درست بوده و اعمال ایشان در معرض قبول قرار گرفته است.

[۲۳-۲۶]

چون پروردگار ما از نعیم ابرار سخن گفته است،بدون شک جانهای ما مشتاق و آرزومند آن می شود،و قرآن این صفت فطری را با سبب بخشیدن

ص :۲۰۱

۱- ۴۷) -مناجاه المفتقرین،همان منبع.

به آرزوها و خواستها در مجرای صحیح پاسخ مثبت می دهد و بیان می کند که عمل کردن از راه درست وسیله رسیدن به چنان نعیم است،و از همین گذرگاه اشاره به قرآن کریم می شود:

إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً

-ما این قرآن را بر تو فرو فرستادیم فرو فرستادنی.» یعنی به اقساط فرو فرستادیم نه یکباره،و این سازگار با هدف قرآن است که عبارت از ساختن شخصیت ابرار در همه ابعاد است،تا به اوج آن رضوان و نعیم عالی مرتبه الاهی درجه به درجه بالا رود،و هر کس خواستار رسیدن به این مقام باشد،تنها یک راه در برابر خود دارد،و آن چشم پوشیدن از آرزوها و گمانهای مجرد و محض و پرداختن به سعی و کوشش و اجتهاد بنا بر هدایت کتاب ابرار و بالا-رفتن از معراج آیات آن است.و این نیازمند شکیبایی ورزیدن در برابر سختیها است،چه راه بهشت عموما آکنده از مکاره و رنجهای ناپسندیده است،تا چه رسد به این که هدف رسیدن به برترین و بالاترین درجات آن یعنی درجه ابرار بوده باشد.

رسیدن به این هدف بزرگ بسته به توجه به حقایق آینده است:

نخست:تسلیم مطلق به قضا و قدر خدا و سنتهای او در آفریدگان و شرایع.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ

-پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبا باش.» فرمان خدا تدبیر او برای آفریدگان و فرستادن فرستادگانی برای راهنمایی آنان است،و مؤمن نیازمند به استقامت /۱۷ و شکیبایی است تا بتواند میوه توکل بر پروردگار خویش و تسلیم به فرمان و رسالت او را بچیند و از آن بهره مند شود،چه گاه رسالت او را مورد عمل قرار می دهیم،ولی ضرورتی ندارد که به صورت مستقیم به نتیجه ها دسترس پیدا کنیم؛بنا بر این واجب است که شتابزدگی در رسیدن به نتیجه را کنار بگذاریم،و کار خویش به خداوند متعال واگذار کنیم بدون این که در مقابل آنچه خدا مقدر کرده است ابراز تأسف کنیم،یا از درازی انتظار ناراحت شویم.و سپس عملی کردن قرآن مستلزم روح صبر است،زیرا که آدمی را در برابر مقرراتی دشوار و چالشهایی فراوان در ذات خودش و در محیط زندگی قرار می دهد،

ص:۲۰۲

و چشیدن تلخی صبر در برابر همه این موارد امری ناگزیری برای رسیدن به هدفهای رسالت و انتظارهای آن است.

دوم:استقامت نشان دادن در برابر فشارها،بدان سبب که انسان،در آن هنگام که می خواهد به قرآن عمل کند و خود و واقعیت آن را بنا بر هدایت آیات آن تغییر دهد،بسا هست که از جانب دیگران در معرض فشارهای سخت قرار می گیرد، و اینان آن کسان اند که خواستار اصلاح و تغییر اجتماعی و سیاسی نیستند،و بدون شک افکار و فرهنگ ایشان با خط رسالت و ارزشهای آن توافق و سازگاری ندارد.

اما وسایل ایشان برای وارد کردن فشار متفاوت است،چه گاه این فشار مستقیم وارد می شود،چنان که فرمانروایان و گردنکشان علیه مؤمنان گاه به نرمی می پردازند و گاه به وسایل هراس انگیز متوسل می شوند،و گاه این کار از طریق تبلیغ و ایستارهای اجتماعی و اقتصادی و...و...صورت می گیرد،و هر مؤمن باید این صورت واقعی را در ذهن خود حاضر داشته باشد تا بتواند راه حق را برگزیند،و ناگهان گرفتار نشود،و از آمادگی نفسانی و عملی برای مواجهه با آن محروم نماند.

وَ لاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً

-و از آنان که بزهکار و ناسپاس و ناگرویده اند فرمان مبر.» زمخشری گفت که معنی چنین است:و از کسی که سوار بر گناهی است و تو را به آن می خواند،یا انجام دهنده کفری است و تو را به آن دعوت می کند فرمان مبر،بدان سبب که این دعوت یا برای یاری رساندن به ایشان در انجام دادن گناهی است و یا انجام دادن کفری و یا چیزی که نه گناه است و نه کفر،پس نهی شده است که در دو حالت اول و دوم به یاری ایشان برخیزند ولی در حالت سوم چنین نیست. (۱) /۱۷ و آنچه به نظر من می رسد این است که آیه درباره آن دسته از منافقان است که به مسلمان بودن تظاهر می کنند ولی مرتکب گناه می شوند و خواهان باطل اند،و نیز کفّاری را در بر می گیرد که در کفر مبالغه می کنند و به صورتی روشن

ص:۲۰۳

۱- ۴۸) -الکشّاف،ج ۴،ص ۶۷۴.

و آشکار به دشمنی با حق برمی خیزند.

سوم:به روحیه ای عالی نیازمند است،بدان سبب که شکست خوردن انسان و پیروز شدن و استقامت ورزیدن و بازگشتن او همه وابسته به نیروی اراده و صلابت و استواری شخصیت او است،پس بر مؤمنان است که عزم و جزم کنند و به تقویت اراده خویش بپردازند و به نیرومندی شخصیت خود را چنان رشد دهند که به تراز التزام به رسالت و مقاومت در برابر چالشهای دنیا و به شایستگی ابرار و نعیم آنان در بهشت برسند.و یاد کردن دایمی از خدا و نماز گزاردن ایشان در شب هنگام معراجی برای رسیدن به چنین فضیلت و منزلت است،و به همین سبب قرآن رسول خدا و هر فرد مؤمن را به ذکر و نماز خوانده است.

وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً* وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً طَوِیلاً

-و از نام پروردگارت یاد کن در صبحگاه و شامگاه*و پاره ای از شب را(به نماز بپرداز)و به او سجده کن،و شبهای دراز به تسبیح او بپرداز.» و بکور اول صبح است و اصیل اول شب،و مقصود مداومت دادن به یاد خدا در روز و شب است،و به قولی:«بکره»به معنی نماز صبح است و «أصیل»یعنی دو نماز ظهر و عصر،و«من الّیل»اشاره به دو نماز مغرب و عشاء است که در پاره ای از اول شب گزارده می شوند، وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً- طَوِیلاً- یعنی «نماز شب»، (۱) به روایت از امام رضا(ع).و تأکید خداوند متعال بر نمازهای مفرد معین در دو آیه بنا بر حکمتی است،و خداوند سبحانه و تعالی گفته است:

(اذکر،اسجد،و سبّح)و این همه بر گرد محور یکتاپرستی و تأکید بندگی انحصاری برای خدا دوران دارد،و همین راز فضیلت و نیرومند شدن علیه فشارها و چالشهایی است که آدمی را به شرک می خواند.

[۲۷-۳۱]

پس از آن که قرآن برای ما از ابراری سخن گفت که /۱۷ راه سپاسگزاری و هدایت را برگزیده اند،و این که ایمان ایشان به روز قیامت و ترسشان

۱- ۴۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۸۹.

از آن عامل اساسی برای برگزیده شدن راه حق به توسط ایشان و رهروی سالم آنان در زندگی است،به ما تأکید می کند که مشکل کافران که سبب کشیده شدن ایشان به گناه و گمراهی است،در دوستی شدید آنان نسبت به دنیا و کفرشان به آخرت تجسم پیدا می کند.

إِنَّ هٰؤُلاٰءِ یُحِبُّونَ الْعٰاجِلَهَ وَ یَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ یَوْماً ثَقِیلاً

-آنان این جهان شتابنده و موجود را دوست می دارند و در پشت سر خود روز گرامی را(فراموش کرده)بر جای می گذارند.» از آیه چنین می فهمیم که دوستی دنیا همچون پرده و حجابی است که میان آدمی و ایمان آوردن به آخرت حایل می شود و او را از این ایمان باز می دارد،و راه دریدن این حجاب،حضور روز سخت و سنگین قیامت در ذهن و جان آدمی از طریق یادآوری ایستگاههای هولناک و چشم اندازهای سنگین و هراسناک آن است.

نَحْنُ خَلَقْنٰاهُمْ وَ شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ

-ما ایشان را آفریدیم و اسارت ایشان را محکم کردیم.» صاحب مجمع البیان گفته است:معنی اصلی أسر بستن است،و از این رو قتب مأسور یعنی روده کوچک بسته شده است،و از همین کلمه لفظ اسیر مشتق شده است،بدان سبب که اسیران را با قید و بند می بندند،و از این گفته ایشان است:خذ بأسره یعنی سخت او را ببند؛ (1) وَ شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ یعنی آفرینش ایشان را به نیرو و محکم انجام دادیم،بنا بر گفته قتاده و مجاهد؛و گفته اند که أَسْرَهُمْ یعنی بندهای ایشان به گفته الربیع،و به قولی پیوندگاههای رگها و پیهای ایشان،و اگر این چیزها در آفرینش ایشان درست نمی بود،کار کردن و بهره بردن از آنها امکان پذیر نمی شد؛و به گفته جبائی،یعنی آنان را نیرومند آفریدیم،و به گفته ای دیگر معنی چنین است:آنان را به فرمان خود مکلف ساختیم و با امر و

ص:۲۰۵

۱- ۵۰) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۲.

نهی خویش آنان را چنان بستیم که از حدود خدا تجاوز نکنند،به همان گونه که برای جلوگیری از فرار اسیر او را با قید و بند می بندند. (۱)

و شاید معنی ظاهر اسر باشد،که این با بخش دوم آیه تناسب دارد و با سیاق هماهنگ است،پس در آن حال که خدا دوستی کفار را نسبت به دنیای زودگذر بیان کرد،از همین دوستی ترک آخرت و ملتزم نبودن به اوامر و نواهی خدا نتیجه می شود،و آنان بی بند و بار به هواهای نفسانی و شهوتهای خویش می پردازند، خواست /۱۷ تا در این باره تأکید کند که هرگز جای عصیانی نیست،و این خود خواستار تأکید بر حاکمیت خدا بر انسان و تسلط بر او است،و این که حول و قوت انسان به او است،و حول و قوت ذاتی ندارد.

شاید به کاربردن کلمه أسر در این جا برای به خاطر آوردن این مطلب باشد که آدمی مقید به قدرت خدا است،بدان سبب که بستن و اسارت وی به دست خدا است(و بدین گونه معانی اسر در آیه با یکدیگر جمع می شود).

آن کس که در وجود انسان بیندیشد،به این نتیجه می رسد که آدمی چه از لحاظ تکوینی و چه از لحاظ عملی اسیر خدا است،زیرا که از یک سو محکوم به قوانین تکوینی نمو و انتقال اجباری از مرحله ای به مرحله دیگر از زندگی است،و این کیفیتی است که در گردش خون و حرکات قلب و اعمال دستگاه گوارش و جگر و...و...نیز وجود دارد،و از سوی دیگر اسیر تدبیر خدا و سنت او در زندگی است و،مثلا،نمی تواند در مقابل مرگ ایستادگی کند...و من به اشاره ای به این گونه تفسیر در نزد علامه طباطبایی در آن جا دست یافتم که گفته است:و آیه به معنی دفع دخل مقدر است،و تو گویی کسی چنان توهم کرده است که دنیا پرستان با این دنیا پرستی و اعراض از آخرت خداوند متعال را عاجز کرده باشند،و به این که از ایشان خواسته است تا ایمان آورند و فرمان او را برند خللی رسانده باشد،پس در پاسخ ایشان گفته است که آنان آفریدگان خدایند،آنان را آفریده و سخت بسته و

۱- ۵۱) -همان کتاب،ص ۴۱۳.

هر گاه که بخواهد آنان را می برد و دیگران را به جای ایشان می آورد،پس چگونه می توانند خدایی را عاجز کنند که آفریدن و فرمان دادن و زندگی و نیرومندی ایشان به دست او است؟! (۱) و آشکارترین نشانه های اسارت بشر همان مرگی است که خدا به آن بشر را مقهور کرده و آنان را در هر جا و به هر صورت که بخواهد می میراند و دیگران را به جای ایشان به دنیا می آورد بدون آن که احدی بتواند در اراده او خللی وارد کند،بدان سبب که در بقا یگانه است«و قهر عباده بالموت و الفناء»و بندگانش را مقهور به مرگ و نیستی کرده است. (۲)

وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِيلاً

-و اگر بخواهیم ایشان را با همانندان ایشان جانشین خواهیم کرد.» یعنی دیگرانی همچون آنان را به جای ایشان می آوریم،یعنی یا ایشان را هلاک یا آنان را به حاکمیت می رسانديم.و از آن روی کلمه امثال در این جا-و در موارد مشابه-آمده است تا اشاره به صفات ایشان شده باشد،و هر کس که -همچون ایشان-متصف به صفت عجز و ضعف و محدودیت باشد،نمی تواند به هیچ وجه خدا را عاجز کند، /۱۷ چرا که اسر ایشان به دست او است و توانای بر تبدیل کردن آنان به کسانی دیگر است،با علم به این که کلمه مثل دلالت بر شبیه دارد، ولی از لحاظ اوصاف و طبایع،و خدا عالم است.

بر انسانی که مرگ ناگهان بر او وارد می شود،بایسته است که درباره آنچه پس از مرگ خواهد آمد بیندیشد و خود را برای آن آماده سازد،که این کار با پیروی از حق و راه راست که راه رسیدن به رضوان و خرسندی خداوند متعال است صورت پذیر می شود که همه کار به دست او است و به هر چه خواهد فرمان می دهد و بازگشت به سوی او است.

إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ

-این یک یادآوری و پند است.»

ص:۲۰۷

۱- ۵۲) -المیزان،ج ۲۰،ص ۱۲۳.

۲- ۵۳) -دعای صباح(مفاتیح الجنان).

یعنی آنچه در آیه پیشین و آیات سوره آمده تذکره و اندرز است.و ایستار سلیم در برابر آن عبارت از این است که بشر پس از توجه کردن به این آیـات به ایمان آوردن به پروردگار خویش راه یابـد،و از راه او که در رسالت و اولیا و حزب او تجسم یافته است پیروی کند.

فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً

-تا هر که خواهـد راه رسـیدن به پروردگار خویش را در پیش گیرد.» تأکید درخواست و مشیّت انسان در این جا اشاره ای به آزادی و اختیـار او است،و مسـئولیتی که دربـاره سـرنوشت خود دارد،پس بـا اختیاری که دارد می توانـد هر راه را که بخواهد برگزیند،خواه راه سپاسـگزاری و شـکر نسبت به خدا باشد و خواه راه کفر ورزیدن و کفران،و غنیمتی که به آن دست می یابد یا تاوانی که باید بپردازد،هر دو فراهم آمده به وسیله خود او است.

وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ

-و نخواهیـد مگر آنچه را که خـدا خواهـد،» زیرا که آفریدگان هرگز نمی توانند اراده ذاتی داشـته باشـند،پس به هر گونه که بخواهنـد،وسایل این خواسـتن ایشان از عقل و اراده و انـدامها همه از جانب خـدا است،و برای هیـچ آفریـده ای بدون اذن خدا مشـیتی حاصل نمی شود،پس از بعضـی توفیق هـدایت را سـلب می کنـد و آن را به بعضـی دیگر می بخشد.ولی این تبدیل بی دلیل نیست،بلکه بر اساس علم خدا به حال آفریدگان و حکمت بالغه او صورت می گیرد.

إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً

-که خـدا دانـا و حکیم است.» پس وابسـته کردن مشـیت مخلـوق بر مشـیت او به معنی جـبر نیست،چرا که جـبر نقش انسـان و مسـئولیت وی را از کـار می انـدازد،به همـان گونه که حکمت خـدا را در هنگام آفرینش و آزمودن او از کار می انـدازد،پس خدا از آنچه توصـیف می کنند برتر و بالاتر است.ولی این که خدا به بندگانش خواست و اراده آزاد و مشیّت بخشیده،به معنی تفوق ایشان بر پروردگار و مستقل بودن از او نیست که این نیز از تفویض باطل است،خدا مشیت را به ایشان ارزانی داشته و در عین حال از لحاظ

ص :۲۰۸

علم و قدرت مدبّر و محیط بر آنان است.

يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِى رَحْمَتِهِ

-هر که را که خواهد به رحمت و بخشش خود داخل می کند.» ولی در آن هنگام که مشیت او را به علم و حکمتش وابسته کرد،پس هرگز آن کس را که شایسته رحمت نیست در رحمت خویش داخل نخواهد کرد،بلکه با کسانی چنین می کند که تلاش در عمل صالح کرده باشند.و همین دلیل بر آن است که چرا از نقیض آن برای ستمگران یاد نکرده است،و قرآن تنها به ذکر آنان بسنده کرده است،چه در رحمت خدا جز کسانی در نخواهند آمد که مؤمن و پاکیزه از پلیدی گمراهی و ستمگری بوده باشند.

وَ الظّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً

-و برای ستمکاران عذابی دردناک آماده کرده است.» تا کیفر ستمگری ایشان بوده باشد،به همان گونه که نعیم و ملک بزرگ پاداش نیکوکاران و ابرار بود و سعی آنان در خور سپاسگزاری و پاسداری.

ص: ۲۰۹

سوره مرسلات

اشاره

ص :۲۱۱

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الاعمال با اسناد آن از ابو عبد اللّه-علیه السلام-آمده است که گفت:«هر کس وَ الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً را بخواند،خدا میان او و محمّد -صلّی اللّه علیه و آله-آشنایی برقرار می کند».

نور الثقلین/ج ۵ ص ۴۸۷ /۱۷

زمینه کلّی سوره

با تکرار آیه: وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ معلوم می شود که آن محور اساسی برای این سوره کریمه است و هدف آن-چنان که به نظر می رسد-تأکید بر این وعده وقوع پیدا کننده خدا است که ویل و بدبختی برای تکذیب کنندگان گفته های خدا و خدا است،و پس از سوگند یاد کردن به مرسلات و ناشرات پروردگار ما در این باره تأکید می کند که وعده او ناگزیر واقع خواهد شد.(آیات ۱-۷) با آن که گفته خدا: إِنَّمٰا تُوعَدُونَ هر چه را که خدا وعده و قوه آن را داده

ص:۲۱۳

است شامل می شود،روز قیامت و آنچه از حقایق که در آن روزگار آشکار می شود و به آن مربوط است،از بعث و حساب و جزا،از آشکارترین مصداقهای وعده های الاهی است که وقوع پیدا خواهد کرد،و چنان است که چون مدت ظهور این وعده برسد،هستی شاهد پیشامدهای جهانی هولناکی خواهد شد از قبیل پنهان شدن ستارگان و شکافتن آسمان و از هم پاشیدن کوه ها،و بزرگتر از همه اینها،گواهی دادن فرستادگان خدا درباره امتهای خود در هنگام حساب و جدایی افتادن میان مردمان و سرنوشتهای ایشان که خدا این کار را برای روز جدایی باز گذاشته،و تو نمی دانی که آن چگونه روزی است: لِيَوْمِ الْفَصْلِ* وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ الْفَصْلِ -روزی مهیب و هولناك است،بدان جهت که در آن سرنوشتهای مردمان از یکدیگر جدا می شود،پس وای بر کسانی که فرستادگان خدا را در گواهی دادن علیه ایشان دروغگو خواندند و آنچه از عذاب شدیدی که پروردگارشان بر ایشان فرو خواهد ریخت(آیات ۸-۱۵).

علی رغم آن که قرآن ما را متوجه منظره های آن روز جهان دیگر می سازد و از سرنوشت تکذیب کنندگان خبر می دهد،یا با آگاهی یافتن نسبت به حقایق مستقل آدمی بتواند ایستار تکذیب خود را درمان کند،خداوند متعال به این اندازه اکتفاء نمی کند،بلکه از ما می خواهد که از عاقبت مجرمان جدید پس از مجرمان قدیم عبرت بگیریم،چه هر کس در این باره بیندیشد به واقعیت سنّت جزا و مکافات پی خواهد برد،و این یک به نوبه خود او را به واقعیت داشتن آخرت به اعتبار بزرگترین و شاملترین تجلی جزا و پاداش در واقعیت حیات رهبری خواهد کرد فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (آیات ۱۶-۱۹).

قرآن میان آفرینش آدمی و حقیقت آخرت ارتباطی برقرار می سازد،و این بدان سبب است که آفرینش وی با همه گوناگونیها و تقدیرها از حکمت آفریدگار حکایت می کند،و از این که او بیهوده مردمان را نیافریده و آنان را بیهوده به حال خود رها نکرده است،و این چیزی است که جز از طریق ایمان آوردن به آخرت تکمیل پیدا نمی کند که عنوان حکمت الاهی و پایان کار و هدفی از آدمی است که

آن حکمت مقتضی آن بوده است،به همان گونه که عذابی دردناک مقتضی برای تکذیب کنندگان و دروغ پنداران حقّ است(آیات ۲۰-۲۴).

از گردش آدمی در افقهای نفس خودش،سیاق قرآن به آفاق جهان پیرامون او و موجودات و ظواهر آن می پردازد،که در آن خدا زمین را در برگیرنده آدمی در حال زنده بودن و پس از مرگ او قرار داده است،و دارای کوه هایی استوار با داشتن ریشه هایی در زمین و قله هایی افراشته در آسمان است،و از همین کوه ها آب شیرین و گوارایی به نوشندگان می بخشد،و این همه نشانه هایی از حکمت خدا است،و علاماتی که ما را به آن باز پسین روز هدایت می کند،پس وای بر تکذیب کنندگان آن روز و دیگر آیات الاهی(آیات ۲۵-۲۸).

برای آن که ریشه عذر و بهانه آوردن و مکر ورزیدن را که دروغگویان آن را دستاویزی برای دروغگویی خویش قرار می دهند قطع کند،و عاقبت کذب و تکذیب مجسم شود،ندای الاهی در حالی به مکذّبان می رسد که نزدیک است، اگر مشیت خدا در کار نباشد،آنان را هلاک کند؛به آنان گفته می شود: اِنْطَلِقُوا إِلیٰ مٰا کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ یعنی به دوزخی که آن را دروغ می شمردید و عذاب آن روانه شوید،و اِنْطَلِقُوا إِلیٰ ظِلٍّ ذِی ثَلاٰثِ شُعَبٍ* لاٰ ظَلِیلٍ وَ لاٰ یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ و به آن آتشی رهسپار شوید که شرارهایی به عظمت کاخها دارد و به گروهی از شتران زرد می ماند: إِنَّهٰا تَرْمِی بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ* کَأَنَّهُ جِمٰالَتٌ /۱۷ صُفْرٌ پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز از خشم خدا و عذاب او(آیات ۳۲-۳۳).

در آن جا حجت رسای خدا سخن می گوید،و مکذبان،بدان سبب که حجت زبانشان را بسته است و اجازه ای برای عذرخواهی به ایشان داده نمی شود:

وَ لاٰ یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ خاموش می مانند،و این عذابی خوار کننده ایشان در برابر جبّار آسمانها و زمین،و پیش روی مردم در محشر روز قیامت است(آیات ۳۵-۳۷).

سیاق قرآن به چالش تکذیب کنندگان قدیم و جدید می پردازد،و هدف آن

خـوار کردن و فرومـایه نشـان دادن ایشـان در برابر مردمـانی است که در دنیـا تکـبر سـلطه و مـال ایشـان را نـاگزیر تحمـل می کردند؛به آنان گفته می شود که این روز جدایی است: هٰذٰا یَوْمُ الْفَصْلِ که شما پیوسته آن را دروغ می شمردید و مورد استهزا قرار می دادید،و شـما،از پیشینیان و پسینیان،اکنون در کنار یکدیگر فراهم آمده اید، پس اگر حیله ای برای رهایی دارید به آن بپردازید: فَإِنْ کٰانَ لَکُمْ کَیْدٌ فَکِیدُونِ ،و این کیفر کید و حیله و محاربه آنان با خدا و اولیای او در دنیا است، پس وای بر ایشان از این ایستگاه و عذاب آن(آیات ۳۸-۴۰).

قرآن راه رهایی از سـرنوشت بـد و پلیـد مکـذبین را بیان می کنـد که همانا ترس از خـدا و پرهیزگاری است،و این بیان قلبهای متقیان را از آرزومنـدی نسـبت به رحمت خـدا و اطمینان پیـدا کردن به لطف او آکنده می سازد،و نیز آیه سایه هایی از خشـم خـدا و تهدیـد او بـا همه آیـات و از آن گذشـته بـا همه کلمـات مفرد وارد شـده در آیات(۴۱-۴۴)است...پس پرهیزگاران از عـذاب در امانند: فِی ظِلاٰلٍ وَ عُیُونٍ* وَ فَوٰاکِهَ مِمّٰا یَشْتَهُونَ و پروردگارشان آنان را به خوان فضل و رحمت خویش می خواند: کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و این جزای پرهیزگاران نیکوکار در نزد خدای تعالی است(آیات ۴۱-۴۴).

و سـپس سیاق به تهدید و وعید سابق مکذبان باز می گردد،و آنان را به عذاب تهدید می کند،و از عواقب رفتن بر راه تکذیب و تبهکـاری بر حـذر می دارد،و در این بـاره تأکیـد می کنـد که بـاقی مانـدن آنـان در بهره منـدیهای مجرمانه چنـدان به درازا نخواهد کشـید،و به زودی غضب خدا که آسمانها و زمین طاقت تحمل آن را ندارند بر سر ایشان فرود خواهد آمد(آیات ۴۵-۴۷).

چگـونه ممکـن اسـت بـا تمردی که نسـبت به اوامر و احکـام الاـهی نشـان داده و از فرسـتادگانش پیروی نکرده و آیـات او را تصـدیق نکرده انـد،گرفتـار ویـل و عـذاب نشونـد: وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لاٰ یَرْکَعُونَ ؟!آری.به زودی گرفتـار عـذاب خواهند شد(آیات ۴۸-۴۹).

پروردگار ما سوره المرسلات را با این پرسش استنکاری که:پس از این به

ص :۲۱۶

کدام گفته ایمان خواهند آورد فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ؟!به پایان می رساند.و این تأکیدی بر آن گفته است که ایمان به آخرت و حدیث آن سنگ شالوده در ایمان آوردن صریح و آشکار به همه اصول و مبادی و حقایق دیگر است، و همین سبب آن است که یاد کردن آن در آیات وحی به صورتی تفصیلی جریان پیدا می کند(آیه ۵۰).

سوره المرسلات

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۵۰]

اشاره

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً (۱) فَالْعٰاصِفٰاتِ عَصْفاً (۲) وَ اَلنّٰاشِرٰاتِ نَشْراً (۳) فَالْفٰارِقٰاتِ فَرْقاً (۴) فَالْمُلْقِيٰاتِ ذِكْراً (۵) عُذْراً أَوْ نُذْراً (۶) إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ (۷) فَإِذَا اَلنُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَ إِذَا اَلسَّمٰاءُ فُرِجَتْ (۹) وَ إِذَا اَلْجِبٰالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَ إِذَا اَلرُّسُلُ أُقِّتَتْ (۱۱) لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ اَلْفَصْلِ (۱۳) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ اَلْفَصْلِ (۱۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵) أَ لَمْ نُهْلِكِ اَلْأَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ اَلْآخِرِينَ (۱۷) كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹) أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ (۲۰) فَجَعَلْنٰاهُ فِي قَرٰارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنٰا فَنِعْمَ اَلْقٰادِرُونَ (۲۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ كِفٰاتاً (۲۵) أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً (۲۶) وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ وَ أَسْقَيْنٰاكُمْ مٰاءً فُرٰاتاً (۲۷) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸) اِنْطَلِقُوا إِلىٰ مٰا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹) اِنْطَلِقُوا إِلىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلاٰثِ شُعَبٍ (۳۰) لاٰ ظَلِيلٍ وَ لاٰ يُغْنِي مِنَ اَللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهٰا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمٰالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) هٰذٰا يَوْمُ لاٰ يَنْطِقُونَ (۳۵) وَ لاٰ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۶) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هٰذٰا يَوْمُ اَلْفَصْلِ جَمَعْنٰاكُمْ وَ اَلْأَوَّلِينَ (۳۸) فَإِنْ كٰانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۳۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰) إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي ظِلاٰلٍ وَ عُيُونٍ (۴۱) وَ فَوٰاكِهَ مِمّٰا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنّٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۴۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اِرْكَعُوا لاٰ يَرْكَعُونَ (۴۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹) فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

معنای واژه ها

۸ طمست:در معنی آن بعضی گفته اند:یعنی نور ستارگان از میان می رود و بی نور می شوند،و درست تر آن است که خود ستارگان از میان می روند و چیزی از آنها بر جای باقی نمی ماند.در مفردات راغب آمده است:

طمس به معنی نابود شدن اثر و محو شدن است؛خداوند تبارک و تعالی گفته است: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ یعنی صورت آن را محو کن،و دیگر: لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ یعنی اگر بخواهیم نور و صورت چشمان ایشان را چنان از بین می بریم که اثری از آن بر جای نماند.

ص :۲۱۸

۲۱ مکین:مستحکم،و قرطبی گفته است:یعنی در جایی استوار و بلند.

۳۲ کالقصر:به قولی:ساختمانی بزرگ،و به قولی:

ریشه درخت،و بعضی گفته اند:اولی آشکارتر است و دومی مناسبتر.

۳۳ جمالات صفر:شتر زرد،بعضی گفته اند زبانه های آتش همچون شتر زرد رنگ است،پس از آن که حجمی به بزرگی یک کاخ دارد،و تشبیه شراره آتش به شتر زرد به مناسبت شباهت آن با شترهایی است که در این جا و آن جا می چرند.

وای بر دروغ پردازان

اشاره

شرح آیات:

[۱-۱۰]

آیا دیـده ای که آن کس که وعـده خدا را دروغ می پندارد آن وعده را باطل کرده باشد؟هرگز...او با تکذیب خود نسبت به حق بزرگترین تبهکاری را مرتکب شده،پس وای بر او و سپس وای بر او باد.

او چه حق آن دارد که آنچه را که گواههـای بر صـحت آن متواتر است و نشانه های آن یکـدیگر را تأییـد می کننـد تکـذیب کند:به وعده واقع شونده خدا که مصداقهای آن در جریان تاریخ تکرار پیدا کرده،و به این بادهایی که پروردگارش می فرستد و گاه خبردهنـده از عـذاب است،و گاهی دیگر بشارت دهنـده از خیر و نعمت؟اینها بعضـی از آیات و نشانه های وعـده الاهی است.قسم به آنها و به

فرشتگان موکّل بر آنها و به عذرها و تهدیدهایی که در برابر ما قرار می دهند که:

وعده خدا صورت وقوع پیدا خواهد کرد.

بدین گونه کلمات سوگندی که در تفسیر و تأویل آنها اختلاف وجود دارد، در آغاز این سوره به دنبال یکدیگر آمده است،و تأویل آنها هر چه باشد،به این حقیقت بزرگ به همان گونه وابستگی دارد که گواه حاضر به غایب مورد انتظار،و همچون وابستگی حجّتها به حقایق،و مقدمات با آنچه پس از آنها اتفاق می افتد...و همچنین است درباره دیگر سوگندهایی که در ذکر حکیم آمده و از ارتباط مقدمه با آنچه پس از آن می آید خبر می دهد. ۱۷/ آری.گاه از ارتباط بعضی از آنها با بعضی دیگر آگاهی نداریم،ولی با تدبر ژرف می توانیم آن را پیدا کنیم.

وَ الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً

-سوگند به فرستاده شده های پی در پی یکدیگر.» در تأویل«المرسلات»دو رأی اساسی وجود دارد:

اول:به معنی بادها است؛در مجمع البیان چنین آمده است:و المرسلات یعنی بادها که همچون یال اسب در پی یکدیگر فرستاده شوند.بنا بر آنچه از ابن مسعود و ابن عباس و مجاهد و قتاده و ابو صالح روایت شده است،و بنا بر این«عرفا»منصوب بر حال بودن است همچون در این گفته که:جاءوا الیه عرفا واحدا یعنی به حالت پیاپی نزد او آمدند. (۱) معتقدان به این نظر به گفته رسول اللّه(ص)استدلال کردند که:«شماره بادها هشت است:چهار تا از آنها عذاب است،و چهار دیگر رحمت؛نامهای عذاب آنها چنین است:عاصف و صرصر و عقیم و قاصف،و نامهای رحمت اینها است:الناشرات و المبشّرات و المرسلات و الذّاریات؛خدا مرسلات را می فرستد که از آنها ابرها برانگیخته می شود،سپس مبشّرات را می فرستد که ابرها را از جا می کند،و آن گاه الذاریات را می فرستد که ابرها را با خود حمل می کند و از آنها باران چنان روان می شود که شیر از پستان شتران ماده پر شیر که آنها را لواقح می گویند،و آن گاه ناشرات را می فرستد که

۱- ۱) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۵.

آنچه را که بخواهد پراکنده می سازد»، (۱) و در همان جا آمده است که:مردی به سوی علی(ع)آمد و پرسید:العاصفات عصفا چیست،و او گفت:بادها.

دوم:مقصود از آنها فرشتگان است،و«عرفا»به آن تفسیر شده است که پیام آور امر به معروف و نهی از منکر خدایند، (۲) و به قولی:پیامبران و فرستادگانند که حامل وحی مشتمل بر هر کار خیر و معروف بوده انـد،پس در این شک نیست که با لا اله الا اللّه فرستاده شده بوده اند که این خود کلید هر خیر و نیکی و معروف است. (۳)

به نظر من می شود و گفته را با یکـدیگر جمع کرد و گفت:هنگامی که دانستیم که بر بادها فرشـتگانی موکلنـد که آنها را می راننـد و به فرمـان خـدا بر آنهـا بانـگ می زننـد،و این که فعل به صورت مبنی بر مجهول آن،می توانیم بگوییم که ظاهر آیات مربوط به بادها و باطن آن مربوط به فرشـتگان است،و اما آنچه پس از آن در خصوص القاء ذکر در سیاق آمده،قابل آن است که به بادهـا و فرشـتگان هر دو تأویـل شود،پس اگر«المرسـلات»را ملائـکه تصور کنیم،وحی خـدا و آیات او را به انبیا القا می کنند و سپس به مردم،و اگر به بادها تأویل کنیم،این بادها مایه فرو ریختن باران می شود که خود تذکره و یادآوری برای مردم است.

ممکن است گفته شود که اَلْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً به معنی بادهـایی است که به صـلاح و خیر مردمـان عمـل می کننـد،یعنی فرسـتاده شدگانی به شـمار می روند که مردم آنها را می شناسـند،و به سـبب بارانی که از آنها به دست می آید خواسـتار آنها محسوب می شوند.

به هر صورت اجمال این کلمات ما را بر آن می دارد که حقایق را به یکـدیگر بپیونـدیم و میان بادهای فرسـتاده شـده همراه با باران و برکت و فرشتگان موکل بر آنها یا فرستاده شدگان همراه با رسالت و پیغام تمایزی قایل نشویم،بدان جهت که

۱- ۲) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۰۳.

۲- ۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۵.

۳- ۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۶۷.

سودمندی قسم به هر دو از آنان تحقق پیدا می کند،به همان گونه که روی هم رفته گواهانی بر وعده خدا به شمار می روند و سوگند خوردن به آنها صحت پیدا می کند،و این از عالیترین روشهای بیان ادبی قرآن است.

فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً

-و سپس سوگند به بادهای سختی که وزش آنها شدید است.» در التبیان آمده است:یعنی بادهایی که به شدت می وزند،و عصوف به معنی گذشتن باد به سختی و شدت است، (۱) و چون معنی را متوجه به فرشتگان بدانیم،عصف را می توان به دو گونه معنی کرد:یکی سرعت که عرب می گوید فرس عصوف یعنی اسب با حرکت سریع؛و علامه طباطبایی گفته که مراد از عصف تندی سیر و حرکت است به استعاره از عصف باد که مقصود از آن سرعت وزیدن است،و اشاره به سرعت سیر آن به طرف آنچه برای رسیدن به آن فرستاده شده است، (۲) و وجه دیگری برای معنی آن هلاک کردن و از بین بردن؛رازی گفته است:یعنی این که آن /۱۷ فرشتگان روح کافر را از تنش بیرون می رانند،و عصف بالشیء یعنی آن را هلاک و نابود کرد؛ (۳) و عصف بهم الدهر یعنی روزگار آنان را برانداخت و از میان برد. (۴)

چنان به نظر می رسد که آنچه به سیاق نزدیکتر است،تأویل عصف به سرعت بادها در حمل باران باشد نه سرعت در هلاک کردن.

وَ النّاشِراتِ نَشْراً

-و سوگند به پراکنده کنندگان با پراکندگی.» اگر آنها را بادها بدانیم،مقصود بادهایی می شود که ابر را در افقها پراکنده می سازند،و به پراکندن باران و رحمت الاهی از کشت و جز آن می پردازند،همان گونه که سبب باروری و گرده ریزی و پیدایش دانه ها در سرزمینهای گوناگون زمین

ص:۲۲۲

۱- ۵) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۲۳.

۲- ۶) -المیزان،ج ۲۰،ص ۱۴۶.

۳- ۷) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۶۴.

۴- ۸) -المنجد،ماده عطف.

می شوند،بر همان سان که فرشتگان بالهای خود را در هنگام فرود آمدن با وحی بر زمین در جو پراکنده و گسترده می سازند، (۱) یـا کتابهـا و نامه های عمل از جانب خـدا باز و گسترده می شود، (۲) یا رحمت و عـذاب او انتشار پیـدا می کند،یا در روز محاسبه قیامت چنین حادثه ای پیش می آید. (۳)

فَالْفارِقاتِ فَرْقاً

-سپس جدا کننده های به صورتی از جدا کردن.» گفته اند:مقصود بادهایی است که در ابر سبب پراکندگی می شوند و آن را نـابود می کننـد(پس از جمع و متراکم شـدن ابر،تـا در نتیجه آن باران متوقف و خورشـید آشـکار شود و چهره آسـمان پس از مـدتی ناپیـدایی بار دیگر نمایان گردد)به گفته مجاهـد، (۴) به همـان گـونه که فرشـتگان بـا آیـات و وحیی که همراه خود از جانب خدا برای فرسـتادگان او می آورند،سبب پیدا شدن جدایی و فرق میان حق و باطل می شوند.چنین است در التبیان (۵) و التفسیر الکبیر. (۶)

فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً

-و سـپس سوگنـد به(آن فرشـتگان)که قرآن و ذکر را (بر دل و گوش پیـامبران)القا می کننـد.» فرشـتگان رسالتهای خـدا را به پیامبران می رساننـد،ولی تنها فرشـتگان نیسـتند که ما را از طریق بیم دادن و عذر پذیرفتن به یاد خدا می اندازند،بلکه بادها نیز عملی از این گونه دارند،و فرقی میان آن نیست که بادهای عذاب باشد یا بادهای رحمت،و باران نازل شده بر اثر وزیدن بادها نیز خود ذکری بزرگ است،زیرا که بـا فرو ریختن بـاران بر زمین و روییـدن و رشـد کردن رسـتنیها پس از آن ما را به یاد روز رستاخیز می اندازد،و این اندیشه دلیل مقارن بودن فراوان ذکر قرآن و رسالتهای

۱- ۹) -الکشاف،ج ۴،ص ۴۱۰.

۲- ۱۰) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۲۳.

۳- ۱۱) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۶۴.

۴- ۱۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۲۶۶.

۵- ۱۳) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۲۴.

۶- ۱۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۶۶.

الاهی با سخن درباره باران و نمودهای طبیعی ظاهر شده به وسیله آن بر زمین را در قرآن برای ما آشکار می سازد و تفسیر می کند.

عُذْراً

عذری.» عذری برای اقامه حجت در آن جا که خدا ذکر را به میانجیگری فرشتگان فرستاده است،یا بر حذر داشتن و یادآوری کردن از طریق بادهای شدید و بنیانکن...و این همه پیش از آن است که بر تبهکاران عذاب نازل شود.

أَوْ نُذْراً

-یا بیم دادنی.» بیم دادن معروف است،و چون در صدد یافتن فرق میان آن و إعذار(عذر آوردن،عذر پذیرفتن)برآییم،شاید از این قرار بوده باشد:إعذار مخصوص زمانی است که آدمی به انذار جواب مثبت نداده باشد،در صورتی که انذار اعم است،و بسا هست که با پاسخ مثبت در آن هنگام همراه می شود که با اعذار قرین شده باشد.و گاه گفته می شود:لقد اعذر من انذر یعنی آن کس که بیم داده عذرخواهی نیز کرده است،و شاید آنچه مفسران در این خصوص گفته اند به همین معنی مربوط باشد.شیخ الطائفه گفته است که به قولی:اعذار از جانب خدا و انذار به آفریدگانش،همان ذکر است که فرشتگان به پیامبران القا می کنند،و چنین اضافه کرده است که:پس عقاب کردن بر عمل زشت بعد از بیم دادن درباره آن،عذر در وقوع آن را ایجاب می کند،هر چند بر خلاف مقصود بنده ای باشد که مستحق آن است. (۱) و گفته اند:عذری که با آن در عقوبت کردن بندگانش به آن معتذر می شود،جز بنا بر حکمت نیست،و نذرا یعنی خبر دادن از موضوع مایه ترس،به گفته حسن. (۲)

مهمترین چیزی که مرسلات،خواه فرشتگان بوده باشند و خواه بادها،القا می کنند،یادآوری از آخرت است و این که وعده خدا راست است.آیا نمودهای

۱- ۱۵) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۲۴.

۲- ۱۶) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۵.

طبیعی در کائنات با یکدیگر ارتباط ندارند که پس از وزیدن بادهای مرسلات و عاصفات و ناشرات و فارقات موسمهای خیر و برکت و سالهای مبارک فرا می رسد،و پس از عاصفه های خشمگین هلاک و دمار فرا می رسد؟آیا این نمودها چنان نیست که اولین آنها گواه بر آخرین آنها است؟به همین گونه گواهان عذاب ما را از وعده خدا که وقوع پیدا خواهد کرد با خبر می سازند،به همان گونه که شواهد رحمت از وعده خدا که تحقق پیدا خواهند کرد به ما بشارت می دهند.

إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ

-آنچه به شما وعده داده شده است وقوع پیدا خواهد کرد.» و این جمله جواب قسم ذکر شده در آیات پیش از این و مؤکد شده با سه علامت تأکید است:إنّ و حصر و لام در«لواقع».و با آن که بعضی از مفسران حصر و عذر را مخصوص قیامت دانسته و گفته اند که خداوند متعال در دنبال این آیه ها از نشانه های روز قیامت سخن گفته است، (1) من مطلق بودن کامل را برای هر وعده خدا اختیار می کنم،همچون وعده او به پیروزی مؤمنان و از بین رفتن ظلمت و زنده شدن و زنده کردن زمین پس از مرگ آن به توسط مؤمنان،و پیروزی دین او و فرستادگانش و مؤمنین بر سراسر دین در آخر الزمان با ظهور نجات دهنده بشر،امام حجت منتظر-عجل اللّه فرجه-و آنچه ما را به این تفسیر فراگیر هدایت می کند، این است که قرآن در بردارنده وجوه مختلف است،و هر چه تفسیر آن فراگیرتر و شاملتر باشد درست تر است،و من در میان متقدمان کلبی را یافتم که به مطلق بودن وعده معتقد بوده و گفته است:مراد آن است که هر چه از خیر و شرّ که به آن وعده داده شده اید،واقع خواهد شد.و چون وعده خدا به رستاخیز و حساب و جزا از آشکارترین مصادیق وعده و نزدیکترین آنها به اذهان و نیز به دلالت سیاق است، بنا بر این آشکارترین تأویل از هر مصداق دیگر است.

اطمینان داشتن انسان به وعده پروردگارش-و بنا بر این به آخرت-امری

ص: ۲۲۵

۱- ۱۷) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۶۸.

حایز منتها درجه اهمیت است،از آن جهت که روحیه تسلیم به خدا را در همه بعدهای زندگی برمی انگیزد،و سبب فعّال شدن عمل و پرهیزگاری و التزام به شرایع و روشهای آن می شود،پس اگر مؤمنان از پیروزی نومید شوند،مسیر جهاد و اصلاح را به تمامی نپیموده اند،و اگر آدمی به آخرت(رستاخیز و حساب و جزا)کافر شود از چنین /۱۷ التزامی به نظامها و شرایع الاهی شانه تهی کرده است،چه ایمان به سنت جزا و مکافات از دنیا تا آخرت ممتد است و همان روح مسئولیت و انضباط را در او به حرکت در می آورد.

هر کس که به تدبر قرآن در موضوع آخرت بپردازد،ملاحظه خواهد کرد که این موضوع از حیث وفور مطالب و تفصیل و تأکید از آشکارترین خصوصیات این کتاب است و آدمی را به پرسش کردن درباره سبب و پیامدهای آن بر می انگیزد.

شاید مهمترین سببها آنها باشد که از پی می آید:

اولا:اهمیت موضوع آخرت بدان سبب که آخرت-چنان که در جاهای فراوان به آن اشاره کردیم-سنگ شالوده در طرز تفکر انسان مؤمن و ایمان او به شمار می رود.

ثانیا:آخرت عالم غیبی در آینده است و اسلام چنان می خواهد که این غیب در ذهن و جان مؤمنان حضور داشته باشد،و به همین سبب است که سخن درباره آن را مفصل و متنوع و مکرر می کند تا چنان شود که این غیب در نزد مؤمنان به تراز شهود برسد،و از همین جا است که قرآن،پس از اشاره کردن به آخرت،به بیان مطلب می پردازد و به تفصیل ما را به منظره های بزرگ آن متوجه می سازد.

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ

-پس چون از ستارگان روشنی آنها زدوده شود.» قمی چنین گفته است:نور آنها برود و ساقط شوند، (۱) و علامه طوسی چنین:طمس به معنی محو شدن اثر دلالت کننده بر وجود شیء است،و طمس در ستارگان همچون طمس در کتاب است،زیرا که سبب از بین رفتن نور و علامتهایی

۱- ۱۸) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۴۰۰.

می شود که به آنها شناخته می شد. (۱) و فخر رازی گفته است که:شاید /۱۷ مقصود نابود شدن ذات آنها باشد،و این با گفته خدا«انتثرت»و«انکدرت»سازگار است،و دیگر بار که مراد از بین رفتن روشناییهای آنها بوده باشد،ولی اولی شایسته تر است، بدان جهت که در آن نیازی به محذوف فرض کردن کلمه ای وجود ندارد، (۲) و آنچه نزدیکتر به ذهن است،به نظر من،گفته رازی است بدان جهت که اصل معنی طمس محو و پنهان شدن چیزی است که در معرض طمس قرار گرفته است.

آنچه از ملاحظهٔ آیات قرآنی مربوط به موضوع قیامت از لحاظ احوال ستارگان در آن روز مفهوم می شود،این است که ستارگان نیز همچون کوه ها از مراحلی می گذرند تا به پایان خود برسند و محو شوند،چه نخست به سبب مختل شدن نظام جهانی آنها از یکدیگر و از نظم و نسقی که دارند پراکندگی پیدا می کند،و سپس یکا یک تیره و بی نور می شوند،و آن گاه به صورت کامل از میان می روند و شعاعی برای دلالت کردن بر آنها بر جای نمی ماند.

وَ إِذَا السَّمّٰاءُ فُرِجَتْ

-و چون آسمان شکافته و گشاده شود.» در تفسیر قمی آمده است:«تنفرج و تنشق»(گشوده و شکافته)شود،بنا بر روایت ابو الجارود از امام باقر(ع)؛ (۳) و در مجمع البیان چنین است:یعنی در آن سوراخها و شکافهایی پدید آید، (۴) پس از آن که استوار و محکم بود و سوراخی در نظام و منفذی در ساختمان آن هرگز وجود نداشت،و شاید این نخستین مرحله بوده باشد که به دنبال آن مراحلی دیگر متوالیا خواهد آمد.و بنا بر آنچه از آیات کریمه دیگر آشکار می شود:مراد قرآن از ذکر تبدّل یافتن نظام آفرینش سلب اعتماد انسان بر آن است تا یکباره با مسئولیتهای خود رو به رو شود،پس آسمانی که یک سقف محفوظ بود،در آن روز سست می شود،و کوه هایی که پناهگاه و دژ بود به صورت

۱- ۱۹) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۲۵.

۲- ۲۰) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۶۹.

۳- ۲۱) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۴۰۰.

۴- ۲۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۵ با اندک تصرف.

توده ریگ هولناکی در می آید،و زمینی که گاهواره مطمئنی به شمار می رفت گرفتار زمین لرزه ای عظیم خواهد شد،و همچنین.

وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ

-و آن گاه که کوه ها برکنده و روان شوند.» گفتند:نسف البناء یعنی ساختمان را از بیخ برکند،و نسف الجبال، یعنی آنها را کوفت و ویران کرد...و ما این را می فهمیم که /۱۷ نسف کوه هایی که خدا آنها را به عنوان میخهای محکم کننده زمین آفریده بود چه معنایی دارد،پس دیگر کوه ها در آن روز استقرار نخواهند داشت و همراه با مردم به جنبش در خواهند آمد و زمین قابل زندگی نخواهد بود.

این همه بعضی از مشاهد هولناک قیامت است،و باید با خود بیندیشی که این آفریده ضعیف چگونه می تواند در برابر این اوضاع وحشتناک جهانی ایستادگی کند،و به کجا می تواند پناه برد؟مگر این که تلاشهای صالحانه او وی را از این همه رهایی بخشد.

[۱۱-۱۹]

وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ -و در آن هنگام که پیغمبران را در وقتی معین حاضر کنند.» برای آنان وقتی معین شده است که در آن وقت در سرزمینی معین برای گواهی دادن برانگیخته می شوند،و این ما را به آن رهبری می کند که حرکت پیامبران و بعث ایشان بی دلیل نیست،بلکه آنان در دنیا و آخرت بر اساس حکمتی الاهی پیشروی و عمل می کنند،پس اگر حرکت تاریخی آنان را از همه جهات و حیثیتها مورد مطالعه قرار دهیم،به این نتیجه می رسیم که مبعوث شدن آنان قائم بر مجموعه ای از قوانین اجتماعی و تمدنی است،بدان گونه که زمان بعثت پیامبر ما محمد(ص)و مکان آن،مثلا،کاملا با رسالت و نقش او مناسب بوده است،و شاید امام باقر(ع)در روایت ابو الجارود به آن اشاره کرده باشد که گفته است:

«در اوقات مختلف برانگیخته شدم». (۱) و به همین گونه شهادتهای ایشان در آخرت

ص:۲۲۸

۱- ۲۳) -تفسیر القمیّ،ج ۲،ص ۴۰۰.

در هر وقت یـا به مجرد آن که رسـتاخیز قیـامت بر پـا شود،آغاز نمی شود،هرگز...بلکه فرسـتادگان خـدا و پیامبران را میقات و زمانی معلوم است که نقش مخصوص به خود را جز در آن ایفا نمی کنند.

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ

-برای کـدام روز به تأخیر افتاده است؟» علامه طباطبایی گفته است:اجل مدت معین شده برای چیزی و کاری است،و تأجیل به معنی مدت معین کردن ۱۷/ برای چیزی یـا کـاری،و در لازم آن که به معنی تأخیر است به کار برده می شود،همچون این که می گوینـد:دین مؤجّل یعنی وامی که پرداختن آن در وقت معین است و اکنون پرداختن آن ضـرورت نـدارد،و این معنی برای آیه مناسبتر است. (۱) و در این که ضمیر در«أجّلت»به چه چیز باز می گردد،اختلاف است،و به گفته صاحب المیزان مرجع آن امور یاد شده پیش از این از طمس ستارگان و شکافتن آسمان و فرو ریختن کوه ها و تأخیر وقت رستاخیز پیامبران،و معنی«لأیّ یوم أجّلت»روزی است که این امور برای آن به تـأخیر افتـاده است؛ (۲) و به قولی:ضـمیر تنهـا به رسولان باز می گردد.و با آن که برای نظر صـاحب المیزان محملی در آیـات از آن روی وجود دارد که لفـظ«اذا»ی وارد شـده در همه آیـات با معنی تأجیل همراه است،با وجود این آنچه به ذهن نزدیکتر است، بازگشت ضـمیر به رسولان است به اعتبار چسبیدن کلمه«أقّتت»به ایشان و نه به سـتارگان و آسـمان و کوه هـا،و بـدان سـبب که آنـان اصـحاب شـهادت و میزان جـدا کردن مردمـان از یکـدیگر در نزد پروردگـار صـاحب عزّت انـد که برای ایشان دو شـهادت و گواهی تکمیل کننـده یکـدیگر قرار داده است:یکی در دنیا با قیام ایشـان همچون گواهـان عادل برای خـدا که ذکر آن گـذشت،و دیگری در آخرت به عنوان حجت و معیاری در دیوان داوری قیامت که پروردگار ما آن را به این روز مؤجل کرده است.

۱- ۲۴) -تفسیر المیزان،ج ۲۰،ص ۱۴۹.

۲- ۲۵) -همان جا.

لِيَوْمِ الْفَصْلِ

-برای روز داوری.» داوری اختلافهای مردم با هم در همه جهات،و میان اهل بهشت و اهل دوزخ،و روز قیامت از آن روی یوم الفصل نامیده شده که در آن میان مردمان داوری صورت می گیرد و سرنوشتها معلوم می شود.و چون آخرت مشتمل بر روزها و مراحلی است،فرستادگان خدا گواهیهای خود را عموما-چنان که ظاهرا به نظر می رسد-در روز رستاخیز ادا نمی کنند،بلکه در ساعتهای فصل و داوری در کنار میزان انجام می دهند.

وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا یَوْمُ الْفَصْلِ

-و تو چه می دانی که روز فصل چیست؟» روزی هولناک است که برای هیچ بشری فهمیدن همه حوادث و وقایع آن و چگونگی و اندازه آنها /۱۷ هرگز میسّر نیست،و از آن جهت چنین است که آن حقایق بسیار بزرگ و از حدود شناخت ما بزرگتر است،پس آیا می توانیم،مثلا،معنی انفجار هزار بمب هسته ای را در یک لحظه چنان که شایسته است بفهمیم؟هرگز، و به همین جهت است که پروردگار ما در جاهای متعددی از قرآن،پس از ذکر آخرت،گاه می گوید«و ما ادراک چه چیز به تو فهماند»و گاه«و ما یدریک چه چیز به تو خواهد فهماند».

سیاق قرآن تفصیلی در بیان احوال مردم و سرنوشتهای ایشان در آن روز عرضه نمی دارد،بلکه به اشاره ای متضمن بیم دادن درباره سرنوشت آن تکذیب کنندگان آخرت بسنده می کند که از اندیشه های خود مناظر رسیدگی به حساب و حقایق جزای بزرگ در آن را دور کرده،و برای خود لگام و هوس و شهوت را به حال خود رها ساخته بی آن که به کمترین رسیدگی به حساب یا احساس مسئولیت خود توجهی کرده باشند.

وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ

-وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.» کلمه«ویل»بدین صورت مطلق و تکرار شده،الوان عذاب مادی و معنوی را شامل می شود،و در دره ای از سخت ترین دره های دوزخ تجسم پیدا می کند،و به همین سبب ویل به گفته خدای تعالی:«یومئذ»تخصص یافته و معنی آن این

نیست که در این دنیا ویل و عـذابی ندارند،ولی نشانه ای از سـخت ترین عذابها در جهان دیگر است،بدان روی که روز قیامت آشکارترین مصداقهای گرفتار شدن ایشان به ویلها و هلاکت است.

آیا این ویلی که قرآن با آن مکـذّبان را تهدیـد می کند چگونه است؟برای شـناخت آن بهتر است به یاد نمونه ای از آن بیفتیم که در عذاب این جهانی تکذیب کنندگان تجسم پیدا می کند.

قرآن به عاقبت مکذّبان در دنیا از طریق ارقام و حقایقی مادّی و محسوس حکایت می کند که آشکار بودن حقیقت آخرت در نزد عقلاـ اگر سـخت تر و صـافی تر نباشـد،کمـتر نیست؛و این سؤالی است که خردمنـدان را به تفکر کردن دربـاره سرنوشـت مکذّبان از طریق /۱۷ آزمایشهایی که دیگران بر جای گذاشته اند، بر می انگیزد.

أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ* ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ

-آیا پیشـینیان را هلاک نکردیم*سـپس در پی ایشان دیگران را نیز چنین خواهیم کرد.» می توانیم برای هلاک دو معنی تصور کنیم:

اول:هلاک شدن با مرگ،و تقریبا هیچ آیه ای از قرآن را درباره سـنت جزا و حقیقت آخرت نمی خوانیم مگر این که در کنار آن سـخن از سنّت مرگ رفته است، و سبب آن است که خداوند متعال می خواهد ما را به این اندیشه هدایت کند که آخرت و جزا به همان گونه حق است که مرگ حق است،و این که دروغ پنداشـتن یکی از آن دو چیزی از واقعیّت آنها نمی کاهد،به همان گونه که تکـذیب آن وعـده خـدا که با مرگ صورت وقوع پیدا می کند،تغییری در این حق پدید نمی آورد،و دلیل آن در گـذرگاه بشـریت آشکار است که خـدا در آن پیشـینیان را بـا مرگ از دنیا برده و دیگران نیز از پی ایشان خواهنـد رفت و سرانجام چنان خواهد شد که هیچ کس جز او-عزّ و جلّ-باقی نمی ماند.

دوم:هلاک شـدن بر اثر گرفتاری و مؤاخـذه الاهی بنا شـده بر سنّت جزای او در زنـدگی،که این به سیاق وعـده داده شـده به مکذّبان نزدیکتر است و پیوسته با ویل

همراه است و تأکید بر جزا دارد،چنان که آیه ذیل مؤیّد آن است:

کَذٰلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ

-با تبهکاران بدین گونه رفتار می کنیم.» پس این سنّتی جاری در زندگی است و با گذشت زمان تغییر نمی پذیرد،و آیه بدین گونه انسان را در هر زمان و مکان در برابر این سنت قرار می دهد تا چنان تصور نشود که تنها محدود به تبهکاران تاریخی است.و سپس سیاق،از طریق سنّت جزای در آخرت،حقایق گذشته را به آینده اتصال می دهد که تأثیر آن بر مجرمان بیش از تأثیر گرفتاریهای در این جهان است.

وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ

-وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.» هلاک شدن تبهکاران در دنیا برای دلالت بر عذاب آخرت ایشان کافی است،و پیشروی ایشان به سوی گرفتاری به /۱۷ ویل نتیجه ای طبیعی از تکذیب فرمانروایی و رهبری حق و راه راست آن در زندگی است،و منصرف شدن آنان از آن و پیروی از یک رهبری گمراه کننده و روش آمیخته به خطا آدمی را به ویلی پس از ویل دیگر می رساند.

[۲۰-۲۴]

چرا آدمی آیتهای پروردگارش و از جمله حقیقت آخرت را تکذیب می کند و رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ را نمی پذیرد؟آیا برای آن است که آیات راهنمایی به این منظور وجود ندارد،و معرفت او به پروردگارش و به قدرت گسترده بی پایان او ناقص است؟هرگز...پس لازم است در اصل آفرینش خودمان بیندیشیم،و در این که چگونه آیت آشکاری برای راهنمایی ما به قدرت خداوند متعال بر همه چیزها است:ما را از موجود کوچک و حقیری که جز با ذره بینهای بزرگ کننده قابل رؤیت نیست،و به خواست خداوند متعال و نه به اراده ما در زهدان مادرمان قرار گرفت،در زندگی به راه انداخت و با تبعیت از قوانین و سنتهایی که نسبت به اکثر آنها جاهلیم،ما را رشد و پرورش داد تا به صورت یک انسان تمام عیار،مرد یا زن،در آمدیم.پروردگار ما را در برابر این حقایق فطری قرار می دهد که هیچ کس راهی برای انکار کردن آنها ندارد.

أَ لَمْ نَخْلُقْکُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِینٍ

-آیا شما را از آبی گندناک و خوار

نیافریدیم؟» قمّی گفت:با بوی بد، (۱) و به قولی،حقیر و ناچیز که بیشتر مفسران بر آنند،و هر کس بیندیشد همه اسباب پستی و خواری را در این آب می بیند:حجم آن اندک و بوی آن زننده است و آدمی خود آن را کثیف تلقی می کند و وزنی برای آن قایل نمی شود،و تو حق آن داری که اگر انسانی تکبر ورزد و بر مرکب غرور شود،و نه تنها در مقابل دیگر افراد انسان بلکه نیز در برابر پروردگار بزرگش چنین کند،از او در شگفت افتی!و امیر المؤمنین علی(ع)حق داشت تا تعجب کند و بگوید:«و از متکبّری در شگفتم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است...و از کسی در شگفتم که زنده شدن در آن جهان را نمی پذیرد در حالی که زنده شدن بار نخستین را می بیند»، (۲) و واقعا شگفت انگیز است که آدمی فضل و اکرام پروردگارش را بر خود،پس از آن که آب بی مقدار و خواری بود،فراموش کند،و این آفریده ضعیف به تکذیب پروردگار توانا و فرمانروای بر آسمانها و زمین بپردازد؟! سپس خداوند تبارك و تعالی این آب ناچیز را در زهدان مادر قرار داد تا آن را حفظ کند و در آن صفاتی یکی پس از دیگری به وجود آید،و دست غیب چنان از آن پذیرایی و پرستاری کند و با قوانین و سنتهای محکم تثبیت شده در رحم به صورتی به رشد و نموّ آن بپردازد که آدمی از تصور آن عاجز است،و این همه به صورتی است که پدر و مادر هیچ یك سهمی در این بارآوری و بارداری ندارند.

فَجَعَلْنٰاهُ فِی قَرٰارٍ مَکِینٍ

-پس او را در قرارگاهی توانای بر حمل آن قرار دادیم.» در التبیان آمده است که:قرار به معنی جایی است که درنگ کردن مدت درازی در آن امکان پذیر است. (۳) و بیشتر مفسران از ذکر کردن توضیحی درباره

۱- ۲۶) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۴۰۰.

۲- ۲۷) -نهج البلاغه،کلمات قصار،ص ۱۲۶.

۳- ۲۸) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۲۸.

مکین چشم پوشی کرده اند،و صاحب المنجد آن را متمکن یعنی جایگزین معنی کرده است. (۱) و در المیزان چنین یافتم:و مکین به معنی متمکن است و رحم از آن سبب بدین گونه توصیف شده که می تواند نطفه را از تباه شدن حفظ کند،یا بدان روی که در آن جایگزین می شود،و بنا بر این معنی آیه چنین می شود:سپس نطفه را در قرارگاه متمکن قرار دادیم که همان رحم است. (۲) و گفته خدای تعالی:

فَجَعَلْنٰاهُ

تأکید بر فعل الاهی در امر است که از هر فاعل و خواهنده ای جز او سبحانه و تعالی بعید است،و این چیزی است که امام علی(ع)در یکی از خطبه های خود در این باره اشاره کرده و گفته است:«ای آفریده راست اندام،و پدیده نگاهداری شده در تاریکیهای ارحام،و در پرده هایی نهاده و هر پرده بر دیگری فتاده!آغاز شدی از آنچه بیرون کشیده شد از گل و لای،و نهاده شدی در آرامگاهی بر جای،تا مدتی که دانسته است و زمانی که قسمت شده است.در شکم مادرت به صورت جنین می جنبیدی که نه خواندن را پاسخی توانستی گفت و نه آوازی را توانستی شنفت.سپس از قرارگاهت تو را به خانه ای بیرون آوردند که آن را ندیده بودی،و با راههای سود بردن از آن آشنایی نداشتی.پس چه کس تو را راه بیرون کشیدن خوراک از پستان مادر نمایاند؟ /۱۷ و به هنگام نیاز جایگاههای طلب کردن و خواستن را به تو شناساند؟هیهات!آن که در وصف کردن خداوند شکل و اندام درماند،صفت کردن آفریننده او را چگونه تواند؟» (۳) و باید به این نکته توجه داشت که امام(ع)افعال را به صیغه مبنی بر مجهول بیان کرده،و نیز با«نمایاند» و«شناساند»تأکید بر اراده الاهی در آفرینش تأکید کرده است.

سپس آفرینش انسان در خلأ و بر اساس تصادف صورت پذیر نمی شود،بلکه قایم بر حکمت دقیق و تدبیر متین الاهی است که در آن قوانین اراده خدا و حکمت او را بر انسان متفکّر آشکار می سازد،و بنا بر این جنین بی اندازه و قانون در شکم

۱- ۲۹) -المنجد،ماده مکن.

۲- ۳۰) -المیزان،ج ۱۵،ص ۲۰.

۳- ۳۱) -نهج البلاغه،خ ۱۶۳.

مادر درنگ نمی کند،بلکه چنان که خداوند متعال چنین توصیف کرده است:

إِلیٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ

-تا به انـدازه و زمانی دانسـته.» هنگامی که نوزاد از زهـدان خارج می شود،آماده ادامه دادن به زندگی در بیرون رحم است،و مادر و خانواده وی به جان و تن آماده پذیرفتن اویند.زمخشری گفته است:مقدار معلوم مدتی است که خدا آن را می دانسته و به آن حکم کرده است،و آن نه مـاه،یـا انـدکی بیشـتر یـا کمـتر است؛ (۱) و قمّی گفته است:مقصـود پایـان اجـل است. (۲) و هنگامی که اجل توقف در زهـدان به پایان می رسـد،دیگر مادر نمی تواند آن تحول روانشـناختی را که در وجود او پیدا شده است متوقف کنـد و از آهنگ بیرون آمـدن نوزاد از زهدان جلوگیری به عمل آورد،به همان گونه که از نوزاد هم در این باره کـاری سـاخته نیست،بلکه تنهـا اراده خـدا در کـار است و هر چه بخواهـد می کنـد.و«قـدر»در آیه محتمل چنـد معنی است که اجمالا از این قرار است:

اول:انـدازه و حـد،که در این صورت معنی آیه چنین می شود که جنین،از نفسـی و بـدنی و نیز زمـانی محـدود به انـدازه هـا و مقیاسهایی حکیمانه و الاهی است که خدای عزّ و جلّ از آنها آگاهی دارد.

دوم:قـدر و سـرنوشت،پس خـدا آب مهین را در قرارگاهی مکین بـدان سـبب قرار داد که به قـدری الاهی پایان پذیرد /۱۷ که خداونـد متعـال از آن آگاه است،که قـدر او آن است که ماده یا نر یا چیزی میان این دو شود،و کامل از زهـدان بیرون آیـد یا ناقص،و زنـده یا مرده،و سـپس چون به زنـدگی دنیا گام نهاد بر وفق آنچه خـدا برای او مقدر کرده است به پیش می رود و به سرنوشت تعیین شده خود می رسد،که زمانی سـعادت است و بهشت،و زمانی دیگر شـقاوت و آتش،یا فقر است و تندرستی یا بی نیـازی و ناخوشـی،یا...یـا...و آیه بـدین معنی نیست که هر انسانی به دنیا می آیـد تا بنا بر تقـدیرهای معین شـده و با مجبور بودن بر آنها زندگی کند،بلکه از علم مطلق

ص: ۲۳۵

۱- (۳۲) -الکشاف،ج ۴،ص ۶۷۹.

۲- (۳۳) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۴۰۰.

خدا به خیر و شرّی که به آنها خواهد رسید خبر می دهد.و کلمه«معلوم»از جهتی حکایت از تحدید می کند،و از جهتی دیگر از اطلاق؛اما تحدید و محدود بودن بدان سبب که مسیر انسان در وضع طبیعی و نسبی او محکوم به داده ها و مقدرات معینی است که برای ما امکان شناختن آنها از طریق علم و تجربه امکان پذیر است، همچون زمان تقریبی به دنیا آمدن نوزاد و نظایر آن...و اما اطلاق بدان روی که علم یقین به هر چیز و مخصوصا به بعضی از امور مخصوص خدا است که آن را می داند و مقدر می کند،و هیچ بشری را به آن دسترس نیست.

فَقَدَرْنٰا فَنِعْمَ الْقٰادِرُونَ

-پس اندازه را معین کردیم،و ما به خوبی بر این کار توانابیم.» ابن جریر گفت:پس مالک شدیم و ما بهترین مالکانیم،و ضحّاک گفت:پس آفریدیم و از بهترین مالکانیم، (۱) و در التبیان چنین آمده است:یعنی آفرینش او را بر این که کوتاه باشد یا بلند،مرد یا زن،مقدر کردیم پس ما مقدری خوبیم،و ممکن است معنی بدون تشدید دال(چنان که مفسران بدین گونه نیز خوانده اند)از قدرت باشد،یعنی بر این همه تواناییم و بر تدبیر آن به خوبی قدرت داریم،و کاری را می کنیم که کسی جز ما از عهده آن بر نمی آید و در آن آنچه مخصوص به مدح است حذف شده، (۲) و علامه طباطبایی در المیزان همین احتمال را داده و گفته است:از قدرت مقابل عجز و مقصود این است که بر همه اینها قادریم. (۳)

آنچه من اختیار می کنم این است که دو کلمه«فقدرنا»و«القادرون» در آن واحد بیان کننده دو معنی اند:یکی تقدیر بنا بر حکمت و علم،و دیگری قدرت از طریق نیرو و خواست،و به جان خود سوگند یاد می کنم که هر کس در آفرینش آدمی تدبر کند،دو نام حکیم و قادر را متجلی در آن به صورتی می یابد که

ص:۲۳۶

۱- (۳۴) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۰۶.

۲- (۳۵) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۷.

۳- (۳۶) -المیزان،ج ۲۰،ص ۱۵۳.

ذره ای شک در آن وجود ندارد،مگر این که شخص میان خود و میان حقیقت پرده تکذیب حق را برای گریز از مسئولیت کشیده باشد،که اگر چنین کرده باشد،وای بر او از خدا! وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ -وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.» در آیه ملاحظه لطیفی در نزدیکی گفته خدا:«یومئذ»وجود دارد که شایسته است اشاره به روز جدایی و فصلی باشد که سیاق در سوره به آن اشاره کرده است،و آن چنین است،و علاوه بر آن،این کلمه معنی دیگری را به ذهن می آورد، آن این که آیات الاهی متجلی شده در این سوره ما را به آن متوجه می سازد که ویل مخصوص مکذّبان است،پس چه جریمه بزرگی است این تکذیب کردن حقیقتی بزرگ همچون حقیقت غیب و قدرت و حکمت آن!و اشاره کردن به این با لفظ «یومئذ»مترتب بر این نتیجه به دست آمده است،چه معقول نیست که آفریننده حکیم آخرتی را پس از دنیا مقدّر نکرده باشد،و این از امور مسلّم اولیه حکمت است.

[۲۵-۳۷]

پس از تفکر در افقهای نفس که آدمی را به تسلیم شدن به خدا و ایمان آوردن به روز فصل رهبری می کند،آیات توجه ما را به طبیعتی متوجه می سازد که در پیرامون ما قرار گرفته است،که این یک نیز نامهای خدا و آیات راهنمای او را منعکس می سازد.

أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفٰاتاً* أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً

-آیا زمین را مسکن قرار ندادیم*هم برای زندگان و هم برای مردگان؟» کفات به معنی مسکن و ظرف است،و بنا بر خبری،امیر المؤمنین(ع)در بازگشت از نبرد صفّین بر گورستانی گذشت و گفت:«هذه کفات اموات»یعنی این مساکن مردگان است و سپس به خانه های کوفه نگاه کرد ۱۷/ و گفت:«هذه کفات الاحیاء»و سپس دو آیه یاد شده را تلاوت کرد. (۱) در مجمع البیان آمده

۱- ۳۷) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۴۰۰.

است:کفت الشیء،یکفته کفتا و کفاتا بـه چیزی گفته می شود که آن را به خود بچسبانند،و در حدیث است که:اکفتوا صبیانکم یعنی کودکان خود را به خود بچسبانید،و به ظرف کفت و کفیت گفته می شود؛و ابو عبیده گفته است که کفاتا یعنی ظرفها، (۱) و از قتاده و مجاهد و شعبی روایت شده است که:یعنی آنها را در خود نگاه دارد، (۲) و زمین ظرف و مسکنی برای مردمان است که زندگان و مردگان را بر خود دارد،خواه به معنی ظاهری کلمه باشد یا به معنی مجازی که مؤمنان و کافران و دانشمندان و نادانان همه را شامل می شود.

وَ جَعَلْنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ

-و در آن کوه های بلند آفریدیم.» (۳) و شاید آیه حقیقتی زمین شناختی را بیان کند که کوه ها دارای دو قله اند، یکی قله فرو رفته در اعماق زمین که شالوده آن است،و دیگری قله بالا رفته به طرف آسمان.

وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً

-و به شما آبی گوارا و شیرین نوشاندیم.» میان سخن درباره کوه ها و سخن در خصوص آب شیرین رابطه ای وجود دارد،چه بهترین و گواراترین آبها آن است که از منابع کوهستانی سرچشمه می گیرد و از آن جا به درون زمین و دانه ها و نهرهای کوهستانی روانه می شود.

امام علی(ع)در وصف زمین گفته است:«و چون جوشش آب در گوشه و کنار زمین فرو نشست،و کوه های بلند سر به آسمان کشیده را بر دوش آن نهاد، جویها و چشمه ها از فراز کوه ها بیرون آورد، /۱۷ و در شکاف بیابانها و زمینهای هموار روان کرد؛و جنبش زمین را با خرسنگهای استوار و سر برافراشته پایدار منظم کرد.

پس زمین آرام گردید و بر خود نجنبید،که بن کوه ها در جای جای آن درون رفته بود،و در سوراخهای آن خزیده،و بر زبر همواریها و پستیهای آن ایستاده و سر برکشیده پس از آن فضای میان زمین و آسمان را فراخ ساخت،و هوا را برای

۱- ۳۸) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۶.

۲- ۳۹) -همان منبع،ص ۴۱۷.

۳- ۴۰) -تفسیر القمّی،ج ۲،ص ۱۳۲.

نفس کشیدن بپرداخت و اهل زمین را در آن ساکن فرمود،با آنچه بایسته آنان می بود؛و زمینهای خشک را،که آب چشمه ها نتوانست خود را به پستی و بلندیهای آن رساند،و جویهای خرد و بزرگ در رسیدن بدان زمینها درماند،وانگذاشت.

ابرهایی آفرید و بر آن زمینها بگماشت تا مرده آن را زنده گرداند و گیاه آن را برویاند...». (۱) و امام صادق(ع)گفت:«ای مفضّل!به این کوه های آکنده از خاک و سنگ،که غافلان آنها را بی حاصل می شمارند و نیازی به آنها نمی بینند بنگر و بدان که در آنها منافع فراوان وجود دارد،و از آنها یکی آن است که برف بر آنها می بارد و در قله ها برای هر کس که به آن نیاز دارد باقی می ماند،و آنچه می بایستی آب شود چنین می شود و از آنها چشمه های پر آب فراهم می آید که مایه پیدایش نهرهای بسیار بزرگ است...» (۲) خدا زمین را مسکن آدمی قرار داده،و در آن کوه های بلند استوار آفریده،و از چشمه های آنها آب گوارا در اختیار ما قرار داده است،و این همه از نعمتهای الاهی و مستوجب سپاسگزاری و حمد و ستایش او است،و نشانه ای از این سپاسگزاری پیروی کردن از فرستادگان و رسالتهای او است،ولی انسان غالبا چنین نمی کند و او را ناسپاس و تکذیب کننده رسولان و رسالتها می یابی،و وای بر این گونه کسان که با کمی سپاسگزاری از خدا گرفتار عذاب سخت می شوند،و در برابر احسان پروردگار خویش به تکذیب پیامبران او می پردازند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

-وای بر مکذبان در آن روز.» از خشم خدا و عذاب،که خشم او بر ایشان و دروغ پنداشتن رسولان او به توسط ایشان به رنگهایی از عذاب مبدل شود که کسی طاقت تحمل آن را ندارد،و معذّبان با رانده شدن به توسط خازنان جهنم و گرزهای آتشین به سوی این عذاب سوزنده و دردناک رانده می شوند و زبان حال گفتاری و عملی ایشان چنان است که /۱۷

۱- ۴۱) -نهج البلاغه،خ ۹۱،ص ۱۳۲.

۲- ۴۲) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۱۲۶.

رب العزه بیان کرده است:

انْطَلِقُوا إِلیٰ مٰا کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ

-به سوی چیزی روان شوید که آن را دروغ می پنداشتید.» علامه طبرسی گفته است:یعنی به سوی کیفر کفر،و دخول در آتش برای عذاب شدن برای گناهان، (۱) و رازی بر آن افزوده است که:ظاهرا گوینده این سخن خازنان دوزخ باید بوده باشند، (۲) و جزای مکذبان آتش است،و تکذیب به این یعنی انکار آن،و انکار حقایق دیگری به سبب همین تکذیب.

انْطَلِقُوا إِلیٰ ظِلٍّ ذِی ثَلاٰثِ شُعَبٍ

-به سایه ای دارای سه شاخه روانه شوید.» شاید سایه به سبب دودی باشد که حجاب نور می شود،یا به سبب تاریکی سخت سیاه،و مفسران در معنی«ثلاث شعب»اختلاف پیدا کرده اند:به قولی، آتش به سه شاخه تقسیم می شود:یک شاخه در بالا،یکی در طرف راست،و دیگری در طرف چپ و بدین گونه شخص کافر را احاطه می کند، (۳) و به قولی دیگر:از آتش زبانه ای بیرون می آید و همچون یک خیمه کافر را در بر می گیرد و به سه شاخه تقسیم می شود و کافر در آن تا پایان رسیدگی به حسابش باقی می ماند. (۴)

و در لغت شعبه،و جمع آن شعب و شعاب به معنی گروه و دسته ای از یک چیز است،و شاخه ای از درخت را شعبه می نامند، (۵) و از این جا چنان می فهمیم که سایه به سه بخش تقسیم می شود،و شاید تکذیب کننده در هر یک از شاخه ها گونه خاصی از عذاب می بیند که از حیث گونه و سختی با عذاب دو شاخه دیگر متفاوت است.

۱- (۴۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۲۳۰.

۲- (۴۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۳۷۴.

۳- (۴۵) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۳۰.

۴- (۴۶) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۸.

۵- (۴۷) -المنجد،ماده شعب با تصرف.

لاٰ ظَلِيلٍ

-که پوشاننده(عذاب)نیست.» که در آن ظلیل مشتق از ظله به معنی پوشاننده است، (۱) و سایه را از آن روی ظلال می خوانند که خورشید را می پوشاند و مانع رسیدن گرمای آن است،و ظلال مورد اشاره قرار گرفته در آیه مایه راحتی کسانی که در آن قرار گرفته اند نخواهد بود.

وَ لاٰ يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ

-از زبانه های آتش جهنم و گرمای آن جلوگیری نمی کنند و فایده ای ندارد.» إِنَّهٰا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ -از آن شراره های آتشی پرتاب می شود که هر یک همچون کاخی است.» گفته اند:همچون کاخها و کوه ها، (۲) و در حدیثی دراز از پیامبر(ص)در خصوص آتش دوزخ آمده است که گفت:«زبانه های آتش برسان کوه ها است»، (۳) و به قولی،همچون ریشه های شاخه شاخه شده درختان،و ابن عباس گفت:همچون ریشه های درختان بزرگ. (۴) و اعراب شتران را به کاخها تشبیه می کنند، (۵) و آنچه مهم است این که تشبیه به قصر کنایه از بزرگی و شاخه شاخه شدن هر دو /۱۷ با هم است همچون در قصرها.

كَأَنَّهُ جِمٰالَتٌ صُفْرٌ

-تو گویی که شترانی زرد رنگند.» بیشتر مفسران بر این اعتقادند که مقصود تشبیه به شتران زرد رنگ است،و به قولی پاره های مس،به نقل از امام علی(ع)، (۶) و اعراب نحاس را صفر می نامند، و بنا بر این گفته باید جماله را حمل بر سیمهای عظیم دانست،بدان سبب که

۱- ۴۸) -التبیان،ج ۱۰،ص ۲۳۰.

۲- ۴۹) -در قمّی و تبیان و مجمع البیان و کشاف و در المنثور و تفسیر الکبیر.

۳- ۵۰) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۹۰.

۴- ۵۱) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۰۴.

۵- ۵۲) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۸.

۶- ۵۳) -التفسیر الکبیر،ج ۳۰،ص ۲۷۶.

خداوند متعال گفته است: حَتّٰی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیٰاطِ . (۱)

این گونه های مختلف عذاب بعضی از ویلها و بلاهایی است که مکذبان در آخرت با آن رو به رو می شوند و با آیه کریمه تکرار می شود:

وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ

-وای بر مکذّبان در آن روز.» و از ویلهای روز حساب ایشان سلب شدن آن آزادی از ایشان است که مدت درازی آن را بد می فهمیدند و در دنیا به کار می بردند و بر اثر این بلیه نمی توانند سخن بگویند،و اجازه سخن گفتن از جانب خداوند متعال به ایشان داده نمی شود، و شاید این جزای مطلق العنان بودن انسان برای پیروی از هوا و هوسها و شهوات و ملتزم نبودن به حدود و شرایع الاهی بوده باشد.

هٰذٰا یَوْمُ لاٰ یَنْطِقُونَ

-آن روزی است که هیچ کس سخن نگوید.» در احادیث است که:دهان اهل دوزخ را با لگامهایی آتشین بسته اند،و زبانهایی که آن را در جنگ با رسالت خدا و حزب او به کار می بردند محبوس و از حرکت بازمانده است،بلکه توانایی آن را ندارند که در مقابل حجتهای بالغه الاهی مجالی برای دفاع از خود یا قدرتی برای سخن گفتن داشته باشند.

نفس نکوهشگر و ملامتگر(لوّامه)ضمیر شخص دروغگوی منحرف را سرزنش می کند،و عقل وی او را هدایت می کند که از سرنوشت گذشتگان عبرت بگیرد،ولی نفس امّاره به بدکاری او را به آن تشویق می کند که پیرو شهوتهایش باشد و بر مرکب غرور و انکار سوار شود،و در این جا شیطان یک راه حل متوسطی به او پیشنهاد می کند و آن آراستن و زینت دادن بدیها است،و به همین سبب در صدد تأویل کردن آیات قرآن برمی آید،و برای دعوت کنندگان به آن عذر و بهانه می آورد،و کارها و اندیشه های خود را برای اندرزدهندگان خوب جلوه می دهد و با خود فریبکاری می کند...و بدین گونه بیشتر مکذبان و مجرمان را می بینی که عذرها و بهانه های ظاهر پسندی برای خود و دیگران فراهم می آورند و آنها را سبب

۱- ۵۴) -الاعراف ۴۰/.

انحراف و فساد خود جلوه می دهند،ولی در روز قیامت دیگر این عذرهای باطل ایشان پذیرفتنی نخواهد بود و حتی اجازه راندن آنها را بر زبان به ایشان نمی دهند، زیرا که از پیش به سفاهت و حقه بازی محکوم شده اند،و این چیزی است که ما را به آن دعوت می کند تا در عذرخواهیهای خود برای دیگران یا برای فریب دادن خود به جد تجدیدنظر کنیم و مطمئن باشیم که از آنها در روز بازپسین هیچ سودی بهره ما نخواهد شد.

وَ لاٰ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ

-و به آنان اجازه عذرخواهی داده نمی شود،» چرا که عذرخواهی سودمند برای آدمی اعتذار از پروردگار خویش در دنیا از خطاهای خود با توبه کردن از روی خلوص است،و اما قیامت تنها برای فصل و جزا است،و به همین جهت فرصت عذرخواهی به آنان داده نخواهد شد.و امام صادق(ع)ما را به اندیشه دقیقی در آیه متوجه ساخته و گفته است:«خدا بزرگتر و دادگرتر و برتر از آن است که بنده اش عذری داشته باشد و نگذارد که به بیان آن بپردازد،ولی او عذری برای عرضه کردن ندارد»، (۱) آری.آنان نمی خواهند که با منطق سالم از حق خود دفاع کنند،بلکه می خواهند به بهانه های پوچ و واهی متوسل شوند،و به همین سبب به آنان فرصت سخن گفتن داده نمی شود.و این از حکمت خدای عزّ و جلّ است که اگر انسان را آزاد می گذاشت که در زندگی هر چه می خواهد بکند،و سپس در قیامت در عذرخواهی و بهانه آوری را بر روی او باز می گذاشت، حکمت آفرینش تباه می شد،و لذا ویلی پس از ویل مخصوص ایشان است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

-وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.» از این آیه بر ما مکشوف می شود که عذرهای بی پایه و واهی به سهم خود دروغ است و به صاحب خود ویل بهره می سازد.

[۳۸-۴۴]

پس از آن که قرآن مناظری از یوم الفصل قیامت را عرضه کرد، نفوس مکذب را در ایستگاه شاهد و گواهی برای این آینده زمانی او قرار می دهد،در

ص :۲۴۳

۱- ۵۵) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۹۰.

حالی که او با حقایق و شواهد و ایستگاهها و لحظات سخت آن حضور دارد،تا مگر از گمراهی و ضلالت خویش باز گردد و تا فرصت باقی است آخرت خود را از تباهی نجات دهد.

هٰذا یَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْناکُمْ وَ الْأَوَّلِینَ

-این روز جدایی است که شما را با پیشینیان جمع کرده ایم.» و برای جمع در این جا دو معنی است:

اول:بعث و رستاخیز با گرد آمدن پیوندها و استخوانها و فراهم شدن آنها با روحها تا پس از مرگ به صورت انسانی کامل درآید،و قرآن به این معنی در آیه های متعدد اشاره کرده که از آن جمله است گفته پروردگار ما در سوره قیامت:

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ -آیا آدمی چنان می پندارد که استخوانهای او را با هم جمع نمی کنیم». (1) و بدان جهت از گذشتگان(اوّلین)یاد می کند که مشرکان معمولا رستاخیز را بعید نمی شمردند،و مخصوصا رستاخیز آن پیشینیان که بدنهاشان متلاشی و پیوستگیهاشان به گسستگی تبدیل شده بود.

دوم:این که جمع به معنی ظاهری کلمه باشد،که مردمان(پیشینیان و پسینیان)همگی در عرصه قیامت برای جدا شدن از یکدیگر جمع می شوند،و از مکذبان اول و آخر بدان جهت یاد کرده است که در آیه بعدی به چالش با ایشان بپردازد،چه خدا آن را نمی خواهد که تنها با بعضی از تکذیب کنندگان چالش کند بلکه همه آنان با مجموع شماره ها و وسایلی که دارند در معرض چالش قرار خواهند گرفت.

فَإِنْ کانَ لَکُمْ کَیْدٌ

-پس اگر شما را دستانی است.» که ادعای پیروزی به وسیله آن و بر آن اعتماد دارید، /۱۷ فَکِیدُونِ -پس به آن متوسل شوید.» این ردّی بر چیزی است که بر آن اجماع کرده و میراثی است که در

۱- (۵۶) -القیامه/۳.

زنـدگی این جهـانی از مکر ورزیـدن علیه حق به چنگ آورده انـد(از لحاظ ارزش و رهبری و حزبی).و کیـد و مکر این انسان ضعیف و نـادان کمـتر به جـایی می رسـد که به مبـارزه بـا پروردگـار خویش برخیزد؟!ولی کـبر و غرور او را اسـیر خویش می سازد،و خود را در مهلکه کیـد ورزیـدن با خـدا می انـدازد،پس وای بر مکذبان از آنچه بر اثر جنگیدن با خدای جبار متکبر به آن خواهد رسید.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

-وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.» و آیا ویلی بزرگتر از کید خدای بزرگ نسبت به کسـی وجود دارد؟ هرگز...پس این حق است به تمام گستردگی معنی کلمه حق.و بـدین گونه روش قرآنی گمانی را که سبب قیام آنان به تکـذیب شـده و چنان تصور کرده انـد که بر مقـاومت در مقابل کیفر کارهای خود از طریق مکر ورزیـدن و پرداختن به روشـهای حیله گری توانایی دارنـد،تسـفیه می کنـد.اما پرهیزگارانی که به خدا ایمان آورده و رسالتهای او را تصدیق کرده بودند،و از فرسـتادگان و اولیای خدا پیروی می کردند، روانه بهشت و رسیدن به رضوان الاهی و پاداش نیکوی او می شوند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلاَلٍ وَ عُيُونٍ

-هر آینه پرهیزگـاران در میان سایه ها و چشـمه ها خواهنـد بود.» این سایه ها از گونه ذِي ثَلاَثِ شُعَبٍ* لاَ ظَلِيلٍ وَ لاَ يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ یـاد شـده نیست،بلکه سـایه هـای نماینـده رضـایت و خرسـندی خـدا است که پرهیزگـاران آنهـا در منتها درجه امنیت و خوشبختی به سر می برنـد،و در آن از خنکی لطف و رحمت خـدا بهره منـد می شونـد،و کامیابی از نعمتهای بهشت،همچون مناظر زیبای چشمه ها که چشم با دیدن آب جهنده آنها آسایش و آرامش پیدا می کند،مایه شادی خاطر ایشان می شود.

وَ فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ

-و میوه هـای از هر گونه که آرزو کننـد.» اشـتهای ایشان،با تمام معنی این کلمه،خشـنود و خرسـند شود،چه در بهشت خـدای متعـال به فضل /۱۷ و مشیّت خود عنان شـهوت را برای کسانی که آن را با بنـدهای احکام و حـدود خـدا بسـته بودنـد،باز می گذارد،و پرهیزگاران در بهشت هر چه

را که آرزو کنند،در هر مکان و زمان،در اختیار خواهند داشت،چه در آن جا دیگر فصول و موسمهایی برای دست یافتن به میوه های مورد اشتها وجود ندارد،و میوه ها با هر بزرگی و مقدار و رنگ و مزه و شکلی که تخیل کنند و آن را بپسندند در اختیارشان قرار می گیرد.

و ارتباط میان این نعمتهای سه گانه آشکار است،و سایه و چشمه ها و میوه های گوناگون از آشکارترین نشانه های بهشت به شمار می رود،و خداوند تبارک و تعالی با یاد کردن از آنها به کنایه از بهشت سخن می گوید تا هر چه بیشتر پرهیزگاران را مشتاق رسیدن به آنها سازد.

از نشانه های برنامه و روش اسلامی آن است که میان تلاش و پاداش ارتباطی برقرار می سازد،و این بدان سبب است که شوق نسبت به بهشت و رضوان خدا تنها صورت آرزوها و پندارها را نداشته باشد،و تمایل برای رسیدن به آن راه درست عمل کردن و کوشیدن برای رسیدن و دست یافتن به آنها شود.این از دیدگاه دنیوی است،و اما از دیدگاه آخرت،بیان کردن خدا برای متقیان در خصوص ارتباط میان عمل و جزای ایشان،نوعی از بزرگداشت و اکرام برای ایشان محسوب می شود،و گرنه آنچه پرهیزگاران در جنّات خدا از ناحیه مادی و موضوعی به آن دسترس پیدا می کنند،بزرگتر از آن است که آدمی با تلاش و کوشش خود بتواند به آن برسد،بلکه آن فضل و بخشایشی از خداوند متعال است.و از همین جهت پرهیزگاران در آخر بدین گونه در معرض خطاب قرار می گیرند:

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً

-بخورید و بنوشید آنچه را که گوارا است.» تهی از همه اسباب سختی و نرسیدن به مقصود که ممکن است در یک خوردنی یا نوشیدنی وجود داشته باشد.

بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* إِنّٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

-به(پاداش)آنچه کرده بودید*که ما بدین گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.» خدا از وجود احسان و نیکوکاری در پرهیزگاران همچون سببی برای شایسته شدن ایشان به دریافت فضیلت و رضوان در نزد خود یاد کرده است،و این خود

تأکیدی است بر آن که صفت احسان بالاترین درجه ای است که کسی می تواند در نزدیکی به خدا به آن برسد، ۱۷/ و نیز در عروج به افقهای ایمان و عمل صالح که این نیز از نتایج خصوصیات احسان است:

اول:از بزرگترین صفات و اخلاق خدا است.

دوم:مرتبه بلندی در کمال بشری است،چه به معنی بیرون آمدن آدمی از خودخواهی و بخل و آزمندی و رسیدن به دوستی دیگران و از خودگذشتگی است.

[۴۵-۵۰]

و در پایان سوره ای که هدف آن درمان کردن ایستار تکذیبی در نزد انسان از راه متوجه کردن او و به آیات الاهی و ترساندن او از عذاب خدا است، قرآن تأکید می کند که عاقبت ویل و بدبختی و هلاکت مخصوص هر مکذّب خدا و آیات او است،و همگان را از آن آگاه می کند که بهره مندی ایشان از نعمت زندگی جز اندکی دوام نمی کند و سپس در پی آن سرنوشت بدی در پیش خواهند داشت که نتیجه ای از تبهکاری و پاسخ مثبت ندادن ایشان به ندای حق است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

-وای بر مکذّبان در آن روز.» تکرار ده بار از این آیه در سوره برای تأکید درباره حقیقتی که از آن خبر می دهد(یعنی اختصاص ویل به مکذّبان)کفایت می کند.مکذبان در جریان یوم الفصل با پرهیزگاران تفاوت دارند،و در صورتی که اینان در سایه و کنار چشمه ها و میوه هایی که دوست می دارند زندگی می کنند،بهره آنان ویل و هلاک ظِلٍّ ذِی ثَلاٰثِ شُعَبٍ* لاٰ ظَلِیلٍ وَ لاٰ یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ است،و نیز پرهیزگاران با خوردن و نوشیدن به صورتی که هیچ بیم بریده شدن نعمت یا سلب شدن آن از ایشان نمی رود،از زندگی خوشی برخوردارند،ولی مکذبان و تبهکاران جز اندک زمانی از نعمت برخوردار نیستند و پس از آن به صورتی پیوسته گرفتار عذاب دوزخ خواهند شد.

كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ

-بخورید و اندکی برخوردار از نعمت شوید،از آن جهت که شما تباهکاران اید.» و از آن جا که مکذبان مترفان و متنعمان اند،و نعمتهای خدا و کالاهای

گوناگون در تصرف ایشان است،پس بهره منـد شدن از رضوان الاهی معنایی ندارد، بدان سـبب که آنان تبهکاران اند،و هیچ جرم و گنـاهی بزرگتر از تکـذیب جنّ از طرف انسان و پرداختن او به باطل در زنـدگی نیست،خواه این کار را فقیری به انجام رسانیده باشد یا صاحب ثروتی. ۱۷/ و از سوی دیگر،ما را به این امر هـدایت می کنـد که تلاش شدید آدمی برای دست یافتن به وسایـل بهره منـدی بیشتر از دنیا، عامل اساسـی در گمراهی و پرداختن او به هر گونه جرم و گناه است...و برای این امر هیچ درمـانی در نفس شـخص تباهکار جز آن وجود نـدارد که درباره عاقبت کار خود در یوم الفصل قیامت بیندیشـد،چه این گونه تفکر می توانـد او را بر آن دارد که از متاعهای اندک و کوتاه مدتی که می تواند در اختیار او قرار گیرد و موجب ویل دایمی در آن روز شود،چشم بپوشد،و همین بیان کننده ارتباط میان آیه ۱۶ و گفته خدای تعالی است که پس از آن می گوید:

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

-وای بر مکـذّبان در آن روز.» هنگامی که حقایق آن در فهم و جان آدمی حضور پیـدا می کنـد،باشد که به ترک تبهکاری و نیز هر خوردنی و متاعی که خـدا به آن رضا نمی دهـد،کشـیده شود، و از آن ترک تکـذیب و جانشـین شدن با احسان و طمع بسـتن در نعیم آخرت برای وی امکان پذیر گردد،بدان سبب که جاذبیت و فریبندگی شهوتهای دنیا با هیچ چیز همچون جاذبه بهشت و هراس دچار شـدن به سـرنوشت مکذبان و مجرمان و توجه کردن و فهمیدن عذابی که چشم به راه مکذبان است،نمی تواند مقابله و دفع شود.

قرآن،سوای تلاش در پی رسـیدن به متاعهای دنیا،و علاوه بر تبهکار بودن ایشان،صفت دیگری را درباره مکذبان بیان می کند که همان تسلیم نشدن ایشان به اوامر خدا و خاضع بودن در برابر او است.

وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ

-و چـون به ایشـان گفته می شود که نمـاز و رکوع کنیـد،رکوع نمی کننـد.» مقاتـل گفته است که:این آیه در حق مردم ثقیف نازل شد که چون رسول خدا(ص)آنان را به نمازگزاردن فرمان داد،گفتند:ما خم نمی شویم،و علامه

طبرسی روایت را چنین نقل کرده است که:«خم نمی شویم بدان سبب که این برای ما ننگ است»پس رسول اللّه(ص)گفت:«در آن دین که در آن رکوع و سجودی نباشد،خیر و خوشی وجود ندارد»، (۱) و این را بیشتر مفسران یاد کرده اند.و از نظر دو امر اساسی نماز مخصوصا به صورت رکوع بیان شده است:

اول:بدان سبب که به صورت کنایه از نماز یاد شده است،چه آشکارترین عمل در نماز همان رکوع است،و از همین روست که واحدهای نماز را به رکعتها می خوانند،و نماز نمایندهٔ ستون دین است،و ذکر مخالفت و نافرمانی و سرکشی ایشان در برابر خدا در رساترین اوامر و شرایع او،آشکارترین دلیل بر عصیان و تکذیب ایشان محسوب می شود.

دوم:بدان سبب که نماز مظهر پرستش خدا است،و رکوع در آن رمز و اشاره خضوع و تسلیم و نمود عملی آن است،و صورت بیانی تکذیب مکذبان و سرپیچی آنان از تسلیم شدن به خدا و رهبری مکتبی از طریق تجسم یافتن با رکوع و سجود از تجسم یافتن به هر صورت دیگر بهتر و بیشتر آشکار می شود،و بنا بر این اساس،می توانیم در این جا رکوع را علامت تسلیم به همه مفردات بدانیم آن را تنها مخصوص رکوع نماز در نظر نگیریم،و در نتیجه رد کردن تسلیم-به همه معانی آن-مستلزم ویل برای مکذبان است.

وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ

-وای بر مکذّبان در آن روز.» یعنی کسانی که حقایق را تکذیب می کنند،که آشکارترین و مهمترین آنها چنین است:

نخست:آخرت،بدان جهت که اساس ایمان آدمی به دیگر ارزشها و حقایق الاهی است،و نیز اساس ملتزم بودن او به همه مفردات دین در زندگی.

دوم:قرآن کریم که گفتار خدا برای مردمان است،و آن کس که سخن و گفتار پروردگارش او را اصلاح نمی کند،و از آیات او برای درمان دردهای وی

۱- ۵۷) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۱۹.

سودی به دست نمی آید،هرگز به درمانی دسترس پیدا نخواهد کرد،و بنا بر این هر کس به خدا ایمان نیاورد و تسلیم حجتها و دلایل آشکار او نشود،پس از آن دیگر به چه چیز می توانـد ایمان بیاورد؟! فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ -پس،بعـد از آن به چه سخنی ایمان خواهند آورد.» از آن روی که همه سخنان جز سخنان خدا در بیان حق و مشتمل بودن بر آن هرگز به سطح کلام خـدا نمی رسـد،نیروی بیـان و راهنمایی آن را نـدارد،و چگونه می توانـد سـخن مخلوقی به درستی ۱۷/ و بلاغت سـخن خالق جهان برسد؟! از آیه به این مطلب راهنمایی می شویم که هر کس که به سخن قرآن ایمان نیاورد،و بنا بر این به حدیث آخرت نیز مؤمن نشود،درباره هر چیز و هر سـخن چنین خواهد بود،بلکه حتی درباره هستی خودش که آشکارترین موجودات برای او و همچون آفتاب جهانتاب در آفاق است نیز گرفتار شک و تردید باقی خواهد ماند.

مفسّران در این باره با یکـدیگر اتفاق نظر دارنـد که مقصود از«حـدیث» همان قرآن است و می توان آن را بـدین گونه توجیه کرد که حـدیث و سـخنی دربـاره جهـان دیگر است،و به تعـبیری درست تر چنین می گـوییم:آن عبـارت از قرآنی است که از آشـکارترین احـادیث و سـخنان آن،پس از آشـنا کردن آدمی به پروردگارش، سـخن از آخرت است،که موضوع آن،از لحاظ کمّی و کیفی،و در فرهنگ اسلامی به صورت عام،از اهمیتی بزرگ برخوردار است.

ص :۲۵۰

سوره نبأ

اشاره

ص :۲۵۱

فضیلت سوره:

از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-روایت شده است که گفت:

«هر کس این سوره را بخواند و آن را از بر کند،مدت رسیدگی به حسابش در روز قیامت جز به آن مقدار نیست که این سوره را بنویسد و پس از آن به بهشت داخل می شود».

البرهان فی تفسیر القرآن/ج ۴ ص ۴۱۹ /۱۷

زمینه کلّی سوره

حقایق بزرگ چنان عقل بشر را در میان گرفته است که دستبند ناحیه بالای مچ دست را در تصرف خود دارد،و هر وقت بخواهد از آنها بگریزد،آنها را در میان خود می بیند؛و شک نیست که برخاستن از گور در روز حساب از این گونه حقایق است،و علی رغم تلاش برای فرار از آنها،ملاحظه می کنیم که مردمان درباره آنها پرسش می کنند،بدان سبب که اینها از خیر بزرگ«النّبأ العظیم»است،و آدمی به هر جا که رود،نبأ عظیم را در برابر خود مشاهده می کند،و برای اهمیتی که

دارد،در آن اختلافهایی،گاه در تفصیلات آن و گاه در تلاشهایی برای فرار کردن از آن،مشاهده می شود.

آن خود را بر مردمان عرضه و تحمیل می کند تا به آن علم یقینی پیدا کنند،و در آن هنگام به چنین علمی دست خواهند یافت که عواقب تکذیب خود را به آن ببینند.

پس از این آغاز کوبنده،سوره ما را به آیات خدا در آفریدگانش راهنمایی می کند و به این که دانای حکیم است،و بندگان خود را بیهوده و بی هدف نیافریده،بلکه در این آفرینش حکمتی است که در مسئولیت متجلی می شود.خدا آنچه را که در زمین است برای آدمی آفریده،پس خود انسان را برای چه آفریده است؟آیا زمین را آرامگاه و کوه ها را میخهای استوار کننده زمین نیافریده،و در ذات آدمی چیزی قرار نداده است که بر صنع بدیع /۱۷ و حکمت بالغه او دلالت دارد؟ ما را به صورت جفتها آفرید،و خواب را برای آسوده شدن ما از رنج کار و تلاش،و شب را پوشش و روز را وسیله دست یافتن به معاش و نشاط و حرکت مقرر داشت،و آسمان را سقف محفوظی قرار داد که با هفت طبقه استوار محفوظ می ماند،و در آن برای مردم زمین چراغ فروزنده ای آویخت،و سپس از آسمان آب پیوسته و روان شونده ای را فرو ریخت،و آن گاه اجزاء این نظام را به یکدیگر پیوستگی داد،و از زمین دانه و گیاه را رویاند،و باغهای با درختان درهم پیچیده،که این همه برای انسان است،و انسان برای مسئولیت،تا فردا در روز جدایی که زمان رسیدگی به حسابها است در معرض داوری قرار گیرد،و آن روزی است که در آن صور اسرافیل دمیده می شود و آفریدگان فوج فوج از زمین بر می خیزند و برای رسیدگی به حسابهاشان روانه قرارگاه میزان می شوند.اما آسمان به صورت درهایی درمی آید که فرشتگان از آنها همراه با پاداش و کیفر بر زمین فرود می آیند.و کوه هایی که بر سر مردمان سایه می افکند،به سرابها تبدیل پیدا می کند.

در آن روز به حسابها رسیدگی و جزاها تعیین می شود.در همان حال که گردنکشان را به سوی جهنم می رانند تا روزگارهای درازی را در آن بدون سردی و

نوشیدنی دچار رنج و عذاب باشند،پرهیزگاران با شادمانی روانه بهشت می شوند تا از نعمت و امنیت و جاودانه بودن بهره مند شوند و لذت برند،و این و آن تجسمی از مسئولیت مردمان در دنیا و پاداش شایسته ای برای اعمال ایشان بوده باشد.

سوره با منظره ای از مناظر قیامت پایان می پذیرد که در آن روح و فرشتگان به صف ایستاده اند و سخن نمی گویند،و پروردگارمان این مطلب را به یاد ما می آورد که فرصت انتخاب آنچه شایسته و سالم است،هنوز باقی است،چه مردمان را از عذابی نزدیک بیم داده ایم که در آن روز که اعمال وی را در دنیا در برابر چشمانش آشکار می سازند،تجسم پیدا می کند.مؤمن از آن شادمان می شود،و اما کافر می گوید:کاش خاک بودم و به این گونه کارها نمی پرداختم و تاوان این مسئولیتها را بر عهده نمی گرفتم! ۱۷/ سوره النّبأ

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . عَمَّ يَتَسٰاءَلُونَ (۱) عَنِ اَلنَّبَإِ اَلْعَظِيمِ (۲) اَلَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلاّٰ سَيَعْلَمُونَ (۴) ثُمَّ كَلاّٰ سَيَعْلَمُونَ
(۵) أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ مِهٰاداً (۶) وَ اَلْجِبٰالَ أَوْتٰاداً (۷) وَ خَلَقْنٰاكُمْ أَزْوٰاجاً (۸) وَ جَعَلْنٰا نَوْمَكُمْ سُبٰاتاً (۹) وَ جَعَلْنَا اَللَّيْلَ لِبٰاساً (۱۰) وَ
جَعَلْنَا اَلنَّهٰارَ مَعٰاشاً (۱۱) وَ بَنَيْنٰا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدٰاداً (۱۲) وَ جَعَلْنٰا سِرٰاجاً وَهّٰاجاً (۱۳) وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلْمُعْصِرٰاتِ مٰاءً ثَجّٰاجاً (۱۴) لِنُخْرِجَ
بِهِ حَبًّا وَ نَبٰاتاً (۱۵) وَ جَنّٰاتٍ أَلْفٰافاً (۱۶) إِنَّ يَوْمَ اَلْفَصْلِ كٰانَ مِيقٰاتاً (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوٰاجاً (۱۸) وَ فُتِحَتِ اَلسَّمٰاءُ
فَكٰانَتْ أَبْوٰاباً (۱۹) وَ سُيِّرَتِ اَلْجِبٰالُ فَكٰانَتْ سَرٰاباً (۲۰)

معنای واژه ها

۱[عمّ]

:اصل آن«عن ما»بوده است که مرکب از حرف جرّ«عن»و«ما»استفهامی و روی هم رفته به معنای «چه چیز»است،سپس نون به سبب قریب المخرج بودن آن با میم در آن ادغام شده و الف ما،بنا بر این قاعده که اگر بر آن حرف جر داخل شود می بایستی حذف شود، حذف شده است.

۶[مهادا]

:قرارگاهی آماده برای تصرف کردن در آن، همچون گاهواره کودک که در اختیار او قرار می گیرد بی آن که آزاری به او برساند.

۷[أوتادا]

:جمع وتد است به معنی میخ ولی ستبرتر از آن است،و کوه ها به منزله میخهایی برای زمین است که آن را از شکاف خوردن و خرد و پراکنده شدن در هوا بر اثر حرکت و جاذبه ها محفوظ می دارد.

۹[سباتا]

:خاتمه دهنده و قطع کننده کار برای استراحت؛ و سبت انفه یعنی بینی او را برید.

۱۳[وهّاجا]

:وهاج به معنی فروزان و مشتعل به نور فراوان مشتق از وهج به معنی روشن و نورانی کردن است.

۱۴[المعصرات]

:مقصود ابرها است که از فشرده شدن آنها باران فرو می ریزد،و چنان است که گویی ابر حامل باران است و چون بادها آن را بفشارند،بدان صورت که جامه در حال شستن فشرده می شود،آب از آن بیرون می آید.بعضی گفته اند که:در ابرها نیروهای فشارنده به ودیعه نهاده شده است تا از آنها باران را فرو ریزد.

[ثجّاجا]

:یعنی بیرون ریزنده به وفور همچون ریختن خون بدن،مشتق از ثجّ است به معنی فراوان فرو ریختن.

۱۶[ألفافا]

:آمیخته های درهم داخل شـده که بعضـی از آنها برگرد بعضـی دیگر می چرخند،و چنین است باغهایی که درختان در آنها بر گرد یکدیگر پیچیده اند.

۲۰[سرابا]

:سراب پهنه آبی است که به صورت خیالی در صحرا در هنگام ظهر دیده می شود.

روز داوری وعده گاه خدا با خلق است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیا آنان را دیـده ای که از یکـدیگر درباره خبر بزرگ پرسـش کننـد،و از روز جزا(از مسئولیت ولایت)و در آن اختلاف پیدا کننـد(و سپس از پاسخ گفتن درست و جدی خودداری کنند)؟هرگز...(آنان را به گمراهی خود واگذار)که به زودی خواهند دانست،سپس هرگز...(امر به این سادگی نیست)و به زودی خواهند دانست.

آیـا شواهـد تـدبیر و حکمت را نمی بیننـد:در زمینی که برای قرار گرفتن ایشـان آماده و با کوه های بلنـد میخکوب شـده،و در آفرینش خودشان که به صورت جفت آفریـده شده اند تا کامل کننده وجود یکدیگر باشـند،و در زندگیشان که چگونه تنظیم یـافته و شب را برای آرامش و روز را روشن و برای کسب معاش ایشان قرار داده است،و در آسـمانهایی که آنان را از حوادث زیـانبخش محفوظ می دارد،و در این که خـدا چگونه چراغی درخشان در آنها قرار داده است،و در فراهم آمـدن روزی ایشان که با باران فروریزنـده ای آماده می شود و دانه و گیاه و باغهای با درختان انبوه درهم پیچیده همچون نتیجه ای از آن باران در اختیار ایشان قرار می گیرد؟! آری.اگر آنان شواهد آفرینش و نشانه های حکمت را چنان که باید و شاید

در می یافتند،آن گاه می دانستند که روز قیامت خواهد آمد،و چون نفخ صور صورت پذیر شود،گروه گروه به جانب پروردگارشان روانه خواهند شد...و در آن روز /۱۷ درهای آسمان گشوده می شود و فرشتگان برای جزا دادن مردمان فرود می آیند.

اما کوه ها از جا کنده می شود و سپس متلاشی می شوند و به صورت سراب در می آیند.

شرح آیات:

[۱]

انسان معمولا از اندیشیدن جدّی درباره حقایق بزرگ که ترسیم کننده خطوط عمده و اساسی در زندگی او است،خودداری می ورزد،چرا؟آیا برای پیچیدگی آنها است؟هرگز...بلکه از آن روی چنین می کند که در جان خود از این کار رویگردان است؛مگر معرفت و شناخت او مسئولیتهای بزرگی را بر او تحمیل نکرده،پس چرا خود را مکلف به قبول این سختی می کند؟او را به حال خود واگذار تا غافلانه بر آیات آن بگذرد و از مسئولیتهای آن شانه تهی کند.ولی آیا این خودداریها دردی از او دوا می کند؟هرگز به آن می رسد و با آن رو به رو می شود،خواه بخواهد و خواه نخواهد،و ایمان آورد یا عناد ورزد و کافر شود.

از جمله این حقایق است روز قیامت و هراسهای عظیم موجود در آن که کودکان را پیر می کند،و مسئولیت تسلیم به حق و فرمان او را بر ما واجب می سازد، پس آیا رویگردان شدن از همه اینها امکان پذیر است؟هرگز...بدان سبب که نشانه ها و آیات او همه عرصه های زندگی ما را پر کرده،و ما پیوسته درباره آن پرسش می کنیم و با یکدیگر اختلاف نظر داریم،ولی این به صورت جدی نیست،و فردا که با آن رو به رو شدیم از اندازه زیانی که از این سست انگاری خویش به ما می رسد آگاه خواهیم شد،و در آن روز از پشیمانی سودی برای ما حاصل نمی شود.

عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ

-از چه چیز فراوان پرسش می کنند؟» [۲]

و اگر انسان از خبر بزرگ اعراض و کناره گیری می کند،پس به چه سبب درباره آن به پرسش می پردازد؟شاید بدان روی که گواهیهای آن پرسیدن را

ص :۲۵۸

بر وی واجب می سازد،پس او از یک سو از تسلیم شدن به آن می گریزد و سبب آن تحمّل مسئولیت تسلیم به حق و فرمان آن است،و از سوی دیگر نمی تواند از آیات او که وی را احاطه کرده است فرار کند،و پیوسته از آن پرسش می کند:چگونه و چه وقت و کجا و برای چه!؟و هدف او از همه این پرسشها گریختن از آن است،و در قرآن کریم درباره این پرسشهای وی از یوم الفصل سخن می رود:که کجا است،و چه وقت است،و چگونه در آن روز خدا مردگان را زنده می کند،و نظایر این پرسشها.

عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ

-از آن خبر بزرگ(می پرسند).» پس این خبر بزرگ چیست؟آیا خلاصه حقایق بزرگی همچون توحید و رسالتها و رستاخیز و جزا است،آیا روز فصلی است که پس از این در ضمن آیات از آن سخن به میان خواهد آمد،یا این که ولایت امام علی(ع)است-بنا بر آنچه در روایت نقل شده از پیامبر اکرم-صلّی اللّه علیه و آله-روایت شده است-؟ این همه محتمل است،مخصوصا از آن جهت که آگاهی داریم که سخن گفتن از موضوعهای رسالت با یکدیگر پیوسته است،پس هر کس از یوم الفصل پرسش کند،بدان سبب به این پرسش پرداخته است که می خواهد بداند که آیا فرمان تسلیم شدن او و به پیامبر بیم دهنده و هر کس که او به پیروی از وی دستور داده، می بایستی اطاعت شود یا نه.

چون گریز از مسئولیت انگیزه انکار یوم الفصل است،پس بزرگترین مسئولیتها تسلیم شدن به رهبری شرعی است که در ولایت امامان راهنما و در صدر ایشان امام علی-علیه السلام-قرار گرفته است.

از حافظ ابو بکر محمد بن مؤمن شیرازی از رسول اللّه-صلی اللّه علیه و آله-در تفسیر این آیه روایت شده است که گفت:«مراد ولایت علی است که از آن در قبر سؤال می شود». (۱)

۱- ۱) -از رساله الاعتقاد حافظ ابو بکر محمد بن المؤمن الشیرازی در تفسیر نمونه ج ۲۶ ص ۱۰.

از امام صادق–علیه السلام–روایت شده است که گفت:«خبر بزرگ همان ولایت است». (۱)

امام علی بن موسی الرضا–علیه السلام–گفت:«امیر المؤمنین /۱۷ –علیه السلام–گفت:خدا را بزرگتر از من خبری نیست،و او را نشانه و آیتی عظیم تر از من وجود ندارد». (۲)

از امام حسین بن علی–علیه السلام–روایت شده است که گفت:

«رسول اللّه–صلّی اللّه علیه و آله–به علی–علیه السلام–گفت:ای علی!تو حجت خدایی،و تو در خدایی،و تو راه به سوی خدایی،و تو نبأ عظیمی(خبر بزرگ)،و تو راه راستی،و تو برترین نمونه و مثل». (۳)

[۳]

و اختلاف میان ایشان درباره نبأ عظیم دلیل بر آن است که برهان قاطعی برای نفی آن ندارند،و به همین سبب در این باره دچار تردید می شوند:آیات خدا آنان را به ایمان آوردن به آن می خواند،در صورتی که هواهای نفسانی آنان را به تکذیب و انکار آن بر می انگیزد.

اَلَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ

–که درباره آن با یکدیگر اختلاف دارند.» شاید اختلاف ایشان نیز در تفسیر دلایل آن باشد و در این که چگونه از آن بگریزند.آیا ندانسته ای که چگونه برای رسول مثلها می آورند و چون راهی برای ردّ او نیافتند،گفتند که او دیوانه یا شاعر است و قرآن را خود ساخته و به خدا نسبت داده است،و بدین گونه اختلاف دلیل ناتوانی آنان از تفسیر آیات مربوط به حقیقتی بود که آنان آن را انکار می کردند.

[۴]

و آیا منکر شدن ایشان نسبت به حقیقت آن را باطل می کند یا اختلاف ایشان در این خصوص از سختی آن در هنگام نازل شدن بر ایشان می کاهد!؟ کَلاّ سَیَعْلَمُونَ –هرگز،به زودی خواهند دانست.»

ص:۲۶۰

۱- ۲) –همان کتاب،ص ۱۱.

۲- ۳) –نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۹۱.

۳- ۴) –همان جا.

در آن روز که آنان را به سوی جزایشان می رانند و راه گریزی نمی یابند.

[۵]

بلکه آنان جزای خویش را در دنیا پیش از آخرت خواهند یافت.

ثُمَّ کَلاّٰ سَیَعْلَمُونَ

-و بار دیگر هرگز،به زودی خواهند دانست.» بعضی گفته اند که:این آیه اشاره به آن دارد که آنان در آخرت از حق آگاه خواهند شد،در صورتی که آیه پیشین دلالت بر دانستن آنان در دنیا می کرد.و محتمل است که مفهوم یگانه ای برای تأکید مکرر شده باشد.

[۶]

آیا آیات خدا را در آفرینش نمی بینند تا از حکمت آن آگاه شوند و بدانند که او ایشان را بیهوده نیافریده و به حال خود رهایشان نکرده است؟ أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهٰاداً -مگر ما این زمین را آرامگاه شما قرار ندادیم؟» آیا نمی بینی که چگونه برای زندگی تو آماده و رام شده است؟بر آن لایه ای از خاک است که از آن برای خانه ساختن و به کشت پرداختن بهره مند می شوی و آن را برای جا به جا شدن خود آماده می سازی،و بدنهای ما را پس از مرگ در خود نگاه می دارد،و به درد بسیاری از فعالیتهای دیگر ما در زندگی می خورد.

چون خوب توجه کنیم،می بینیم که دیگر چیزهایی که در زمین است،همه برای زندگی آدمی آماده شده،و ما هنگامی از اهمیت نظامهای اجرا شده به توسط پروردگار در زمین آگاه می شویم که آن را با سایر سیّاراتی مقایسه کنیم که در نزدیکی زمین قرار دارند و در هیچ یک از آنها تا کنون نشانه ای از زندگی و فرصتی برای آن مشاهده نشده است.آیا این همه دلیل بر تدبیر و حکمت نیست؟آیا از این راه به آن راهنمایی نمی شویم که خدا ما را عبث و بی هدف نیافریده است؟ [۷]

و برای آن که زمین و آنچه در آن است استقرار پیدا کند،و در معرض امواج بادها و فشارهای محیط بر آن قرار نگیرد،و همچون آب دریا تناوب مدّ و جزر نیروی جاذبه ماه بر آن اثر نامطلوب نگذارد،و پوسته زمین از خطر زمین لرزه ها و آتشفشانها به سبب گازهایی که از فعل و انفعالهای درون گداخته آن پدید می آید در امان بماند،برای همه اینها و سببهای متعدد دیگری که بعضی را می شناسیم و از

بسیاری آنها ناآگاهیم،خداوند متعال میخهای محافظی برای زمین آفرید که همان کوه های موجود بر آن است.

وَ الْجِبٰالَ أَوْتٰاداً

-و کوه ها را میخها(ی زمین)قرار دادیم.» ۷/۱ این قله های بلند به طرف آسمان بالا رفته،و آن دامنه های گسترده،و شبکه ای از سنگهای به یکدیگر پیوسته که بعضی از آنها در بالای سطح زمین قرار گرفته اند و بعضی در درون آن.اینها همچون زره هایی نگاهدارنده زمین اند.پس چرا آثار قدرت و نشانه های حکمت را بر طبیعتی که در پیرامون ما قرار گرفته است نمی بینیم؟و خدا منزه است از این که بیهوده و لغو به کاری بپردازد.

[۸]

و چون به نظامهایی بازگردیم که بر زندگی ما فرمان می رانند،مقدار بیشتری از نشانه های قدرت و حکمت را در آنها مشاهده می کنیم،که از آن جمله است سنّت جفت بودنی که،از یک سو،حکایت از نیازمندی بعضی از ما نسبت به بعضی دیگر می کند،و از سوی دیگر تدبیر نیکوی آفریدگار و دقت تنظیم او را منعکس می سازد.

وَ خَلَقْنٰاکُمْ أَزْوٰاجاً

-و شما را جفت جفت آفریدیم.» اگر ما خود خویشتن را آفریده بودیم ولی آن را کاملتر و نیرومندتر از آنچه هستیم ساخته بودیم،شاید ممکن بود نیازی به جنس دیگر یا به خوردنی و نوشیدنی و آرامش و سکون و آنچه همانند اینها است وجود پیدا نکند.و اگر تصادف سبب به وجود آمدن ما می بود،در آن این تکامل را که مثلا در میان دو همسر می بینیم و تکامل روح و جسد در غریزه ها و شهوتها و نیازمندیها است و چنان است که هر جنس مایه آرامشی برای جنس دیگر است و آنچه را که به آن نیاز دارد در او می یابد، هرگز در خود نمی یافتیم،و خداوند سبحانه و تعالی چنین گفته است: وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْهٰا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً . (۱)

[۹]

وجه مناسبت سخن درباره همسر و آن راحتی که با وجود او فراهم

ص: ۲۶۲

۱- ۵) -الرّوم۲۱/.

می شود،پروردگار نعمت خوابی را به یاد ما می آورد که گونه ای از آسایش و آرامش ما است،و بر ذرات هستی ما مسلط می شود و آنها از عمل متقابل کردن خسته کننده با محیط باز می دارد و بر همه جای بدن ما پوششی از آرامش و آسایش را می گسترد.

وَ جَعَلْنا نَوْمَکُمْ سُباتاً

-و خواب شما را وسیله آسودن قرار دادیم.» معلوم می شود که معنی سبات آسایش موقت یا تعطیل و بریده شدن جریان فعالیت و نشاط است.

خواب چیست؟و چگونه حادث می شود،و اسرار آن کدام است؟دانش جدید پیوسته به تعمق در میدانهای فراخ این نمود کلی زندگی آدمی اشتغال دارد،و هر چه بیشتر به کشف اسرار آن توفیق پیدا می کند،ولی آنچه ثابت و قطعی است نقشی است که خواب در آرام کردن اعصاب آدمیان و یاری کردن به دماغ او برای تنظیم دانسته ها و انبار کردن آنها دارد،و بدن را پس از قرار گرفتن در تحت تأثیر مؤثرها و عوامل خارجی،به نظام عادی و طبیعی آن باز می گرداند،و مقداری از آرامش بر اندامهای مختلف می گسترد،و به یک سخن:خواب آرام گرفتن جسم است پس از تلاش و کوششی پیوسته.

[۱۰]

و خواب معمولا در شب صورت می گیرد که پرده های آن بر روی طبیعت فرو می افتد،و جوّ آرامش و سکون بر آن فرو می ریزد.

وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً

-و شب را بر شما پوشانیدیم.» آیا می دانی که اگر زمین و کسانی که بر آن قرار دارند،پیوسته در معرض تابش اشعه خورشید قرار می داشت،چه پیش می آمد؟خداوند متعال به صورتی زمین را نظم بخشیده است که شب و روز متناوبا آن را در میان گیرند و استمرار حیات بر آن امکان پذیر شود.

تعبیر شب به لباس در زیبایی و دقت بسیار رسا است.به همان گونه که لباس و پوشش هر چیز را از آنچه به آن عیب و آسیب می رساند حفظ می کند، تاریکی شب نیز طبیعت و زندگان را از استمرار قرار گرفتن در برابر پرتوهای خورشید محفوظ می دارد.

ص :۲۶۳

[۱۱]

و پس از آن که طبیعت بر بستر تاریکی آرام گرفت،برآمدن روز آن را برای به راه افتادن مجدد بیدار می کند،و رشته های اشعه خورشید،پشته ها و دشتها را از خواب بر می انگیزد و در گیاهان و جانوران نشاط و سر زندگی برای تجدید نفس و دنبال کردن حرکت به وجود می آورد.

وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً

-و روز روشن را(وسیله ای برای فراهم آوردن) معاش و مایه زندگی شما قرار دادیم.» ۱۷/ یعنی میعادی برای زندگی و زیستن،و وقت مناسبی برای تهیه رزق و روزی،و بدین گونه خداوند در هر موجود زنده نیازی به پیشروی و ادامه حیات قرار داده،که با احساس این نیاز به رفع آن بپردازد،و فرصتهای لازم را برای این کار در اختیار قرار داده است.آیا این امر ما را به آن رهنمون نمی شود که او مدبّری دانا است و بر آن قدرت دارد که مردمان را در روز فصل برای رسیدگی به حسابهاشان از گورهاشان برانگیزد و به حسابشان رسیدگی کند؟ [۱۲]

و بدین گونه خدا زمین را خانه ای آماده برای زندگی ما آفرید و بر بالای آن بام محفوظی قرار داد تا شهابها و آسمان سنگهای شناور در فضا بر ما فرو نریزند،و پرتوهای زیان بخش ستارگان و حرارت هلاک کننده خورشید به ما آسیبی نرساند.

وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً

-و بر بالای سر شما هفت(آسمان)سخت را افراشتیم.» آیا این هفت سخت چیست؟آیا کهکشانهای محیط بر کهکشان ما است، یا منظومه های شمسی نزدیک ما،یا آسمانهایی است که یکی از آنها به ستارگان ثابت آراسته شده و اندکی از آن آگاهی داریم،و علم شش آسمان دیگر نزد خدا است...یا چیزی دیگر؟ شاید نزدیکترین معانی پوشش جوّی محیط بر زمین باشد که از لایه های چندی تشکیل شده و تا ارتفاع صد کیلومتر ادامه دارد و سقف محکمی را برای زمین فراهم می آورد و آن را از جرمهای سرگردان در فضا و از پرتوهای زیانبخش محفوظ

می دارد.

[۱۳]

زمین قدرتهای خود را از کجا به دست می آورد؟زمین مادر ما است، پس مادری که به آن نیرو و انرژی می رساند کیست؟آن خورشیدی است که از فاصله تقریبی صد و پنجاه میلیون کیلومتر آن را با روشنی و گرمی شیر می دهد،و از خلال پرتوهای خورشید گیاهان و جانوران خوراک خود را به دست می آورند و مواد کانی مختلف در زمین پدیدار می شود.

وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً

-و چراغی فروزان و سوزان(خورشید)آفریدیم.» بنا بر گفته راغب در مفردات،منظور از وهج پرتوافکنی است.

آیا از خلال آیات پروردگارمان که در قرآن از آنها یاد کرده،به نامهای نیکوی(اسماء الحسنی)او راهنمایی نمی شویم؟و اگر از خلال آیت خورشید به قدرت و حکمت و علم و تدبیر پروردگارمان پی نبریم،دیگر از کجا می توانیم به هدایت دست یابیم؟خدا خورشید را مسخر زندگی بشر ساخته و این کره گداخته و افروخته را در فضا فراهم آورده است.

درجه حرارت خورشید در حدود شش هزار درجه فارنهایت است،که این به سطح آن تعلّق دارد،و دمای اعماق آن به میلیونها درجه می رسد،و این کره افروخته از خود پرتوهایی بیرون می دهد که تا بیش از صد هزار کیلومتر در فضا پیش می روند، و منشأ تولید آنها فعل و انفعالات اتومی و هسته ای است که در هر ثانیه از جرم خورشید نزدیک چهار میلیون تن را به مصرف می رساند. (۱)

خدا میان خورشید و زمین بدان جهت مسافت محدودی را قرار داده است که زمین بتواند از انرژی خورشید بهره گیری کند بی آن که آسیبی را از آن متحمل شود،و اگر مسافت بیش از این می بود زمین منجمد می شد،و در صورت کمتر بودن فاصله آتش می گرفت.

[۱۴]

و در آن صورت که زمین از پرتوهای خورشید تغذیه می شود،زندگی

۱- ۶) -تفسیر نمونه،ج ۲۶،ص ۱۸۶ نقل از کتابهای علمی.

بشـر نیز وابسـته به همین پرتوهـا و در نتیجه به خورشـید است،و نزدیکترین مثال برای این واقعیت دوره گردش آب است.بر اثر تابش خورشـید بر زمین و اقیانوسهای آن،آبها بخار می شود و به صورت ابر در می آید،و سپس بادها سبب جا به جا شدن این ابرها می شوند،و فرو ریختن باران از ابرها عاملی است که با آن خداوند متعال هر گونه خیر را برای ما فراهم می آورد.

وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِرٰاتِ مٰاءً ثَجّٰاجاً

-و از ابرهای فشرده آبی ریزان فرو فرستادیم.» چرا ابرها به نام معصرات خوانده شده اند؟آیا بدان سبب است که بخشی از آنها بر بخشـی دیگر تراکم پیـدا می کنـد و سـبب ایجـاد فشار و در نتیجه تولیـد باران می شود،یا این که بر اثر فشـرده شـدن نظامی طبیعی در هنگام فرو ریختن باران در آنها به وجود می آید(چنان که گفته اند)،یا آن که در این آیه اشاره به حالت فرو ریختن باران شده و آن را به فشردن جامه برای بیرون راندن آب از آن تشبیه کرده است؟این همه محتمل است.

اما ثجاج را به معنی پیاپی فرو ریزنده گفته اند.

[۱۶-۱۵]

بدین گونه خدا آب دریاها را پس از شـیرین کردن آنها بر اثر تبخیر به طرف آسمان بالا می برد و آن را به صورت ابر متراکم شده بر فراز مساحتهای گسترده در می آورد،و سپس آن را به هر جای از زمین که خواهد می برد و با بارانی که از آن فرو می ریزد آن نـاحیه را سـیراب می کنـد،و کوه و دشتی باقی نمی مانـد مگر این که برکات الاهی شامل آن می شود...و سـپس این بـاران فضـا را از چرکهـا و پلیـدیها و غبـار پـاک می کنـد و به کشـتن و نـابود کردن میکروبهـا مـدد می رسانـد.و اما بر سـطح زمین،باران سبب روییدن گیاهان و به دست آمدن انواع گوناگون مواد غذایی همچون دانه هایی می شود که از مهمترین منابع خوراکی انسان محسوب می شوند و نیز سبزیها و میوه ها از برکات همین باران است.

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبٰاتاً* وَ جَنّٰاتٍ أَلْفٰافاً

-تا از آن دانه و گیاه و باغهای پر درخت با درختان درهم پیچیده بیرون آوریم.»

ص :۲۶۶

آیا باغها و جنگلها را دیده ای که چگونه آکنده از درختهای درهم فرو رفته است؟اینها همه از برکات باران است.

این نظامی است که در آن سوراخ و بریدگی مشاهده نمی شود،و از اعماق فضا که در آن خورشید به تشعشع خود مشغول است تا سطح اقیانوسها که در آنها آب بر اثر گرما بخار می شود و تا بیابانها و صحراها ادامه دارد و از زمین گیاه و درخت سر بر می آورد.آیا این نظام ما را به وحدت تدبیر و حکمت مدبّر آن رهبری نمی کند؟ آیا به قدرت او که می تواند ما را برای روز حساب دوباره زنده کند ایمان نمی آوریم؟و آیا ممکن است پروردگار حکیم ما آفریدگان خود را بیهوده به حال خودشان رها کند؟ [۱۷]

در هیچ ناحیه از اطراف نواحی آفرینش شکاف یا تفاوتی جز در آن جا که وابستگی با انسانی دارد که خدا او را بر طبیعت مسلط کرده است،مشاهده نمی کنیم؛انسانی که خدا به او عقل و آزادی عنایت کرده،به تباهی کردن در زمین می پردازد،پس آیا امکان آن هست که این کار از عجز و ناتوانی بوده باشد؟و آیا پروردگار آسمانها و زمین کسی را عاجز می کند؟یا از سوء تدبیر باشد؟در صورتی که در تدبیر او عیب و نقصی نمی یابیم.یا چیزی دیگر؟تفکر در این همه ما را به آن رهبری می کند که این انسان که محور حکمت آفرینش و هدف دیگر چیزهای عالم است،نمی بایستی بدون حکمت آفریده شده باشد،پس حکمت آفرینش او چیست؟و چون این را در دنیا نمی یابیم،با نور عقل به آن هدایت می شویم که در /۱۷ یوم الفصل تحقق پیدا خواهد کرد.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتاً

-روز داوری وعده گاه(خدا با خلق) است.» در آن هنگام که آدمی با جزای خود تلاقی پیدا می کند،و پیشینیان و پسینیان گرد هم جمع می شوند،و ستمکاران و مجرمان به محاکمه کشیده می شوند، و گواهان به شهادت حق بر می خیزند،حکمت آفرینش او آشکار خواهد شد.

در آن روز مؤمنان از مجرمان جدایی(فصل)پیدا می کنند و از آنان دور

می شونـد،و کارهای انجام گرفته به صورت خالص برای خـدا از کارهای مبتنی بر ریا و نفاق تمایز پیـدا می کنـد،و پیونـدهای خویشاوندی و روابط دوستی از میان می رود، و از شفاعت دوستان و اولیا سودی به دست نمی آید.

[۱۸]

و مردمان گروه گروه به صحرای محشر می آیند،و در پیشاپیش هر گروه پیشوای آنان که در دنیا از او پیروی می کردند دیده می شود.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ

-آن روز که در صور دمیده می شود،» و آن دمیدن دوم در صور است که خدا با آن همه بندگان را زنده می کند.

فَتَأْتُونَ أَفْوٰاجاً

-پس فوج فوج می آیید،» و هر فوجی در زیر پرچم امام و پیشوای آن فوج است.

در حـدیث از براء بن عـازب روایت است که گفت:معـاذ بن جبـل که نزدیـک رسـول اللّه در خـانه ابـو ایّوب انصـاری نشسـته بود،گفت:یا رسول اللّه!درباره این گفته خدای تعالی چه می گویی: يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوٰاجاً... و آیات پس از آن؟»و پیامبر(ص)گفت:«ای معاذ!از کاری بزرگ پرسـش کردی،و سپس به او توجه کرد و گفت:ده گروه از امت من به صورت فرقه هایی محشور می شوند که خدای تعالی آنان را از مسـلمانان متمایز ساخته و صورتهای ایشان را تغییر داده است:بعضی صورت بوزینگـان دارنـد،و گروهی بر صورت گرازاننـد، بعضـی باژگونه انـد و پاهایشان در بالا و سـرهاشان /۱۷ در پـایین قرار گرفته است،و گروهی کوران انـد،و بعضـی کر و گنگنـد و چیزی نمی فهمنـد،پـاره ای دیگر زبانهـای خود را می جونـد و چرکی از دهنهاشـان جاری است که بوی گنـد آن همگان را ناراحت می کنـد،و بعضـی دست و پا بریـده انـد،و بعضـی دیگر به صـلیب کشـیده بر شاخه هایی از درختان آتشـین انـد،و بعضـی دیگر بوی گنـدی بـدتر از لاشه مردگان دارند،و پاره ای جبه های بلند ساخته شده از قطران پوشیده اند که به پوست تنهاشان چسبیده است؛آنان که بر صورت بوزینگانند،مردمان نمّام و خبر چینند،و آنان که صورت گراز دارنـد،خورندگان مال حرامند،و باژگونگان رباخواران،و کوران سـتمگران در حکم و داوری،و کران و گنگان آن کسانند که سخت شیفته اعمال

خود بوده اند،و آن کسان که زبانهای خویش را می جوند،علما و قاضیان در دینند که کردارهای ایشان بر خلاف گفتارهاشان بوده است،و دست و پا بریدگان آن کسان اند که به همسایگان خویش آزار می رسانده اند،و آویختگان به دارهای آتشین کسانی هستند که از مردمان در نزد صاحبان قدرت و سلطان سعایت می کردند،و آن کسانی که بویی گندناکتر از لاشه مردگان دارند،کامرانان از شهوات و لذات و خودداری کنندگان از پرداختن حق خدای تعالی در اموال خویشند،و پوشندگان جبه ها به خود بالندگان و خودپسندانند». (۱)

[۱۹]

چون انسان محور آفرینش جهان ما است،پس دیگر چیزها پیوسته به او و تغییر کننده با او است،و زمین و آسمان محیط بر آنها را می بینی که در معرض تغییرات هولناک قرار گرفته است.

وَ فُتِحَتِ السَّمٰاءُ فَکٰانَتْ أَبْوٰاباً

-و آسمان گشوده شود و به صورت درها در آید.» آسمانی که خدا آن را سقف محفوظ قرار داده بود،از هم شکافته می شود،و شاید درها محل فرود آمدن آشکار فرشتگان و معراج مؤمنان به سوی بهشت و محل خروج کافران برای رفتن به دوزخ باشد.

[۲۰]

اما کوه هایی که توازن و تعادل زمین را حفظ می کردند،توازن خود را از دست می دهند و به راه می افتند و همچون گرد و خاک در فضای گسترده پراکنده می شوند و سرانجام به صورت سراب در می آیند.

وَ سُیِّرَتِ الْجِبٰالُ فَکٰانَتْ سَرٰاباً

-و کوه ها به راه می افتند و به صورت سراب در می آیند.» بدین گونه نظام جهان ما فرو می ریزد،و از آن روی چنین است که آفریده ها به مصلحت انسان آفریده شده و مسخر زندگی او شده و از سنتهای خاصی پیروی می کردند که همچون انعامی از خدا در حق انسان بوده باشد،و اکنون که بشر

۱- ۷) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۲۳.

به جایگاه محاکمه برای حساب و جزا روان است،دیگر سببی برای باقی و برقرار ماندن نظام فرمانروای بر طبیعت وجود ندارد و به همین سبب آن نظام برچیده می شود.

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۲۱ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً (۲۱) لِلطّاغِينَ مَآباً (۲۲) لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً (۲۳) لا يَذُوقُونَ فِيها بَرْداً وَ لا شَراباً (۲۴) إِلاّ حَمِيماً وَ غَسّاقاً (۲۵) جَزاءً وِفاقاً (۲۶) إِنَّهُمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِساباً (۲۷) وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا كِذّاباً (۲۸) وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ كِتاباً (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلاّ عَذاباً (۳۰) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفازاً (۳۱) حَدائِقَ وَ أَعْناباً (۳۲) وَ كَواعِبَ أَتْراباً (۳۳) وَ كَأْساً دِهاقاً (۳۴) لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذّاباً (۳۵) جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً حِساباً (۳۶) رَبِّ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا اَلرَّحْمنِ لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطاباً (۳۷) يَوْمَ يَقُومُ اَلرُّوحُ وَ اَلْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ اَلرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً (۳۸) ذلِكَ اَلْيَوْمُ اَلْحَقُّ فَمَنْ شاءَ اِتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ مَآباً (۳۹) إِنّا أَنْذَرْناكُمْ عَذاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنْظُرُ اَلْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ وَ يَقُولُ اَلْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً (۴۰)

معنای واژه ها

۲۱[مرصادا]

:کمین گاهی بر سر راه جهنم است که فرشتگان در آن به کمین نشسته اند،و از امام صادق(ع) روایت است که گفت:«مرصاد پلی بر صراط است که

بنده ای به سبب ستم کردن بر بندهٔ دیگر از آن نمی تواند بگذرد».

۲۳[احقابا]

:جمع حقب است و مراد از آن زمانی دراز و روزگارهای پی در پی یکدیگر است.

۲۵[غسّاقا]

:چرک اهل جهنم است.

۲۶[وفاقا]

:وفاق یعنی جریان یافته به مقدار شایستگی در اعمال.

۳۳[و کواعب]

:جمع کاعب،و آن کنیزکی است که پستانهای او برآمده و به سبب آغاز رشد گردو همچون انار شده است؛نارپستان.

[أترابا]

:جمع ترب،و آنان میانه سالانند،و به قولی:

همسن و در حسن و صورت همچون همسرانشان.

۳۴[دهاقا]

:دهاق جام آکنده ای است که در آن جای بیشتری برای آب یا نوشابه نباشد،و اصل دهق به معنی شدت فشار است.

همانا جهنّم در کمین است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیا در پی آن روز هولناک کار دیگری هست؟آری.چیزی مهمتر از آتش یا بهشت.مگر جهنم کمینگاه گردنکشان و بهشت تجسم رستگاری گرانبها برای مؤمنان نیست؟ولی چرا طاغیان و گردنکشان در جهنم روزگارهای درازی درنگ می کنند که گاه به درجه جاودانگی می رسد؟بدان سبب که این یک سنت الاهی

است،به همان گونه که سوزاندن آتش و بخار شدن آب نیز سنت است،و چون آنان این سنت را فهم نکردند و بلکه به تکذیب آن پرداختند که خدا آنان را از این کار بر حذر داشته بود،کارشان به آنجا پایان یافت،در صورتی که پرهیزگاران(کسانی که این سنت را فهمیدند و از آتش پرهیز کردند و از هر چه آنان را به آتش می رساند دوری گزیدند)پس رستگار شدند و به بهشتی در آمدند که با باغها و میوه ها و نار پستانان و امن و سلام خود از ایشان استقبال کرد.آن نیز جزای مناسبی بود که خدا برای ایشان فراهم آورد.

سیاق قرآن در بیم دادن آدمی از روز حشر و نشر به پیش می رود،و بعضی از ایستگاههای آن را پس از یادآوری ما به این که خداوند متعال پروردگار آسمانها و زمین و هر چه در میان آنها است،برای ما ترسیم می کند:در آن روز بانگهای بندگان و روح و فرشتگان که در صف ایستاده اند،فرو می افتد،و تنها کسی می تواند سخن بگوید که خداوند رحمان به او اجازه دهد.

در آن روز رونق باطل از میان می رود،و حق با همه ابعاد آن متجلّی می شود،و چون هنوز فرصت گزینش در این دنیا باقی است،پس هر کس که بخواهد می تواند از بیم آن روز توبه کند و به پروردگارش باز گردد.اما آن کس که کافر بماند،خدا او را از عذابی نزدیک بیم می دهد(علی رغم این که شیطان آن را از ذهن بشر دور می کند)که در آن روز هولناک بهره او خواهد شد که انسان هر بد و نیکی را که در دنیا کرده باشد(تجسم یافته در پاداشی نیکویا عذابی سخت)خواهد دید،و در آن هنگام است که کافر حقایق اعمال خود را می بیند و آرزو می کند که کاش به صورت همان خاک که بود می ماند و به محشر برای جزا آورده نمی شد!

شرح آیات:

[۲۱]

انسان با سنتهای خداوند تبارک و تعالی که در دنیا در طبیعت محیط بر او وجود دارد،در عمل دو طرفی است،و او را می بینی که از آتش پرهیز می کند تا گرفتار سوختن با آن نشود،و از نیش مار فرار می کند،و از میکروبها برای آن

می گریزد که به بـدن او راه نیابنـد و سـبب هلاك او نشوند،پس چرا انسانی که از سـنتهای عاجل اجتناب می کند،از سـنتهای آجل چنین نمی کنـد،و چه فرقی میان آتشـی است که امروز او را بسوزانـد و آتشـی که فردای قیامت چنین کنـد،یا چه تفاوت است میـان مـاری که امروز او را بگزد،و مـاری که بـا عمـل خـود او سـاخته می شـود و در آخرت او را خواهـد گزیـد،و میـان میکروبی که امروز در جسم او نفوذ کنـد و میکروب دیگری که آن را در دنیا کشت می کنـد تا در خانه حقیقی آخرت آن را بـدرود؟! سـنتهای خـدا در دنیـا یـادآور نظـایر آنهـا در آخرت اسـت،ولی آدمی بـه یکی ایمـان می آورد و دیگری را فرو می گـذارد.چرا؟ از آیات قرآن به صورت کلی،و آیات این سوره به شـکل خاص،چنان مفهوم می شود که جزای روز نشور بر دو گونه است:نخست خود عملی است که امروز مرتکب می شود و به صورت جزا و مکافاتی درست و شایسته در آخرت برای او تجسم پیدا می کند،همچون آتشی است که شخص در خانه خود روشن می کند و سبب سوختن او می شود،یا درخت میوه ای که در زمین خـود می نشانـد و از میـوه هـای آن بهره منـد می شود.گونه دوم پاداشـی است که پروردگـار به فضـل خود برای صالحان در بهشت مقـدر کرده است /۱۷ و یـک حسـنه و کار نیک را ده چنـدان پاداش می دهـد.و آیه ای که هم اکنون می آید،اشاره ای به گونه اول است:

إِنَّ جَهَنَّمَ کٰانَتْ مِرْصٰاداً

-دوزخ گـذرگاه است.» پس این مرکز کمین کردن و مرتع جزا در آخرت است.سـنتی الاهی و نظامی مقـدر شده است که هر کس آن را تکذیب کند،از آن رهایی نخواهد یافت.

امیر المـؤمنین علی بـن ابی طـالب-علیه السـلام-گفته است:«و اگر(خـدا) سـتمکار را مهلت داد،از او نرسـته است،بلکه خـدا بر گذرگاه او نشسته است(تا در بندش آرد)و چون استخوان گلوگیر نایش را بفشارد». (۱)

ص :۲۷۳

۱- ۸) -نهج البلاغه،خ ۹۷.

[۲۲]

و طاغیانی که از حد خود تجاوز می کنند،و از آنچه سبب نزدیک شدن ایشان به آتش است پرهیز نمی کنند،زود باشد که به آتشی باز گردند که خود آن را با افعال خود فراهم آورده اند.

لِلطّاغِينَ مَآباً

-جای بازگشت طغیانگران است.» شاید کلمه مآب اشاره به آن باشد که خود سبب روشن شدن آتشی باشند که به آن بازگشته اند،چه این همان منزلی است که خود بنا کرده اند و میهنی است که برای خود برگزیده اند.

[۲۳]

چه مدت در این آتش باقی خواهند ماند؟ لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً -مدتها در آن درنگ خواهند کرد.» در روایات اهل بیت آمده است که این آیه به گناهکارانی اختصاص دارد که مدتی از وقت را،به اندازه متناسب با گناهان خویش،در آتش می گذرانند،و بنا بر این احقاب به معنی روزگارها یا سالهای پیاپی است.

بعضی از مفسران گفته اند که:معنی آیه این است که آنان روزگارهای متوالی را که هرگز قطع نمی شود در دوزخ طی می کنند،و چون مدتی پایان یافت بی فاصله مدّت پس از آن آغاز می شود.و گفته اند که:از آن روی به جای سالها لفظ احقاب آمده که در دلها هراس بیشتری بر می انگیزد و بیشتر دلالت بر جاودانگی دارد،و حقب دورترین چیز در نزد ایشان به شمار می رفت و می گفتند که حقب مدتی برابر با هشتاد سال است.و چون سال سیصد و شصت و پنج روز است،و یک روز در آخرت برابر با هزار سال از سالهای دنیا است،از این راه به خوبی می توانی روزگاری را که طاغیان در دوزخ به سر می برند تصور کنی.

در حدیثی از رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است که گفت:

«کسی که به آتش دوزخ داخل شود،از آن رهایی پیدا نمی کند مگر پس از آن که احقابی در آن درنگ کند،و حقب شصت و چند سال است،و سال سیصد و شصت روز،هر روز آن هزار سال از سالهای محاسبه شما است،پس هیچ کس در

این اندیشه نباید باشد که از آتش بیرون خواهد آمد». (۱)

[۲۴]

در خلال این سالهای متوالی و روزگارهای دراز،گردنکشان در آن جا جز عـذابی که هرگز سـستی پیـدا نمی کند،چیزی نمی یابند.

لاٰ یَذُوقُونَ فِیهٰا بَرْداً وَ لاٰ شَرٰاباً

-در آن نه مزه سـردی را می چشـند و نه مزه آب و نوشابه را.» گفته انـد که در این جا«برد»به معنی خواب است و به این گفته اعراب اسـتناد کرده اند که:منع البرد البرد یعنی سرما از خواب جلوگیری کرد،و بعضی گفته اند که معنی آن عامّ است و شامل سرمای باد یا سایه یا خواب می شود و به این شعر استناد کرده اند که:

فلا الظل من برد الضحی تستطیعه

و لا الفیء أوقات العشی تذوق (۲)

نه سایه روز سرد را توان است و نه سایه شب هنگام را می شود دریافت.

[۲۵]

آنچه بهره ایشان است نوشابه جوشان و آب گندناک است.

إِلاّٰ حَمِیماً وَ غَسّٰاقاً

-جز آبی گرم و خونابه ای سرد.» حمیم به معنی آب داغ است،اما غسّاق آب گندیده را گویند،و به قولی چرک گندناک اهل دوزخ است.

[۲۶]

آیـا خیـال می کنی که پروردگار در انـداختن ایشان به آتش در حق آنان سـتم کرده است؟هرگز...آنان خود بر خود سـتم روا داشتند.مگر نه این است که فرستادگان او پیاپی بر ایشان وارد می شدند؟این جزای کردارها و پایان راه ایشان است.

جَزٰاءً وِفٰاقاً

-پاداشی درخور کردار.» یعنی درست با اعمال ایشان برابر است نه بیش و نه کم.

[۲۷]

چرا پایان کارشان به این عاقبت وخیم و بد انجامید؟بدان سبب که

ص:۲۷۵

۱- ۹) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۲۴.

۲- ۱۰) -رجوع کنید به القرطبی،ج ۱۹،ص ۱۸۰.

آنـان چشم به راه جزا نبودنـد و به همین سـبب در بـدکاری افراط ورزیدنـد،به همان گونه که هر تبهکاری که درباره دادگری اندیشه ای ندارد،به ارتکاب گناهان بزرگ می پردازد.

إِنَّهُمْ کانُوا لا یَرْجُونَ حِساباً

-آنان در فکر رسیدگی به حساب آن روز نبودند.» [۲۸]

هنگامی که فرستادگان خـدا و دعوت کننـدگان به دین او آنان را از حساب بیم می دادنـد،و آیات نشور در پی یکدیگر نازل می شد،فرستادگان و دعوت کنندگان و آیات را تکذیب می کردند.

وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذّاباً

-و آیات ما را دروغ شمردند،دروغ شمردنی!» [۲۹]

آری.حساب بر پـا شـد،و اعمـال و دم زدنهـا و لحظه هـای زنـدگی و خیالاـت باطل ایشان به زیانشان در معرض محاسـبه قرار گرفت.

وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ کِتاباً

-و هر چیز را در نامه اعمال برشـمردیم و ثبت کردیم.» پس کتاب پروردگار ما هیـچ خرد و کلان را فرو نمی گـذارد مگر این که آن را ثبت می کند.

[۳۰]

و امروز روز جزا است که پس از احصا و رسیدگی کامل داده می شود.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِیدَکُمْ إِلاّ عَذاباً

-پس بچشـید،و برای شـما افزون نکنیم مگر عذاب را.» این پایانی ترسناک است،و شناخت آدمی در دنیا نسبت به این حقیقت که عـذاب جهنم نیز به همان گونه افزایش پیـدا می کند که نعیم فردوس در حال افزایش است،این افزایش را مطابق حکمت و عادلانه می داند،بدان سبب که آدمی با اختیار آزاد خود به این عاقبت رسیده است.

به حق بایـد گفت که تصور این حقیقت مـا را بیشتر از جهنم بر حـذر می دارد و شوق افزونتری را نسبت به بهشت در ما برمی انگیزد،و از پیامبر-صلی اللّه علیه

و آله-روایت شده است که گفت:«این آیه شدیدترین آیه قرآن درباره اهل آتش است». (۱)

[۳۱]

در برابر این،مشاهده می کنیم که آن دسته از پرهیزگاران که در دنیا از موجبات رسیدن به آتش قیامت پرهیز کردند،و کارهای بد را که سبب درآمدن به جهنم است کنار گذاشتند،در قیامت همان اندازه از دوزخ دورند که در دنیا از آن دوری می کردند.

إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفازاً

-پرهیزگاران رستگارند.» بزرگترین رستگاری ایشان رهایی از آتش جهنم است.آیا این گفته خدا را ملاحظه نمی کنی که گفته است: فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ - هر کس که از آتش دور شود و به بهشت درآید،رستگار شده و به مراد رسیده است»؟ (۲) [۳۲]

و علاوه بر رهایی از آتش،از نعیم ابدی برخوردارند.

حَدائِقَ وَ أَعْناباً

-باغها و تاکستانها.» شاید ذکر انگور در میان دیگر میوه ها از آن روی بوده باشد که خوراک و میوه ای است دارای فوایدی که در دیگر میوه ها یافت نمی شود،حتی در حدیث آمده است که:«بهترین میوه های شما انگور است». (۳)

[۳۳]

همسر موافق مایه تکمیل خوشبختی است،بدان سبب که نه فقط با کامبرداری جنسی همراه است،بلکه نیز از آن جهت که نیاز روح را از لحاظ همکاری با روحی دیگر تکمیل می کند که برای آن همچون آینه ای است که خود را در آن می بیند و بالعکس،و خدا برای بندگان صالح حور العین فراوان در بهشت به بهترین صورتی که بشر تصور کند آفریده است،بلکه گاه چنان تصور می شود که در زیبایی و جمال ظاهری برتری از آن تصور نمی شود،و نمونه اعلایی برای جمال

۱- ۱۱) -از تفسیر الکشاف،ج ۴،ص ۶۹۰.

۲- ۱۲) -آل عمران۱۸۳/.

۳- ۱۳) -تفسیر نمونه،ج ۲۶،ص ۴۸.

روحی و خلق عالی و ادب رفیع است تا شایسته مؤمنان و تراز بالای ایشان بوده باشد.

وَ كَواعِبَ أَتْراباً

-و کنیزکان نارپستان و همسال.» کاعب به معنی دختری است که پستانهایش برجسته و گرد شده و خصوصیات زنانگی در او پدید آمده که برای مرد لذیذتر و شهوت انگیزتر است،و در عین حال آنان همسالانی با مردان اند که با روح مرد از لحاظ خلقی و عقلی و جنسی توافق بیشتری دارند،و مرد مؤمن بر حسب مقدار اعمال صالح خویش بیش از یکی از آنان را در اختیار دارد که همانند این در دنیا میسر نیست.

[۳۴]

جلسات انس بدون شراب و نوشابه ای نشاط انگیز صفایی ندارد،و خدا این شراب را به نیکوترین صورتی مطلوب در اختیار صالحان قرار می دهد.

وَ كَأْساً دِهاقاً

-و جامهای شراب لبریز و پیاپی.» گفته اند:الدهاق شراب آکنده در جام است،و به قولی آنچه پیاپی نوشیده شود،یا صافی است،و این همه درباره شراب فردوس صدق می کند.

[۳۵]

و نعمتهای زندگی بدون امنیت و آرامش صورت کمال پیدا نمی کند، و بهشت دار السلام است و هیچ تجاوز و ستم و بیماری و بیم تمام و نابود شدن نعمت و...در آن وجود ندارد،و حتی زخم زبان که مایه ترس و اضطراب و دردی در نفس شود،در آن شنیده نمی شود.

لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذّاباً

-در آن نه سخنان بیهوده و لغو می شنوند و نه کسی دیگری را دروغزن می خواند.» با یکدیگر علم و محبت و یادهای خوش گذشته را مبادله می کنند و به سپاسگزاری نعمتهای پروردگار می پردازند.و در آن صورت که جانهای پاک دارند و خوشیها برای ایشان فراوان در دسترس است،دیگر چگونه میل آن می کنند که به لغو از غیبت و تهمت و فحش بپردازند؟و چرا دروغ بگویند که جز نشانه ای از خبث و پلیدی یا ترس و آزمندی نیست،در صورتی که اهل بهشت از این همه منزّه اند؟

[۳۶]

همه این نعمتها،به فضل خـدا،همیشه و پیاپی به ایشان می رسد،از آن روی که آنان راه راست و عمل صالح را در دنیا برگزیده بودند.

جَزٰاءً مِنْ رَبِّکَ عَطٰاءً حِسٰاباً

-پاداشی از خداوند تو که بخششی بسنده است.» چنان می نماید که معنی این آیه بخشش بزرگی متناسب با اعمال ایشان بوده باشد،بدان سبب که درجات مؤمنان در آن جا بر حسب درجات در این جا تفاوت پیدا می کند.

و به قولی:«حسابا»لما عملوا یعنی با در نظر گرفتن آنچه کرده انـد،چه حساب به معنی شـمارش است یعنی به انـدازه آنچه برای او در وعـده پروردگار واجب است،چه او وعـده کرده است که در مقابل یک حسـنه و کار نیک پاداشـی ده برابر دهد،و برای گروهی هفتصـد برابر وعـده داده است،و برای گروهی دیگر بی نهـایت و از انـدازه بیرون،چنـان که خـدای تعـالی گفت: إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ -پاداش شکیبایان بی حساب به ایشان داده می شود». (۱)

و همه اقوال به یک چیز باز می گردد و آن بخشش فراوان است.

[۳۷]

و برای آن که انسان این نعمتها را بیش از انـدازه تصور نکند،خدا بیان کرده است که آنها از جانب پروردگار بزرگ است که ملک آسمانها و زمین از آن او و بخشنده است:

رَبِّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ

-پروردگـار آسـمانها و زمین است و آنچه در میـان آنها قرار دارد،و بخشـنده است،» و در حق آن کس که بخشـندگی او همه چیز را فرا می گیرد،و چون بخواهـد بخشـش خود را فراوان می کنـد،چه گمـان می کنی؟ لاٰ یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطٰاباً -از او بر هیچ سخنی مالک نیستند.» به درجه ای بزرگ است که اگر بخشندگی او نبود که بر اثر آن وحی خود را

۱- ۱۴) -الزّمر۱۳/.

به میانجیگری فرستاده اش یا از پشت پرده نازل کند،از خطاب کردن با آفریدگانش تعالی و برتری و خودداری پیدا می کرد.

اگر چنان نبود که خداونـد سـبحانه و تعالی به بنـدگانش اجازه دعا کردن و خواندن خود را داده باشد،و در قلوب خواهندگان خود انوار دوستی و مناجات بـا او را القـا کنـد،کـدام انسـان-هر انسان-اسـتطاعت آن را داشت که چنـدان بالا رود تا به درجه خطاب کردن به او برسـد؟آیا خطاب و سـخن گفتن نیازمند خرسـندی دو طرف یا واجب کردن طرفی بر طرف دیگر نیست؟و خـدا در تراز آفریـدگانش نیست تا با او توافق حاصل شود،و هیچ کس نمی تواند او را به سـخن گفتن مجبور کند.و آیه بدین گونه به آن اشاره می کند که بشـر و دیگر آفریدگان در سطح او و همتراز با او نیستند،و چیزی از او را در ملکیت خود ندارند تـا انجـام کـاری را بر او واجب سازنـد، و او مالـك ایشان است و به بخشـندگی خویش بر آنان تفضل می کنـد و به مخاطبه با آنان می پردازد،و گاه به بعضی از آنان،به صورت تکوینی یا تشریعی،اجازه سخن گفتن و مخاطبه با خودش را می دهد،و این در آن هنگام است که خود را به ایشان می شناساند و مناجات کردن با خودش را به ایشان الهام می کند.

در این اختلاف است که چه کس مالك خطاب نیست،آیا آن گروه از مؤمنان انـد که ذکرشان پیش از این گذشت،یا کفارند بـدان سـبب که از در رحمت او رانده شده اند،یا هر دو گروهند؟چنان می نماید که ضـمیر تنها مؤمنان و کافران را شامل نمی شود،بلکه دیگر آفریـدگان(جن و فرشـته و روح)را نیز فرا می گیرد،به گواهی آیه بعـد که برای تفصـیل همین آیه نـازل شـده اسـت،و مثلی آشـکار اسـت بر آن کـه این آیـه-به نظر من-اختصـاص به روز قیـامت نـدارد،آری،در روز قیـامت این حقیقت با وضوح بیشتر تجلّی پیدا می کند.

[۳۸]

عظمت پروردگار ما برای بندگانش در روز رستاخیز بزرگ آشکار می شود،و آن روزی است که روح با همه عظمت و جلال خـود در برابر او می ایسـتد، و فرشـتگان که صـف کشـیده انـد سـخن نمی گوینـد،و اصـوات آفریـدگان /۱۷ به سـبب عظمت پروردگار پست و پایین افتاده است.و آن گاه خدا با رحمانیت خود به

بعضی از ایشان اجازه سخن گفتن می دهد ولی بدان شرط که جز صواب چیزی نگویند.

یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ

-آن روز که روح به پای می ایستد.» روح چیست؟در این باره اختلاف است:بعضی گفته اند که او آفریده ای بزرگتر از دیگر آفریده ها حتی از فرشتگان مقرب جبراییل و میکاییل است،چنان که در حدیث روایت شده از امام صادق-علیه السلام-آمده:«فرشته ای بزرگتر از جبراییل و میکاییل است». (۱)

بنا بر این مقصود از روح روح القدس است که خدا به وسیله او پیامبران خود را تأیید می کند،و خود گفته است: نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ -، (۲) و او بنا بر تفسیر ما چیزی است که در این گفته او سبحانه و تعالی مراد بوده است: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِیلاً ، (۳) و این گفته او سبحانه و تعالی: تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ . (۴)

بعضی گفته اند:او یک سپاهی از سپاهیان رحمان و همچون فرشتگان است،و از رسول اللّٰه-صلّی اللّٰه علیه و آله-روایت شده است که گفت:

«روح سپاهیی از سپاهیان خدا است که از فرشتگان نیستند و سر و دست و پا دارند و سپس این آیه را خواند: یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلاٰئِکَةُ صَفًّا و گفت:

آنان سپاهی اند،آنان سپاهی اند». (۵)

بعضی گفته اند که آن جبرییل است،چنان که خدا گفته است: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلیٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ . (۶)

۱- ۱۵) -از تفسیر مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۲۷؛نیز رجوع کنید به تفسیر نمونه،ج ۲۶،ص ۵۸.

۲- ۱۶) -النحل/۱۰۲.

۳- ۱۷) -الاسراء/۸۷.

۴- ۱۸) -القدر/۴.

۵- ۱۹) -از الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۰۹،تفسیر نمونه،ج ۲۶،ص ۵۸ و همانند آن القرطبی،ج ۱۹،ص ۱۸۷

۶- ۲۰) -الشعراء/۱۹۳.

بعضی گفته اند که مراد از روحهای آفریدگان است،و دیگران آن را قرآن دانسته اند،و بعضی دیگر آن را برترین فرشته تصور کرده اند،و گروهی:فرزندان آدم یعنی دارندگان روح. (۱)

آنچه به نظر من می رسد این است که روح در اصل آفریده ای نورانی و بزرگتر از فرشتگان بود و سپاهیان و امکاناتی در اختیار داشت،و روحهای مردمان نیرومندی و زندگی خود را از او می گرفتند و خدا به وسیله او پیامبران و دوستان خود را تأیید می کرد،و همو است که در شب قدر بر زمین فرود می آید و در روز قیامت با صفهای فرشتگان در برابر خدا می ایستد.

وَ الْمَلاٰئِکَهُ صَفًّا لاٰ یَتَکَلَّمُونَ

-و فرشتگان در صف می ایستد و سخن نمی گویند.» بدان سبب که هیبت خدا زبانهای آنان را بند می آورد،و از آن روی که آنان محکوم و در فرمان پروردگار خویش اند،پس به خدایی گرفتن یکی از آنان چیزی جز سفاهت نیست،بدان روی که آنچه در نزد ایشان است از خداوند سبحانه و تعالی است،و حتی شفاعت هم از آنان جز با اذن و اجازه خدا برنمی آید،و خدا به هیچ کس چنین اجازه ای را نمی دهد مگر این که خود بخواهد یا با حسابی دقیق چنین می کند.

إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ قٰالَ صَوٰاباً

-مگر آن کس که خدای رحمان به او اجازه دهد و آنچه گوید به راستی و صواب گوید.» این آیه ما را به یاد این گفته خداوند متعال می اندازد که: یَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ الشَّفٰاعَهُ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً که درباره آن گفتیم که شفاعت را دو شرط است:یکی اذن خدا،و دیگر آن که پسندیده باشد یعنی از طریق اندازه گیری ثواب و عقاب صورت بگیرد و بی میزان و مقیاس صورت پذیر نشود،و به نظر من گفته خدا در این جا: وَ قٰالَ صَوٰاباً اشاره به همین امر است.

۱- ۲۱) -تفصیل این گفته ها در تفسیر القرطبی،ج ۱۹،ص ۱۸۶-۱۸۷ آمده است و به آن جا رجوع شود.

[۳۹]

به همان گونه که عظمت خدا در آن روز متجلّی می شود،حق نیز به همین گونه تجلّی پیدا می کند،و شفاعت از طریق باطل و دروغ و نادرستی و احکام ستمگرانه صورت نخواهد گرفت.

ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ

-آن روز حق است.» پس حق است و شکی در آن نیست،و چون حوادث آن که آسمانها و زمین به سختی بار آنها را تحمل می کنند بسیار هولناك و هراس انگیز است،از انسان مسکین در آن روز چه کاری برخواهد آمد؟!و به همین سبب شایسته است که به نام حق خوانده شود،و در آن چیزی جز حق سودمند واقع نمی شود،و آن خواستار رضای پروردگار شدن است.

فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ مَآباً

-پس هر که خواهد،راه بازگشت به پروردگارش را در پیش گیرد.» مگر نه این است که ما با فطرت ایمان به دنیا آمده ایم و سپس دنیا و شهوتهای آن ما را منحرف کرده است،پس بیایید تا به راه اول باز گردیم و از این راه به پروردگار مهربان خود برسیم.

[۴۰]

و پیش از روز قیامت،عذابی نزدیک،پیش از مرگ و پس از آن، فرا می رسد،پس چون فرزند آدم از دنیا برود،قیامت کوچک او بر پا می شود،و نتیجه ای از عمل خود را می بیند،اگر نیک بوده است نیک و اگر بد بوده است بد.

إِنّٰا أَنْذَرْنٰاكُمْ عَذٰاباً قَرِيباً

-ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم.» بعضی گفته اند:مقصود از آن حساب پس از مرگ است،و بعضی دیگر آن را خود روز قیامت دانسته اند،بدان سبب که حق است و شکی در آن نیست و خواهد آمد و هر آینده ای نزدیک است،یا از آن روی که چون انسان بمیرد،احساس او از میان می رود و تا روز رستخیز برای حساب چنین می ماند،پس در حساب او روز مرگ به روز رستاخیز پیوستگی پیدا می کند.

خواه پس از مرگ باشد یا پس از نشور،اعمال انسان به صورت پاداش یا کیفر تجسم پیدا می کند و او به آنها می نگرد.

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مٰا قَدَّمَتْ يَدٰاهُ

-در آن روز که مردم به آنچه دستانش از پیش فرستاده است می نگرد.» از خیر و شر،و مقصود از دست به صورت خلاصه کارهایی است که او انجام داده است.و هنگامی که مؤمن /۱۷ عمل خویش را می بیند،بسیار شادمان می شود،ولی در آن هنگام که کافر عمل خود را مشاهده می کند،آرزوی آن می کند که کاش خاک می بود و آن کار بد را انجام نمی داد.

وَ يَقُولُ الْكٰافِرُ يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرٰاباً

-و کافر می گوید که کاش خاک می بودم.» این انسان چه اندازه از آن پشیمان است که به این درجه رسیده و آرزوی آن می کند که خاک بود و به انجام دادن این تبهکاریها نمی پرداخت.

این انسان که خداوند متعال او را آفرید تا در باغهای جاودانی فردوس برین میهمان او باشد،به جایی رسید که پست تر از خاک است.پس چه کند که خاک سودمند است و از او فایده ای به دست نمی آید؟!بلکه او مستحق خواری و آزار بیشتری است.

سوره نازعات

اشاره

ص :۲۸۵

فضیلت سوره:

□

در کتاب ثواب الاعمال با اسناد آن از ابو عبد اللّه-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«هر کس و النّازعات را بخواند،جز تر و تازه از دنیا نمی رود،و خدا او را جز تر و تازه به صحرای محشر باز نمی گرداند».

نور الثقلین/ج ۵ ص ۴۹۷ /۱۷

زمینه کلّی سوره

چنان می نماید که سوره و النازعات از جان هدایت یافتگان به آن طغیان آن را بیرون می کشد،ولی چگونه؟ اولا:پیوستگی کلمات سوگند همچون صاعقه،و به آنچه در نزد ما مجهول است،همچون فرشتگان مرگ و حالت مرگ با گروه رزمندگان.

ثانیا:به روز راجفه و روز رادفه بیم می دهد در حالی که دلها واجفه است و چشمها خاشعه.آنان کیان اند؟آن کسانند که در دنیا می گفتند:آیا ممکن است به زندگی باز گردیم بدان گونه که اکنون هستیم،حتی در آن صورت که به شکل

استخوانهای پوسیده در آمده ایم؟!پس قرآن به ایشان می گوید:آری و تنها با یک بانگ که شما را از زمین بیرون می آورد و بر سطح هموار آن قرار می دهد که بر آن پستی و بلندی و کجی نمی بینند.

ثالثا:داستان موسی و فرعون را برای ما حکایت می کند،و این که فرعون چگونه طغیان کرد و به بیم دادن فرستاده خدا گوش فرا نداد،و خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.

رابعا:آیات خدا را در آسمانها و زمین،و حکمت بالغه او را در /۱۷ نظام آفرینش به ما نشان می دهد:این که چگونه آسمان را بر جای خود نگاه داشته و آن را استوار کرده،و چگونه شب را تاریک و روز را روشن قرار داده است،چگونه زمین را گسترده و آب و چراگاه آن را فراهم آورده،و چگونه اطراف آن را با کوه های همچون میخ محکم کرده،که این همه برای زندگی آدمی و جانورانی است که به یاری او بر می خیزند.

خامسا:پس از آن از بلای بزرگی سخن می گوید که انسان در هنگام یادآوری آنچه کرده است به آن متوجه می شود،و این نکته را بیان می کند که حکمت آفرینش در مکافات نهایی تجلّی پیدا می کند،و آن در هنگامی است که گردنکشان به دوزخ افکنده می شوند،در آن حال که بهشت جایگاه کسانی است که از مقام پروردگار خود بیمناک اند.

در پایان سوره ما را به یاد عذر و بهانه هایی می اندازد که منکران بیهوده به آنها متشبث می شوند و از ساعت و زمان آن پرسش می کنند:ولی تو را به ساعت چه کار؟علم آن نزد خدا است و بازگشت آن به سوی او.تو تنها بیم دهنده ای.بهتر است ما از آن بترسیم،که در آن روز حسرت همه ابعاد وجود ما را فرا می گیرد،بدان جهت که عمر خود را در دنیا به اندازه شبی یا روز آن به حساب می آوریم.

بدین گونه آیات سوره هدف خود را برای هر کس که خواهان آن باشد تحقق می بخشد،و آن درمان کردن طغیان و غرور نفس است.

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلنّازِعاتِ غَرْقاً (۱) وَ اَلنّاشِطاتِ نَشْطاً (۲) وَ اَلسّابِحاتِ سَبْحاً (۳) فَالسّابِقاتِ سَبْقاً (۴) فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً
(۵) يَوْمَ تَرْجُفُ اَلرّاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا اَلرّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ (۸) أَبْصارُها خاشِعَةٌ (۹) يَقُولُونَ أَ إِنّا لَمَرْدُودُونَ فِي اَلْحافِرَةِ
(۱۰) أَ إِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً (۱۱) قالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ (۱۳) فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ (۱۴) هَلْ أَتاكَ
حَدِيثُ مُوسى (۱۵) إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ اَلْمُقَدَّسِ طُوىً (۱۶) اِذْهَبْ إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلى أَنْ تَزَكّى (۱۸) وَ
أَهْدِيَكَ إِلى رَبِّكَ فَتَخْشى (۱۹) فَأَراهُ اَلْآيَةَ اَلْكُبْرى (۲۰) فَكَذَّبَ وَ عَصى (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعى (۲۲) فَحَشَرَ فَنادى (۲۳) فَقالَ أَنَا
رَبُّكُمُ اَلْأَعْلى (۲۴) فَأَخَذَهُ اَللّهُ نَكالَ اَلْآخِرَةِ وَ اَلْأُولى (۲۵) إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشى (۲۶)

معنای واژه ها

۱ و النازعات غرقا:گفته اند که آنها فرشتگان اند که به سختی روحهای کافران را از بدنهاشان بیرون می کشند به

ص :۲۸۹

همان گونه که تیرانداز زه کمان را سخت می کشد و تیر را هر چه بیشتر دور پرتاب می کند؛و به گفته ای دیگر:

مقصود از نازعات ستارگانند که از افقی بر می آیند و در افقی دیگر فرو می روند...و معانی دیگری نیز برای آن آورده اند.

۶ الراجفه:گفته اند که آن دمیدن نخستین در صور است که بر اثر آن همه آفریدگان می میرند،و راجفه صیحه و بانگ عظیمی است که همچون تندر غرش و اضطراب دارد.

۷ الرادفه:گفته اند که آن دمیدن دوم در صور پس از دمیدن نخستین است که با آن مردمان از خاک برمی خیزند.

۸ واجفه:پراضطراب،و وجیف به معنی سرعت سیر است.

۱۰ الحافره:به معنی راهی است که انسان از آن گذشته است،و از آن روی بدین نام خوانده می شود که آدمی با گذشتن بر آن با پاهای خود آن را حفر کرده است،پس کافران می پرسند:آیا ما پس از مردن به زندگی پیشین باز می گردیم؟ ۱۱ نخره:کهنه و فرسوده،و در مفردات راغب آمده است:

نخرت الشجره یعنی درخت پیر شد و نخره یعنی وزش باد به آن رسید.و نخیر صدایی از بینی است،و این موافق است با آنچه گفته اند که استخوان ناخره به معنی استخوانی است که از آنچه در درون آن است خالی شد و با وزیدن باد صدایی از آن برمی خیزد.

زجره:صیحه صور است،و از آن جهت بدین نام خوانده شده که مخاطب را از رفتن بر راه اول منع می کند و او را متوجه به راه دوم می سازد.

۱۴ بالساهره:سطح زمین است،و اعراب روی زمین را در بیابان ساهره یعنی صاحب بیداری می نامند،بدان سبب که هر کس بخواهد بر آن بخوابد،از ترس دشمن و جانوران گرفتار سهر(بیداری)می شود.و در این جا اشاره است به این که محشر در زمین هموار همچون فلات صورت می گیرد که هیچ اعوجاج و ساختمان و درختان و غارهایی در آن وجود ندارد تا از دست عدالت به آنها بگریزند و پناه برند،در آن روز که به گفته پروردگارمان:

«یوم هم بارزون»روزی است که در آن همگان آشکارند.

۱۶[طوی]

:نام آن دره است که در آن خدا با موسی سخن گفت.

دلهایی در آن روز بیمناک است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که نفس از یاد خدا غافل نشود،قرآن ما را به یاد حالات نزع و نشط و سبح و سبق و سپس به یاد روز قیامت می اندازد که صیحه ای همه آفریدگان را می میراند،و صیحه دیگری آنان را بار دیگر زنده می کند.در آن روز تپش قلبها سرعت می گیرد،و چشمها حالت فروافتادگی و خشوع پیدا می کند؛برای

چه؟برای آن که چشم به راه چنین روزی نبودنـد،و می گفتنـد:آیـا به همان گونه که اکنون هستیم،یا پس از آن که به صورت استخوانهای پوسیده در آمـدیم بـاز می گردیم؟!سپس گفتنـد:پس آن بـازگشتی همراه بـا زیانکاری است.آری، آنان با یک صیحه که سبب بیرون آمدن از گورها بر سطح زمین هموار است،از گورهاشان خارج خواهند شد.

سپس سیاق مـا را به داسـتان موسـی انتقـال می دهـد که پروردگـارش بـا او سـخن گفت و فرمـان داد که به بیم دادن فرعـون گردنکش برود تـا مگر پنـد پـذیرد یـا بترسـد،ولی فرعون امتنـاع کرد و پس از گرد کردن مردمـان در پیرامون خود به چـالش پرداخت و در میـان ایشان گفت:من پروردگار بلنـد مرتبه شـمایم،و خـدا او را در دنیا با عـذابی هلاک کرد و آن را به عـذاب آخرت پیوست.و این همه برای آن بود تا مایه عبرت کسانی شود که از خدا می ترسند.

بدین گونه رسالتهای خدا برای بیم دادن مردم به آن روز هولناکی که منتظر همگان است ادامه یافت.

شرح آیات:

[۱]

در زندگی آدمی لحظاتی قاطع وجود دارد که چون آنها را بشـناسد و مسیر خود را بر وفق آنها تنظیم کند،از خطر آنها خواهد جست،و از آشـکارترین آنها است آنچه در هنگام نزع و بیرون کشـیده شـدن روح از بـدن اتفاق می افتد،و شـخص به زندگی خود که مـدت درازی برای آن کـار و کوشـش کرده است بـدرود می گویـد، و وارد زنـدگی کاملاـ ناشـناخته بر خودش می شود،و هنگـامی که قرآن به امثـال این لحظه ها سوگنـد یاد می کنـد،برای آن است که ما در تصورهایی که درباره خود داریم تجدید نظر کنیم،و لگام غرور و سبکسری را بکشیم.

وَ النّازِعاتِ غَرْقاً

-سوگند به گیرندگان جان که آن را سـخت از بدن ما می کنند و خارج می کنند.» سوگند به آن نیروها که سـبب کندن جان از بدنهای ما با چنان نیرو می شوند

ص :۲۹۲

که کمانداران با آن زه را سخت می کشند تا تیر هر چه به نیروتر و دورتر روانه شود.

چنان می نماید که مقصود از آن فرشتگانی است که به این کار می پردازند.

[۲]

و سپس سوگند به نیروهایی که این کار را به نرمی و مدارا انجام دهند.

وَ النّاشِطاتِ نَشْطاً

-و سوگند به آن گیرندگان جان که این کار را با نشاط و نرمی به انجام می رسانند.» گفته اند:النشط به معنی گرفتن و جذب کردن با آسانی و نرمی است،و معنی در این جا آن است که فرشتگان ارواح مؤمنان را با فراهم آمدن نشاط برای ایشان از بدنشان جدا می کنند،به همان گونه که چون زانو بند و دستبند از دست شتر برداشته شود نشاطی به شتر دست می دهد.و از این جا معلوم می شود که دو سوگند مربوط به ملك الموت و دستیاران او در دو حالت است:یکی گرفتن جان کافران به نیرو و شدت(غرقا)و دیگری گرفتن جان مؤمنان به نشاط و مهربانی(نشطا).

از امام علی-علیه السلام-معنی عکسی در این آیه در آن جا نقل شده ۱۷/ که گفته است:«فرشتگان ارواح کفار را از میان پوست و ناخنها به نشاط می گذرانند تا آن را از اندرون آنان با رنج و اندوه خارج کنند». (۱)

[۳]

سپس فرشتگان ارواح مؤمنان را به آسمان بالا می برند و با آنها به شنا کردن می پردازند...به همان گونه که ستارگان در فلکهای خود چنین می کنند.

وَ السّابِحاتِ سَبْحاً

-و سوگند به شنا کنندگان با شنا کردنی.» [۴]

و سپس مسابقه ای سریعا صورت می گیرد تا در پایان آن روح به آتش برسد یا به بهشت...پس سوگند به این بزرگواران.

فَالسّابِقاتِ سَبْقاً

-پس سوگند به پیشی گیرندگان با پیشی گرفتنی.» [۵]

و سوگند به آن فرشتگان که به تدبیر امر ارواح و جز آن از امور جهان ما به فرمان پروردگارشان می پردازند.

فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً

-و سوگند به تدبیرکنندگان در کار.»

ص :۲۹۳

۱- ۱) -تفسیر مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۲۹.

قسم به همه آنها که:روز فصل و جدایی خواهد آمد،و این که جزا بدون شک داده خواهد شد.

این یکی از تفسیرها در معنی آیات گذشته است،و تفسیرهای دیگری نیز وجود دارد:

۱-این که مقصود از نازعات چیزهایی است که از یک افق کنده می شوند و به افق دیگر می روند،و در سیر خود نشاط و فعالیت نشان می دهند،و در فضا شنا می کنند،و چون درباره تدبیر امر از ایشان پرسیدند،گفتند که معنی آن این است که خدا امر را به میانجیگری آنان تدبیر و تنظیم می کند.

۲-این که النازعات(مشتق از نزع)ارواحی است که از بدنها کنده می شود،به همان گونه که لابن و تامر به کسانی گفته می شود که لبن(شیر)و تمر (خرما)در تصرف دارند،و این روح نیز نشاط پیدا می کند،یعنی از تن خارج می شود،و سپس در فضا به شنا کردن می پردازد؛و چون بار دیگر از تفسیر مدبرات از ایشان پرسیدند،گفتند:ارواح بنی آدم به میانجیگری خوابها،برای پاره ای از امور، /۱۷ پس از جدا شدن از دنیا،در معرض تدبر قرار می گیرند،و این تفسیری غریب است.

۳-و بعضی گفته اند که این صفت اسبهای مجاهدان یا خود ایشان است،بدان سبب که نزع و جان کندن در لگامهای آنان صورت می گیرد و این نزعی است که لگامها در آن غرق می شود و سبب آن درازی گردنهای اسبهای اصیل است،و اینها با نشاط اند بدان جهت که از دار الامان به جبهه های جنگ روان اند، و از آن روی شناور گفته شده اند که اعراب اسب اصیل را به کشتی تشبیه می کنند که با آسانی و سرعت روان است،و گفته اند که:همینها تدبیر کنندگان امر فتح و پیروزی به شمار می روند.

این تفسیر هنگامی پسندیده است که در نظر داشته باشیم که خدا به اسبهای غازیان و مجاهدان یا به صورت عام در این گفته اش سوگند یاد کرده باشد:

ص :۲۹۴

وَ الْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً، فَالْمُورِيٰاتِ قَدْحاً ، (۱) و اعراب علاقه شدیدی به اسب داشتند،و آن را رمز شجاعت و دلیری می دانستند.

چیزی که هست تفسیر فَالْمُدَبِّرٰاتِ أَمْراً غریب می نماید،و از همین روی بعضی گفته اند:در این شک نیست که در تفسیر کردن این آیه به فرشتگان اختلافی نیست به هر صورت که دیگر آیات تفسیر شود،در صورتی که چنان می نماید که مراد از همه این کلمات نوع یگانه ای از آفریدگان است،و خدا دانا است.

[۶]

و تفسیر این کلمات کوبنده و تکان دهنده هر چه بوده باشد،ضمیر آدمی را به اهتزاز در می آورد،بلکه اگر شخص درست از معنی آن آگاه نباشد، بی تابی و ناآرامی او افزایش پیدا می کند.و در این جا پروردگار می گوید:

یَوْمَ تَرْجُفُ الرّٰاجِفَةُ

-آن روز که بجنبد زمین جنبیدنی.» در آن هنگام که زمین به لرزه در می آید،و بانگ و صیحه همه جای جهان را فرا می گیرد،و در آن هنگام که همه ثوابت به اهتزاز در می آیند و جز حق چیزی برای انسان باقی نمی ماند که به آن اعتماد کند.و خواه این لرزش به معنی حرکت باشد همچون در این گفته خدا: یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ ،یا به معنی صیحه باشد همچون در آن جا که خدا گفته است: فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ،آرامش از قلبها سلب می شود،و ما را به تفکر در این باره بر می انگیزد که فردا با ما چه خواهند کرد.

[۷]

پس از راجفه صاعقه دیگری می آید که سیاق آن را ناشناخته بر جای می گذارد.

تَتْبَعُهَا الرّٰادِفَةُ

-به دنبال آن پیامد می آید.» رادفه به معنی چیزی است که پس از چیز دیگر می آید،پس آیا این همان صیحه دوم است که خدا مردمان را پس از آن که با صیحه نخستین آنان را میرانده بود به زندگی باز می گرداند،یا این که با صیحه نخستین مردمان زمین می میرند و با

۱- ۲) -التفسیر الکبیر،ج ۳۲،ص ۶۳.

صیحه دوم اهل آسمانها؟!هر چه باشد،صاعقه ای هولناک است که جانها را گرفتار هراس می سازد.

[۸-۹]

تپش دلهای فاجران سرعت می گیرد؛آیا پس از بیم و هراس ساعت قیامت،و پس از آن که فرصتهای دنیا را از کف داده و چیزی برای خود ذخیره نکرده اند تا مایه نجات ایشان شود،به کجا می توانند بگریزند؟ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ* أَبْصارُها خاشِعَةٌ - دلهایی در آن روز بیمناک است،و چشمهای ایشان فرو افتاده و در حال خشوع.» ولی مؤمنان از هول و فزع آن روز در امان اند،بدان روی که آن اندازه کارهای نیک برای خود ذخیره کرده اند که جانهاشان را لبریز از آرامش می سازد.

[۱۰]

مدتهای دراز به زنده شدن پس از مرگ کفر ورزیدند،و همه ایستارهای خود را بر اساس همین کفر بنا نهادند،و اکنون به خطای خود پی برده اند.

يَقُولُونَ أَ إِنّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ

-می گویند:آیا ما را به حافره یعنی به راهی که از آن آمدیم و با اثر پای خود آن را حفر کردیم،باز می گردانند؟!» بدین گونه رستاخیز را برای خود بعید می شمارند تا متحمل مسئولیتهای آن نشوند.

[۱۱]

و در صدد آن بر می آیند که بعید شمردن بعث و رستاخیز را درست و شایسته جلوه دهند و می گویند:چگونه ممکن است این استخوانهای پوسیده ای را که وزیدن باد از سوراخهای فراوان آنها صداهایی از آنها بیرون می آورد،بار دیگر به زندگی باز گردانند؟ أَ إِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً -در آن هنگام که به صورت استخوانهای خرد شده و پوسیده در آمده ایم.» ۱۷/ از کتاب الخلیل نقل شده است:نخرت الخشبه یعنی چوب کهنه و سست شد تا آن حد که چون آن را دست بزنند از هم بپاشد،و استخوان ناخر نیز چنین

است، (۱) و به قولی:استخوانی ناخر استخوانی است که میان آن تهی باشد و به سبب وزیدن بادها به آن بانگی از آن برخیزد.

[۱۲]

سپس به واقعیت بازگشتند و به ارزیابی ایستار انکاری خویش پرداختند و گفتند:اگر قیامت حق باشد،آنان به سبب کفر ورزیدن به آن زیانکار خواهند بود.

قالُوا تِلْکَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ

-گفتند:بنا بر این بازگشت بازگشتی همراه با زیانکاری است.» شاید این گفته اعترافی از ایشان بوده باشد که در روز قیامت به سبب آن گرفتار خواهند شد،یا انکاری بعد از یقین و لجاجتی پس از اعتراف.و به قولی:این استهزاء و سخریه ای است.

[۱۳]

آنان را به حال خود واگذار تا هر چه می خواهند بگویند.قیامت وقوع پیدا خواهد کرد،و با یک بانگ همه را ایستاده بر روی زمین صاف خواهی دید.

فَإِنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ

-آن تنها برخاستن یک بانگ است.» چنان می نماید که مقصود از زجره همان دمیدن دوم در صور است که خدا با آن مردگان را در گورها زنده می کند.

[۱۴]

فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ -و ناگهان ایشان خود را در زمین هموار رستاخیز می بینند.» ساهره به معنی دشت و زمین صاف از آن روی بدین نام خوانده می شود که رونده در آن به سبب ترسی که از جانوران درنده دارد،در آن به خواب نمی رود.و ظاهرا ساهره به معنی روی زمین در مقابل باطن و درون آن است،از آن روی که مردگان در باطن زمین بودند و ناگهان به ظاهر آن انتقال یافتند.

[۱۵]

حقیقتی همچون قیامت،در آن ساعت که ساعت حساب هولناک فرا می رسد،شایسته این است که درباره آن بیندیشیم،بلکه پیوسته آن را نصب العین

۱- ۳) -تفسیر الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۹،ص ۱۹۸.

خـود قرار دهیم تـا بنـا بر آن همه ابعـاد رفتـار و کردار و پنـدار خـویش را تنظیم کنیم،و به همین جهت خـدا فرشـتگان خود را مبعوث کرد تا گردنکشان را بیم دهند و آنان را از چنین عاقبت هولناک بر حذر دارند،ولی آنان در گمراهی خود باقی ماندند تـا خـدا هلاکشـان کرد و هر چه زودتر آنان را به آتش واصل کرد،پس آیا شایسـته نیست که از تاریـخ تیره بختی آنان عبرت بگیریم؟ هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی -آیا داسـتان موسـی به تو رسید؟» آری.ولی آیا از آن داستان عبرت گرفتی؟پس اگر از آن عبرت نگرفته باشی،بدان می ماند که اصلا آن را نشنیده ای! [۱۶]

داستان او با خواندن پروردگار خود در آن هنگام آغاز شد که به وادی طوی در آمده بود.

إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً

-در آن هنگـام کـه پروردگـارش در وادی مقـدس طـوی به او(چنین)خطـاب کرد که:» این سـرزمین به سـبب وحیی که به آن رسـید تقـدّس پیـدا کرد.و شاید نام طوی بوده یا این کلمه صـفتی از آن سـرزمین از لفظ طی باشد بدین معنی که آن سـرزمین درنوردیده شد یا موسی را چنین کرد و او را به رسالت نزدیک ساخت.و شاید طوی صفتی برای هر سرزمین مبارک بوده باشد از آن روی که رهرو در آن از سیر در این سرزمین بهره مند می شود و تو گویی زمین برای او درنوردیده می شود.

[۱۷]

سپس پروردگار به او فرمان داد که به نزد فرعون که سرچشمه طغیان و فساد بود رهسپار شود.

اِذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی

-به سـوی فرعـون رو که او طغیـان و گردنکشـی کرده است.» بـا وجـود طغیـان کردن خـدا او را بـدون بیم دادن و تهدیـد رها نکرد،و پیش از آن که فرستاده ای نزد او بفرستد و حجت را بر او تمام کند،هلاکش نساخت.

[۱۸]

رسـالت وحی به سوی او در خوانـدنش به تزکیه و اصـلاح نفس و هلاـک نکردن خود در طغیـان خلاـصه شـد.پروردگارا!چه منزهی و به بندگانت

رحمت و بخشندگی داری،و چگونه برای آنان خواستار رستگاری هستی در صورتی که جز ادامه دادن به تباهی چیزی نمی خواهند؟! فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلیٰ أَنْ تَزَکّیٰ پس بگو:آیا خواستار آن هستی که پاک و پاکیزه شوی؟» [۱۹]

چون آدمی پاکیزه شود،و خود را از خیره سری و خودپسندی و کبر پاک سازد،نفس او آماده پذیرفتن از طریق فرستاده خدا خواهد شد،و چون خدا او را به وسیلۀ فرستاده اش راهنمایی کرد،نفس او خشوع پیدا می کند و از حالت طغیان به صورتی اساسی خارج می شود.

وَ أَهْدِیَکَ إِلیٰ رَبِّکَ فَتَخْشیٰ

-و به سوی پروردگارت رهبریت کنم تا (از عذاب)بترسی.» [۲۰]

فرعون از موسی خواستار نشانه و آیتی شد تا مگر با نرسیدن آن آیت به سبب یک حکمت بالغه از راه یافتن بگریزد،ولی خدا به دست پیامبرش آیت را بر او آشکار کرد تا حجت بر فرعون تمام شود.

فَأَرٰاهُ الْآیَةَ الْکُبْریٰ

-پس آیت بزرگ را به او نمود.» که در عصا و ید بیضا تجسم یافته بود.

[۲۱]

و هنگامی که آیت آشکار نازل شد،و فرعون کفر ورزید،عقوبت و کیفر او پیش افتاد،بدان سبب که کفر در آن صورت چالشی آشکار در برابر سلطان و فرمانروایی مطلق پروردگار بود،و شاید سببی برای گمراه شدن مردمان دیگر،و حلقه های نهایی داستان بدین گونه در پی یکدیگر پدیدار شد.

فَکَذَّبَ وَ عَصیٰ

-پس آن را تکذیب کرد و به سرکشی پرداخت.» آیت الاهی را تکذیب کرد،و با نافرمانی از پیامبر او موسی-علیه السلام-به نافرمانی از پروردگار تبارک تعالی پرداخت.

[۲۲]

و به تکذیب و عصیان ادامه داد و در زمین برای تبهکاری شتاب کرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعیٰ

-سپس پشت کرد و به شتاب دورشد.»

[۲۳]

و به گمراه کردن مردمان پرداخت،و گمراهان را علیه فرستاده خدا تجهیز کرد.

فَحَشَرَ فَنٰادیٰ

-مردمان را جمع کرد و گمراهیهای خود را بر ایشان فرا خواند.» [۲۴]

بزرگترین این گمراهها آن بود که خود را پروردگار بلند پایگاه خواند، و به استکبار و خود بزرگ بینی در زمین پرداخت،و قانون ساخته خود را در مقابل شریعت خداوند متعال بر مردمان تحمیل کرد.

از ابو جعفر(امام باقر)-علیه السلام-روایت شده است که گفت:

«جبرییل-علیه السلام-گفت:درباره فرعون سخت با پروردگارم به گفت و شنید برخاستم و گفتم:پروردگارا!او را به حال خود می گذاری در حالی که خود را پروردگار بلند پایگاه مردمان خوانده است؟!پس گفت:این را بنده ای همچون تو می گوید»، (۱) و در روایتی دیگر:پروردگار ما گفت«این را کسی همچون تو می گوید که از فوت می ترسد». (۲)

فَقٰالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ

-پس گفت که من پروردگار اعلای شمایم.» از ابن عباس نقل است که جبرییل به رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله- گفت:«ای محمد!کاش مرا در آن حال می دیدی که فرعون کلمه اخلاص را می خواند:«ایمان آوردم به آن که خدایی نیست جز آن خدا که بنی اسراییل به او ایمان آورده اند و من از مسلمانان و تسلیم شدگانم»در حالی که من از شدت خشم او را در آب فرو می بردم تا مبادا توبه کند و خدای عزّ و جلّ توبه او را بپذیرد!و رسول اللّه گفت:شدت خشم تو بر او به چه سبب بود؟گفت:برای این گفته اش که:

أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ

،و این آخرین کلمه او بود در آن هنگام که به دریا رسید،و کلمه اول این بود که«برای شما جز خودم خدایی نمی شناسم»، ۱۷/ پس میان اولی و

۱- ۴) -تفسیر نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۰۰.

۲- ۵) -همان جا.

آخری چهل سال فاصله بود،و أَنَا رَبُّکَمُ الْأَعْلی را در آن هنگام گفت که به دریا رسید و راهی را در آن خشک یافت و به قوم خود گفت:می بینید که دریا از ترس خشک شده است؟که او را تصدیق کردند،و به همین سبب خداوند متعال گفته است: وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدیٰ . (۱)

[۲۵]

و پایان هولناک در آن هنگام بود که خدا او را سخت گرفت و گرفتار کرد و ملازم عذاب دنیا و آخرتش قرار داد.

فَأَخَذَهُ اللّٰهُ نَکٰالَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولیٰ

-پس خدا او را گرفتار کیفر و عقوبت آخرت و دنیا کرد.» گفته اند:نکال از نکل و اصل معنی آن امتناع است همچون نکول از سوگند یاد کردن،و نکل به معنی قید است و معنی آن در این جا عاقبت بد برای عمل بد است که همچون عبرتی برای دیگران باقی می ماند،بدان سبب که نکال اسم است برای چیزی که نکال یعنی عقوبت دیگری قرار داده شده است تا از آن عبرت گیرد.سپس گفتند که معنی آیه این است که(اخذه اللّه اخذا وبیلا)که در آن به جای«نکال»ترکیب«اخذا وبیلا»آمده است،و از این گونه تعبیر در زبان عربی فراوان است که در آن مصدر دیگری نزدیک به مصدر کلمه جایگزین مصدر آن می شود؛و بعضی گفته اند که آن بدین معنی است که:خدا او را به نکال آخرت و اولی گرفتار کرد.و این سؤال باقی می ماند که:معنی نکال آخرت چیست؟به نظر من،معنی آن نکال(یعنی مجازات در مقابل عمل بدی)است که در زندگی قیامت به شخص می رسد،و عقوبتی دیگر در حیات دنیا.

[۲۶]

و این نکال-عاقبت کار بد و کیفر آن-برای هر عبرت گیرنده عنوان عبرت پیدا می کند،پس عبرت گیرنده کیست؟آن کس که می ترسد،و نمی ترسد مگر آن که به هدایت رسیده باشد،و به هدایت نمی رسد مگر آن کس که پاک و پاکیزه باشد.

۱- ۶) -همان جا.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشىٰ

-و در اين عبرتى است براى هر كس كه بترسد.» /١٧

[سوره النازعات (٧٩): آيات ٢٧ تا ٤۶]

اشاره

أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ اَلسَّمٰاءُ بَنٰاهٰا (٢٧) رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا (٢٨) وَ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا (٢٩) وَ اَلْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا (٣٠) أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا (٣١) وَ اَلْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا (٣٢) مَتٰاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعٰامِكُمْ (٣٣) فَإِذٰا جٰاءَتِ اَلطَّامَّةُ اَلْكُبْرىٰ (٣۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ اَلْإِنْسٰانُ مٰا سَعىٰ (٣۵) وَ بُرِّزَتِ اَلْجَحِيمُ لِمَنْ يَرىٰ (٣۶) فَأَمّٰا مَنْ طَغىٰ (٣٧) وَ آثَرَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا (٣٨) فَإِنَّ اَلْجَحِيمَ هِيَ اَلْمَأْوىٰ (٣٩) وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَى اَلنَّفْسَ عَنِ اَلْهَوىٰ (۴٠) فَإِنَّ اَلْجَنَّةَ هِيَ اَلْمَأْوىٰ (۴١) يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلسّٰاعَةِ أَيّٰانَ مُرْسٰاهٰا (۴٢) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرٰاهٰا (۴٣) إِلىٰ رَبِّكَ مُنْتَهٰاهٰا (۴۴) إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشٰاهٰا (۴۵) كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهٰا لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّٰ عَشِيَّةً أَوْ ضُحٰاهٰا (۴۶)

معناى واژه ها

٢٨ سمكها:سقف آن،و سمك ارتفاع است كه در مقابل عمق قرار دارد،بدان سبب كه رفتن جسم است به طرف بالا و عمق بر عكس آن است،و المسموكات به معنى آسمانها است به سبب بلندى آنها.

٢٩ أغطش:تاريك شد،و غطش به معنى تاريكى است، و اغطش به كسى گويند كه ضعف بينايى پيدا كرده باشد،و فلاه غطشاء يعنى بيابانى كه معلوم نيست در آن بايد از كدام جهت حركت كنند.

ص:٣٠٢

۳۰ دحاها:آن را گسترد،از دحو به معنی بسط.

۳۴ الطامه:برتر و غالب،و طمّ الطائر الشجره یعنی مرغ بر بالای درخت قرار گرفت،و بلیه ای را که تحمل آن دشوار و غیر ممکن است طامّه خوانند.

۴۲ أیان مرساها:یعنی قیام آن چه وقت خواهد بود،از إرساء به معنی ثبوت و قرار گرفتن.

۴۳ فِیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها :یعنی ای رسول خدا!در آن چه تو در آنی از یادآوری ساعت،هنگام قیام آن را نمی دانی، و چنان است که چون آدمی داخل در چیزی باشد،از مزایا و فواید آن آگاه است،ولی اگر در بیرون آن باشد، از خصوصیات آن بی خبر می ماند.و«فیم انت»برای انکار است،یعنی یادی از آن نداری تا آن را بدانی.و بعضی معنی آن را چنین دانسته اند که:این به آنچه تو برای آن مبعوث شده ای،ارتباطی ندارد،و به گفته ای دیگر:آنها حکایتی از گفتار آنان است و معنی آن این است که تو از یاد کردن آن که چه وقت خواهد بود، فراوان یاد کرده ای.

تو بیم دهنده کسی هستی که از آن می ترسد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که از طغیان و سرکشی نفس بپرهیزیم،یک بار به تاریخ گذشتگان نظر می افکنیم و می پرسیم:چه چیز آنان را هلاک کرد؟آیا طغیان

ص :۳۰۳

فرعون بر موسی سبب آن بدفرجامی برای او نبود؟و بار دیگر به آفریده ها نظر می افکنیم و می بینیم آسمان را که چگونه پروردگار توانای حکیم ما آن را آفریده و چگونه سقف آن را بالا برده و استوار کرده،و چگونه قوانین خود را درباره اختلاف روز و شب،و تاریکی و روشنی،به جریان انداخته است؛و سپس به زمین می نگریم تا بدانیم که چگونه آن را ساخته،و نهرهای آب روان گوارا در آن به جریان انداخته،و آنچه برای کشت و زرع ضرورت دارد در آن به ودیعت نهاده،و گردش آن را با کوه های استوار میخکوب کرده،تا چنان باشد که برای زندگی آدمیزاد و چهارپایان آماده باشد،آیا چنین خدایی توانایی آن را ندارد که ما را بار دیگر به زندگی باز گرداند؟البته دارد.و او حکیم است و این همه را به یاوه و بیهوده نیافریده،پس ناگزیر می بایستی روز حسابی باشد،و در آن روز هولناك انسان سعی و تلاش خود را به یاد می آورد،و هر بیننده ای دوزخ را می بیند که در حال التهاب است،و گردنکشانی را که زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند به سوی خود می خواند،در حالی که ترسندگان از مقام پروردگار را پروردگارشان در بهشت جای می دهد،بدان سبب که با هوا و هوسهای خود مخالفت کرده بودند.

در پایان سوره،قرآن کریم به بیان تردیدی می پردازد که بعضی از مردمان درباره وقت ساعت و زمان قیامت دارند،و می گوید که وقت آن را /۱۷ خدا می داند،و آنچه مهم است به یاد آن بودن است نه شناختن وقت و ساعت آن.

شرح آیات:

[۲۷]

انسان برای چه طغیان می کند؟آیا برای آن نیست که علم فراوان و اعتراف به برخاستن از گورهای مردم و حساب پس دادن ایشان ندارد؟پس چگونه، در آن صورت که وسوسه های شیطان او را از ایمان آوردن به این گونه چیزها دور می کند،به این امر ایمان آورد و در روح خود پرسشهایی از این قبیل را مطرح کند که:چگونه و چه وقت و در کجا؟ برای آن که انسان از شر این وسوسه ها رهایی پیدا کند،و در دام شیطان

گرفتار نشود،پروردگار سبحانه و تعالی او را به آنچه در پیرامون وی از آسمانها و زمین آفریده و آفرینش آنها متوجه می سازد،که این برای دو منظور است:

نخست:برای این که ما به قدرت عظیم خدایی که در این آفرینش متجلی شده است آگاه شویم،و همین امر ما را به آن راهنمایی کند که او بر همه کار توانا است.

دوم:برای آن که از حکمت آفرینش بهتر آگاه شویم،و بدانیم که آن را هدفی معین است،و این که انسان نیز از این سنّت عام و کلّی خارج نیست.

چون آدمی این دو بصیرت را پیدا کند،توانایی آن را خواهد داشت که در برابر وسوسه های شیطان ایستادگی نشان دهد.

أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمٰاءُ بَنٰاهٰا

-آیا آفرینش شما سخت تر و دشوارتر است یا آسمانی که خدا آن را(به وجود آورده)ساخت؟» پس قدرت پروردگاری که این اجرام آسمانی را که اندازه و عظمت آن حتی به خیال بزرگترین دانشمندان نمی رسد ساخت،چیزی نیست که از بازگرداندن آدمی بار دیگر پس از مرگ به زندگی ناتوان بماند،و خداوند متعال گفته است: لَخَلْقُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ . (1)

[۲۸]

در آن حال که آفرینش آسمانها گواهی بر قدرت پروردگار است، نظام دقیق آنها نیز شاهدی /۱۷ بر حکمت او است.به آسمان بنگر که چگونه بی ستونی که بتوانیم آن را ببینیم بالا-رفته،و چگونه با رشته ای خارج از شمار از سنّتها و نظامهای حکیمانه بر جای خود استوار مانده است.

رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا

-سقف آن را بالا برد و آن را بنا نهاد.» گفته اند:اگر از بالای کوه به دره کنار آن نگاه کنی،عمق آن کوچک می نماید،و اگر از ته دره به قله کوه نظر اندازی،بلندی آسمان کمتر به نظر می رسد،

۱- ۷) -غافر/۵۷.

و بـدین گونه خـدا آسـمان را برافراشت و آن را بلنـد آفریـد،و برای جرمهـا و گازهـا و پرتوهای آن قوانینی مقرر فرمود که به اندازه ستبری یک مو از آنها منحرف نمی شوند، و شاید معنی تسویه(فسوّیها)همین بوده باشد.

[۲۹]

فراهم آوردن نظام طبیعت برای زندگی نیز به سـهم خودگواهی بر دامنه قدرت و حکمتی در آفرینش است،پس اختلاف و در پی یکـدیگر آمـدن شـب و روز،و بـه دنبـال آن تـاریکی و روشـنی،و آرامش و حرکـت،مـا را به ژرفـای حکمـتی که در پس آفرینش نهفته است آگاه می سازد.

وَ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا

-و شب آن را تاریک کرد و روز آن را بیرون آورد.» گفته اند که:غطش به معنی تاریکی است،و ضـحی هنگام پراکنده شدن نور خورشـید،و خداونـد توانای حکیم تـدبیر کار زمین و آسـمان را بـدین گونه قرار داد تا فرصتی برای زندگی بر روی زمین فراهم آید که نظیر آن را بر روی سیارات نزدیک به آن مشاهده نمی کنیم.آیا همه اینها بدون هدف بوده است؟ [۳۰]

و پس از آفرینش آسمان و زمین کار گسترش زمین و آماده کردن آن برای زندگی انسان صورت اتمام پذیرفت.

وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا

-و زمین را پس از آن گسترد.» گفته انـد:این آیه اشـاره است به عواملی طبیعی که پس از آن پیاپی بر زمین تأثیر کرد و آن را برای زنـدگی انسان و دیگر موجودات زنـده آماده ساخت،و سـپس بارانهای فراوان بر آن باریدن گرفت و سـیلها به راه افتاد،و در نتیجه این حوادث بعضی از نواحی آن خشک و بعضی دیگر پر آب شد.

[۳۱]

سپس خـدا زمین را بـا فراهم آوردن موادی که به کشـاورزی آن مـدد می رسانـد،و بـا قرار دادن آب در مخازن زمین یا روان کردن آن در نهرها در سراسر سال،آماده برای کشاورزی ساخت.

أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا

-و از آن آب و چراگاههای آن را بیرون آورد.»

ص :۳۰۶

[۳۲]

چون زمین لرزه ها و آتشفشانها و نیروی جاذبه ماه و انقلابهای جوّی و وزش بادهای سخت و بنیانکن زندگی آدمی را بر سطح گسترده زمین تهدید می کرد، خداوند کوه ها را آفرید و با آنها همچون لنگرهایی زمین را محکم و استوار ساخت.

وَ الْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا

-و با کوه ها آن را محکم کرد.» یعنی به قدرت خود آن را ثابت و استوار ساخت،و کوه ها را همچون زرهی برای محافظت زمین قرار داد.و امام علی-علیه السلام-گفته است:پس از سخن گفتن از آسمانها و زمین و از این که چگونه آنها دلیل بر قدرت و جبروت پروردگار و لطف صنعت بدیع او به شمار می روند...«و خرسنگهای زمین را آفرید و بلندیها و پشته های آن،و کوه های بزرگ و گران.پس در جاهایی که بایستشان بایستانید،و در قرارگاهاشان ملزم گردانید.پس سر آن کوه ها به هوا برشد،و بن آنها به آب درشد.پس کوه ها را از دشتهای هموار بیرون آورد و پایه های آن را در جای جای زمین که باید فرو کرد،و ستیغهای آن را بالا برد،و بلندیهای آن را دراز گردانید،و برای زمینشان چون تکیه گاهی بپرداخت،و چون میخشان در آن استوار ساخت.پس زمین با جنبشی که او را است آرام گردید تا نتواند ساکنانش را بلرزاند،یا آنچه را که دارد بریزاند». (۱)

[۳۳]

و این همه برای آن بود که فرصتهای زندگی برای انسان و چهارپایانی که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت انسان قرار دارند،افزایش پیدا کند.

مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ

-تا مایۀ بهره مندی شما و چارپایانتان باشد.» آیا این همه دلیلی بر آن نیست که وجود ما حکمتی بالغه دارد،پس چرا باید از مسئولیت شانه تهی کنیم؟ [۳۴]

کفر ورزیدن به معاد سببی نفسانی دارد که آن ادامه دادن به غفلت است،و قرآن با آیات کوبنده حجابهای غفلت را برای کسی که به تدبّر در آنها

۱- ۸) -نهج البلاغه،خطبه ۲۱۱.

بپردازد،پاره می کند.

فَإِذٰا جٰاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرىٰ

-آن روز که بلای بزرگ فرا رسد.» آیا چه چیز می تواند ما را از آن مصیبت بزرگ نجات بخشد؟آیا غفلت می تواند مجوّزی برای آماده و مهیا نبودن برای آن روز باشد؟و طامه مشتق از طمّ به معنی بستن شکاف و گسستگی است،و بدبختیهای هولناك از آن روی به این نام خوانده می شوند که نفس را پر از بیم و هراس می سازند و آن را به منتها درجه بدبختی می رسانند.و قرآن کلمه اَلْکُبْرىٰ را بدان سبب بر آن افزوده است تا شاید ما بتوانیم آن ساعتی را که در آسمانها و زمین سنگین است و ما از آن غافل مانده ایم، تصور کنیم.

[۳۵]

در این روز نوار اعمال آدمی از برابر چشمان او می گذرد.آیا جزای هر کوچك و بزرگ از کارهای خود را نمی بیند؟آیا آنها را در سرنوشت خودش که بر گردن او آویخته است،و کسی قدرت تکذیب یا فرار از عاقبت آن را ندارد، نمی خواند؟ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسٰانُ مٰا سَعىٰ -روزی که انسان هر تلاش و کوششی را که کرده است به یاد می آورد.» در روز قیامت حجابها از برابر چشم انسان و عقل او فرو می افتد،و بنا بر این به صورت پیوسته همهٔ کوششهای خویش را به یاد می آورد.

[۳۶]

به همان گونه که دوزخی که زندان طاغیان و تبهکاران است،در برابر همگان با همه آتشهای آن چنان آشکار می شود که نزدیك است از خشم به جوشش درآید،و نیز از کژدمها و مارهای آن که در کمین وارد شوندگان اند،و شیطانها و عفریتهایی که در انتظار گرفتن و کشتن همانندان خود را می کشند.

وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرىٰ

-و آشکار می شود دوزخ برای هر که آن را ببیند.» /۱۷ پس هر که چشم بیننده دارد،دوزخ را بی حجاب می بیند،و گناهکاران گرفتار حسرتی بزرگ و هراسی توصیف ناپذیر خواهند شد.

[۳۷]

و در آن جا شایسته ترین کیفر را به گردنکشانی خواهند داد که به حشر و نشر در روز قیامت کفر ورزیده و در شهوتهای دنیا غرق شده و از پروردگار خویش هراسی به دل راه نداده بودند.

فَأَمّا مَنْ طَغیٰ

-پس هر که طغیان کرد.» بزرگترین طغیان مخالفت با رهبری شرعی است که در حدیث مأثور از امام علی-علیه السلام-درباره آن چنین آمده است:«و هر که طغیان کند،در عملی بدون حجت گمراه خواهد شد». (۱)

نفس به پیروی از هوی و هوس گرفتار سرکشی و طغیان می شود،بدان سبب که طغیان راه رسیدن انسان را به حق می بندد،و امام امیر المؤمنین-علیه السلام- گفته است:«همانا بر شما از دو چیز بیشتر می ترسم:از خواهش نفس پیروی کردن،و آرزوی دراز در سر پروردن؛که پیروی خواهش نفس آدمی را از راه حق باز می دارد؛و اما آرزوی دراز آخرت را به فراموشی می سپارد». (۲)

[۳۸]

وَ آثَرَ الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا -و زندگی این دنیا را برگزید.» و آن را بر آخرت مقدم داشت.

[۳۹]

فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْویٰ -جهنم جایگاه است.» این پایانی است که خود برای خویش برگزیده است،و چنان معلوم می شود که این جمله جواب إذای شرطیه /۱۷ در این گفته خدا: فَإِذٰا جٰاءَتِ و نیز جواب این گفته او: فَأَمّا مَنْ طَغیٰ است،پس امر مرکب از دو شرط است،و بدان می ماند که کسی گفته باشد:اگر ماه رمضان باشد و به سفر نرفته باشی،روزه خواهی داشت.

[۴۰]

چگونه از طغیان نفس و غرور آن بگریزیم؟با ترس از خدا،و چنان می نماید که این سوره به درمان این حالت ریشه دار در نفس بشر پرداخته است.ولی

۱- ۹) -تفسیر نمونه،ج ۲۶،ص ۱۰۷،از نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۰۶.

۲- ۱۰) -نهج البلاغه،خطبه ۴۲.

چه کس است که از پروردگـارش می ترسـد؟آن کس که از مقام او با خبر است.آیا پروردگار ما نگفته است که: إِنَّمٰا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ -از خدا بندگان دانشمند او می ترسند.» معرفت نامهای خدا،و این که در علم و قدرت بر ما احاطه دارد،و مالـک آسـمانها و زمیـن اسـت،و جبـار مقتـدر است...سـنگدلترین کسـان را در برابر او بـه خشـوع بر می انگیزد،و از همین راه وسوسه های شیطانی ما را از معرفت پروردگارمان منحرف می سازند.

وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ

-و اما آن کس که از مقام پروردگارش بترسد.» از طغیان نفس خود جلوگیری کند.

وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ

-و نفس را از پیروی هوا و هوس باز دارد.» تا شـهوات نابود شونـده دنیا را بر آخرت برنگزینند،و چیزهای پاکیزه او در زندگی دنیـا از دست نرود،و مواظب آن باشـد که دستهای او چه چیزهـا را برای فردای قیامت او از پیش فرسـتاده که زنـدگی حقیقی است.

[۴۱]

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ -بهشت جای بازگشت است،» و به آن باز می گردد،بـدان سـبب که در دنیا از اهل آن شـده است،و هر کس به جایگـاه اصـیل و میهن دایمی خود بـاز می گردد.پس میزان در آن جا وابسـتگیهای ظاهری موجود در دنیا نیست،و در آمدن به گروه اهل تقوا نتیجه ای از پیروی حق است،آیا ندیده ای که چگونه مصعب بن عمیر-که گفته اند این آیه در حق او نازل شده-از برگزیدگان اهل بهشت شد،در صورتی که جایگاه برادرش عامر بن عمیر در پایین ترین درک از آتش بود؟برای چه؟آیا برای آن نبود که /۱۷ عـامر طغیان کرد و به مخالفت با حق و پیروی از هوای نفس پرداخت،در صورتی که مصـعب به اطـاعت از رسول خـدا درآمـد،و در کنـار او جهـاد کرد،و گفته انـد که در جنـگ احـد برادرش را کشت،و خود را سپر بلای رسول اللّٰه قرار داد تا تیرهای با پیکان پهن به درون شکمش داخل شد.

[۴۲]

و هنگامی که آدمی بر آن می شود که به چیزی کفر ورزد،با پرداختن به شک درباره آن و این که نمی داند چگونه صورت می پذیرد و به کدام صورت و در کجا...این کفر را در نظر خود پسندیده جلوه گر می سازد...و به همین گونه بود که کفار به شک کردن درباره آخرت خود را مشغول می کردند و از یکدیگر می پرسیدند:خدا چگونه استخوانهای پوسیده را دوباره زنده می کند،و چه وقت،و به چه جهت این اندازه مدت دراز تجدید حیات به تعویق می افتد؟چرا تا کنون کسانی که در آغاز زمان مرده اند بعث و تجدید حیات پیدا نکرده اند؟و همچنین...

ولی همه این پرسشها نمی تواند حقیقت ساعت را نفی کند،و آن بدون شک واقع خواهد شد.

یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ أَیّانَ مُرْساها

-از تو درباره ساعت رستاخیز می پرسند که هنگام آن چه وقت است.» چه وقت استقرار پیدا می کند به همان گونه که کشتی با لنگر انداختن در کرانه قرار می گیرد؟ [۴۳]

ولی خدا دانش آن را از همگان پوشیده نگاه داشته است،و بلکه برای آن وقتی معین نکرده است،و هر وقت که بخواهد آن را مقرر می دارد،و بنا بر حدیثی رسول اللّه(ص)گفته است:«قیام ساعت جز به خشمی که خدا به آن خشمناک می شود،صورت پذیر نخواهد شد». (۱)

ولی شناختن میعاد ساعت او و ندانستن آن در واقعیت ساعت تغییری پدید نمی آورد.و آن به درجه ای بزرگ است که آسمانها از وقوع آن بیمناک می شوند! پس چرا آن را به یاد نمی سپاریم و آنچه را که برای آن لازم است فراهم نمی آوریم؟ فِیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها -تو از دانش و یاد آن چه می دانی؟» به نظر من معنی این آیه چنین است:تو کجا و داستان و قصه آن کجا،و به چه سبب آن را به یاد خود نمی آوری،و معنی آن،چنان که بعضی گفته اند،این

۱- ۱۱) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۰۹.

نیست که:پرسش آن به تو نمی رسد،یا:تو در چه درجه از دانشی تا بیان آن را از تو خواستار شوند، /۱۷ و از کسانی نیستی که در این باره دانشی دارند.

و بعضی گفته اند:احتمال آن هست که در نزد«فیم»وقف صورت پذیرد،بدین معنا که وجود پیامبر در میان شما یادآور آن است و رسول اللّه(ص) خود،از شرایط ساعت است. (۱)

ولی تفسیر ما به سیاق قرآن نزدیکتر است که هدف آن یادآوری از ساعت و اهوال و هراسهای آن است.

[۴۴]

خدای متعال است که هر وقت و به هر گونه که بخواهد به قیام ساعت فرمان می دهد.این از چیزهایی است که پروردگار هیچ یک از آفریدگان را از آن آگاه نکرده است.

إِلیٰ رَبِّکَ مُنْتَهٰاهٰا

-بازگشت و دانستن هنگام رستاخیز با پروردگار تو است.» چنان که در جای دیگر از قرآن خداوند متعال چنین گفته است: إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّی لاٰ یُجَلِّیهٰا لِوَقْتِهٰا إِلاّٰ هُوَ ،و گفت: إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَهِ .

[۴۵]

آری،بر ما شایسته و بایسته است که پرسش از ساعت و زمان آن را ترک کنیم و به عمل کردن برای آن بپردازیم،و لحظه به لحظه به یاد آن باشیم،از آن روی که بدون شک خواهد آمد،و نشانه های آن فراوان است،و یکی از نشانه های بیم دهنده آشکار آن رسول اللّه(ص)است.

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَخْشٰاهٰا

-تو بیم دهندۀ کسی هستی که از آن می ترسد.» پس به جای بازگشت به پرسش از وقت ساعت،نیکوتر آن است که،پس از آمدن بیم دهنده،از آن بیمناک باشیم و بترسیم.

[۴۶]

و تبهکاران را چه سود از آن حاصل می شود که ساعت به تأخیر افتد،

۱- ۱۲) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۰۹،رازی،ج ۳۱،ص ۵۲.

مگر چیزی از عذاب پروردگارشان در حق ایشان کاسته می شود؟هرگز...

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهٰا لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّٰ عَشِيَّةً أَوْ ضُحٰاهٰا

-و بدان می نماید که روزی که آن را می بینند،(در دنیا)جز یک شب یا روز آن درنگ نکرده بوده اند.» ۱۷/ هفتاد سال عمری که همه ساعات آن را آرامش خواب یا غفلت نادانی و اشتغال به دنیا و در بایستهای آن پیر کرده بوده،چه ارزشی دارد،و چون ارزش آن را با پنجاه هزار سال مدت روز اول از روزهای آخرت مقایسه کنیم،چه ارزشی می تواند داشته باشد؟در این جا شخص متوجه آن می شود که عمر او در دنیا روزی یا پاره ای از روز بوده است،و این که سخت در آن کوتاهی کرده و خود را برای رو به رو شدن با روز اهوال و هراسها آماده نساخته است.

شاید معنی«عشیّه أو ضحاها»چنین بوده باشد:روزی که به شب می پیوندد یا به ظهر پایان می پذیرد،و این بنا بر عادت عرب در این گفته ایشان است:آتیک العشیه او غداتها یعنی شب یا فردای آن نزد تو خواهم آمد...پس اهل قیامت در آغاز گفتند:چنان می نماید که در دنیا یک روز تمام زیستیم،سپس روز را بیش از اندازه تصور کردند و گفتند:بلکه نصف روز،چنان که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفت: إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّٰ عَشْراً و گفت: يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّٰ يَوْماً و گفت: كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مٰا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّٰ سٰاعَةً مِنْ نَهٰارٍ .

از خداوند متعال مسئلت داریم که ما را از جمله کسانی قرار دهد که رسالت بیم دهنده را دریافته و فهمیده اند،و آماده برای کوچ کردن به جهان دیگرند، و ساعت و اهوال آن را فراموش نکرده اند.

ص :۳۱۳

سوره عبس

اشاره

ص :۳۱۵

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الاعمال با اسناد از ابو عبد اللّه-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«هر کس«عبس و تولی»،و«إذا الشمس کوّرت»را بخواند،در حمایت خدا در بهشت،و در سایه خدا و کرامت او خواهد بود،و این بر خدا بزرگ و دشوار نیست».

نور الثقلین/ج ۵ ص ۵۰۸ /۱۷

زمینه کلّی سوره

برای آن که نگرش انسان نسبت به خودش اصلاح شود،رسالتهای الاهی برای هدایت او آمده است.پیش از آن که انسان ثروتمند باشد یا فقیر،نسب شریف داشته باشد یا پست،زبان و نژادش عربی باشد یا غیر عربی،سفید باشد یا سرخ یا سیاه...پیش از همه اینها انسان است،و هر کس به او از لحاظ پیوستگیهای مادی او نگاه کند،به لبّ و جوهر والای او کافر شده است.

در این جا است که جاهلیت از اسلام یعنی دین فطرت سالم و عقل روشن

تمـایز پیـدا می کنـد:جـاهلیت مردمـان را بر اسـاس پیوسـتگیهای مـادّی آنـان ارزیابی می کنـد،در صورتی که دین حق ملاک ارزیـابی مردمـان را درجـات ایمـانی ایشان که به هر یک از آنان همچون یک انسان پیوسـتگی دارد قرار می دهـد،مگر اصـل انسان عقل او نیست؟ و بر حامل رسالتهای خـدا روا نیست که از این وجه تمایز مهم انحراف حاصل کند و مردمان را بر اساس امور مادی از یکدیگر متمایز سازد؛اگر چنین کند،دیگر رسالت خدا چه ارزشـی می تواند داشته باشد،و رسول خدا چگونه می توانـد مردمان را اصـلاح کند و مفاهیم نادرست ایشان را که خود نسـبت به آنها خضوع دارد تغییر دهد؟! /۱۷ چنان می نماید که این سوره کریمه مـا را نسـبت به این حقیقت آگـاه می سـازد،و ناگهـان در آغاز آن با عتاب و خطاب سـختی رو به رو می شویم که مخـاطب آن کسـی است که در برابر یـک شـخص نابینـا روی ترش کرده و از او دور شـده،در صورتی که نسـبت به ثروتمندان توجه داشـته است.سپس قرآن از فزونی بهای ایمان و ارزش قرآن سخن می گوید،و ما را به صفاتی رهبری می کند که حاملان آن بر حقّ انـد،و آنان نیکوکارانی بزرگوارنـد و شایسـتگی آن را دارنـد که محور جامعه ایمانی باشـند(نه صاحبان ثروت و جاه و جلال باطل).

سپس سیاق متوجه یادآوری ایمان از طریق برشمردن نعمتهای خدا بر انسان،و تغییراتی در او می شود که از زمان نطفه بودن تا رسـیدن به مرحله انسـانی کامـل در او صورت گرفته و او را به رفتن در راههای خیر و صـلح و سـلامت تا زمانی که بمیرد و به خـاک سـپرده شـود رهنمـون بوده است؛و مـا را به یـاد یکی از بزرگـترین نعمتهـا بر خودمـان یعنی نعمت طعـام و خوراک می اندازد،و از ما می خواهد که درباره آن بیندیشیم،و در این که چگونه خدا آن را از راه باران برای ما فراهم آورده است.

و این همه برای آن است که ایمـان آوردن به خـدا و به دور انـداختن کفر در رنگهـای گونـاگون آن راهی قـاطع برای ساختن مجتمعی ارزشمند است که از خضوع و خشوع در برابر دارندگان مال و جاه خود را والاتر می داند.

ص :۳۱۸

و در پایان پروردگار ما را از روز فریاد هولناک بلند قیامت بیم می دهد،و به یاد ما می آورد که در آن روز از پیوندهای مادّی کـاری بر نمی آیـد،و حتی پیونـدهای خویشاونـدی نیز بریـده می شود،و در آن روز ارزش حقیقی تنهـا مخصوص عمل صالح است.پس آیا نباید آن را ارزشی قرار دهیم که سبب گرد کردن ما در کنار یکدیگر در این دنیا شود؟ سوره عبس /۱۷

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . عَبَسَ وَ تَوَلّٰى (۱) أَنْ جٰاءَهُ اَلْأَعْمىٰ (۲) وَ مٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ اَلذِّكْرىٰ (۴) أَمّٰا مَنِ اِسْتَغْنىٰ (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى (۶) وَ مٰا عَلَيْكَ أَلاّٰ يَزَّكّٰى (۷) وَ أَمّٰا مَنْ جٰاءَكَ يَسْعىٰ (۸) وَ هُوَ يَخْشىٰ (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى (۱۰) كَلاّٰ إِنَّهٰا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شٰاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرٰامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

معنای واژه ها

۱۵ سفره:نویسندگان کتابهای حکمت،و واحد آن سافر است،و کتابهای مقدس را اسفار می نامند،و اصل کلمه به معنی کشف کردن و آشکار کردن است،همچون در این گفته:سفرت المرأه یعنی زن نقاب از چهره خود برداشت.

ص: ۳۱۹

روی ترش ساخت و برگشت

اشاره

شرح آیات:

[۱]

آیات نخستین در این سوره مبارکه ما را به این پرسش وا می دارد که:آیا درباره چه کس نازل شده است؟با وجود این که می دانیم که مثل قرآن مثل خورشید است،و جستجو کردن درباره سببهای نزول آیه آیه آن شایسته نیست،چه قرآن اختصاص به پاره خاصی از زمان ندارد تا درباره کاربردهای آن به تحقیق بپردازیم،بلکه شاید تأویل آیه کریمه ای از آن جز با گذشتن قرنها میسر نشود،آری چنین است.آیات فراوانی از آن کاربردهایی در زندگی خود پیغمبر(ص)داشت،و اهل تفسیر بر این اعتقادند که فقط در آن زمان تأویل شده و چیزی جز مصداقی از مصداقهای قرآن نبوده است،و شاید تعبیر رایج در نزد نخستین مفسران به صورت «درباره فلان کس نازل شد»بدین معنی بوده که می توانسته است بر او تطبیق و در حق او تأویل شود و نزول آن به سبب این حادثه نبوده است،و دلیل بر این امر آن است که ما آیات فراوانی را می یابیم که مفسران موارد متأخرتر یا پیشتر از آن زمان برای آنها ذکر کرده اند،مثلا:آیاتی نازل شده در مکه را می بینیم که گروه اول مفسران آنها را نازل شده دربارۀ اشخاصی دانسته اند که در مکه نبوده اند(و شاید نخستین آیات سوره عبس از آن جمله بوده باشد)یا بر عکس،یا آنها را در حق کسانی تأویل کرده اند که در /۱۷ زمان رسول(ص)وجود نداشته اند. (۱)

۱- ۱) -دهلوی در کتاب خود،الفوز الکبیر فی اصول التفسیر،بر این اعتقاد بوده است:ص ۱۰۸ و ۱۰۷،چاپ دوم،دار البشائر الاسلامیه.

ولی،در گروه بعدی مفسران،تعبیر«درباره فلان نازل شد»اشاره به این است که به فلان مناسبت نازل شده بوده است.

درباره آنچه به آیات این سوره مربوط می شود،قرطبی گفته است:اهل تفسیر بر این اجماع دارند که:گروهی از بزرگان قریش در نزد پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله و سلم-بودند که امید اسلام آوردن ایشان می رفت،پس عبد اللّه بن امّ مکتوم بر پیامبر وارد شد،و پیامبر آمدن او را از آن روی ناخوش داشت که مبادا کلام او را قطع کند و از او رویگردان شد و این آیه نازل شد. (1)

و جناب مکارم در تفسیر خود«نمونه»چنین آورده است:آنچه در میان مفسران شهرت دارد(از شیعه و سنی)چنین است،ولی او حدیثی را از امام صادق-علیه السلام-روایت کرده است که می گوید:«آن درباره شخصی از بنی امیه نازل شد»و چنین اضافه کرده است که:در شأن رسول نیست که در برابر هیچ یک از مردم روی ترش کند،چگونه می تواند چنین باشد در صورتی که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است: وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ ؟ (2) و به نظر من آیه در شأن پیامبر نازل نشده،و مفسران به سبب دلالت آیه بر این راه رفته اند،و نیز به دلیل روایتهای متشابه مختلف،که مثلا:در بعضی از آنها آمده است که پیامبر با ولید بن مغیره بود،و در بعضی دیگر با امیه بن خلف،و مجاهد گفته است که سه نفر بودند:عتبه و شیبه-دو پسر ربیعه-و ابیّ بن خلف،و سفیان ثوری گفته است که پیغمبر(ص)با عموی خود عباس بود.

و بر فرض آن که قصه راست بوده باشد،چه کس می گوید که مراد از آن این است که پیامبر روی ترش کرد،شاید یکی از مسلمانان در آن جا حاضر بود و او روی ترش کرده بوده است،و گواه آن این است که پروردگار ما نگفت عبست و تولّیت تا سیاق به لغت خطاب بوده باشد،ولی آیا ممکن نیست که این از باب

1- 2) -القرطبی،ج 19،ص 211.

2- 3) -تفسیر نمونه.

انتقال کلام به خطاب بعد از ذکر غایب باشد،و تو گویی با یاد کرد او حاضر شده است،و این چیزی است که آن را در سوره حمد مشاهده می کنیم که تحول خطاب به حضور پس از یاد کردن از او سبحانه و تعالی چنین می گوید: إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ ؟ سپس باید بدانیم که این سوره،به اتفاق مکی است،و بنا بر آنچه ابن العربی بن نقل قرطبی از او گفته،ابن ام مکتوم در مدینه بوده است.بهتر است ترجمه عین گفته قرطبی را در این جا نقل کنیم:و اما درباره گفته علمای ما که او ولید بن المغیره بوده،باید بگوییم که دیگران او را امیه بن خلف و عباس گفته اند و این همه باطل است و نتیجه نادانی مفسرانی که درباره دین پژوهش نکرده اند،بدان سبب که امیه بن خلف و ولید در مکه بودند،و ابن ام مکتوم در مدینه،نه او به نزد اینان حضور یافت،و نه اینان به نزد او،و همه اینان با کفر از دنیا رفتند،یکی از آنان پیش از هجرت،و دیگری در بدر،و امیه هرگز آهنگ مدینه نکرد،و به تنهایی یا همراه با کس دیگر در نزد او حاضر نشد. (۱)

شایسته است که این سؤال را طرح کنیم:در صورتی که ابن ام مکتوم در مدینه بوده،چگونه سوره ای که در مکه نازل شده داستان او را روایت کرده است؟! سبب فرود آمدن آیه هر چه بوده باشد،وظیفه ما تدبر کردن در کلمات پرتو افکن آن و قرار گرفتن در گذرگاه امواج نور جهنده آن است.

عَبَسَ وَ تَوَلّی

روی ترش ساخت و پشت کرد.» چون روی ترش کرد،حالت نفسی او در برابر مرد بر چگونگی آثار چهره اش ظاهر شد /۱۷ و دگرگونی قلب او را که خواستار پنهان کردن آن بود آشکار ساخت،و سپس عملا از او رویگردان شد و بدین گونه نشانه های ایستار سلبی او تکامل پیدا کرد.

[۲]

أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی -بدان سبب که کوری به نزد او آمد.»

ص :۳۲۲

۱- ۴) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۱۲.

یعنی به سبب دیدار کردن کور از او،و این با آنچه در بعضی از منابع بدین صورت نقل شده منافات دارد که:رسول(ص)از آن ناراحت شد که ابن ام مکتوم از او پرسشی کرد در حالی که بنا نبود به دیدار او بیاید.

[۳]

کوری برای دیدار و شاید در تلاش برای رسیدن به هدایت نزد او آمد،و هنگامی که کور یا هر گرفتار نقص بدنی دیگر،این نقص را با تزکیه نفس خود معارضه کند،مقامی برتر و بالاتر از هر بیننده و سالم پیدا خواهد کرد.

وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّٰی

-و تو چه می دانی،باشد که آن نابینا پاک شود (و ایمان آورد)؟!» بدین گونه پاک کردن نفس مهمترین هدفی است که آدمی برای رسیدن به آن تلاش می کند.

[۴]

گاه یک فرد چندان بالا نمی رود که به مقام تزکیه برسد،ولی به سطح تذکره و پندپذیری می رسد که در اصلاح بعضی از نواحی رفتار و کردار او مؤثر می افتد،و آن کور فقیری که به آن مجلس درآمد نیز چنین بود.

أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْریٰ

-و پندپذیر شود تا پند برای او سودمند افتد.» [۵]

ثروتمندی و بی نیازی مطلوب است،ولی در آن صورت که زیادی مال شخص را به بی نیازی از خدا بکشاند،چنین بی نیازی مردود است،پس غنی فروتن که مالک مال است و مال به مالکیت او در نیامده،به خدا و به بندگان خدا نزدیک است،ولی آن کس که ثروتش فرمانروای او است و دوستی ثروت برای او به مرحله بندگی و عبادت ثروت رسیده است،از خدا و از بندگان خدا دور است،و به آتش نزدیک،و ناگزیر فرمانروایی الاهی می بایستی ایستار حازمی در برابر او اختیار کند.

أَمّٰا مَنِ اسْتَغْنیٰ

-اما آن که خود را از خدا بی نیاز دید.» معروف آن است که استغناء به طغیان و گردنکشی و نافرمانی می انجامد،

مگر پروردگار حکیم ما نگفته است: کَلاّ إِنَّ ۱۷/ الْإِنْسانَ لَیَطْغی* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی . (۱)

[۶]

چنین انسانی باید طرد شود تا به سبب ثروت خود به فرمانروایی و رهبری جامعه دسترس پیدا نکند و مثل او همچون مثل قارون است که با مال و زینت خود بر مردمان ظاهر شد و آنان را دچار حیرت کرد؛پس اگر مردان دعوت نسبت به این گونه مالداران خاضع شوند یا به ایشان مدد برسانند،چه کس می تواند مردمان را از شر ایشان و از دست درازی و تسلط بر فقرا و ناکامان باز دارد،و چه کس می تواند حقوق از دست رفته مستضعفان و تیره بختان را از آنان باز ستاند؟و به همین سبب است که قرآن صاحب دعوت را با فرو گذاشتن فقیر کور و توجه کردن به ملاقات با ثروتمندان دور از خدا باز می دارد و این را عیبی برای او می داند.

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی

-پس تو به او توجه می کنی.» گفته اند:تصدی به معنی گوش فرا دادن است و ظاهرا معنی آن رو کردن به کسی و اهتمام ورزیدن در حق او است.

[۷]

و گاه حاملان دعوت و امنای رسالت چنان می پندارند که می بایستی به هر وسیله که ممکن باشد،ثروتمندان را به طرف خود جلب کنند،لذا گذشتهایی در برابر ایشان نشان می دهند،در صورتی که فقیران را از لطف و مهربانی خویش محروم می سازند،در صورتی که مسئولیت شخص دعوت کننده پس از ابلاغ رسالت پایان می پذیرد.

وَ ما عَلَیْکَ أَلاّ یَزَّکّی

-و بر تو باکی نیست که او(شرک را ترک نکند و)پاک و پاکیزه نشود.» پس تو مسئول تزکیه و پاک شدن او نیستی.

[۸-۱۰]

چه کس مورد توجه صاحب دعوت قرار گرفته بوده است؟آیا همان کس است که نگاه از او برگردانده؟حتّی اگر در میان قوم خود شریف و نیرومند و صاحب ثروت بوده باشد.برای چه؟بدان سبب که رسالت الاهی برای

۱- ۵) -العلق۶/ و ۷.

اصلاح نگرش انسان به نفس خود از دیدگاه مقام یا مال یا زبان یا چیزی شبیه به اینها است،و چون رسالت از این ارزشهای مادّی تأثیر پذیرد،نمی تواند به اصلاح مورد نظر خود برسد،چرا که در حدیث از امام صادق(ع)آمده است که گفت:

«اگر عالم را دیدید که دوستدار دنیا است،او را در دین خودتان متهم سازید، /۱۷ بدان جهت که هر دوستاری پاسدار منافع چیزی است که آن را دوست می دارد». (۱)

رسالت به انسان همچون انسان و دور از دیگر اعتبارات مادی نگاه می کند، پس آن کس که بدون تردد به سوی پیامبر شتافت...

وَ أَمّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی

-پس آن کس که شتابان نزد تو آمد.» تا هدایت شود یا دین را بیاموزد.

وَ هُوَ یَخْشی

-و او می ترسد.» و ترس عاملی بود که او را به پذیرفتن دین برانگیخت.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی

-خود را از دور نگاه می داری و به کار دیگر می پردازی.» و چنان است که به کار او اهتمام و توجهی نداری.

[۱۱-۱۲]

ارزشهای وحی و جاهلیت ماده از دور زمان با یکدیگر در مبارزه اند،و صلح و سازش با باطل برای به دست آوردن پیروان بیشتر روا نیست؛ بدان سبب که حکمت وحی ضبط ماده است،پس چون نسبت به آن خاضع شود، دیگر برای دوام رسالت موجبی وجود ندارد،و بنا بر این فرستاده خدا به اشخاص جز از دیدگاه رسالت خویش نگاه نمی کند.

کَلاّ

-نه چنین است.» پس ثروت حیثیت و اعتباری باطل دارد.

إِنَّها تَذْکِرَةٌ

-این سخن پندی است.» /۱۷ آیات خدا وسیله یادآوری و پندگرفتنی برای مردمان است،و اختلاف

۱- ۶) -بحار الانوار،ج ۲،ص ۱۰۷.

مردمان با یکدیگر به اندازه استجابت و قبول وحی ایشان است.

فَمَنْ شٰاءَ ذَکَرَهُ

-پس هر که خواهد آن را یاد کند و به یاد دارد.» خرد و عقل اصل انسان است؛مگر نه این است که به وسیله آن از دیگر موجودات زنده تمایز پیدا می کند،و با آن خداوند متعال او را بر بسیاری از آفریده های خود ترجیح می نهد و اکرام می کند؟!گاه عقل در خواب غفلت غوطه ور می شود و صاحب آن سودی از عقل خود به دست نمی آورد،و آیات قرآن فرا می رسد و او را از خواب غفلت بیدار می کند.آیا این نیکوتر است یا مقداری درهم و دینار؟ البته عقل...ثروت به هر اندازه بزرگ و کلان باشد،عقل از آن گرانبهاتر و برتر است؛چه ثروت جز به عقل حاصل نمی شود،و چون عقل به کمال نرسیده باشد، ثروت و مال بیش از آن که مایه رساندن مالك خود به سودی باشد،به او زیان می رساند،و گاه ثروت وسیله ای برای استقرار پسماندگی و فقر و گسترش فساد و انتشار پستی و رذیلت می شود،در صورتی که عقل انسان را در راه به دست آوردن ثروتی سودمند می اندازد،و در عین حال سبب افزایش دیگر وسایل خوشبختی همچون اخلاق عالی و آزادی و آرامش و صلح است.

قصد از تذکره و پند آن نیست که مردم به آن هدایت شوند،حتی اگر خواستار آن نباشند؛این کار بدون خواست خود انسان صورت اتمام نمی پذیرد،و به همین سبب خدای متعال آزادی انسان را اصلی ثابت در شریعت خود و در سنتهای حاکم بر آفریدگان قرار داده و حتی ایمان آوردن به آن را منوط به اراده انسان دانسته و به هیچ اکراهی برای پذیرفتن آن فرمان نداده است.

[۱۳-۱۴]

و سیاق قرآن،پس از ویران کردن ارزشهای جاهلیت ستونها و تکیه گاههای ارزشهای وحی را بنیان نهاده است که می بایستی در جامعه رسوخ پیدا کند،پس به بیان عظمت قرآن پرداخته تا آن را محور اجتماع و مقیاسی برای اختلاف فضیلت در میان مردمان قرار داده،و سپس به اکرام و بزرگداشت سفیرانی پرداخته است که حامل آن بوده اند،و از این راه ما را بر آن داشته است که قرآن و خوانندگان به آن را بزرگ داریم،نه مال و جاه و صاحبان آنها را.

فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَهٍ

-در دفترهایی گرامی داشته.» /۱۷ گفته اند که:کتاب خدا نوشته در الواحی است که به سبب آن کرامت و بزرگی پیدا کرده اند،و بعضی دیگر گویند:بلکه مقصود از آیه آن است که کتاب خدا،پیش از نازل شدن بر قلب رسول اکرم(ص)در لوح محفوظ نوشته شده بوده است،چه آیه دلالت بر آن دارد که قرآن محفوظ در صحیفه ها و دفترهایی است که دست تحریف و تزویر به آنها نمی رسد،و دروغ و دغلی را در آن راه نیست،و نیز دلالت بر آن دارد که خدا این صحیفه ها را،به سبب آن که حقیقت را آشکار می سازند،بزرگ می دارد،و این بزرگداشت و اکرام به آن است که درجه هر کس را که از آن پیروی کند،در دنیا و آخرت بالا می برد.و کرامت صحیفه به صدق آن است و برتری مجد آن و دسترس نداشتن اخلال و عبث به آن،و به همین جهت پروردگار ما پس از آن می گوید:

مَرْفُوعَهٍ مُطَهَّرَهٍ

-بلند پایگاه و پاکیزه.» این در واقع تفسیری برای کرامت صحیفه است،که خدا به سبب آن هر کس را که به آن عمل کند و حامل رسالت او باشد،ترفیع مقام می دهد و او را بالا می برد،مگر پروردگار ما نگفت: فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهٰا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَهٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ... (۱) و گفت:

يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . (۲)

سپس پاک کننده از باطل و دروغ است،و از دسیسه های دجّالان و منافقان، و او سبحانه و تعالی گفت: إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ (۳) و گفت: لاٰ يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ . (۴)

آن پاک و پاکیزه است از این که در دسترس اصحاب هوی و بدعتها و ریا و

۱- ۷) -النور/۳۶.

۲- ۸) -المجادله/۱۱.

۳- ۹) -الحجر/۹.

۴- ۱۰) -الواقعه/۷۹.

شرک و دعوت کنندگان /۱۷ به گمراهی و فرهنگهای جاهلی قرار گیرد.این همه کسانی هستند که به فهم کتاب و دانش و معارف آن دسترس پیدا نمی کنند.

[۱۶-۱۵]

و بنا بر این حاملان قرآن سفیران صادق و دور نگاهداشته شده از هوی و نفاق و پیروی مصلحتها و پرستش گردنکشانند.

بِأَیْدِی سَفَرَةٍ

-به دستهای نویسندگان کتابهای حکمت.» سفره حاملان کتاب و دعوت کنندگان به آنند.

کِرٰامٍ بَرَرَةٍ

-بزرگواران نیکوکار.» از آن روی کرام اند که خود را از گناه و فحشاء دور نگاه داشتند،و نیز از پیروی صاحبان ثروت و قدرت و تلاش برای دست یافتن به مال و شهوات نابود شونده دنیا،و بدان سبب بررهاند که به مردمان نیکی می کنند و مؤمنان را بر خود مقدم می دارند و در پرداختن به خیرات شتاب می ورزند.

این آیات برای ما توضیح می دهد که چه گروهی را باید برتر بدانیم و از راهنمایی آن اطاعت کنیم،و آن حاملان راستین و صادق قرآن و زاهدان در درجات دنیا و پاکیزگان از پلیدیهای آن و از هواها و بدعتها و فرهنگهای وارداتی اند؛و روا نیست که از هر کس تبعیت کنیم که با زبان مردمان را به کتاب خدا می خواند در صورتی که خود آلوده به شبهه ها است،و در صدد رسیدن به جاه و شهرت و نزدیکی به سلاطین و صاحبان سلطه است و با مترفان و مستکبران روابط نزدیک دارد.

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱۷ تا ۴۲]

اشاره

قُتِلَ اَلْإِنْسٰانُ مٰا أَکْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ اَلسَّبِیلَ یَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمٰاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذٰا شٰاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) کَلاّٰ لَمّٰا یَقْضِ مٰا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْیَنْظُرِ اَلْإِنْسٰانُ إِلیٰ طَعٰامِهِ (۲۴) أَنّٰا صَبَبْنَا اَلْمٰاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا اَلْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنٰا فِیهٰا حَبًّا (۲۷) وَ عِنَباً وَ قَضْباً (۲۸) وَ زَیْتُوناً وَ نَخْلاً (۲۹) وَ حَدٰائِقَ غُلْباً (۳۰) وَ فٰاکِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ (۳۲) فَإِذٰا جٰاءَتِ اَلصَّاخَّةُ (۳۳) یَوْمَ یَفِرُّ اَلْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ (۳۵) وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ (۳۶) لِکُلِّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ (۳۷) وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضٰاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهٰا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهٰا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولٰئِکَ هُمُ اَلْکَفَرَةُ اَلْفَجَرَةُ (۴۲)

معنای واژه ها

۱۷ قتـل الانسـان:یعنی به لعنت و عـذاب گرفتـار شـود،و آن شـبیه این گفته خـدا است که:«قتـل الخراصـون»،و نیز این گفته او: قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ که معنای آن قتلهم یعنی آنان را کشته است،و درست آن است که هر کس به محاربه با خدا برخیزد و به او کافر شود،کشته شده است،و هر کس بر او غالب شود مغلوب است.

۲۸ قضـبا:گفته انـد که قضب گیـاهی برای چریـدن چهارپایـان است،که بارهـا به دنبـال یکـدیگر چیـده می شود و دوبـاره می رويد؛و در مفردات معنی آن یونجه آمده است؛و قضـیب شاخه بریده از درخت یا ترکه است،و قضب در سبزیجات به کار می رود،و قضب به معنی بریدن سبزی از زمین است،و در روایت است که چون پیامبر(ص)شـکل صلیبی بر روی جامه ای می دید «قضــبه»یعنی آن را می بریـد.و شمشــیر قـاضب و قضـیب یعنی برّا و برنـده،و هر چـه را کـه مهـذب و گزیـده باشـد، مقتضـب گویند،همچون کلام مقتضب.

ص :۳۲۹

۳۰ غلبـا:افزوده بر سـیاق می گـوییم:اصـل در غلب توصـیف سـتبری گردن است،و در این جـا برای درختـان بزرگ ضـخیم به استعاره گرفته شده است.

۴۱[ترهقها قتره]

:یعنی در هنگام نگاه کردن به آتش رنگ آن سیاه می شود،و گفته اند که«الغبره»آن چیز است که از آسمان فرو ریزد،و القتره آنچه از زمین برخیزد،و به قولی:قتر به معنی دودی است که از بریان کردن گوشت بر می خیزد.

کشته باد انسان زیرا ناسپاس است و ناگرویده

اشاره

شرح آیات:

[۱۷]

نعمتهای خدا پیاپی به انسان می رسد،ولی او همیشه طمع در چیزی می بندد که در دسـتهای دیگران است،به جای آن که خود را تسـلیم بـه خـدای خـود کنـد کـه نعمتهـای ظـاهری و بـاطنی خـود را بـه او ارزانی داشـته اسـت،او را می بینی که به بنـدگی گردنکشان گردن می نهد،یا در مقابل مترفانی که اندکی روزی به او می دهند سر خضوع و خشوع فرو می آورد.

چرا در رحمت خدا را نمی کوبد که بر همه چیز گسترده است؟!آیا پروردگار عادات بخشـندگی و تفضل خود را نسـبت به او تغییر داده است؟!آیا خـدا بر این قادر نیست که او را از آنچه در دسـتهای بندگان است بی نیاز سازد؟! بزرگترین نعمتهای خدا کتابی است که راه خوشبختی را به او نشان

می دهـد،و نه تنهـا او را از مالهای دنیا بی نیاز می سازد،بلکه نسبت به هر چیز از دنیا تا آخرت چنین می کنـد،ولی او با وجود ایـن کـافر نعمـت اسـت؛خـدا او را بـه کفر و کفرانش بکشـد! قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ -کشــته بـاد آدمی،زیرا ناسـپاس اسـت و ناگرويده.» /١٧ کلمه«قتل»لعنتی بر او و تعبیری از نهایت خشم،و در عین حال در آن اشاره ای به این امر است که کفر انسان را می کشـد،یعنی موهبتها و فضـیلتها و فرصـتهای او را می کشـد،و تا به آن جا می رسـد که همه او را به قتل می رساند!مگر قتل درجـاتی نـدارد،و کفران هر نعمـت الاـهی به کشـتن فرصـتی از فرصـتهای زنـدگی در نزد انسـان نمی انجامـد،و در نـتیجه آن همچون درجه و ترازی از قتـل در نظر گرفته می شود؟!آیـا کسـی را ندیـده ای که مبلغ زیـادی پول در بانـک دارد ولی به آن اعتراف نمی کنـد،و هر وقت که با او در خصوص آن گفتگو شود به تکذیب و امتناع می پردازد!آیا چنین کسـی یک موهبت الاـهی را از دسـت نـداده اسـت؟!و چنین است کسـی که سـرمایه بزرگی در قرآن دارد و می توانـد آن را وسـیله خوشـبختی و رستگاری خود قرار دهد ولی به آن کفران می ورزد.

تعبیر«ما أکفره»نماینده دامنه کفر او است؛کفری گسترده دامن و چند بعدی است،و به همین سـبب بعضی گفته اند:کفر در این جا به معنی لغوی آن یعنی پوشاندن است و کفر نسـبت به خدا یا نعمتهای او یا حتی کفر به یک نعمت را شامل می شود،و لذا کلمه«الإنسـان»در این جـا همه مردم را شامل می شود،چه هیـچ انسانی نیست مگر آن که به انـدازه ای نسـبت به نعمتهای خـدا کفران می ورزد.

[۱۸-۱۹]

سپس سـیاق به شـمارش نعمتهـای خـدا بر انسـان می پردازد و کفری که در مقابـل آنهـا از او صـادر می شـود،و نخسـتین آنها آفرینش وی از نطفه است که می گوید:

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ

-از چه چیز او را آفرید*او را از نطفه آفرید و اندازه نهاد.»

این قطره آبی که از تیره پشت بیرون می آید،و آن قطره که از استخوانهای سینه بیرون می جهد،با یکدیگر تلاقی می کنند و خدا با آنها در تاریکیهای زهدانها انسان را می آفریند،یعنی در جایی که حتی پدر و مادرش هم نمی دانند در آن جا چه می گذرد،پس پیوسته چشم خدا نگران او است،و دست او وی را از حالی به حال دیگر می گرداند،و چنین است تا به صورت انسانی تمام عیار درآید.خدا چگونه اندازه مواد بدن او را از عناصر گوناگون معین کرد که بعضی از آنها را پروردگار از ستارگانی به زمین آورده است که میلیاردها کیلومتر از ما دورند،و سپس حجم و مقدار هر عنصر را در ساختمان بدن او تقدیر کرد،و او را به نیکوترین صورت مصوّر ساخت،اندامهای وی را با نظامهای پیچیده ای تنظیم و تقدیر و اندازه گیری کرد که هنوز جز از اندکی از آنها آگاهی نداریم که مربوط به غده های تنظیم کننده رشد اندامها است، ۱۷/ و اندازه وزن بدن او را معین و مقدر کرد که نه به اندازه کیلوگرمهای بالا و تنها برسد و نه به آن اندازه که در آغاز بیرون آمدنی از رحم داشت ثابت بماند،و این وزن نهایی را میان شصت و نود کیلوگرم مقرر داشت،و به همین گونه حدی برای بلندی قامت او قرار داد و چنین است که به قامتهای چند متری بر نمی خوریم،به همان گونه که شماره کوتوله ها بسیار اندک است.

به همین گونه خواهشهای نفسانی و شهوتهای بدنی او را به اندازه قرار داد، و با وجود این،همه اینها او را به پروردگارش راهنمایی نمی کند،و او را بر آن نمی دارد که خود را به خدایش تسلیم کند!آری،آدمی بس کافر نعمت است،بس کافر نعمت است!! [۲۰]

و او را به شناختن آنچه برایش سود یا زیان دارد هدایت کرد،و به آنچه مایه خوشبختی یا بدبختی او است،و به روزی او که از کجا می آید و چگونه باید آن را به مصرف برساند.انسان بنا بر فطرت و عقل خود،به منظومه ای از غریزه ها و اندیشه ها مجهز است که او را به راههای زندگی رهبری می کنند.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ

-سپس راه(زندگی)را برای او آسان کرد.» آری،پرهیزگاری و فجور را به او الهام کرد،و پیامبران را برانگیخت تا تقوا

و پرهیزگاری را یادآور او شوند،و او را از پرداختن به فسق و فجور بیم دهند،و قوانین و شریعتها را به وسیله پیامبران خود برای او فرستاد که راههای سلامت و درستی و پاکی را به او نشان دهند.

[۲۱]

پس از آن که دوران زندگی وی به پایان رسید،او را ناگزیر مقهور مرگ ساخت تا عبرتی برای آیندگان او باشد،و او را به زندگانی دیگری انتقال داد،که اگر در زندگی دنیوی خود کار نیک و صالح کرده باشد،در این زندگی تازه سعادتمند خواهد بود،و جسم او را در معرض گزیدن و دریدن حشرات و درندگان قرار نداد،بلکه برای او گوری آماده ساخت که به منظور اکرام و احترام وی او را در آن به خاک بسپارند.

ثُمَّ أَمٰاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

-سپس او را میراند و به گورش سپرد.» [۲۲]

و خدایی که انسان را در میان دستهای قدرت خود گرداند و به گونه های مختلفش درآورد،بر آن توانایی دارد که هر وقت بخواهد وی را به زندگی بازگرداند.

ثُمَّ إِذٰا شٰاءَ أَنْشَرَهُ

-سپس هر وقت که بخواهد او را برمی انگیزد تا زنده بر سر پا بایستد.» ۱۷/ [۲۳]

ولی انسانی که خدا این همه نعمت به او ارزانی داشته،پیوسته در بند چالش با قدرت و سلطنت او است،و به اوامر او نافرمانی می کند و به روان کردن آنها بر نمی خیزد.

كَلاّٰ لَمّٰا يَقْضِ مٰا أَمَرَهُ

-آگاه باشید که(انسان)آنچه را که به انجام دادن آن مأمور بوده،به انجام نرسانیده است.» آیا معنی«کلاّ»چیست؟چنان می نماید که معنی آن در این جا و در سایر جاهای به کار رفتن آن آگاه کردن از وقوع چیزی است که شایسته نبوده است، و عقل پس از عرضه شدن و بیان نعمتها توقعی جز آن نداشته است که انسان منتها درجه تسلیم در برابر پروردگار خود اختیار کند تا مگر بتواند پاره ای از دین خود را بپردازد،ولی آنچه اتفاق افتاده کاملا بر عکس این بوده است.

امّا کلمه«لمّا»به معنی نفی همراه با توقع است،یا نفی چیزی که توقع آن نمی رفته است،و این هر دو در این سیاق درست است،چه انجام دادن فرمان پروردگار از انسان مورد انتظار است،به همان گونه که انجام ندادن آن بر خلاف چیزی است که انتظار آن می رفته است.

[۲۴]

و سیاق به مجموع نعمتهای خدا بر انسان باز می گردد که او را به شناخت قدرت و حکمت و رحمت او رهبری می کنند،پس آب را ابرهای خوب به بالای آسمان می برند و بر زمینهای هموار و ناهموار به صورت باران فرو می ریزند و آنها را سیراب می کنند،تا سپس سطح زمین بشکافد و آنچه خوراک آدمی است از گونه های مختلف دانه ها و میوه ها از آن بیرون آید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلىٰ طَعامِهِ

-پس شایسته است که انسان به خوراک خود درنگرد.» نه فقط برای آن که بداند چگونه خدا آن را برای او فراوان آفریده،بلکه از مدرسه آفریدگان این را بیاموزد که چگونه از آن بهره برگیرد.مگر نه این است که همه این طبیعت مسخّر برای خوراک رساندن به تو است،آیا در این امر حکمت بالغه و قدرت قاهره خدایت را مشاهده نمی کنی،و آیا این همه بدان معنی نیست که در ورای این طبیعت تدبیر و تقدیر و حکمتی وجود دارد،و این که مقصود پروردگارت این است که تو را خوشبخت سازد و سپس به راهنمایی بپردازد و آن گاه آماده بهشتت کند؟!آری.و امام حسین علیه السلام در خطاب به پروردگارش راست گفت که:«کور باد آن چشمی که تو را مراقب و ناظر بر خودش نبیند،و زیانبار باد معاملۀ بنده ای که سهمی از آن به دوستی تو اختصاص نیافته است». (۱)

پس اگر به غذا با چنین دیدی نگاه کنی،از درجۀ بلعیدن خوراک با اشتهایی حیوانی به درجۀ بهره برداری از آن با آسایش نفسانی و با سپاسگزاری و امتنان بالا می روی،و در این هنگام تنها بدنت از خوراک تغذیه نمی کند،بلکه روح

۱- ۱۱) -مفاتیح الجنان،دعای عرفه.

و جانت نیز چنین می کند.مگر سپاسگزاری و خرسندی خوراک نفس نیست؟و اسلام آداب خوراک خوردن را به همین منظور معین کرده است،که پیش از دست دراز کردن به سفره می گویی:«سپاس خدایی را که خوراک می دهد و کسی به او خوراک نمی دهد،و در پناه خود می گیرد و کسی او را در پناه نمی گیرد،و بی نیاز می سازد و همگان به او نیاز دارند؛خدایا!تو را بر طعامی که روزی من کردی،و بی رنج و مشقتی به آسانی و عافیت آن را بهرهٔ من قرار دادی،سپاس می گزارم»،و پس از پایان یافتن غذا می گویی:«سپاس خدای را که به من خوراک عنایت کرد و سیرم ساخت،و آب نوشاند و سیرابم کرد،و به حفظ و حمایت من پرداخت؛شکر خدای را که مرا برکت داد و یمن بخشید،از آنچه که از او به آن دست یافتم و بر جای گذاشتم؛خدایا!آن را گوارا و مایهٔ سلامتی قرار ده،نه مایهٔ بیماری و درد، و مرا پس از آن چنان استوار بدار که به سپاسگویی تو برخیزم،و به فرمانبرداری از تو ادامه دهم،و به من روزی قطع ناشدنی عنایت فرما،و معیشتی پایدار نصیب ساز،و مرا زاهدی نیکوکار قرار ده،و آنچه را که در معاد به ملاقات آن می شتابم شادیبخش و مسرت آمیز فرما،برحمتک یا ارحم الراحمین». (۱)

هنگامی که شخص به خوراک نظری ژرف بیندازد،این را می شناسد که هر خوراکی شایستهٔ برای خوردن در هر وقت نیست،پس ناگزیر باید میان سودمند و زیانمند،و خوب و بد،و حلال و حرام تمایز قایل شود،و آن را بخورد که برای وی نافع و حلال است،و به اندازهٔ سودمندی برای بدنش از آن بخورد،و به همین سبب رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-گفته است:«دلهای خود را به زیادی خوراک و نوشابه نکشید،که قلبها همچون کشتی است که چون آب بیش از اندازه به آن برسد خواهد مرد». (۲)

در حدیث از امام علی-علیه السلام-آمده است که:«هر کس که

۱- ۱۲) -مکارم الاخلاق ص ۱۴۲،نقل شده در مستدرک وسائل الشیعه ج ۳،ص ۹۳(مقصود اصل عربی این دعا است).

۲- ۱۳) -مکارم الاخلاق،ص ۱۵۰.

خوراک پاکیزه بخورد،و آن را خوب بجود،و در آن هنگام که هنوز اشتها دارد خوردن را ترک کند،و چون ضرورت به دستشویی رفتن پیش آید خود را از رفتن به آن باز ندارد،به بیماری جز ۱۷/ بیماری مرگ مبتلا نخواهد شد». (۱)

از امام صادق-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«چون برای رسول اللّه(ص)میوه نوبرانه ای می آوردند،آن را می بوسید و بر چشم می نهاد و می گفت:خدایا!آغاز آن را در عافیت بهره ما ساختی،پس پایان آن را نیز در عافیت به ما بنما». (۲) از رسول اللّه-صلی اللّه علیه و آله-روایت است که گفت:«دمیدن و فوت کردن در خوراک برکت آن را از میان می برد». (۳)

دهها آداب دیگر برای طعام هست که اسلام و جز آن از آنها در کتابهای فقهی سخن گفته است،و در صورتی که دین به طعام که خوراک بدن است این اندازه اهتمام ورزیده،پس چگونه است توجه آن به علم؛مگر آن غذای فکر نیست، آیا شایسته است که آن را از هر منبع جستجو کنیم؟!هرگز...ناگزیر باید در آن بیندیشیم که از چه کس می آموزیم،و مصادر معلوماتی که به آنها توجه می کنیم کدام و چگونه است،چه بسیاری از آنها نادرست است و در ورای آنها جنایتکارانی قرار دارند که کاری جز گمراه کردن مردمان از راه راست ندارند.این گونه معلومات برای انسان از زهر کشنده مهلکتر است.

در ضمن حدیثی در تفسیر این آیه کریمه چنین آمده است:«علمی که آن را کسب می کند،از چه کس کسب می کند؟». (۴)

[۲۵]

خدا چگونه خوراک را برای تو فراهم می آورد؟ أَنّٰا صَبَبْنَا الْمٰاءَ صَبًّا -ما فرو ریختیم آب(باران)را فرو ریختنی.» ۱۷/ پس آب حیات بخش از بالا و به وفور فرو می ریزد،و حتی یک نظر به نظام

ص: ۳۳۶

۱- (۱۴) -همان منبع،ص ۱۴۶.

۲- (۱۵) -همان جا.

۳- (۱۶) -همان جا.

۴- (۱۷) -تفسیر البرهان،ج ۴،ص ۴۲۹.

باران انداختن برای آن کافی است که به پروردگار عزیز و قدرتمند خودمان ایمان آوریم.

[۲۶]

و زمین را چگونه خدا شایسته برای کشاورزی ساخت!از این راه که آن را سخت و صلب،و نیز سست آبمانند(همچون شن متحرک)قرار نداد و آنچه را که برای کشت و زرع لازم است در آن آفرید.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

-سپس زمین را شکافتیم شکافتنی.» چه زیبا و با شکوه است شکافته شدن زمین بر اثر جوانه زدن دانه ای که راه را برای آشکار شدن بر روی زمین بدین گونه باز می کند،و باشد که در این ضمن از میان سنگهای سخت عبور کند؛و بعضی گفته اند که:آیه به دورانهای نخستین عمر زمین اشاره می کند که پوسته زمین سفت و سخت و شایسته برای کشت و زرع نبود،پس خداوند متعال آن را بر اثر جریان یافتن سیلهای پیاپی بر آن آماده برای زراعت ساخت.

از ابو جعفر-علیه السلام-در حدیثی دراز روایت است که گفت:

«این گفته خدای عزّ و جلّ: کانَتا رَتْقاً -حکایت از آن می کند که آسمان بسته بود و باران از آن فرو نمی ریخت،و زمین نیز بسته بود و دانه را نمی رویانید،پس چون خداوند تبارک و تعالی خلق را آفرید،و در میان آنان جنبندگانی به وجود آورد و پراکنده ساخت،آسمان را با باریدن باران شکافت،و زمین را با رستن دانه». (۱)

[۲۷]

سپس پروردگار ما زمین را آماده کشت کرد،و در آن هزاران گونه رستنی به ودیعت نهاد که هر نوعی از آنها نقش بزرگی در تکامل آفرینش دارد.

فَأَنْبَتْنا فِیها حَبًّا

-پس دانه را در آن رویانیدیم.» بعضی گفته اند که مقصود از حب در این جا گندم و جو است،و دیگران آن را دیگر انواع دانه ها همچون ذرت و لوبیا و عدس و نخود دانسته اند،و این امر دانسته است که دانه نخستین منبع خوراک را در عالم تشکیل می دهد، ۱۷/ و آن یک

ص:۳۳۷

۱- ۱۸) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۰۴.

خوراک طبیعی مناسب است که هیچ غذای دیگری نمی تواند،به سبب سلامت و وفور و فایده ای که در آن است،با آن رقابت کند،و علی رغم چندین بار دو برابر شدن شماره ساکنان کره زمین در قرنهای اخیر،زمین هنوز وظیفه خود را برای خوراک رساندن به دهانهای باز بیشتر انجام می دهد،و اگر در جایی گرسنگی و در جای دیگر نقصان مواد غذایی مشاهده می شود،اینها نتیجه ای از بلاهای طبیعی یا بدی توزیع و بدی طرز اداره است،و گرنه آن اندازه گندمی که از کره زمین به دست می آید،برای اهل آن بسنده است و بنا بر آمارهای دقیقی از آن هم بیشتر است.

[۲۸]

وَ عِنَباً وَ قَضْباً -و انگور و سبزیها.» در این جا قرآن به دو گونه دیگر از خوراک فراوان و اساسی برای تغذیه اشاره می کند که از خانواده سبزیها و گیاهان خزنده بر زمین است،و از آن دو یکی عنب یعنی انگور است و دیگری قضب،و قضب به نباتی گفته می شود که پس از رسیدگی همچون سبزیجات بریده می شود و به مصرف می رسد و بقولاتی همچون بادنجان و سیب زمینی و کدو و شلغم و مانندهای اینها در جزو همین گونه سبزیهای خوردنی محسوب می شوند و از آنها بزرگترین فایده ها به ما می رسد،و شاید این ترتیب دلالت بر تدریجی بودن فایده است،و علم از منافع فراوانی که در سبزیها وجود دارد،پرده برداشته است.

[۲۹]

یکی از نعمتهای خدا زیتون سرشار از مواد غذایی و روغن است و نان خورشی برای خورندگان محسوب می شود؛و نیز چنین است درخت خرما که از تنه و شاخه ها و الیاف آن در صناعتهای گوناگون بهره برداری می شود،و اما در میوه آن غذای کاملی وجود دارد که کمتر غذایی به پای آن می رسد.

وَ زَیْتُوناً وَ نَخْلاً

-و درختهای زیتون و خرما.» [۳۰]

درختانی که برگرد یکدیگر می پیچند و بالا می روند تا به پرتوهای خورشید برسند و ساقه های آنها ستبر می شود و در مقابل بادها و آفتها مقاومت می ورزد.و این نیز نعمت الاهی دیگری است که پروردگار به میانجیگری باران

بهره ما ساخته است.

وَ حَدائِقَ غُلْباً

«و باغهای آکنده از درختان درهم پیچیده.» ۱۷/ بعضی گفته اند که اغلب به معنی کسی است که گردن ستبر داشته باشد، و آن مشتق از تغالب و التفاف یعنی گردهم پیچیدن است،چنان که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است: وَ جَنّاتٍ أَلْفافاً . (۱)

این باغها به زمین ما بهجت و صفا و لطافت هوا می بخشد و محیط را اصلاح می کند و سبب ریزش باران از آسمان می شود،و وسیله آن است که در زمین حوضهایی طبیعی به وجود آید که برای حفظ آبها سودمند است،و برای ما میوه های گوناگون به ارمغان می آورد،و پرندگان زیبایی را در کنار ما رشد می دهد،و جانوران اهلی را در آن حفظ می کند که این همه برای بقای انسان و خوشبختی او از عوامل مؤثر به شمار می رود. (۲)

[۳۱]

و از ثمره این باغها انسان به میوه های فراوان با اشکال گوناگون و حجمها و لذتها و فایده های مختلف دسترس پیدا می کند که همه آنها محصول باغی یگانه است و با آب واحدی آبیاری می شود؛آیا به تفاوتهای میان پسته و بادام و گردو و موز و آناناس و جوز هندی توجه کرده و دیده ای که یک جوز هندی به حجم صدها دانه پسته است،با آن که هر یک از آنها لذیذ و سودمند و زیبا است،سبحان اللّٰه.و خداوند متعال علاوه بر میوه ها علف نیز برای جانوران اهلی آفریده است.

وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا

«و میوه و چمنزار.» گفته اند که:أبّ مرتع حیوانات است و بدان سبب به این نام نامیده شده

۱- ۱۹) -النبأ/۱۶.

۲- ۲۰) -این کلمات را در یک روز بهاری برجسته و در سایه درختانی بسیار زیبا و در برابر داشتن منظره زیبایی از گلهای آراسته،در باغی به مساحت ۲۴۰ هکتار در کنار دریاچه ای زیبا در شهر بنگلور هند به رشته تحریر در آوردم،در حالی که یکی از تجلیات جمال الاهی را بر روی زمین تماشا می کردم و می گفتم: سبحانک!چه اندازه بزرگی؛سبحانک!چه اندازه رحیمی،خدایا،از تو طلب آمرزش می کنم و بازگشت به سوی توست.

که حیوان به آن باز می گردد.و به گفته ای دیگر:مقصود از ابّ میوه های خشک است،و ابن عباس گفت:ابّ چیزی است که از زمین می روید و مردمان و چهارپایان از آن می خورند.

در خبر است که از ابو بکر درباره این گفته خدای تعالی: وَ فٰاكِهَةً وَ أَبًّا پرسش کردند و او معنی ابّ را نمی دانست،پس گفت:یعنی آسمان که بر سر ما سایه می افکند یا زمینی که ما را بر دوش دارد یا چه کنم اگر بگویم که در کتاب خدا چیزی است که من آن را نمی دانم؛فاکهه را می شناسیم،و اما ابّ را خدا می داند،پس خبر به امیر المؤمنین(ع)رسید و او گفت:«یا سبحان اللّه!آیا نمی دانست که ابّ به معنی مرتع و چمنزار است،و گفته خدای تعالی: وَ فٰاكِهَةً وَ أَبًّا توجه دادنی است از خدا به نعمتی که بر آفریدگان خود ارزانی داشته و با آن خوراک ایشان را تأمین کرده،و برای آنان و چارپایانشان چیزی آفریده که مایه زنده ماندن جانشان است و قیام بدنهای ایشان از آن میسر می شود». (۱)

در الدر المنثور از انس آمده است که:عمر بر منبر این آیات را تلاوت کرد: فَأَنْبَتْنٰا فِيهٰا حَبًّا* وَ عِنَباً وَ قَضْباً* وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً* وَ حَدٰائِقَ غُلْباً* وَ فٰاكِهَةً وَ أَبًّا و گفت:این همه را می دانستیم،ولی ابّ چیست؟سپس عصایی را که در دست داشت به دور انداخت و گفت:این به خدا سوگند تکلف است، بحثی بر تو نیست که ندانی ابّ چیست؛از آنچه کتاب راهنما برای شما بیان کرده است پیروی و به آن عمل کنید،و آنچه را که نمی دانید به پروردگارش احاله دهید. (۲)

[۳۲]

و آن کس که میوه را آفرید،در انسان نیازمندی به آن و لذت بردن و استفاده کردن از آن را نیز خلق کرد،و آن که آب را آفرید(بنا بر آن که علوفه حیوانات باشد)در چهارپایان نیز چیزی آفرید که هماهنگ با آن باشد.آیا می دانی

۱- ۲۱) -الارشاد شیخ مفید،ص ۱۰۷.

۲- ۲۲) -الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۱۷.

که،مثلا:جسد چارپایان قادر بر استخراج پروتئین گیاهی هست،در صورتی که از بدن انسان چنین کاری بر نمی آید،و به همین سبب مشاهده می کنیم که جانوران آنچه را که انسان نمی تواند از آن سود ببرد،همچون پوستهای میوه ها و بازمانده های گیاهی را به پروتئین و گوشت مبدل می سازند که سرانجام خوراکی برای انسان می شود.

مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ

-که مورد بهره برداری شما و چارپایانتان قرار می گیرد.» [۳۳]

همه این نعمتهای پایان ناپذیر که خدا آنها را در میان دیگر /۱۷ جانوران و گیاهان تنها به انسان ارزانی داشته،سبب تحمیل مسئولیتی اضافی برای انسان است،پس تنها او در میان دیگر زندگان مسئول است و لذا بعد از مرگ برای پس دادن حساب و دریافت جزای خود در روز صیحه و بانگ بزرگ دوباره زنده می شود.

فَإِذٰا جٰاءَتِ الصّٰاخَّةُ

-پس چون بانگ کر کننده بیاید.» گفته اند که:صاخه صیحه است و دمیدن دوم در صور که سبب کر شدن گوشها می شود،و به قولی ضربه بر گوش وارد می آورد.

[۳۴]

در آن روز نزدیک است که صیحه به نیروی خود گوشها را کر کند، ولی گوشها در آن روز به صورتی جز صورت این دنیا و چنان است که می تواند در مقابل هیجان و بانگ شدیدتر و مقاومت کند،به همان گونه که بدن نیز دردها و سببهای مرگ را بدون از بین رفتن تحمل می کند.در آن روز پیوندهای رحمی قطع می شود،و رابطه ها و علاقه ها می گسلد،و حسبها و نسبهایی که در دنیا مایه تفاخر بود متلاشی می شود و اثری از این گونه ارزشها بر جای نمی ماند.

یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ

-روزی است که هر کس از برادرش می گریزد.» و برادر نزدیکترین یار و یاور انسان است و شاعر درباره او گفته است:

أخاك اخاك فمن لا اخ له

كساع الى الهيجاء بغير سلاح

برادرت برادر تو است و هر کس برادر ندارد همچون شخص عازم به جنگی است که سلاح ندارد ولی انسان از او می گریزد.برای چه؟بدان جهت که می ترسد عذاب او به وی ملحق شود،یا از او حقی را که در دنیا داشته مطالبه کند،یا برای جلوگیری از عذاب خواستار یاری او شود که از عهده اش نمی تواند برآید.

بلکه بدان روی می گریزد که مجرد دیدن او برای وی گرفتاری و دردسری تولید می کند تا چه رسد به یاری کردن به او،و این جز در بزرگترین سختیها پیش نمی آید که در آنها آدمی تنها در بند رهایی خویشتن است و بس.

در روایات آمده است:آن کس که از برادرش می گریزد،قابیل است از هابیل و به قولی:بلکه هابیل از قابیل تا از او طلب شفاعت نکند،و شاید هر دو با هم از یکدیگر گریزان باشند.

[۳۵]

و پس از پیوند برادری،علاقه فرزند به پدر و مادر می آید،و این علاقه نیز در آن روز به درجه ای گسیخته می شود که شخص از پدر و مادر خود می گریزد و آنان چگونه می توانند در آن روز بر وی اعتماد کنند.

وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ

-و از مادرش و از پدرش.» آیا روا نیست که دینمان را برای رضایت پدر و مادرانی ترک نکنیم که گاه در دنیا برای ما سودی نداشته اند،پس چگونه در آخرت چنین باشیم،و چه بسیار کسانند که از ارزشهای خود به خاطر والدین دست کشیده و حلال را از حرام تمیز نداده اند،پس آیا اینها می توانند فردا به ایشان فایده ای برسانند؟ [۳۶]

اما پیوستگی و صله انسان به همسرش یا فرزندانش نیز در آن روز او را از عذاب خدا نمی رهاند،پس نباید امروز خود را برای این ارتباط زایل شونده هلاک کند.

وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ

-و همسرش و فرزندانش.» گفته اند:آن که از همسرش می گریزد لوط است،و آن که از پسرش می گریزد نوح.

ص: ۳۴۲

امـام رضـا(ع)از داسـتان مردی شـامی بـا امیر المـؤمنین(ع)در مسـجد کـوفه چنین روایت کرده است:«و مردی برای سؤال از جا برخـاست و گفت:یـا امیر المؤمنین!ما را از این گفته خـدای تعالی آگاه کن: یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ* وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ و بگو که آنان کیاننـد؟گفت:قابیل و هابیل، و آن که از مادرش می گریزد موسـی،و آن که از پـدرش می گریزد ابراهیم-که مقصـود پـدر مربی است نه پـدر والـد-و آن که از جفت خـود می گریزد لـوط است،و آن که از پسـرش می گریزد نوح و پسرش کنعان». (۱)

[۳۷]

چرا از یکدیگر می گریزند؟از هول حساب و ترس عذاب،بدان سبب که همه تلاش آنان برای خلاص کردن خودشان است.

لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ

-هر یـک از ایشـان را در آن روز کاری است که همان او را بسـنده است.» آدمی بیشتر تلاش خود را در این دنیا برای دیگران به مصـرف می رسانـد،امـا در آخرت برای فکر و تلاـش و وقت او چیز زیادی بر جای نمی مانـد که برای دیگری، حتی اگر از خویشاوندانش باشد،به مصرف برساند.

[۳۸-۳۹]

و بـدین گـونه انسـان در ایـن دنیـا بـا این کرامت مـورد اکرام قرار گرفت تـا در سـرای دیگر بـا این حسـاب بزرگ در معرض رسـیدگی به حسابش قرار گیرد،و عاقبتی-در صورت تحمل مسئولیت کامل در دنیا-چون بهشت داشته باشد،و بر روح او مژده و بشارت منعکس شود،و نشانه های چهره اش از سرور و شادی خبر دهد.

وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ

-چهره هایی در آن روز روشن و گشاده است.» گفتنـد:یعنی نورانی و درخشان است،و به نظر من باز و گشوده،و گفته انـد که این همه نتیجه ای از خواندن نماز شب است،بلکه نیز از دیگر اعمال نیک ایشان.

۱- ۲۳) -رجوع کنید به نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۱۱.

ضٰاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ

-و خنـدان و شـادان.» انبساط و گشودگی چهره های مؤمنان بازتابی از نبودن غم است،و اما خنـده آنان دلیل بر غرق بودن در نعمتهـا و شـادی ایشـان منعکس کننـده امیـدواری ایشـان بـه نعمتهـای بهشـت پروردگارشـان و خرسـندی او از ایشـان،کـه این خرسندی بزرگترین آرزوی مؤمنان است.

[۴۰]

اما کسانی که مسئولیتهای خود را تحمل نکردند،گرفتار بی حاصلی شدیدی می شوند و بدکاریهای ایشان بر چهره هایشان به صورت غباری از خواری و پستی مشاهده می شود.

وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهٰا غَبَرَةٌ

-و چهره هایی در آن روز غبار آلود است.» [۴۱]

در کنار غبار دود سیاهی بر صورتهای ایشان مشاهده می شود که همچون کیفری برای کوتاهی کردن ایشان در پاک کردن و تزکیه جانهاشان جلوه گر است.

تَرْهَقُهٰا قَتَرَةٌ

-و سیاهی بر آن نشسته.» گفتند:«ترهقها»یعنی از نزدیک و سریع به آن می رسد،وقتار به معنی سیاهی شبیه دود است.

[۴۲]

آری.غبـار کفر بر چهره هاشان،به سـبب پوشانـدن آن از حق،نشسـته است،و در برابر کارهای زشتی که انجام داده انـد،سـیاهی فجور رنگ روهایشان را سیاه کرده است.

أُولٰئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ

-آنان کافران و بـدکرداران انـد.» پس مال و قـدرت و سـلطه سودی برایشان نـدارد،و از پیونـدهای خویشاوندی برای شـفاعت کردن درباره ایشان کاری بر نمی آید.

خدا ما را از این عاقبت زشت و بد نگاه دارد.

سوره تکویر

اشاره

ص: ۳۴۵

سوره تکویر /۱۷

فضیلت سوره:

از ابن عمر نقل است که گفت:رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت:«هر کس دوست دارد که در روز قیامت به من نگاه کند،باید إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ را تلاوت کند».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵ ص ۵۱۳ در مجمع البیان آمده است:در روایت است که ابو بکر از رسول سؤال کرد و گفت:یا رسول اللّه!چرا پیری به سوی تو شتاب ورزید؟پس گفت:«مرا هود و واقعه و مرسلات و عم یتساءلون و إذا الشمس کوّرت پیر کرد».

همان منبع /۱۷

زمینه کلّی سوره

هنگامی که نفوس در گودال ژرفی از خواب و آسایش فرو می رود،و در آن هنگام که دلها تحجّر پیدا می کند و از خرسنگها سخت تر می شود،و آدمی بدون فهم و اراده با سنتهای باطل خویگر می شود،و دیگر به تکامل و تطوری رضا نمی دهد...

ص: ۳۴۷

در آن صورت نیاز انسان به نعره ها و بانگهای گوشخراشی از بیم دادن شدت می یابد،تا قلب او از خواب بیدار شود،و عقل از تسلط انبوه خرافات رهایی یابد.

با رسیدن وحی،پیامبر بیم دهنده-صلّی اللّه علیه و آله-به صورتی پیوسته روشنیهایی را در محیطی از تاریکی سخت،و بانگهای پرخروشی را در محیطی از خاموشی و جمود،و آتشفشانهای سوزنده ای را برای از بین بردن مقدّسات باطل و خرافات میراثی از دوران جاهلیت،بر همگان آشکار می ساخت.

سوره تکویر یکی از بانگهای آژیری است،و چون قلب بر آن گشوده باشد، نزدیک آن است که از هول و هراس پاره پاره و پراکنده شود،بدان سبب که پنجره گسترده ای بر اضطراب حقیقت،و طوفان تطورات در آن می گشاید،و همچون کلیدی برای تطور و ابداع در قلب و عقل و رفتار عمل می کند.

آیات آغازین سوره از خورشید در آن هنگام که نور آن پیچیده می شود،سخن می گوید...آری،خورشیدی که محور منظومه ما است،در روزی هولناک پیچیدگی پیدا می کند.پس برای چه باید به سکون کشنده اطمینان کنیم،و ستارگان نیز بر زمین فرو می ریزند،و شتران باردار بیکار به حال خود گذاشته می شوند،و بدین گونه آیات صاعقه مانند این سوره صورتی هراس انگیز را از این روز ترسیم می کنند تا مگر قلبهای ما بیدار شود و بپرسد که:ما را با آن روز چه کار؟و جواب چنین برسد که:

عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا أَحْضَرَتْ -هر کس بداند که چه کرده است».بازگشتن به اعمال خودمان که در برابر چشمانمان تجسم پیدا کرده است،به حق عظیم است،و از آن بر ما معلوم می شود که مسئولیت با همه سنگینی آن است که تجسم پیدا کرده است،و این صورت به زودی ما را به ستارگانی که باز ایستاده اند،و ستاره های دیگری که در مسیر خود پیش می روند،و به شبی که تاریک شده است،و روزی که روشنی را با خود آورده است،متوجه و منتقل می سازد.آیا این آیات الاهی در جانهای ما تأثیر بیشتر ندارد،که ما را به حکمت پروردگار و قدرت او را رهبری می کند؟آری،دارد.قرآن قول رسول کریم است،بدان سبب که به شهادت عقل و ضمیر تعبیری از آن آیات است؛کتابی است که از پروردگار کاینات سخن

می گوید،و کاینات به حق سخن می گویند.

در پایان قرآن فرود آمدن وحی را از افقی آشکار برای ما مجسم می سازد،و می پرسد:از این وحی بر حق به کجا روان می شوید؟آن ذکری از خدا برای جهانیان است،برای کسانی که خواهان استقامت و حرکت کردن بر راه راستند.

در این جا با سه تصویر بزرگ روبروییم:تصویری هولناک از ساعت، تصویری جذاب از طبیعت،و تصویری عالی از وحی...منزه است خدایی که این سوره را فرو فرستاد،سبحانه سبحانه.

سوره تکویر

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذَا اَلشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَ إِذَا اَلنُّجُومُ اِنْكَدَرَتْ (۲) وَ إِذَا اَلْجِبٰالُ سُيِّرَتْ (۳) وَ إِذَا اَلْعِشٰارُ عُطِّلَتْ (۴) وَ إِذَا اَلْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَ إِذَا اَلْبِحٰارُ سُجِّرَتْ (۶) وَ إِذَا اَلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَ إِذَا اَلْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) وَ إِذَا اَلصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَ إِذَا اَلسَّمٰاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَ إِذَا اَلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَ إِذَا اَلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا أَحْضَرَتْ (۱۴) فَلاٰ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) اَلْجَوٰارِ اَلْكُنَّسِ (۱۶) وَ اَللَّيْلِ إِذٰا عَسْعَسَ (۱۷) وَ اَلصُّبْحِ إِذٰا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي اَلْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطٰاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَ مٰا صٰاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ اَلْمُبِينِ (۲۳) وَ مٰا هُوَ عَلَى اَلْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شٰاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِينَ (۲۹)

ص:۳۴۹

معنای واژه ها

۲ انکـدرت:علاوه بر آنچه در متن آمـده،انکدار به معنی واژگونه شدن چیزی است تا آن حد که بالای آن در پایین قرار گیرد و بـالعکس،و اگر ظرفی باشـد که در آن آب است،آن آب تیره و کـدر شود،و اصل معنی آن فرو ریختن است.و در المفردات آمده است که:انکدار به معنی تغیری است که از پراکنده شدن چیزی حاصل می شود،و انکدر القوم علی کذا یعنی به صورت پراکنده قصد آن کردند.و در المنجد است:انکدر فی السیر یعنی به شتاب روانه شد،و انکدر علیه القوم یعنی بر سر او ریختند،و انکدرت النجوم یعنی ستارگان پراکنده شدند و الکدراء به معنی سیل سخت است.

۱۵-۱۶[الخنّس-الکنّس]

:جمع کانس،و اصل معنی آن پوشانـدن است،و شـیطان از آن روی خنّاس نامیده شده، که چون نام خدای تعالی را بشـنود،می رود و پنهان می شود،و کنّاس پرندگان و جانوران وحشی به معنی خانه ای است که برای خود فراهم می آورند و در آن پنهان می شوند،و ستارگان در برجهای خود چنان جای دارند که آهوان در کناس خود.

نیز گفته انـد که:«الخنّس»زحل و مشتری و مریـخ است بدان سـبب که در مدار خود حرکت رجوعی پیدا می کنند و پنهان می شوند.

ص: ۳۵۰

آن نیست مگر یادی برای جهانیان

اشاره

شرح آیات:

[۱]

در ساعت قیامت تغییراتی هایل و هراسناک در طبیعت پدید می آید.

مگر طبیعت مسخّر آدمی نشده است؟و اکنون که انسان به پای رسیدگی دقیق به حسابش کشیده می شود،پس خورشید را دیگر کرامت و مقامی نیست،و دلیلی برای باقی ماندن آن وجود ندارد،بنا بر این با آن چه باید کرد؟نور خود را از دست می دهد و همچون عمامه بر گرد خود پیچیده می شود و آن را در آتش دوزخ می افکنند که در کنار پرستندگان بشری خود بوده باشد.

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

-هنگامی که خورشید درهم پیچیده شود.» گفته اند که:اصل تکویر از جمع و گرد کردن است،و کار العمامه علی رأسه یکوّرها،یعنی آن را پیچید و جمع کرد.با این کره عظیمی که در حدود یک میلیون مرتبه بزرگتر از زمین ما است،چه باید کرد؟آیا عمر طبیعی خود را که اکنون،بنا بر گفته دانشمندان،در نیمه آن است و ما افراد بشر در نیمه فاصله میان روز پیدایش خورشید و تکوّن آن و روز تکوّر آن قرار گرفته ایم،از دست می دهد،یا این که به آسیبی جهانی مبتلا می شود که سبب نابودی روشنی آن است و همچون شمعی /۱۷ غوطه ور شده در آب اقیانوس یا در معرض بادهای تند قرار گرفته خاموش می شود؟پس کاری برای آن باقی نمی ماند جز آن که بر خود بپیچد،و امتدادهای پرتو آن کوتاه و کوتاهتر شود،و شعله های آن فرو خسبد،و به همین جهت است که در لسان العرب چنین آمده است:کوّرت الشمس یعنی نور آن جمع و چنان درهم پیچیده شود که عمامه بر گرد سر پیچیده می شود.حقیقت امر هر چه بوده باشد،

ساعتی هراسناک است.

[۲]

آیا قیامت ساعت منظومه شمسی یا کهکشان یا تمام عالم است؟ نمی دانیم،ولی آیه بر آن تأکید می کند که ستارگان فرو می ریزند،و آیه دیگری تأکید در پراکنده شدن آنها دارد،پس آیا در راستاهای دور از یکدیگر سقوط می کنند یا به صورتی که در آغاز آفرینش داشته اند باز می گردند و مجموع آنها توده به هم چسبیده واحدی را تشکیل می دهد،یا چیزی دیگر؟یا اصلا چنین نیست،و بلکه به سبب اختلال نظام منظومه خودمان است که ما ستارگان را چنین مشاهده می کنیم؟خدا دانا است.

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ

-و هنگامی که ستارگان فرو ریزند.» گفتند:یعنی ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند،و بعضی گفته اند که:

ستارگان چنان فرود آیند که عقابها بر شکارهای خود فرود می آیند.و از خلیل این گفته او روایت شده است که:انکدر علیهم القوم بدین معنی است که قوم گروه گروه آمدند و بر ایشان فرو ریختند.

[۳]

و اما کوه های محکم و استوار که انسان بر آنها متکی بود،از جای خود تکان می خورند و به راه می افتند و پاره پاره و پراکنده می شوند و به صورت سرابی در می آیند.

وَ إِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ

-و آن گاه که کوه ها به راه انداخته شوند.» [۴]

و اما انسان توجهی به آنچه در پیرامون او است،و حتی گرانبهاترین داراییهای خود ندارد.

وَ إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ

-و آن گاه که ماده شتران باردار یا باربر زمین نهاده را به حال خود واگذارند.» گفتند:العشار جمع عشراء است،همچون نفاس که جمع نفساء است،و آن ماده شتری است که از آغاز باردار شدن آن ده ماه گذشته باشد،و این نام را تا پایان سال خواهد داشت،و چنین نعمتی /۱۷ برای اهل آن گرانبهاترین و گرامیترین نعمت است.

ص :۳۵۲

اما معطل گذاشتن عشار به معنی انصراف پیدا کردن و ترک کردن آن شتران و واگذاردنشان به حال خود است؛و بدان سبب چنین است که انسان را در آن روز گرفتاری دیگری است که او را از هر چه در پیرامون او است دور نگاه می دارد:خواستار رهایی از هول و هراسهای ساعتی است که در آن زندگی می کند.

بعضی گفته اند:عشار به معنی ابرهایی است که از کار می افتند،و به قولی دیگر:زمینهای مزروعی است که به حال خود رها می شود.

[۵]

در آن روز جانوران وحشی از هر ناحیه گرد هم جمع می شوند و چنان است که گویی از شدت هراس وحشت پیدا کرده اند و به یکدیگر پناه می برند،و به آدمیزادگان نزدیک می شوند بی آن که از آنها بگریزند،یا بعضی از آنها از بعضی دیگر گریزان شوند.چه بزرگ است آن روز بر قلب کاینات! وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ -و در آن هنگام که جانوران وحشی گرد هم جمع شوند.» حشر-بنا بر این تفسیر-به معنی جمع شدن است،و به گفته ای:حشر به معنی بازگشت به زندگی جانوران از دنیا رفته است تا بنا بر تراز شعوری خود در معرض اجرای عدالت قرار گیرند،پس اگر جانور شاخداری به جانوری بی شاخ آسیب رسانده بود،قصاص بی شاخ از شاخدار گرفته می شود و سپس با هم می میرند، و خدا دانا است.

از امیر المؤمنین-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«و اما گناهی که بخشیده و آمرزیده نمی شود،ستمگریهای بندگان خدا نسبت به یکدیگر است.و در آن هنگام که خداوند تبارک و تعالی بر آفریده های خود نمایان شد،به جان خود سوگند یاد کرد و گفت:به عزت و جلال خودم سوگند که ستم ستمگری را حتی اگر کوفتن کف دستی بر کف دست باشد،یا مالشی با کف دستی،یا شاخ زدن جانور شاخداری به جانور بی شاخ،روا نمی دارم،پس به تقاص بندگان از یکدیگر می پردازد تا چنان شود که برای هیچ کس مظلمه ای بر جای نیامد،و آن گاه

همگان را برای رسیدگی به حسابهاشان برمی انگیزد». (۱)

[۶]

آیا دریاها و اقیانوسها به چه صورت در می آید؟آیا امکان آن وجود دارد که مردمان /۱۷ از بیم آتش به آنها پناه برند؟هرگز!...آنها نیز به نوبه خود همچون تنور مشتعل می شوند.

وَ إِذَا الْبِحٰارُ سُجِّرَتْ

-و در آن هنگام که دریاها افروخته شوند.» مفسران پیش از این در تفسیر این آیه به بحث می پرداختند و حتی بعضی از آنان می گفتند که جهنم در ژرفنای دریاها قرار دارد،و خداوند متعال فرمان می دهد که دریاها به آتش دوزخ مشتعل شوند،و بعضی دیگر می گفتند:خدا خورشید و ماه و دیگر اجرام فلکی را به دریاها می افکند و در آنها آتشی عظیم پدید می آید که دریاها و اقیانوسها را می سوزاند،و رازی پس از نقل این گفته ها و گفته های دیگر می گوید:که این گونه تفسیرها تکلف آمیز است و به هیچ یک از آنها نیازی نیست، بدان سبب که خداوند توانای بر ویران کردن دنیا و برپاداشتن قیامت،ناگزیر می تواند با دریاها هر کار که می خواهد بکند،و از جمله گرم کردن و تغییر ماهیت دادن آبهای آنها به آتش افروخته،بی آن که به افکندن خورشید و قمر یا قرار گرفتن دوزخ در زیر آنها نیازی بوده باشد. (۲)

آری،علم این مطلب را به اثبات رسانیده است که آب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است که اگر از یکدیگر جدا شوند،هیدروژن آن پس از ترکیب با اکسیژن مشتعل می شود و شعله و حرارت عظیم از آن به وجود می آید،و اتوموبیلهایی اختراع شده است که عامل محرک آن عناصر تشکیل دهنده آب پس از تجزیه شدن آن است؛پس آیا می توان گفت که قدرت خدا در روز قیامت از آن ناتوان است که با تأثیر فشار یا عاملی دیگر عناصر آب را از یکدیگر جدا کند و آنها را مشتعل سازد؟

۱- ۱) -تفسیر نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۱۵.

۲- ۲) -تفسیر الرازی،ج ۳۱،ص ۶۸.

نـادانی بشـر به کیفیت پیـدایش چیزی،گـاه سـبب کفر ورزیـدن به وقوع آن می شود،و این از بزرگترین بهـانه هـای کفار برای گردن ننهـادن به وجود روز قیامت است،ولی آیا بشـر به همه چیز چنـدان علم دارد که بتوانـد منکر هر چیز شود که از تفصـیل پیدا شدن آن بی خبر است؟!آیا این گونه اندیشـیدن جهل مرکب نیست؟! شاید منکران روز رستاخیز،کیفیت آتش گرفتن آب دریاها را مسـخره می کردنـد و می گفتند:آب آتش را فرو می نشاند،پس چگونه می تواند خود مشـتعل شود؟!ولی به صورت علمی ثـابت شـد که آب ترکیبی از دو عامل موجب پیـدایش آتش است.آیا این امر ما را به آن راهنمایی نمی کنـد که نادانی نسبت به حقایق نمی تواند دلیل کفر ورزیدن و منکر شدن مستقیم ما نسبت به آنها باشد؟! ۱۷/ [۷]

در آن روز اشـخاص بـه حـال خـود رهـا نمی شونـد،بلکه در کنـار اعمـال خـود قرار می گیرنـد،و بر حسب انـدازه عملشـان به همانندان خویش می پیوندند،و بدین گونه تیره بختان(اصحاب المشأمه)در کنار یکدیگر قرار می گیرند و نیکبختان (اصحاب المیمنه)در کنار دیگر نیکبختان،و پیشتازان در فرمانبرداری از خدا (السابقون)با پیشتازان قرین می شوند.

وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

-و در آن هنگام که هر کس را با همکار او جفت می کنند.» و گفته اند که:نفوس مؤمنان را با همسران حور العین ایشان قرین می سازند،در صورتی که نفوس کافران را قرین شیاطین و جنیان قرار می دهند،و خدا دانا است.

[۸]

در آن جا که ترازوی عـدالت نصب می شود،سـتمدیدگان در برابر همگان دادخواست خود را عرضه می دارند،و فرمانبرداری دادگر اجازه آن می دهد که نوزاد دختر به خاک سپرده شده از جانب جان خود سـخن گوید و بپرسد که:به کدام گناه کشـته شده بوده است؟! وَ إِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ -و در آن هنگام که از کسانی که دختر خود را زنده به گور کرده اند بپرسند که:»

خدا در دیوان داوری خود برای مظلوم حق و تسلطی بر ظالم قرار داده است، و او نخستین کسی است که مورد پرسش قرار می گیرد تا ستمی را که بر وی رفته است شرح دهد،و بعضی دیگر«سئلت»را«سألت»خوانده اند و امکان آن وجود دارد که این خود گونه ای از تفسیر بوده باشد،و ابن عباس از پیامبر-صلی اللّه علیه و آله-روایت کرده است که گفت:«زنی که فرزند خود را زنده به گور کرده است،در قیامت به صورتی حاضر می شود که فرزندش خونالوده به پستان او آویخته است،و آن فرزند می گوید:پروردگارا!این مادر من است و همو بود که مرا کشت». (۱)

از این حدیث و از نصوص و آیات متعدد و مدارک تاریخی چنان بر می آید که عادت زشت دخترکشی در جهان عرب رواج داشته،و رسالت الاهی به محاربه با آن پرداخت و آن را ریشه کن کرد،و شاید حدیث بعدی گوشه ای از این عادت پلید را آشکار سازد:بنا بر روایت، ۱۷/ قیس بن عاصم به نزد پیامبر-صلی اللّه علیه و آله-آمد و گفت:«یا رسول اللّه!من هشت تن از دخترانم را در روزگار جاهلیت زنده به گور کردم،و پیامبر(ص)گفت:برای هر یک از آنها برده ای را آزاد کن، و او گفت:یا رسول اللّه،من شتر دارم،و پیامبر گفت:اگر می خواهی برای هر یک از آنها شتری را قربانی کن». (۲)

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

-به چه گناه کشته شد.» این پرسش سراسر جاهلیت را گرفتار بحرانی سخت می سازد،و اگر فرض کنیم که عذری برای نپذیرفتن رسالت الاهی،یا سکوت در برابر ستمگری ثروتمندان به فقیران،یا پرداختن به جنگهای داخلی داشته،آیا برای کشتن دختران بدین صورت زشت هیچ عذر و بهانه ای داشته است؟!این کار زشت و قبیح از بطلان فلسفه ای که مؤید آن است،و در نتیجه بطلان همه ارزشهای جاهلیت پرده

۱- ۳) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۳۴.

۲- ۴) -تفسیر الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۲۰.

بر می دارد؛ممکـن است فطرت آدمی گـاه از شـناخت بعضـی از حقـایق پوشـیده محجـوب و محروم بمانـد،ولی نمی توانـد از حقیقتی بدین آشـکاری غافل و ناآگاه باشد.به خطر انداختن زندگی کودکی که خدا او را به پدر و مادرش بخشیده و آنان را حامیـان او قرار داده،و در جـان ایشان محبت و مهربانی نسـبت به او را به ودیعه نهاده،و بلکه او را نیازی گرانبها برای آنان قرار داده،هرگز روا نیست،پس چگونه روا است که او را در خاک کننـد،و چگونه شخصـیت این پدر یا آن مادر که به دخترکشـی پرداخته انـد مسـخ شده،و چگونه جامعه به آنان اجازه داده بوده است تا به ارتکاب چنین جنایت پلید و هولناک بپردازند،و در برابر این کار زشت و جدان جامعه چه واکنشـی نشان می داده،و مبلغان خیر و صـلاح و اهل دین و تقوا چگونه می اندیشیده و چگونه خاموش مانـده بوده انـد،و رحمت و دوستی و محبت در کجا بوده،و صاحبان فرهنگ و اندیشه چه می کرده اند؟ وقوع این گنـاه و جریمه زشت در جامعه جاهلی گواهی بر آن بود که این جامعه به پایین ترین درجات پستی و رذالت سـقوط کرده بود،و بدین گونه پرسش درباره موءوده هر جامعه جاهلی و هر ارزش ناروا و باطل را محکوم می کند.

زنـده به گـور کردن دخـتران از زشت ترین و دردنـاکترین داسـتانهای جـاهلیت است و،چنـان که گفـتیم، /۱۷ از دیـدگاههای مختلـف سـستی فکر جـاهلی را محکـوم می کنـد؛و از ابـن عبـاس روایـت شـده اسـت که...چـون زنی در جـاهلیت بـاردار می شـد،گودالی حفر می کرد و در وقت فرا رسـیدن درد زادن بر کنار آن می نشـست و اگر نوزاد دختر بود،آن را به میان گودال می انـداخت و بـا خاک آن را می پوشانـد،و اگر پسـر بود او را برای خود نگاه می داشت،و بعضـی از آنان به این عمل زشـت خود افتخار می کردند و گوینده ای از ایشان چنین گفته است:

سمیتها اذ ولدت تموت

و القبر صهر ضامن زمیت (۱)

ص :۳۵۷

---

۱ – ۵) -یعنی آن دختـر را،در برابر پســران کـه«یحیی»یعنی«زنـده می مانـد»نامیـده می شدنـد،«تمـوت»نامیـد کـه بـه معنی«می میری»است.

آن دختر را چون به دنیا آمد،«می میری»نام نهادم و گور داماد متعهد و با وقاری است.

و در الـدر المنثور آمـده است که:صعصـعه بن ناجیه المجاشـی،نیای فرزدق، گفت که به رسول اللّه(ص)گفتم:یا رسول اللّه!من در جـاهلیت کارهـایی انجـام داده ام،آیـا در برابر آنهـا مزدی بـه مـن داده خواهـد شـد؟و پیـامبر گفـت:«چـه کـاری انجـام دادی؟»،گفت:از کشـته شدن سـیصد و شـصت نوزاد دختر کشتنی،با پرداختن بهایی برابر با دو ماده شتر آبستن و هماهه و یک شتر نر در مقابل هر نوزاد جلوگیری کردم،آیا این کار را اجری هست،و رسول-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت:«از آن روی که خدا با مسلمان شدنت بر تو منت نهاد،البته مزد آن را خواهی گرفت». (۱)

به حق باید گفت که سـقوط آدمی در دوزخ فساد و گناه هولناک است،و اگر رحمت خدا دستگیر و یاور او نشود،به ترازی از پستی و رذالت کشـیده می شود که فرزنـدان خود را زنـده به گور می کنـد،و شاید اشاره به نوزادان دختر در این آیه به عنوان منحصـر بودن به آنان نبوده باشـد،بلکه بدان جهت است که اینان ضـعیف تر و ترحم انگیزترند،چه آیات دیگری دلالت بر آن دارد که نوزادان پسـر نیز چنین سـرنوشتی داشـته انـد،در آن جـا که پروردگارمان می گویـد: وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیّٰاکُمْ -و پسران خود را از بیم فقر مکشید که ما روزی دهنده آنان و شماییم». (۲)

اگر امروز مشاهـده می کنیم که قوانینی مانع کشـتن اولاد وجود دارد،و بلکه عواطف رقیقی فرزندان را همچون سپری حمایت می کنـد و مراقبت عـالی از آنـان به عمـل می آیـد،این همه به فضـل آموزشـهای رسالتهای الاهی است،و اگر آنها وجود نمی داشت،بشریت به دوران جاهلی پیشین خود باز می گشت،چه نتیجه فلسفه های

۱- ۶) -تفسیر الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۲۰.
۲- ۷) -الإسراء/۳۱.

مادّی که هر چیز را از طریق سود و زیان آن ارزیابی می کند،چیزی جز این تبهکاریها نخواهد بود.

هنوز هم بعضی از مردم در امثال این گونه تبهکاریها غوطه ورند و من سه مثال از آنها را برای شما در این جا نقل می کنم:

الف:آنچه در جهان وجود دارد و به صورتی گسترده از طریق خرید و فروش فرزندان صورت می گیرد،تا آنان را دیگران به بردگی گیرند یا از آنان در ساختن و پرداختن و صادر کردن فیلمهای جنسی بسیار زشت و پلید بهره برداری کنند،یا حتی آنان را بکشند و از بدنهای ایشان برای ساختن موادی معین استفاده کنند.

علی رغم سری بودن گسترده این گونه تبهکاریها،جهان گاهگاه از بعضی از گونه های آنها آگاهی پیدا می کند.

اینک نمونه هایی که در روزنامه ها و خبرگزاریها از آنها یاد شده است:

کیهان عربی(روزنامه عربی صادر شده در تهران)در شماره ۱۶۹۱ خود چنین نوشته است:

نمایندگان در کنگره مربوط به برده گیری کودکان،پریروز از این راز پرده برداشتند که بیش از هفت میلیون کودک همچون بردگان در کشورهای جنوب آسیا به سر می برند،و بعضی از آنان ربوده شده اند و مراسم بردگی آنان صورت اتمام پذیرفته که می بایستی در تمام عمر خود از یک زندگی بدتر از زندگی چهارپایان رنج برند.

و سوامی اجنیفیش رئیس جبهه آزادی بردگان در برابر آن کنگره گفت:

«کودکان را در سنین میان شش و دوازده سالگی می ربایند و آنان را به کارخانه های قالیبافی منتقل می کنند و با آهنهای سرخ شده با آتش علامتی بر سطح بدن ایشان فراهم می آورند که حکایت از بردگی آنان می کند».

و من ریاست جبهه آزادی کارگران برده ای را بر عهده داشتم که در دهلی نو تشکیل شده بود و نمایندگانی از هند و بنگلادش و پاکستان و نپال و سریلانکا در

آن شرکت داشتند.

و ب.ن.باغواتی از بزرگترین قاضیان پیشین در هند،آن کودکان را بدین گونه توصیف کرده است که همچون آدمیزاد زندگی نمی کنند،بلکه از زندگیی بدتر از زندگی چهارپایان برخوردارند،چه چارپایان لا ـ اقل این آزادی را دارند که هر جا که خواهند بچرند،یا اگر گرسنه باشند خوراک خود را از راه دزدی فراهم آورند.

در همان کنگره کودکانی نیز وجود داشتند که آزاد شدن آنان از قید بردگی صورت اتمام پذیرفته بود.

و اجنیفس گفت که سازمانهای بین المللی برای جلوگیری از این بردگی بر این اعتقاد است که حد اقل ۷۵ میلیون کودک کمتر از چهارده ساله اکنون در جنوب آسیا به کار گرفته می شوند که ده درصد آنان داغ بردگی دارند.

دولت هند نظام کار از طریق بردگی را در ۱۹۷۶ لغو کرد.

بیش از ۱۰۰،۰۰۰ کودک برده تنها در صناعت قالیبافی به کار اشتغال دارند که مهمترین منبع هند برای دست یافتن به ارزهای خارجی است.

در سریلانکا ۱۴۶ سازمان برای خرید و فروش کودکان بیگانه وجود دارد، و در سال ۱۹۸۵ شماره کودکان فروخته شده به توسط آنها ۵۳۴۳ بوده است.به نقل از خبرگزاری فرانسه،۸۵/۱۱/۲۵.

روزنامه الوطن کویتی در شماره ۴۱۳۸ خود چنین آورده است:خرید و فروش نزدیک به یک میلیون کودک که بعضی از آنان در سالهای سه و چهار سالگی عمر خود بودند،در بازار هنر همه چیز حلال شمار بین المللی صورت اتمام پذیرفت که بعضی از آنان را بیماری می کشد و بعضی دیگر را خودکشی یا تجسم بخشیدن به حوادث سخت در فیلمهای سینمایی.

روزنامه السفیر در شماره ۴۷۸۲ خود چنین نقل کرده است:معاون وزیر داخله پاکستان، /۱۷ بعضی از پدران پاکستانی را به آن متهم کرده است که کودکان خود را به دولتهای حاشیه جنوبی خلیج فارس می فروشند که از آنان در مسابقه های شتردوانی استفاده می شود،و مربیان شتران مسابقه می گویند:بهره برداری از

کودکان یاد شده و قرار دادن آنان بر پشت شتران بدان منظور است که صدای گریه و داد و فریاد آنان شتران را به هیجان می آورد و با سرعت بیشتری حرکت می کنند.

روزنامه الوطن در شماره ۳۱۳۷ مطلبی به این مضمون دارد که:زنی سریلانکایی که در نزدیکی از امرای دولت امارات عربی کار می کند،طفل خود را به مبلغ ۱۱۲۲ دلار برای فروش عرضه کرد.

ب:بدی تغذیه سبب فوت شمار فراوانی از کودکان می شود،بدون آن که کسی در صدد نجات آنان برآید،در صورتی که برای دنیای پیشرفته کنونی از لحاظ مالی و مادّی نجات دادن آن کودکان به هیچ وجه دشوار نیست.

نخست وزیر(سابق)سودان پرده از این راز برداشت که بیست هزار کودک در ناحیه«کوردوان»مرکز سودان از گرسنگی تلف شدند،و در همان ناحیه ۲۵۰ هزار نفر از بدی تغذیه گرفتار عذاب اند.

سازمان ملل متحد به این مطلب اشاره کرده است که نیمی از ساکنان بخشی از سودان که شماره آنان به یک میلیون نفر می رسد،به سبب خشکسالی در معرض گرسنگی قرار دارند.

مسئولان مددرسانی باختری می گویند که در هر هفته ۱۰۰ نفر،که بیشتر آنان از کودکانند،در اردوگاه ۵۰ هزار نفری قربانیان گرسنگی در ناحیه دارفورجان خود را از دست می دهند.

کارشناسان سازمان ملل متحد بر آنند که ۱۵ میلیون سودانی-که دو سوم ایشان از کودکان اند-از گرسنگی رنج می برند،و در قسمت جنوبی سودان، کودکان به صورت هیکلهایی استخوانی در آمده اند،زیرا که ۸۵٪از وزن طبیعی بدنهای خود را از دست داده اند.

در هاییتی ۵۰٪از کودکان پیش از رسیدن به چهار سالگی از دنیا می روند، و کسانی که ۱۷/ این مرحله را پشت سر بگذارند،در تمام عمر لاغر و نزار باقی می مانند و وزن بدن ایشان از ۱۰ تا ۲۰٪از وزن طبیعی کمتر است.

در گزارشی از آفریقا خبر از آن داده شده که در سال ۱۹۸۵ م روزنامه

۱۰ هزار طفل در این قاره تلف می شوند.

سازمان یونیسف در اعلامیه ای گفته است که در کشورهای در حال رشد هر ساله چهار میلیون کودک از دنیا می روند.

بهای توده های همچون کوه خوراکیهای زاید بر مصرف بازار مشترک بهایی نزدیک ۵ و ۸ میلیارد دارد،که از جمله آنها است:۱۷ میلیون تن گندم،۲ و ۱ میلیون تن کره،۷۹۰۰۰ تن گوشت گاو و ۴۸۷ تن شیر خشک.

در همان هنگام که فزونی خوراکیهای زاید در اروپا و امریکای شمالی چشمگیر جلوه گر می شود،بیم آن می رود که در سراسر جهان ۳۴ میلیون نفر که بیشتر آنان از کودکان اند،در قاره آفریقا از بد غذایی جان خود را از دست بدهند.و مدیر مسئولی در سازمان ملل متحد،به نام مورث،گزارش داده است که ۲۰ میلیون نفر در افریقا از گرسنگی تهدید به مرگ می شوند که اکثریت آنان را کودکان تشکیل می دهند.

میانگین مرگ کودکان در سومالی به سبب بدی تغذیه ۲۰۰ در هزار است، یعنی یک پنجم متولد شدگان،و در گابون ۱۴۰ کودک در هزار.

خبرگزاری فرانسه آمارهای شگفت انگیز زیر را پراکنده ساخته است.

*۴۰ هزار کودک در جهان در معرض مرگ حتمی به سبب سوء تغذیه قرار دارند.

*۲۰ میلیون کودک میان ۶ تا ۱۲ ساله به سببی یا سبب دیگر از حق آموزش دیدن محرومند، ۱۷/ و مهمترین علت آن فقر کوبنده است.

*۷۵ میلیون کودک ۸ تا ۱۵ ساله در جهان سوم به سبب سختی زندگی مجبورند به انجام کارهای طاقت فرسا اشتغال پیدا کنند.

*نسبت متوفیات کودکان در جهان در حال رشد ده برابر متوفیات قسمت دیگر جهان است.

بالاترین میانگینها در متوفیات کودکان مخصوص افریقا است که در سال ۱۹۸۴ م نزدیک ۵ میلیون بوده است،و به همین شماره از ایشان کودکانی به

بـدبختیهای گونـاگون در نتیجه بیماری و بـدی تغـذیه مبتلا می شونـد،و این موافق است با رقمی که نشـریه خبرگزاری فرانسـه منتشر کرده و شماره کودکان مرده میان سالهای ۸۵-۸۳ م را ۱۰ میلیون دانسته است.

سازمان بهداشت جهانی گفته است:سالانه ۱۵ میلیون کودک به سـبب سوء تغذیه در سالهای عمر زیر پنج سالگی می میرند،و بسیاری از کودکان به امراضی حاصل از بدی تغذیه همچون حصبه و سل و اسهال و کوری مبتلا می شوند.

و مجله اطلاعات هفتگی در شـماره ۲۲۲۵ خود نوشـته است که در هندوسـتان ۹ میلیـون کور وجود دارد،و در بنگلادش ۲۰۰ هزار کودک در هر سال بینایی خود را بر اثر بدی خوراک و نقصان ویتامین از دست می دهند.

در روزنامه کیهان شماره ۱۲۳۲۲ چنین آمده است:

*در برزیل در هر دقیقه و ۴۲ ثانیه،یک کودک بر اثر گرسنگی جان خود را از دست می دهد.

*وزارت بهداری در برزیل خبر داده است که ۳۰۰ هزار کودک در کمتر از یک سال،به سـبب سوء تغذیه خود یا مادرانشان و نیز برای بدی وضع بهداشت در اول ماه بعد محکوم به مرگ اند.

*بنا بر گفته های یونیسف ۸۰ میلیون از ۱۲۰ میلیون ساکنان برزیل از سوء تغذیه رنج می برند.

ج:و از جمله چیزهایی که می شـنویم و جانمان به لرزه در می آیـد،مطلبی است که برای من از مصـیبت زن جوانی هنـدی نقل کردند که،بنا بر عادات جاهلیت،همراه با شوهر مرده اش به آتش کشیده شد و سبب هیاهوی شدیدی در آن سرزمین شد. (۱)

شاید در روسـتاهای فراوانی هنوز زن بیوه را همراه با شوهر مرده اش خواه بخواهد یا نخواهد،به خاک می سـپارند،و از کشـتن دختران در هند بعضی از حقایق

ص: ۳۶۳

۱- ۸) -مؤلف در آن هنگام در هند اقامت داشت.

از این قرار است:

هر ساله در هند ۶۵ هزار نوزاد دختر در منطقه مادورای در تامیل نادو از جنوب هند کشته می شود.

مردم آن جا این کشتن را با خورانیدن سمی گرفته شده از درخت خرزهره بلافاصله پس از به دنیا آمدن انجام می دهند،و این روش به جامعه کالالر هندویی انحصار ندارد،بلکه در میان هندوان دیگر ساکن در ثیغارس،مدارس،و جاتس در راجیوتس،ولیگاکاتبی باتبدراس در گجرات نیز رایج است،و از روشهای جاری مسموم کردن کودکان یکی آن است که مادر نوک پستان خود را به زهر آلوده می سازد و بینی نوزاد را برای احساس نکردن بو می بندد،و در راجپوتس، تلف کردن کودک به دست مادرش از این راه صورت می گیرد که او را در پارچه ای ستبر محکم می پیچد،یا او را در /۱۷ رودخانه یا دریا غرق می کند.

آسانترین راه برای کشتن نوزاد دختر آن است که او را در زباله دان می اندازند یا در بیابان به حال خود می گذارند.

دختر کشی در هند روشی است که فقیران با پیروی از آن خود را از گرفتاری فراهم آوردن مهریه دختر خلاص می کنند،چه کمترین مهریه ای که باید برای به شوهر رفتن دختری پرداخته شود پنجاه هزار روپیه یا معادل آن چهارصد و پانزده دولار است،و این علاوه بر جواهراتی است که باید دختر نو عروس همراه خود به خانه شوهر ببرد،و در صورتی که شوهر درس خوانده یا کارمند دستگاه دولتی باشد، بر مقدار مهریه ای که پدر باید بپردازد افزوده می شود.

در آن صورت که هندیان فرزندان پسر را تحمل می کنند،دختران را برای خود همچون مسئولیتی در نظر می گیرند،و این همه برای آن است که فرزندان ذکور مهریه دریافت می کنند،و این امر حتی در نزد درس خواندگان و پرورش یافتگان نیز مقبول به نظر می رسد.

پدران میان پسران و دختران خود در خوراک و پوشاک و توجه و تعلیم تمایز قایلند،و چنان است که ۸۴٪از پسران در مقابل ۴۵٪از دختران روانه مدرسه ها

می شوند.

زنی که یک دختر یا بیشتر به دنیا بیاورد،در معرض ملاحظاتی خاص قرار می گیرد،بدان سبب که فرزند پسری به دنیا نیاورده است،و زنی که دو تا سه دختر به دنیا آورده باشد،به سقط جنین می پردازد یا خود را عقیم می سازد.

پدران فقیر در کشتن دختران از سقط جنین استفاده می کنند،و از وسایل محدود کردن اولاد در بیشتر شهرهای هند به صورتی گسترده استفاده می شود.

در همه جا آگهیهایی از این گونه به چشم می خورد،خواه در قطارها و خواه بر دیواره های اوتوبوسها و دیوارها:«ما عقیم می کنیم...»یا«برای خلاص شدن، به جای پرداختن ۵۰ هزار روپیه فقط ۵۰۰ روپیه بدهید»یا«از اندوه دختر خود را خلاص کنید»یا«از جنس کودک خود آگاه شوید».

و به سبب همین عمل سقط جنین،در هر صد هزار زن باردار،۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر جان خود را از دست می دهند،و این دومین نسبت در جهان است.

به سبب کشتن و بچه افکندن،یک چهارم نوزادان دختر در سال نابود می شوند که شماره آنان به ۱۲ میلیون نفر می رسد،و بنا بر آنچه از شورای هندی مخصوص بحثهای پزشکی صادر شده،شماره زنان از شماره مردان در هند پیوسته رو به کاهش می رود،چنان که در ۱۹۸۱ م در مقابل هر ۱۰۰۰ نوزاد پسر ۹۹۳ نوزاد دختر به دنیا آمد،و این نسبت در ۱۹۸۶ م به ۹۳۵ در مقابل هزار کاهش یافت.

[۱۰]

برای هر یک از ما صحیفه ای است که فرشتگان خدا هر عملی را که انجام می دهیم یا از انجام دادن آن خودداری می کنیم،ثبت می کنند،و چون آدمیزاد از دنیا برود،صحیفه او پیچیده و برای روز حشر از نو انتشار می یابد و در آن مشاهده می کند که همه اعمال کوچک و بزرگ او به ثبت رسیده است؛آن را بر گردن او می آویزند و به او می گویند: اِقْرَأْ کِتٰابَکَ کَفیٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً -نامه ات را بخوان که تو خود برای رسیدگی به حسابت در امروز بسنده ای». (۱)

ص: ۳۶۵

۱- ۹) -الإسراء۱۴/.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ

-و در آن هنگام که صحیفه ها(نامه های اعمال) گشوده شود.» در آن روز نهفته ها و گناهان آشکار می شود،و هیچ کس توان منکر شدن کاری را که کرده است ندارد،و نیک و بد او گریبانگیرش می شود،و نامه ای برای او گشوده می شود که به روایت امّ سلمه از رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-گفت:

«مردمان در روز محشر عریان و پا برهنه به صحرای محشر می آیند»و من گفتم:یا رسول اللّه!زنان چگونه خواهند آمد؟گفت:«شغلی چون شغل همگان دارند،ای ام سلمه»گفتم:شغل ایشان چیست؟گفت:«گشودن صحیفه ها که در آنها حساب چیزهایی به سنگینی تخم مورچه و به سنگینی خردل آمده است». (۱)

[۱۱]

و به همان گونه که نهفته ها و اسرار آدمی آشکار می شود،و پرده هایی که آنها را پوشانده است فرو می افتد،غلاف آسمان نیز از روی آن به گونه ای برداشته می شود که پوست شتر را از بدن او جدا می کنند.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ

-و در آن هنگام که آسمان پوست کنده شود.» /۱۷ گفتند:کندن و جدا کردن از شدت چسبندگی،و کشط شتر یعنی کندن پوست آن.

در آن روز چه پیش می آید؟آیا غلاف محیط بر زمین نیز برچیده می شود تا هر چه در آن است آشکار شود،چنان که پروردگارمان گفته است: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ، (۲) و بنا بر این آسمان سقف مستقیمی است که زمین را حفظ می کند،یا حجابی است که ما را از آن باز می دارد که فرشتگان یا فرو افتادن عرش خدا را مشاهده کنیم،و ناگهان چشمان مردم جهان اعلی را به همان گونه می بینند که جهان اطراف خود را؟ شاید تفسیر نخستین شایسته تر باشد،و بعضی تفسیر دوم را پذیرفته و

۱- ۱۰) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۳۴.

۲- ۱۱) -الانبیاء/۱۰۴.

گفته اند که معنی آن این است که همه اجرام آسمانی پیچیده می شود،ولی تعبیر کردن آن به کشط در این صورت مناسب به نظر نمی رسد،و هر چه باشد،امنیت جهانی در آن روز هولناک به صورت نهایی پایان می پذیرد.

[۱۲]

هنگامی که پرده پوشاننده آسمان به کناری رود،بهشت و دوزخ آشکار می شود؛و اما آتش برای اهل آن به صورتی کامل آماده شده،چه چندان افروخته است که سیاه شده و به غرش افتاده و نزدیک است که از خشم به جوش و خروش در آید.

وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ

-و در آن هنگام که آتش دوزخ افروخته شود.» از رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-روایت شده است که گفت:«هزار سال آتش چندان افروخته شده که رنگ سرخ پیدا کرده است،و سپس هزار سال دیگر چندان افروخته شد که به رنگ سفید در آمد،و آن گاه هزار سال دیگر افروختگی آتش به آن رنگ سیاه تیره ای بخشید». (۱)

در جواب این پرسش که آیا این سالها سالهای دنیایی است یا سالهای آخرتی که هر روز آنها برابر با هزار سال است،باید گفت که خدا دانا است.

[۱۳]

و اما بهشت به صورتی برای اهل آن آراسته شده که عروس را در شب زفاف برای شوهرش می آرایند:روشناییهای آن تلألؤ خاص دارد، /۱۷ و حوران بهشتی آماده پذیرایی از همسران خویشند،و غلامان و کنیزکان منتظر خدمت کردن به تازه واردان،و میزهای خوراک با بهترین و اشتها انگیزترین خوردنیها و نوشیدنیها آماده پذیرایی از بهشتیان.

وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ

-و در آن هنگام که بهشت را نزدیک آرند.» یعنی به پرهیزگاران نزدیک شود،پس آیا بهشت به زمین،به همان گونه نزدیک می شود که گویی کره دیگری است،یا آن که اهل بهشت به آن نزدیک می شوند؟ما را از آن آگاهی نیست.

۱- ۱۲) -تفسیر القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۳۵.

[۱۴]

این روز پاداش و کیفر بزرگ است،که در آن دیوان داوری عادلانه به کار می افتد،و زندان بزرگ به صورت جهنم تجسم پیدا می کند،و جایزه بزرگ را در بهشت در برابر همه بینندگان قرار می دهند،پس آدمی اعمال خویش را تجسم یافته در برابر خویش مشاهده می کند،و قدرت فرار کردن از کارهای بد خود و منکر شدن آنها از او سلب می شود،و این حقا مسئولیت است و عین مسئولیت.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا أَحْضَرَتْ

-هر کس می داند که چه با خود حاضر کرده است.» گفته اند که این جمله پاسخ آیات پیوسته به یکدیگر إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ به بعد است که شمار آنها دوازده است و از مجموع آنها چارچوب کلی شکل مسئولیت انسان در برابر همه کارهایش آشکار می شود،و تعبیر«علمت» برای تأکید درباره این مطلب است که قضیه قضیه یقین است و تنها حدس و تخمین نیست،و اما گفته«نفس»حکایت از آن دارد که نفس مرکز شعور و احساس است،و این گونه بیان بلیغ تر از آن است که گفته می شد:«انسان دانست»،اما اگر ما بگوییم که«چشم دید»بلاغت آن بیش از این است که بگوییم«انسان دید».

و گفته«ما أحضرت»نماینده اوج بلاغت است.آیا همه تلاش و کوشش ما برای آن نیست که چیزی را برای آن روز موعود حاضر و آماده کنیم،به همان گونه که شاگرد مدرسه ای خود را برای روز امتحان آماده می کند،و داوطلب مسابقه ورزشی برای روز مسابقه،و ارتش برای روز جنگ،آدمی نیز همه کوشش و تلاش خویش را برای روز ملاقات با خدا ذخیره می کند،یعنی آن روزی که خدای ما درباره آن می گوید: يٰا أَيُّهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّكَ كٰادِحٌ إِلىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاٰقِيهِ -ای انسان!توبه سوی پروردگار خود تلاش می کنی پس او را ملاقات خواهی کرد». (۱)

[۱۵]

سوگند به ستارگانی که پنهان و آشکار می شوند،و به شب که خیمه

ص: ۳۶۸

۱- ۱۳) -الانشقاق/۶.

تاریکی خود را بر همه جا بر می افرازد،و به صبحی که نور خود را بر افق می گسترد...که قرآن وحی خدایی است که آن را جبرییل بر رسول بزرگوارش فرود آورد.

این حقایق پیوسته به یکدیگر بدین صورت عرضه می شود تا اثر بلیغ تر و منزلتی بزرگتر داشته باشد.

فَلاٰ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ

-پس به خنس سوگند.» معلوم می شود که«لا»در این جا زاید و تأکیدی برای معنی سوگند است.آیا معنی آن ترساندن و آژیر دادن نیست،پس چون قسم نفی شود دلیل بر عظمت چیزی است که گوینده از سوگند یاد کردن به آن پرهیز می کند،و تأثیر این در نفس بیشتر است؛پس خنس چیست؟گفتند:خنس خنوسا یعنی تأخیر کرد،و اخنسه غیره،یعنی دیگری از او پیشی گرفت.

[۱۶]

اَلْجَوٰارِ الْکُنَّسِ -روندگان پنهان شونده.» از امام علی-علیه السلام-روایت شده است که:«مقصود ستارگان است که در روز پنهان می شوند و شب هنگام پدیدار،و در هنگام غروب کردن به جایگاه خود می روند»و نیز از او روایت شده است که:«مقصود از آنها پنج سیاره بسیار روشن است:زحل و مشتری و عطارد و مریخ و زهره».

و به قولی:مقصود از«الخنّس»گاو وحشی و از«الکنّس»آهوان است.

همان گونه که در لغت یاد شده،کلمه خنس در معنی با کلمه کنس شباهت دارد،و شاید تنها اندکی تفاوت معنی در میان آنها وجود داشته باشد،و رازی درباره فرق میان این دو چنین گفته است:از علی-علیه السلام-و عطاء و مقاتل و قتاده روایت شده است که:مقصود همه ستارگان است که خنوس آنها عبارت از پنهان شدن از برابر چشم در روز است،و کنوس آنها آشکار شدنشان در شب در برابر چشم،یعنی /۱۷ در جاهای خود چنان آشکار می شوند که جانوران وحشی در لانه

خود. (۱)

به نظر من تفاوت از این قرار است:ستارگانی وجود دارد که در سراسر سال قابل مشاهده اند،و ستارگان دیگری جنبه فصلی دارند و بسا هست که تنها یک شب یا حتی پاره ای از یک شب پدیدارند،یا در یک فصل تمام چنینند.

از ظاهر دو آیه چنان برمی آید که«الجوار الکنّس»تفسیری برای «الخنس»است،و بنا بر این تفسیر می توانیم بفهمیم که چرا کلمه«الخنس»شبیه به کلمه«الکنّس»است.

[۱۷]

آیا نمی بینی که چگونه سپاهیان تاریکی بر لشکر نور هجوم می آورند و آن را شکست می دهند بدون آن که وسیله ای در اختیار داشته باشیم که با آن از ورود شب جلوگیری کنیم یا بازمانده نور روز را محفوظ داریم،و آیا نباید به یاد آن بیفتیم که ما بنده و پرورده ایم،و این جهان را رب و پرورندۀ حکیمی است که امر آن و ما را تدبیر می کند،و ناگزیر می بایستی ما را برای کاری بزرگ آفریده باشد،و این که همو فرستاده ای را از جانب خود به سوی ما روانه کرد تا از این امر ما را آگاه سازد؟! وَ اللَّيْلِ إِذٰا عَسْعَسَ -و(سوگند به)شب که در آید.» گفته اند:«عسعس»به معنی پشت کردن با تاریکی است،و بعضی دیگر آن را بیش آمدن با تاریکی ترجمه کرده اند،و این لفظ از اضداد است،و سبب آن است که عسعس تاریکی سبک آغاز و انجام شب است.

[۱۸]

پس در آن هنگام که طبیعت بر بالای سریر شب آرام گیرد،و بهره ای کافی از آسایش نصیب آن شود،و قوای خویش را برای جهشی تازه فراهم آورد،صبح با نور خود بر آن آشکار می شود،و سپیده دم از زهدان افق چنان تجلّی می کند که رسالت الاهی در افق وحی.

وَ الصُّبْحِ إِذٰا تَنَفَّسَ

-و(سوگند به)صبح در آن هنگام که دم برزند.»

۱- ۱۴) -التفسیر الکبیر،ج ۳۱،ص ۷۱.

گفتند:امتداد پیدا کند تا به صورت روز آشکار شود،و موج در آن هنگام که آب پیش می رود چنین است؛و معنی /۱۷ تنفّس خروج نسیم از درون است.

[۱۹]

هنگامی که قلب بر بصیرتهای حقیقت در آفرینش گشوده می شود،به واقعیت رسالت بدون هیچ حجاب و مانعی پی می برد:پروردگاری که شب و روز را آفرید،و به قدرت خویش ستارگان را مسخر ساخت،بندگان خویش را در گمراهی جاهلیت باقی نخواهد گذاشت تا تاریکی جهل آنان را در خود نگاه دارد،و شمشیر ستمگری آنان را براند،و فساد پیاپی آنان را غرق کند؛هرگز چنین نخواهد شد...

فرستاده راهنمایی برایشان خواهد فرستاد.و آنان را به آنچه در اندرون قلوبشان جای دارد،و نور عقلهاشان دلیل ایشان بوده است،هدایت خواهد کرد.تو را به پروردگارت سوگند که آیا رسالت قرآن چنین نبوده است؟! إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ -آن گفته فرستاده ای بزرگوار است.» گفتاری است با حدود و کلمات آشکار،و تنها تموّجاتی در اندیشه و احساساتی در قلب را منعکس نمی سازد،و آنچه رسول کریم آورده،بالاتر و برتر از آن است که دروغ و نادرست باشد.

[۲۰]

و آیا انسان جز بر اثر احساس ضعف دروغ می گوید،و فرستاده ای که از خدا خبر می دهد،به نیروی الاهی نیرومند است،بدان جهت که خداوند سبحانه و تعالی سفیری را روانه نمی کند مگر آن که از مقربان او باشد.

ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ

-دارنده نیرویی است که در نزد خداوند مکانت و پایگاهی دارد.» نیرومندی فرشته مقرب یعنی جبراییل در آن هنگام آشکار شد که شهرهای قوم لوط را بر روی قسمت پیشین بال خود حمل کرد،و با ضربه ای از کنار پر خود ابلیس را از بیت المقدس به جزیره سرندیب پرتاب کرد.

او نزد خدای صاحب عرش منزلت و جایگاهی دارد و بر بسیاری از فرشتگان خدا فرمان می راند.

[۲۱]

مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ -فرمانروا و در جایگاه خود امین است.»

خدا او را مأمور اداره کردن ملأـ اعلی قرار داده و بنا بر این در آن جا فرمان او را می برند،و به همین گونه امین است و اگر امین نمی بود این کار بزرگ بر عهده او قرار نمی گرفت،و از نشانه های امانت او-علیه السلام-یکی آن است که خدا را در هیچ چیز نافرمانی نکرده،و چگونه می تواند چنین باشد در صورتی که از جمله کسانی است که پروردگار درباره او چنین گفته است: لاٰ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ . (۱)

شاید در این تأکید ردّی بر گفته آن کسان بوده باشد که به گمان ایشان فرشتگان دختران خدایند،و بنا بر این در مقابل کارهایی که انجام می دهند مسئولیتی ندارند،و این اعتقاد اعراب جاهلی پیش از اسلام بود که فرشتگان را شفیعان خود در نزد خدا تصور می کردند،و ریشه پرستیدن بتان ایشان که آنها را رمزی از فرشتگان تصور می کردند،از همین اعتقاد برخاسته بود.

[۲۲]

و در آن صورت که نیرومندی رسالت از جانب خدا و به میانجیگری فرستاده ای بزرگوار در نیرومندی و کرامت آن رسول تجلی پیدا کند،آن کس که وسیله دریافت این پیام رسالت است در اوج حکمت و معرفت قرار دارد،و این خود تفسیری از گفته رسول است که:مردمان چون نمی توانند حقایق غیبی را بفهمند و بپذیرند،آن رسول را دیوانه می پندارند؛هرگز چنین نیست...او فرستاده ای بزرگ است که مقامی عالی و شرفی عظیم دارد،و کسانی که به او کفر می ورزند نمی فهمند.

وَ مٰا صٰاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ

-آن که با شما صحبت دارد و گفتگو می کند، دیوانه نیست.» و میان رسول و مجنون تفاوت فراوان است،چه دیوانه عادات جامعه خود را ترک می کند و آن را پریشان می خواهد،و رسول پس از ترک کردن عادات جانشینهای بهتری برای آنها قرار می دهد،و دیوانه بدون هیچ هدفی صاحبان سلطه را

۱- ۱۵) -الأنبیاء/۲۷.

در اجتماع به چالش می خواند،در صورتی که چالش فرستاده خدا به منظور ساختن اجتماعی برتر و پاکیزه تر است،و دیوانه نادانسته از آنچه به مصلحت او است دست می کشد،در صورتی که رسول از مصلحت خویش به خاطر مصلحت عامه افراد جامعه چشم می پوشد.

مگر رسول همنشین و همدم ایشان نبوده است که او را از خردی می شناختند و حکیم و راشد و راستگو و امینش می دانستند؟!آیا این را نمی دانستند که او دیوانه نیست؟!چرا،این را می دانستند،ولی همه امتها فرستادگان بر خودشان را به دیوانگی متهم می کردند، /۱۷ که قرآن کریم در این باره چنین می گوید:

کَذٰلِکَ مٰا أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ قٰالُوا سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ . (۱)

وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ

-و او را در افقی آشکار رؤیت کرد.» چشمش عوضی ندید و طغیان نکرد،و آنچه می دید و می شنید،وسوسه های قلب یا رؤیاهای در بیداری و همانند اینها نبود؛پیامبر در اوج بیداری و فهم و کمال عقل خود بود که با وحی رسیده از جانب خدا رو به رو شد.

گفته اند که:افق مبین محل برآمدن خورشید پیش از مغرب است،و ظاهرا مقصود از آن جایی است که پاک باشد و حجاب و غباری مانع دیدن درست نشود.

بعضی دیگر گفته اند:پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-جبرییل را در صورت اصلی او مشاهده کرد که در میان مشرق و مغرب قرار داشت،و سر او به آسمان بود و پاهایش بر روی زمین،و به همین سبب تحمل دیدار او را نداشت،و جبرییل به او گفت:«اگر اسرافیل را می دیدی چه می کردی که سرش در زیر عرش است و دو پای او در ژرفنای لایه هفتم زمین،و عرش را بر دوش خود دارد،و گاه از ترس خدا چندان خرد و حقیر می شود که به کوچکی گنجشکی در می آید،و عرش پروردگارت را چیزی جز عظمت او تحمل نمی کند». (۲)

ص:۳۷۳

۱- ۱۶) -الذاریات۵۲/.

۲- ۱۷) -رجوع کنید به القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۴۱.

[۲۴]

و از نشـانه های فرسـتادگان خـدا یکی آن است که با امتها آشـکارا از علوم و شـناختهای خود سـخن می گوینـد بی آن که از ایشـان خواسـتار مزدی باشـند،و همچون جـادوگران و کاهنان نیسـتند که از تعلیم دیگران خودداری می کننـد و در برابر تعلیم آنان خواستار سروری می شوند،یا همچون دیگر دانشوران تقاضای ۱۷/ مزد دارند.

وَ مٰا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ

-و او بر غیب بخیل نیست(و آن را به شـما می رساند).» گفته اند ضـننت بالشـیء أضنّ،یعنی بخل ورزید،و بعضی آن را با ظاء خوانده و معنی آن را متهم دانسته اند.

[۲۵]

گفته شـیطان،در هدفها و وسـیله ها،با وحی رحمان اختلاف فراوان دارد؛در صورتی که شـیطان ما را به کارهای زشت و پلید و ستمگری بر می انگیزد،و از دوست داشـتن دیگران و تعـاون و نیکوکـاری و پرهیزگـاری بـاز می دارد،و کینه ها را افزایش می دهـد،و مـا را به شـهوتهای زود گـذر دعوت می کنـد و...و...مشاهـده می کنیم که وحی رحمـان،گاه برانگیخته شـده از درون ضمیر است و گاه از دهان پیامبر بیرون می آیـد که مردمان را به دادگری و نیکوکاری و باز پس دادن امانت فرمان می دهد،و از کارهای پست و زشت و ستمگری ما را باز می دارد،و توبه کردن و میانه روی در امور را مورد پسند ما قرار می دهد،و ما را به تعاون و نیکوکاری و پرهیزگاری می خواند،و بدین گونه قلب را به قبول راستگویی رسول در رسالتش راهنمایی می کند و هر عاقلی می تواند آن را از دعوتها و تبلیغات گمراه کننده تشخیص دهد.

وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰانٍ رَجِيمٍ

-و آن گفته شیطانی رانده شده نیست.» [۲۶]

در آن هنگام که آدمی نـدای رحمان را ترک می کنـد،ناگزیر بر اثر خودخواهی و آرزوهای بی جای خود گرفتار شـیطان می شود،پس آیا باید به سوی او روانه شویم؟! فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ -پس به کجا می روید؟» گاه انسان دعوت به نیکی را،بدون آن که به جانشین یا حتی به عاقبت آن

بیندیشـد رد می کند،بلکه این رد کردن را تنها بر اثر غافل ماندن از کفر ورزیدن به آن انجام می دهد،و ظاهرا این کلمه اشاره ای به همین نکته است،به همان گونه که هشدار سختی برای نفوسی است که غرق در /۱۷ غفلت و نادانیند تا مگر به خود آیند و درباره کار خویش تدبیری کنند.

[۲۷]

و در قرآن دو صفت وجود دارد که بر صدق آن گواهی می دهد:

نخست:این که با نور عقل موافق است،بدان سبب که در آن می کوشد تا شخص را از خواب غفلت بیدار کند،که ناگهان عقل به خـودی خـود حقیقت را کشـف می کنـد،و مثـل آن به مثـل کسـی می مانـد که چیزی را می دانسـته و آن را فراموش کرده است،و چـون آن را به یـاد او آورنـد،بـار دیگر آن را می شـناسد و به آن دانـا می شود،پس معرفت او در این صورت معرفـتی ذاتی اسـت،و نقش یـاد آورنـده و مـذکّر آگـاه و بینـا کردن او اسـت،و بنـا بر ایـن به حجت و برهـانی برای آن نیـاز نـدارد که خیرخواه و بر حق بودن شخص یاد آورنده را به او خاطرنشان سازد.

مثل دیگر آن است که بر آسـمان در صدد یافتن هلال ماه باشی و آن را نیابی،و در این هنگام کسی که در کنار تو ایستاده آن را به تو نشـان دهـد،پس چون به آن سو بنگری و آن را ببینی،آیا به دلیلی نیازمنـدی که تو را به راسـتگویی مصاحبت هـدایت کنـد؟!هرگز...بزرگترین برهان بر حقانیت او این است که تو را به حق رهنمون شده و آن را شـناخته ای،و به همین گونه قرآن ذکر و یـادآور است،و معنی ذکر آن است که:عقـل را به مکنونات آن آگاه می سازد و ناگهان خود آنها را کشف می کنـد و می داند که حق است.

صفت دوم:جهـانی بودن قرآن است که مـا را به آن رهـبری می کنـد که این کتـاب از پروردگـار جهانیـان است؛شـیطان میـان مردمـان از لحـاظ رنـگ و زبـان و ملیت فرق می گـذارد،بـدان جهت که آنان را به مصالـح مادی دعوت می کنـد-که اینها با یکـدیگر مختلف و متفـاوت است-در صورتی که وحی الاهی بنـدگان خـدا را برابر با یکـدیگر می دانـد،مگر نه این است که همگان را او آفریده است،و این کیفیتی است که از سرزمینی یا قومی به سرزمین یا قوم دیگر تغییر نمی پذیرد؟!و به

همین سبب پروردگار ما گفت:

إِنْ هُوَ إِلّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ

-آن(قرآن)چیزی نیست جز یادآوری برای جهانیان.» [۲۸]

یکی از صفات وحی تأکید آن بر آزادی انسان است در آنچه اختیار می کند و می پذیرد.مگر پروردگار ما نگفت: لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ ؟! (۱) /۱۷ آزادی از آزادی عقیده آغاز می شود،و خداوند سبحانه و تعالی از آن ابا داشته است که حق را بر بشر به زور تحمیل کند،و از آن خودداری کرده است که بعضی از بندگانش بعضی دیگر را با کراهت به پذیرش حق وا دارند،چنان که خود گفته است: لَوْ یَشاءُ اللّهُ لَهَدَی النّاسَ جَمِیعاً ... أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ ». (۲) و انسان وقتی مکرم و شایسته دریافت پاداش کامل است که آزادانه ایمان آورد،ولی اگر این ایمان آوردن همراه با اکراه باشد،نه پاداشی دارد و نه کرامتی.

لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقِیمَ

-برای آن کس از شما که بخواهد بر هدایت و بر راه راست باشد.» بر راه مستقیمی که مورد چالش هواهای نفسانی و فشار اجتماع و گمراه کنندگی شیطان و بوقهای آن،و تهدیدهای صاحبان تسلط و فریبندگان است.

[۲۹]

خواستن و مشیت گرانبهاترین گوهر در نزد آدمی است،و آن موهبتی الاهی است،و اگر خداوند متعال این موهبت را به آدمی ارزانی نمی داشت،بشر چیزی جز یکی از موجودات زنده سطح زمین نمی بود و به مقام انسانیت نمی رسید،و بدین گونه هیچ کس نمی تواند به این موهبت بر خود ببالد و چنان گمان کند که بدون خواست خدا صاحب قدرت است؛و از دیدگاهی دیگر:ایمان نوری الاهی است که خدا آن را،پس از خواستار شدن شخص،بر دل او می افکند،و قلب او را

۱- ۱۸) -البقره۲۵۶/.

۲- ۱۹) -یونس۹۹/.

برای پذیرفتن ایمان آماده می سازد.

وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلاّ أَنْ يَشَاءَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

-و خود نخواهید مگر آن را که خدای پروردگار جهانیان بخواهد.» بدین گونه آیه به ما یادآوری می کند که جبر و تفویض وجود ندارد،بلکه امری میان این دو امر است،پس انسان آزاد و مختار است به سبب قوه خداست و مشیتی که خدا به او بخشیده،ولی حق را به دنبال آن جز به توفیق خداوند متعال اختیار نمی کند.

ص :۳۷۷

سوره انفطار

اشاره

ص :۳۷۹

فضیلت سوره:

از امام صادق-علیه السلام-روایت است که گفت:«هر کس این دو سوره را تلاوت کند و آنها را نصب العین خود در نمازهای واجب و مستحبّ قرار دهد: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ ،هیچ حاجب و مانعی او را از خدا جدا نمی کند،و خدا پیوسته به او نظر دارد تا از حساب مردمان آزاد شود».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵ ص ۵۲۰.

زمینه کلّی سوره

برای آن که درخت پرهیزگاری در نفس آدمی رشد کند،و به بار خود از انجام دادن کارهای نیک نشیند،آیات این سوره ما را از ساعت قیامت و نشانه های آن آگاه می سازد،و در نتیجه آدمی در برابر قدرت آفریدگار خود خاضع و خاشع می شود؛سپس بیان می کند که سبب بهانه آوردن انسان این است که پاداش و روز آن را تکذیب می کند،در صورتی که پاداش دادنی است،و کارهای انسان به وقت ثبت شده و بر نسبت آنها جزای نیک و بد خود را دریافت خواهد کرد،و نیکوکاران

به مهمانی وارد بهشت و نعمت جاودانی می شوند و فاجران و بدکاران را به سوی جهنم می رانند...و در پایان قرآن مردمان را از روز جزا بیم می دهد که در آن از هیچ کس برای دیگری کاری ساخته نیست،و در آن روز صدور حکم عادلانه مخصوص خدا است که باید،چنان که شایسته ترسیدن از او است،از او بترسیم و پرهیزگار باشیم.

سوره الانفطار

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذَا اَلسَّمٰاءُ اِنْفَطَرَتْ (۱) وَ إِذَا اَلْكَوٰاكِبُ اِنْتَثَرَتْ (۲) وَ إِذَا اَلْبِحٰارُ فُجِّرَتْ (۳) وَ إِذَا اَلْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴)
عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ (۵) يٰا أَيُّهَا اَلْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ اَلْكَرِيمِ (۶) اَلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوّٰاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ
مٰا شٰاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلاّٰ بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ (۹) وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحٰافِظِينَ (۱۰) كِرٰاماً كٰاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مٰا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ
لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَ إِنَّ اَلْفُجّٰارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصْلَوْنَهٰا يَوْمَ اَلدِّينِ (۱۵) وَ مٰا هُمْ عَنْهٰا بِغٰائِبِينَ (۱۶) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ اَلدِّينِ (۱۷)
ثُمَّ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ اَلدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لاٰ تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ اَلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ (۱۹)

معنای واژه ها

۱ انفطرت:بشکافد،و در مفردات راغب در معنی این

ص :۳۸۲

کلمه آمده است:اصل فطره شکاف طولی است،و قارچ را از آن جهت فطر می نامند که زمین را می شکافد و از آن بیرون می آید.

۲ انتثرت:انتثار فرو ریختن و پراکنده شدن چیزی در جهتهای گوناگون است،و راغب در مفردات خود گفته است:نثر به معنی پراکندن و متفرق کردن است،و نثرت الشاه یعنی گوسفند مایه ناراحتی را از بینی خود بیرون راند،و طعنه فأنثره یعنی به او نیزه زد و او را بر زمین افکند.

۴ بعثرت:خاك آن زیر و رو شود تا مرده ها از آن بیرون آیند،و بعثرت الحوض و بعثرته یعنی پایین آن را بالا آوردی.

۱۴ جحیم:جحمه به معنی شدت افروختگی آتش است، و حجم وجهه من شده الغضب به معنی آن است که چهره او از شدت خشم به صورت آتش افروخته درآمد،و حجمت الاسد عینا یعنی دو چشم شیر به شدت درخشنده شد.

ص :۳۸۳

ای انسان!چه چیز تو را نسبت به خدای کریمت مغرور ساخته است

اشاره

شرح آیات:

[۱]

همچون در سوره التکویر،این سوره نیز با بیان علامات و نشانه های ساعت قیامت آغاز می شود که نظامهای آفرینش به هم می خورد،و ناگهان آسمان می شکافد،و ستارگان فرو می ریزند،و دریاها مشتعل و گورها زیر و زبر می شود،که برای دل آگاه بهترین واعظ است و بر اثر آن می پرسد که:این همه برای چیست؟ برای آن است که به حساب آدمی رسیدگی و پاداش کیفر او داده شود،و نخستین کسی که انسان را در آن روز در معرض داوری قرار می دهد،نفس خود او است که از هر نیک و بدی که کرده و از پیش فرستاده آگاه است.

إِذَا السَّمٰاءُ انْفَطَرَتْ

-در آن هنگام که آسمان شکافته شود.» گفتند:یعنی به فرمان خدا شکاف بردارد و فرشتگان فرود آیند،چنان که پروردگار توانای ما در جای دیگری از قرآن گفته است: یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمٰاءُ بِالْغَمٰامِ وَ نُزِّلَ الْمَلاٰئِکَةُ تَنْزِیلاً . (۱)

چنان می نماید که کار بزرگتر از این است،و آسمانی که خدا آن را سقف محفوظی قرار داده بود،دیگر بنای مستحکمی نیست.مگر نه این است که روز امتحان پایان یافته و روز حساب فرا رسیده است؟مگر آزمودن آدمی حکمت آفرینش نبود؟و اکنون که حکمت پایان یافته،آنچه که به آن پیوستگی دارد نیز

۱- ۱) -الفرقان/۲۵.

باید از میان برود.

در آن هنگام که آسمان شکافته شود،خرسنگهای عظیمی که از پراشیدن ستارگان به وجود آمده،بر زمین فرو می ریزد،پس وای بر کسی که در آن روز در حمایت سپر تقوا و پرهیزگاری قرار نگرفته و از حضور در سایه عرش الاهی برخوردار نبوده باشد! [۲]

حوادثی عظیم در تاریخ جهان صورت گرفته،همچون انفجار هولناکی که بنا بر بعضی از نظریه های علمی پیش از حدود ۱۵ میلیارد سال پیش از این واقع شده و بعضی از آلات علمی بسیار حساس توانسته است بازتابی از آن را در اطراف جهان کشف کند...و شک نیست که این حوادث تکرار پیدا می کند،بدان سبب که عوامل آنها هنوز وجود دارد،ولی علم امروز ما به آن اندازه نیست که بتوانیم چگونگی و زمان تجدید آنها را دقیقا پیشگویی کنیم؛ولی،وحی الاهی به ما خبر می دهد که نظام وجود منظومه شمسی که ما اکنون در آن زندگی می کنیم،فرو خواهد ریخت،و این که نظام دیگر منظومه ها و کهکشانها نیز سرنوشت مشابهی خواهد داشت،به نظر بعضی از مفسران از آیه ای دستگیر ما می شود که می گوید:

وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ

-و در آن هنگام که ستارگان فرو ریزند.» گفتند:کواکب به معنی همه ستارگان است،و معنی انتشار پراکنده شدن و فرو ریختن آنها.ولی احتمال آن هست که این امر تنها مخصوص به منظومه ما و ستارگان آن بوده باشد،از آن جهت که سخن درباره آن است،و خدا دانا است.

[۳]

رابطه پراکنده شدن ستارگان با شکافتن آسمان چگونه است؟آیا منظومه ما در زیر فشاری عظیم قرار می گیرد که سبب از هم پاشیدن آن و انتشار ستارگان می شود،یا این که از میان رفتن جاذبه و گرانش سبب از بین رفتن تعادل دقیقی می شود که اکنون در آن زندگی می کنیم،یا چیزی دیگر سبب این حادثه می شود؟در این باره چیزی نمی دانیم،ولی آنچه از خلال نصوص دستگیر ما می شود،این است که تکان سختی سراسر آفرینش را به لرزه در می آورد، /۱۷ و دریاها، پس از آتش گرفتن منفجر می شوند.

ص :۳۸۵

وَ إِذَا الْبِحٰارُ فُجِّرَتْ

-و در آن هنگام که دریاها به هم پیوسته شوند.» بعضی گفته اند:معنی«فجّرت»داخل شدن بعضی از آنها در بعضی دیگر است به صورتی که مجموع آنها به صورت دریای واحدی درآید،به همان گونه که کلمه«سجّرت»را در سوره سابق به پر شدن تفسیر کرده اند،ولی مناسب با شکافتن آسمان و پراکنده شدن و فرو ریختن ستارگان تفجّر دریاها است،و خدا دانا است.

[۴]

سطح زمین همچون آب دریا حالت تموّج پیدا می کند،و سنگینیهای زمین از درون آن خارج می شود،و از جمله آنها است اجساد مردگان که پس از زنده شدن آنها به فرمان خدا،از درون آن بیرون می آیند و بر سطح آن قرار می گیرند.

وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ

-و در آن هنگام که گورها شوریده و زیر و زبر شود.» گفته اند که:یعنی واژگون شود و ساکنان آنها بیرون آیند.

[۵]

در چنین محیطی،آدمی اعمال خویش را تجسم یافته در برابر خود مشاهده می کند،در صورتی که نه آسمانی بر او سایه می افکند،و نه کوه ها او را پنهان می کند،و دریا و خشکیی برای امکان فرار او وجود ندارد...اللّٰه اکبر که وضع آدمی در آن روز چه اندازه سخت و دشوار است! عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ -و هر کس آگاه می شود که چه چیز از پیش فرستاد یا برای پس از مرگ خود بر جای گذاشت.» گفتند:آنچه در زندگی خود از پیش فرستاد،و آنچه پس از وفات وی بر جای ماند همچون سنتی نیکو یا بدعتی مستمر که پس از او ادامه یافت،و بعضی گفته اند:آنچه در آغاز زندگی تقدیم کرد،و آنچه بر جای ماند و در سالهای اخیر عمر خود به تقدیم آنها پرداخت...و این تفسیر به ذهن نزدیکتر می نماید.و به هر صورت که بوده باشد،این مسئولیتی است که در آن روز تجسم پیدا می کند،پس آدمی گاه در مقابل بعضی از کارهای بد خود متوسل به عذر و بهانه هایی می شود،و گاه آنها را به گردن دیگران می اندازد،یا فراموش کند یا خود را به فراموشی می زند و آنها را در دنیا پنهان نگاه می دارد،ولی آنها را در آخرت بدون کم و کاست در

برابر خود می یابـد و راه فراری از آنها نـدارد: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ ١٧/ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً . (١) آیا عقل به آدمی فرمان نمی دهد که مراقب نفس خویش باشد تا کار بدی از آن سر نزند،و از عذر و بهانه آوردن پرهیز کنـد و در دنیا به آنها متشبّث نشود و بدانـد که در آخرت از این بهانه ها کاری برای او بر نمی آیـد،و با پرهیزگاری و تقوی حجابی میان خود و اهوال و هراسهای آن روز هولناک فراهم آورد؟ [۶]

در آن هنگام که پروردگار با مهربانی و عطوفت و کبریاء کامل به او چنین ندا می کند که:

يٰا أَيُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ

-ای انسان!چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور کرد و فریفت؟» سـخت مضـطرب شود و با خود بگوید که:برای چه از فرمـان خـدایت سرپیچی می کنی؟آیـا بـدان سـبب اسـت که از وی بی نیـاز شـده و در برابر او به طغیـان و عصـیان پرداخته ای؟مگر تو را از آبی نـاچیز نیافریـد؟آیا آفرینش تو را چنـدان اسـتوار نکرد که تکامل یافتی و از یک هستی متعادل برخوردار شدی؟یا این که از استیلا و قدرت او بر خودت آگاهی نداری؟آیا او همان کس نیست که صورت تو را از کوتاهی و بلندی و نیرومندی و ضـعف و سفیدی یا سیاهی یا گندمگونی برگزید و...و...؟یا این که به کرم او که پیاپی نعمتهای خویش را پنهان و آشـکار بر تو ارزانی می داشت غرّه شـده ای؟آیـا قلب تو راهنمـاییت نکرد که از خشم آن که بردبـار است بیمناک شوی و بر حذر باشـی؟آیا انسانیت تو تو را بر آن وانداشت که احسان او را به احسان پاسخ گویی؟چنان می نماید که پاسخ این پرسشـها از شخصـی به شـخص دیگر تغییرپـذیر است،ولی هیـچ نمـود و بهـانه قابـل قبـولی وجـود نـدارد،و غرور، به هر سـبب که بـوده باشد،مردود و پرهیز کردنی است.

در حدیثی به جا مانده از رسول اللّٰه-صلّی اللّٰه علیه و آله-آمده است که

۱- ۲) -آل عمران۲۸/.

گفت:«نادانیش او را مغرور کرد و فریبش داد».آری،آنان را پیاپی رسیدن نعمتهای پروردگارشان فریب داد.و از امام سجاد-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«پیاپی رسیدن نعمتت سپاسگزاری را از یاد من برد».

ولی این به مصلحت انسان نیست،بلکه لازم است که با بیداری ضمیر و سلاح تقوی به جنگ با غرور بپردازد.و امام ما امیر المؤمنین علی بن ابی طالب /۱۷ -علیه السلام-پس از تلاوت آیه یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ چنین گفت:

«انسان،از هر سؤال شده ای دلیلش بی پاتر است،و از هر فریب خورده عذرش ناپذیرفته تر.چون به شناخت خود نادان است،خود را پسندد و بر خود نازان است».

«ای انسان تو را بر گناه چه چیره کرده است؟و بر پروردگارت چنین دلیر؟چرا به کشتن خودت چنین ناپژمانی،مگر دردت را درمان نیست،و یا بیداریت از این خواب گران نیست؟تو که بر دیگری مهربانی،چرا در کار خود وامی مانی؟بسا که یکی را در تابش آفتاب بینی و او را به سایه آری،یا بر گرفتاری که بیماری وی را گداخته،از روی رحمت اشک باری!پس چه تو را بر درد خود شکیبا نمود،و در مصیبت توانایی بخشود،و در گریستن بر نفس خویش که نزد تو گرانبهاترین جانها است،به شکیبایی ات امر فرمود؟و چگونه بیم کیفری بیدارت نمی سازد که شبانگاه بر تو بتازد،در حالی که با نافرمانی خدا خود را-تباه ساخته ای-و در پنجه قهرش انداخته.پس سستی دل را با پایداری درمان کن،و خواب غفلت دلت را به بیداری».

«و طاعت خدا را بپذیر و به یاد او انس گیر.و به خاطر آر از آن گاه که تو روی از او گردانده ای او روی به تو گرداند و تو را به خواستن بخشایش از خود می خواند و-جامه-کرم خویش بر تو می پوشاند،و تو از او رویگردانی و دیگری را خواهان.پس چه نیرومند است و بزرگوار،و چه ناتوانی تو و بی مقدار،و چه گستاخ در نافرمانی پروردگار.در سایه پوشش او می آرامی،و در پهنه بخشایش او

می خرامی،نه بخشش خویش را از تو بریده،و نه پرده خود را بر تو دریده،بلکه چشم به هم زدنی بی احسان او به سر نبرده ای،در نعمتی که بر تو تازه گردانیده،یا گناهی که بر تو پوشانیده،یا از بلایت رهانیده-با نافرمانی این چنین به نعمتش اندری- پس چه گمان بدو بری،اگر وی را فرمان بری؟به خدا اگر این رفتار میان دو کس بود که در قوت برابر بودند،و در قدرت همسر-و تو یک از آن دو بودی- نخست خود را محکوم می نمودی که رفتارت نکوهیده است و کردارت ناپسندیده.

سخن به راست بگویم،دنیا تو را فریفته نساخته،که تو خود فریفته دنیایی و بدان پرداخته.آنچه را مایه عبرت است برایت آشکار داشت،و میان تو و دیگری فرقی نگذاشت.او با دردها که به جسم تو می گمارد،و با کاهشی که در نیرویت پدید می آرد،راستگوتر از آن است که با تو دروغ گوید و وفادارتر از آن که با تو راه خیانت پوید،و بسا نصیحت گویی از سوی دنیا که وی را متهم داشتی و راستگویی که گفته او را دروغ پنداشتی.اگر در پی شناخت او باشی در خانه های ویران،و سرزمینهای خالی از مردمان،اندرزهایی چنان نیکو فرا یاد تو آرد،و نمونه هایی برای گرفتن پند پیش چشمت دارد،که او را همانند دوستی یابی مهربان،و از بدبختی و تباهی ات نگران؛و دنیا خانه ای است خوب برای کسی که آن را چون خانه نپذیرد، /۱۷ و محلی است نیکو برای آن که آن را وطن خویش نگیرد؛و همانا فردا خوشبختان دنیا آنانند که امروز از آن گریزانند».

«آن گاه که زمین لرزیدن گیرد-و صرصر مرگ وزیدن-و رستاخیز روی آرد،با همه هراس که دارد،و به هر کیش پیروانش پیوندند و به هر پرستیده پرستندگانش و به هر مهتر فرمانبرانش.پس دیده ای در فضا گشاده و گامی آهسته در زمین نهاده نماند،جز که در ترازوی داد و محکمه عدالت بنیاد حق تعالی جزایی را که درخور است ستاند.پس بسا حجت که در آن روز باطل و ناپسندیده باشد،و دستاویزهای عذر که بریده.پس در کار خویش بکوش،تا عذری آوری که پایدار باشد،و حجتی که استوار.و آن را بگیر که برای تو می ماند-و آن نیکویی کردار است-از آنچه برای آن نخواهی ماند-که جهان ناپایدار است-و سفر خود را

ص: ۳۸۹

آماده باش،و به برق نجات دیده گشاده،و پارگی جد و جهد را بار برنهاده». (۱)

بعضی این دیدگاهها را به صورت شعر بیان کرده و گفته اند:

یا کاتم الذنب أما تستحی

و اللّه فی الخلوه ثانیکا

غرّک من ربک امهاله

و ستره طول مساویکا

که ترجمه فارسی آن چنین است:

ای پوشاننده گناه!آیا شرم نمی کنی*در حالی که در خلوت خدا دومی تو است مهلت دادن پروردگارت تو را فریفته است*و این که بدیهای تو را پوشیده نگاه داشته و دیگری گفته است:

یا من علا فی العجب و التیه

و غرّه طول تمادیه

أملی لک اللّه فبارزته

و لم تخف غب معاصیه

ترجمه فارسی آن:

ای که در خودپسندی و گمراهی به درجه بالا رسیدی و درازی مدت مایه فریفتن تو شد خدا مهلت داد و به مبارزه با او برخاستی و از عاقبت نافرمانی از او نترسیدی و محقق حلی-رحمه اللّه علیه-را شعری بدیع است که در آن می گوید:

یا راقدا و المنایا غیر راقده

و غافلا و سهام اللیل ترمیه

بم اغترارک و الایام مرصده

و الدهر قد ملا الأسماع داعیه

أما أرتک اللیالی قبح دخلتها

و غدرها بالذی کانت تصافیه

رفقا بنفسک یا مغرور إنّ لها

یوما تشیب النواصی من دواهیه

ترجمه فارسی آن:

ای خفته در حـالی که مرگ نخفته است*و ای غـافلی که پیکانهـای شب به او پرتـاب می شـود فریفتگی تو بـا در کمین بودن روزها از چیست*و روزگار گوشهای خواهندگان خود را پر کرده است آیا شبها پلیدیهای خود را به تو نشان نداده اند*و مکر خود را به کسی که نسبت به آنها اخلاص ورزد ای فریب خورده!به جان خود رحم کن که روزی*خواهد آمد که چهره ها از دیدار آن پیر می شود

ص: ۳۹۰

۱- ۳) -نهج البلاغه،خ ۲۲۳.

در آن هنگام که آدمی خودش را خوب بشناسد،و از آغاز کار خود با خبر بماند،و بداند که در دست قدرت چگونه حال به حال شده است،و به یاد آورد که نطفه خوار و بی مقداری بود که از مبالی به مبال دیگر ریخته می شد،و صاحب آن سخت از پلیدی آن ناراحتی می نمود،سپس خداوند این نطفه را به بزرگی خود به صورت مردی تمام عیار در آورد که اندامهایی مکمل یکدیگر داشت،و در او ساختمان و نظامی پدید آورد که علم را قدرت احاطه یافتن به تمام آن میسر نیست، هر چند دایره المعارفهایی بزرگ در خصوص این نظام به رشته تحریر در آمده است...

این تکامل که از تکامل دست و پا و دیگر اندامها آغاز می شود،و به تکامل هر یک از یاخته های بدن با باخته های دیگر پایان می پذیرد،در زیر فرمانی از مغز سر و یاخته های آن و از غده هایی است که در تمام بدن پراکنده است.

سپس علاوه بر آفرینش،آدمی هماهنگی و توافقی را که میان او و دیگر آفریدگان پیرامون او است مشاهده می کند،و از کیفیت سازش جسم خود با گرما و سرما،و زبری و نرمی،و با گونه های مختلف خوراکها و نوشابه ها،و از چگونگی برخورد کردن با دیگر موجودات زنده،از جانوران وحشی درنده و گرفته تا میکروبهای مرگ آور آگاهی پیدا می کند...و خداوند متعال به آدمی توانایی سازگار شدن با طبیعت و سپس برتری یافتن و تسخیر آن را عنایت کرده است.

می گویم:هنگامی که شخص همه اینها را خوب فهمید،آیا کرم پروردگار و حکمت او را مشاهده نمی کند؟پس غرور و ادامه دادن به معصیت و نافرمانی نسبت به خدا از چیست؟ اَلَّذِی خَلَقَکَ -آن که تو را آفرید.» مگر نه این است که چیزی نبودیم و خدا ما را از چیزی که نبود،و بدون رنج و تعبی آفرید،در صورتی که نمونه قابل تقلید و نقشه قابل اجرایی نداشت؟ ۱۷/ فَسَوّ اکَ -و سپس تو را راست و هموار کرد.» پس تو را ناقص نیافرید،بلکه به آنچه نیازمندی تو را به بهترین صورت مجهز کرد.آیا برای تو دو چشم و زبان و دو لب قرار نداد؟و چون خوب نظر کنیم،

متوجه خواهیم شد که این تسویه و استواری آفرینش در هر یک از اندامهای تن نفوذ کرده است،تا آن جا که پروردگارمان درباره انگشتان گفته است: بَلیٰ قٰادِرِینَ عَلیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ . (۱) و دانش جدید می گوید که:نقش درونی انگشتان هر کس به صورتی متفاوت با دیگران است،و بر این اعتقاد است که نقش انگشت با خلاصه ای از حیثیت و کیان او هماهنگ است،و حتی چنان است که به کشف کردن بعضی از بیماریها از خواندن کف دست آدمی آغاز شده است؛آیا این همه دلیل بر وجود حکمتی در آفرینش نیست؟ بعضی در معنی«تسویه»گفته اند که:آن بدین معنی است که خدا در هر چیز آنچه را که در دو طرف بدن قرار داد،متناسب با وجود آن چیز در آن ناحیه قرار داد.

بعضی دیگر گفته اند که:خداوند متعال هر عضوی را چنان به وجود آورد که با دیگر اعضا بهترین همکاری را داشته باشد.

و دیگری چنین گفته که:خدا آفریده ها را مسخر آدمی قرار داد،و او خود مسخر هیچ چیز نیست،و سپس زبان او را به ذکر،و قلب او را به عقل،و روح او را به معرفت،و سرّ او را به ایمان مجهز ساخت،و به امر و نهی او را مشرف کرد،و بر بسیاری از آفریده های خود او را فضیلت و برتری بخشید.

این همه بعضی از تجلیات استواء در آفرینش است.

درجه استواء در آفرینش بشر به آخرین حد خود رسید،و این عدلی است که هیچ رخنه و انحراف از حقی در آن مشاهده نمی شود.

فَعَدَلَکَ

-و تو را متعادل آفرید.» به نظر من،صفات سه گانۀ آفرینش و تسویه و تعدیل،درجاتی از یک حالت واحد است،چه خلق به معنای لغوی آن عبارت از ترتیب است،و استواء تکامل ترتیب،و عدل هماهنگی /۱۷ و تناسب با محیط.

ص :۳۹۲

۱- ۴) -القیامه۴/.

[۸]

پس از آن که آفرینش آدمی تکامل یافت،و بر اساس حکمت و عدل استوار شد،پروردگار صورت او را بر حسب مشیت خود و بنا بر حکمت بالغه خویش که معرفت کنه آن دشوار است،برگزید.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مٰا شٰاءَ رَكَّبَكَ

-به هر صورت که خواست،تو را ترکیب کرد و آفرید.» هر یک از ما را صورتی ظاهری زشت یا زیبا است که خدا آن را برای ما، بر حسب تقسیم ارزاقی که نتیجه ای از حکمت او بر آن است،برگزیده،و گاه افراد بشر به پیروی از حرص و طمع و خودخواهی،بعضی از مفردات آن را نمی پسندند، ولی روی هم رفته،بنا بر فطرت و عقل هر انسان،مقبول و پسندیده است.

همچون صورتهای ظاهری مشهور،یک صورت درونی نیز برای انسان ترکیب شده است.آیا نمی بینی که خدا هر کس را با فضیلتی امتیاز بخشیده،و در ضمیر او میل و رغبتی را به ودیعه نهاده که با امیال و رغبتهای دیگران متفاوت است،و همین است که هر شخص را بر آن وا می دارد که برای خود در زندگی راهی مخالف با راه دیگران برگزینند که در نتیجه سبب ایجاد تکاملی در اجتماع می شود؛ بعضی از کسان را می بینی که حرفه پزشکی را برای خود بر می گزینند و شایستگی آن را نیز دارند،و دیگری مایل به مهندسی می شود که متناسب با شخصیت او است،و سومی طمع در رهبری یا مدیریت می بندد و اهلیت آن را دارد،در صورتی که بعضی دیگر جز به کارهای دستی توجهی ندارند...و به همین سبب پروردگار ما گفت: لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا -تا بعضی از ایشان بعضی دیگر را به کار گیرند». (۱)

این بدان معنی نیست که این تمایلات حتمی است،بلکه انسان می تواند آنها را تغییر دهد،ولی بیشترین مردم به آن خرسندند و این خود حکمت الاهی را در تقسیم آن میان افراد بشر تحقق می بخشد.

ص :۳۹۳

۱- ۵) -الزخرف/۳۱.

[۹]

علاقه تو به پروردگارت می بایستی چگونه بوده باشد؟آیا باید سرکشی و طغیان بوده باشد یا تسلیم؟حقیقت آن است که بیشتر مردمان به سوی طغیان و تمرد تمایل پیدا می کنند که با دروغ شمردن پاداش روز جزا آغاز می شود،و این از بزرگترین سببهای غرور است،و هر کس به جزا ایمان داشته باشد،از خشم پروردگار بر کنار می ماند.

كَلاّ بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ

-آگاه باشید که این شمایید که به روز شمار کافر می شوید و به کیفر و جزا را دروغ می شمارید.» این تکذیب هرگز با نعمتهای الاهی که قدرت و حکمت پروردگار آنها را در دسترس ما قرار داده است،تناسب ندارد.

[۱۰]

آیا آدمی با تکذیب از هول و هراس ساعت قیامت یا مسئولیت در برابر کارهایش می تواند خلاص شود؟به تعبیر دیگر:آیا اگر مرگ را دروغ بدانم نخواهم مرد،یا اگر وجود بیماری را تکذیب کنم از شرّ بیمار شدن آسوده می شوم؟ نه چنین است،بلکه بر عکس تکذیب به خودی خود جرمی بزرگ است که برای آن عذابی بزرگ مقدر شده است،و آن کلید گونه های مختلف شر و بدکاری است،از آن روی که آدمی را فریب می دهد و او به رشته ای از معاصی می پردازد بی آن که بازدارنده ای از ضمیر یا اندرز دهنده ای از عقل او را از این گونه کارها باز دارد...و همه بدکاریها در نامه عمل او ثبت می شود و باید در خصوص آنها حسابی سخت پس دهد.

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ

-و بر شما محافظانی گماشته شده است.» هر عملی را که انسان مرتکب شود،یا کلامی را که بر زبان آورد،یا آنچه را که بر دلش بگذرد،این حافظان و نگاهبانان حفظ می کنند؛و پروردگار ما گفته است: ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ -گفته ای را تلفظ نمی کند جز آن که در کنار او نگاهبانی آماده است». (۱)

۱- ۶) -سوره ق/۱۷.

گفته بیشتر مفسران چنین است،و احتمال دارد که مقصود از حافظین کسانی باشند که بشر را از مهلکه ها حفظ می کنند تا آن گاه که فرمان خدا برسد، چنان که خدا گفت: إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ ، (۱) و نیز گفت: وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً ، (۲) و گفت: لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ /۱۷ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ . (۳)

[۱۱]

این حافظان در نزد پروردگارشان گرامی اند و گرفتار دروغ و غفلت یا سهو نمی شوند،و علاوه بر این،هر چه را که از انسان صادر شود ثبت می کنند.

کِراماً کاتِبِینَ

-آزادگان و پاکانی نویسنده اند.» [۱۲]

و انسان امکان ندارد که چیزی از اعمال خود را بتواند از ایشان پنهان کند،بدان جهت که پیوسته حضور دارند و می بینند و ثبت می کنند.

یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ

-هر کاری را که انجام دهید می دانند.» امیر المؤمنین علی-علیه السلام-گفت:«ای بندگان خدا!بدانید که نگاهبان و مراقبی از خود شما بر شما گماشته شده است،و چشمهایی از اندامهای خودتان،و حافظان راستگویی که اعمال شما و شماره دمزدنهای شما را حفظ می کنند،نه تیرگی شب سیاه شما را بر ایشان پوشیده می دارد،و نه در بزرگی یا دریچه ای کوچک شما را از نظر ایشان دور می سازد». (۴)

و از او-علیه السلام-روایت شده است که بر مردی می گذشت و او را دید که پرحرفی می کند و به سخنانی می پردازد که سودی برای او ندارد،پس گفت:

«ای فلان!تو چیزهایی را برای پروردگارت به دو نویسنده خود می نویسانی،پس از چیزهایی سخن گو که به تو مربوط باشد،و آنچه را که به تو ربطی ندارد ترک

۱- ۷) -الطارق۴/.

۲- ۸) -الانعام۶۱/.

۳- ۹) -الرعد۱۲/.

۴- ۱۰) -بحار الانوار،ج ۵،ص ۳۲۲.

کن». (۱)

و در کتاب سعد السعود تألیف ابن طاووس چنین آمده است:

عثمان بر رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-داخل شد و گفت:به من خبر ده که با هر بنده چند فرشته است؟گفت:«فرشته ای در سمت راستت که مأمور رسیدگی به کارهای نیک تو است،و دیگری در سمت چپ،پس چون کار نیکی کنی آن را ده نویسد،و چون کار بدی کنی،آن که در سمت چپ است به آن که در سمت راست است می گوید که:آیا بنویسم؟و او در جواب می گوید:شاید آمرزش خواهد و توبه کند،و چون سه بار پرسش تکرار شود،می گوید: ۱۷/ آری بنویس، خدا ما را از او راحت کند که بد قرینی است،چه اندک نسبت به خدای عزّ و جلّ مراقبت دارد!و چه کم از او شرم می کند!خدا می گوید: مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ ؛و دو فرشته پیش رو و پشت سر تواند،که خدا درباره آنان می گوید:

لَهُ مُعَقِّبٰاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ، (۲) و ملکی پیش سر تو را در دست دارد،که چون نسبت به خدا تواضع کنی،به تو رفعت می بخشد،و چون بر خدا تکبر کنی تو را پایین می آورد و رسوایت می کند،و دو فرشته بر لبان تو جای دارند که چیزی را جز درود فرستادن بر محمد-صلّی اللّه علیه و آله-حفظ نمی کنند،و فرشته ای موکل بر دهان تو است که مار را از درآمدن به دهانت باز می دارد،و دو فرشته بر چشمان تو گماشته اند،که بدین گونه مجموع فرشتگان هر آدمی ده می شود،و فرشتگان شب جز فرشتگان روزند،که بدین ترتیب مجموع شماره فرشتگان هر آدمی به بیست می رسد». (۳)

آگاه شدن انسان از حضور این گروه از فرشتگان خدا در نزد او بهترین وسیله برای ریشه گرفتن روح مسئولیت در جان او است.

کسی از حکمت گماشتن این حافظان بر آدمی پرسش کرد و گفت:با آن

ص: ۳۹۶

۱- (۱۱) -همان منبع،ص ۳۲۷.

۲- (۱۲) -الرعد۱۲/.

۳- (۱۳) -بحار الانوار،ص ۳۲۴.

که دانای آشکار و نهان است،علت گماشتن فرشتگان موکل و نوشتن اعمال آن چیست؟و امام صادق-علیه السلام-در پاسخ او گفت:«از آن سبب آن فرشتگان را به این کار گماشت و آنان را گواهان بر بندگان خود قرار داد،تا بندگان با توجه به ملازمت ایشان بیشتر مواظب طاعت خویش باشند،و سخت تر از معصیت و نافرمانی پرهیز کنند،و چه بسیار بنده است که قصد معصیت می کند و چون به یاد خدا بیفتد،از نادانی باز می ایستد و از ارتکاب گناه منصرف می شود،و می گوید:خدایم مرا می بیند،و حافظانم گواهی می دهد؛و خدا به رأفت و لطف خود آنان را بر بندگانش موکل کرده است تا شیاطین مارد را از ایشان دور کنند،و همچنین حشرات زمین و آفات فراوانی را که دیده نمی شوند،تا آن زمان که امر خدای عزّ و جلّ فرا رسد». (۱)

[۱۳]

و مسئولیت در آن هنگام تجلّی پیدا می کند که پروردگار رحمت از بندگان خویش در نعیم جاودانی استقبال می کند.

إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیمٍ

-هر آینه نیکان در ناز و نعمت اند.» [۱۴-۱۵]

اما کسانی که پرده فضیلت را پاره کردند،و در کارهای زشت غوطه ور شدند،به آتش در خواهند آمد.

وَ إِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِی جَحِیمٍ

-و بدان فردا در آتش اند.» آیا امروز در آتشند یا فردا؟در آن هنگام که می میرند یا در آن هنگام که ساعت قیامت فرا می رسد؟آری،امروز در آتش اند،مگر پروردگار ما نگفته است: وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکٰافِرِینَ ؟ولی امروز این آتش بر ایشان پوشیده است،و فردا که می میرند،پس از حشر خود را در وسط آتش می بینند و مستقیما در آن داخل می شوند،بدان سبب که آنچه سبب پوشیده ماندن آتش در برابر ایشان است،طبیعت دنیا است که جایگاه امتحان و آزمایش است،و چون به سرای جزا و کیفر منتقل شوند،دیگر چه چیز می تواند تنهای نرم ایشان را از آتش سوزنده پنهان

۱- ۱۴) -همان منبع،ص ۳۲۳.

نگـاه دارد؟ یَصْلَوْنَها یَوْمَ الـدِّینِ -روز جزا به آن در خواهنـد آمـد.» بـدان روی که این روز عملا روز جزای بزرگ است،پس جحیم ایشان را می سوزاند و زبانه های آتش پوستهای ایشان را در میان می گیرد.

بعضـی گفته انـد:معنی آیه این است که فـاجران در روز جزا وارد جحیم می شونـد،و این واقعیت چنـان به صورت قـاطع گفته شده که تو گویی هم در این جهان چنین می شود،بدان سبب که وعید و تهدید از سلطان مقدری است که بر هیچ چیز ناتوان نیست،و هیچ کس او را از آنچه می خواهد بکند نمی تواند باز دارد.

[۱۶]

و احدی از آنان نمی تواند از جحیم بیرون رود و حتی یک ساعت از آن غایب شود.

وَ مٰا هُمْ عَنْهٰا بِغٰائِبِینَ

-و از آن نمی تواننـد غایب شوند.» بعضـی گفته اند:آیه دلیل بر جاودانه ماندن ایشان در دوزخ است،و در این صورت فجّار به معنی معاندان یعنی رویگردانان از حق با وجود شناختن آن خواهد شد، /۱۷ در صورتی که آیه بر این امر صراحت ندارد،بلکه دال بر آن است که در هنگام دخول در دوزخ و مدتی که در آن باقی می مانند از آن غایب نمی شوند،و خدا دانا است.

رازی از امام جعفر صادق-علیه السلام-چنین روایت کرده است که:

«نعیم معرفت و مشاهده است،و جحیم تاریکیهای شهوتها» (۱) و این با تفسیر اول منطبق است.

[۱۷]

تواناییهای علمی ما چنـدان نیست که بتوانیم بر حوادث آن روز هولناک احاطه پیدا کنیم،بدان سبب که روزی است که از هر جهت با روز معمولی تفاوت دارد.

وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا یَوْمُ الدِّینِ

-و تو چه دانی که روز شمار چیست؟!»

ص :۳۹۸

۱- ۱۵) -التفسیر الکبیر،ج ۳۱،ص ۸۵.

روزی هراسناک است که باید بکوشیم و آن را تصور کنیم تا شاید از اهوال و گرفتاریهای آن خود را رهایی بخشیم،و در آن هنگام خواهیم فهمید که رستگاران آن کسان اند که دلهای خود را از شهوتهای دنیا دور نگاه داشته و شبانه روز خود را مصروف به آن داشته اند که در آن روز آسوده باشند.

[۱۸]

گاه علم به چیزی از آن روی بر ما پوشیده می ماند که چندان آشکار نیست،یا ما به آن توجهی نداریم،در صورتی که ناآگاهی ما از علم آخرت را سببی دیگر است،و آن برتری تراز آن از تراز دریافت ما است،و شاید مراد از این گفته خداوند متعال همان بوده باشد که گفت:

ثُمَّ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا یَوْمُ الدِّینِ

-پس تو چه دانی که روز شمار چیست؟» تو از آن روز چه خبر داری که آسمانها از آن در هراسند،و کوه ها از آن می ترسند،و زمین از بیم آن فریاد می کشد،و حتی فرشتگان از آن بیم دارند،و پیامبران و صدیقان بر حذر!آیا شایسته نیست که از آن بترسیم؟ [۱۹]

در آن روز انسان تنها در برابر پروردگار آسمانها و زمین می ایستد،و ۱۷/ هیچ کس را قدرت آن نیست که از او دفاع کند یا،جز به اذن خدا،به شفاعت از او بپردازد.

یَوْمَ لاٰ تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً

-روزی است که از دست هیچ کس برای کس دیگر کاری بر نمی آید.» بلکه انسان خود مسئول عمل خویش است.

وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ

-و همه کار در آن روز به دست خدا است.» پس در آن روز خدا هیچ کار را بر عهده کسی نمی گذارد،و هیچ کاری به دست احدی از بندگان او نیست،و امر در آشکار و باطن همه به دست او است.

و در آن روز توحید الاهی برای هر انسان آشکار می شود،پس هیچ کس قدرت آن ندارد که در این باره بیندیشد که کسی جز خدا مالک امر او است در صورتی که در دنیا چنین گمانی می رود.

از امام باقر-علیه السلام-روایت شده است که به جابر بن یزید الجعفی

گفت:«کـار در آن روز در دست خـدا است و همه امر مخصوص او است.ای جـابر!چون قیامت شود،همه فرمانروایان نابود می شوند و هیچ فرمانروایی جز خدا باقی نمی ماند». (۱)

ص: ۴۰۰

۱- ۱۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۲۷.

سوره مطفّفین

اشاره

ص :۴۰۱

سوره مطفّفین

فضیلت سوره:

از امام صادق-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«هر کس در نمازهای واجب خود وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ را بخواند،خدا او را در قیامت از آتش ایمنی می بخشد،و آن را نمی بیند،و آتش نیز او را نمی بیند،و بر پل جهنم نمی گذرد،و روز قیامت حساب پس نمی دهد».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵ ص ۵۲۷ /۱۷

زمینه کلّی سوره

در آن هنگام که صورتها و اهوال قیامت و میزان حق و حساب دقیق و جزای عادلانه و عظیم آن تجسم پیدا می کند،همه این صورتها و منظره ها در قلب انسان نیز حاضر می شود و در این هنگام شخص آن مسئولیت را که چنان بر زندگی او احاطه دارد که دستبند بر مچ دست،احساس می کند،و این احساس در نزد او با گرفتن داد مردمان از خودش متجلی می شود،و حق عنوان میزان مستقیمی میان او و ایشان پیدا می کند،و دیگر از خودخواهی حرص و دیگر زشتیها و از جمله کم فروشی

ص :۴۰۳

اثری بر جای نمی ماند.

چنان می نماید که همین امر چارچوب این سوره را تشکیل می دهد که در آن کم فروشان خود را با بلایی در روز رستاخیز مواجه می بینند که هرگز آن را تصور نمی کردند،و آن روزی است که مردمان برای رو به رو شدن با پروردگار خود از گورها بر می خیزند،و اگر این را می دانستند و آگاه بودند که حسابهای ایشان در کتاب و نامه ای به ثبت رسیده است،از کم فروشی خودداری می کردند،ولی چنین نمی کنند.

سوره المطفّفین

[سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۱۷]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (١) اَلَّذِينَ إِذَا اِكْتٰالُوا عَلَى اَلنّٰاسِ يَسْتَوْفُونَ (٢) وَ إِذٰا كٰالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (٣) أَ لاٰ يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ اَلنّٰاسُ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۶) كَلاّٰ إِنَّ كِتٰابَ اَلْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّينٍ (٧) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا سِجِّينٌ (٨) كِتٰابٌ مَرْقُومٌ (٩) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (١٠) اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ اَلدِّينِ (١١) وَ مٰا يُكَذِّبُ بِهِ إِلاّٰ كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (١٢) إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (١٣) كَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (١۴) كَلاّٰ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (١۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصٰالُوا اَلْجَحِيمِ (١۶) ثُمَّ يُقٰالُ هٰذَا اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (١٧)

ص: ۴۰۴

وای بر کم فروشان

اشاره

شرح آیات:

[۱]

آیا من مؤمنم؟آری.آیا نماز نمی خوانم و روزه نمی دارم و اموال خود را در راه خدا انفاق نمی کنم؟چنین نیست...این تنها کافی نیست،پس باید از خود گول زدن پرهیز کنیم؛مگر چنین نیست که همه مردم،حتی گردن کشترین طاغیان و تبهکاران خود را پاک و پاکیزه می پندارند؟!پس میزان و مقیاس چیست؟میزان قرآن است،و امام جعفر صادق-علیه السلام-به جابر بن یزید الجعفی چنین گفت:«و بدان که تو از دوستان و اولیای ما نیستی مگر این که:اگر همه اهل شهر تو با یکدیگر جمع شوند و بگویند که تو مرد بدی هستی،این سخن مایه اندوه تو نشود،و اگر بگویند که تو مرد شایسته و نیکی،این سخن مایه شادی تو نشود،پس خود را بر کتاب خدا عرضه کن،و اگر دیدی که رهرو راه اویی،و با زهدی که او خواسته زاهدی،و به آنچه او میل دارد مایلی،و از آنچه او بیم داده است بیمناکی، استوار و شادمان باش و بدان که آنچه در حق تو گفته اند به تو آسیبی نمی رساند،و اگر خود را مباین با قرآن یافتی،چه چیز می تواند تو را بفریبد». (۱) و اینک قرآن یکی از میزانهای حق را برای ما تعریف می کند که به وسیله آن می توانیم خود را بشناسیم:

و آن انصاف است. /۱۷ چگونه؟کسی ممکن است پیش خود چنان تصور کند که حق با او است و بر این اساس با مردم معامله کند،و لذا نادرستی و دزدی کند و بر حقوق دیگران مستولی شود؛و نشانه این گروه از مردم آن است که چون بخواهند

۱- ۱) -تحف العقول،ص ۲۰۶.

حقی از خود را از دیگران بازستانند،آن را تمام می گیرند،و چون از ایشان خواسته شود که حقوق دیگران را تمام به ایشان بدهند،از آن استنکاف ورزند و حق دیگران را کمتر از آنچه بایسته است بدهند،و در همه امور و شؤون زندگی به همین گونه عمل کنند.وای بر اینان که از انصاف به دورند.

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ

-وای بر کم فروشان.» گفتند:ویل به معنی شر و اندوه و عذاب یا هلاک است،و معنی لعنت دارد،و مطفف از ماده طف به معنی کنار چیز است،و تطفیف به معنی کاستن از اطراف چیزی است.

[۲]

این مطففان کیان اند؟نمونه بارزی از ایشان آن کسانند که در کیل کردن و وزن کردن چیزی برای دادن به دیگران از آن می کاهند،ولی چون بخواهند حق خود را از دیگری بگیرند آن را تمام می گیرند.

اَلَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النّاسِ يَسْتَوْفُونَ

-کسانی که چون از دیگران پیمانه بستانند،به پری می ستانند.» گفتند:«علی»در این جا به معنی«ل برای»است،و به نظر من در این جا هم سایه کلی خود را دارد که حکایت از زیان می کند،چه تمام گرفتن به زیان مردم تمام می شود.

و بعضی گفتند که:آن به معنی چون آنچه را می پیمایند که بر عهده مردم است می باشد.

[۳]

و چون برای دادن به دیگران پیمانه می کنند،کمتر از حق به ایشان می دهند.

وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

-و آن گاه که برای مردمان پیمانه می کنند یا وزن می کنند،از آن می کاهند و به دیگران زیان می رسانند.» گفتند:معنی آن کالوا لهم یا وزنوا لهم است،و لام آن حذف شده است، /۱۷ و به این گفته شاعر استناد کردند که:

و لقد جنيتك أكما و عساقلا

و لقد نهيتك عن بنات الأوبر

که در آن جنیتک به جای جنیت لک به کار رفته است،و به نظر من حذف لام در این جا از بدایع بلاغت قرآن است،چرا که لام خبر از سود و فایده می دهد،در صورتی که کاستن از پیمانه یا وزن برای کسی که از پیمانه یا وزن او چیزی کاسته می شود،علاوه بر سودی نداشتن مایه زیان است.

کم فروشی در مکیال و میزان-بنا بر تواریخ-در یثرب پیش از هجرت پیامبر اسلام-صلّی اللّه علیه و آله-به آن شهر رایج بود،و این سوره اولین سوره ای است که در مدینه بر قلب پیامبر(ص)نازل شد،و سخت در مردم آن شهر مؤثر افتاد و از این عادت زشت دست کشیدند و از بهترین مردمان در مکیال شدند،بنا بر روایت ابن عباس که گفته است:چون این سوره نازل شد به آنچه می کردند پایان دادند و از آن زمان تا کنون بهترین مردم برای درست پیمودن پیمانه به شمار می روند.

رسالتهای الاهی با همه اشکال فساد اقتصادی مبارزه می کردند،و کم فروشی یکی از بدترین گونه های این فساد به شمار می رود.

و پروردگار ما از شعیب-علیه السلام-گفته او را بدین گونه حکایت می کند: أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لاٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ .» (1) ولی آیا فساد اقتصادی اختصاص به کم فروشی وزنی یا پیمانه ای دارد،یا آن که این دو مثالهایی برای چیزی است که عامتر و فراگیرتر از آن دو است؟ نیرنگ و احتکار و بهره کشی از کار ناتوانان و استثمار ثروتهای گوناگون سرزمینهای مختلف و به زور اموال مردم را گرفتن و روشهای دیگر کسب نامشروع،همه /۱۷ از انواع تبهکاریهای اقتصادی است.

سپس کم فروشی در وزن کردنیها تنها به ناحیه اقتصادی اختصاص ندارد، بلکه جنبه های سیاسی و اجتماعی را نیز شامل می شود،پس روا نیست که از مردمان خواستار حق کامل خود باشی،و چون آنان حقوق خود را از تو بخواهند از

۱- ۲) -الشعراء۱۸۲/.

اندازه آن بکاهی.در حدیث از امام صادق-علیه السلام-آمده است که:

«خواستار انصاف از برادران شدن از انصاف نیست» (۱) و ناگزیر می بایستی با مردمان چنان معامله کنیم که خواستار معامله کردن آنان با ما به همان گونه هستیم.

بهترین میزان عدالت آن است که پیوسته خود را به جای دیگران قرار دهی و از خود بپرسی-اگر در جای ایشان می بودم،چه انتظاری از ایشان می داشتم،آنان نیز چنین انتظاری دارند و بر من واجب است که حق آنان را تمام بدهم.

نصوص دینی چنین است و اکنون به بعضی از آنها گوش می دهیم:

۱-از ابو عبد اللّٰه-علیه السلام-روایت است که گفت«برای مردم چیزی را دوست بدارید که برای خود دوست می دارید».

۲-از امام صادق-علیه السلام-روایت است که گفت:«رسول اللّٰه -صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم-گفت:عادلترین مردم آن کس است که برای مردمان همان چیز را بخواهد که برای خود خواستار است،و چیزی را ناپسند دارد که برای خود آن را ناپسندیده می داند».

۳-از امیر المؤمنین-علیه السلام-در نامه اش به محمد بن ابی بکر:

«برای همه رعایای خود آن را دوست بدار که برای خود و خاندان خود دوست می داری،و آن چیز را نپسند که برای خود و خانواده ات نمی پسندی،که این برای حجت بایسته تر و برای رعیت شایسته تر است».

۴-از ابو عبد اللّٰه-علیه السلام-است که گفت:«هیچ بنده ای در صمیم جان خود توبه نکرده و پاک نشد،و حق را از آن داد،و حق را برای آن گرفت،مگر این که دو خصلت به او عطا شده باشد:رزقی از جانب خدا که برای او کافی باشد، /۱۷ و خرسندی خدا از وی که سبب نجات او شود».

۵-در نهج البلاغه در وصیت امیر المؤمنین به پسرش حسن-علیهما السلام-آمده است:«پسرکم!خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار،پس

۱- ۳) -بحار الانوار،ج ۷۵،ص ۲۷.

آنچه برای خود دوست می داری برای جز خود دوست بدار،و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار.و ستم مکن چنان که دوست نداری بر تو ستم رود،و نیکی کن چنان که دوست می داری به تو نیکی کنند.و آنچه از جز خود زشت می داری، برای خود زشت بدان،و از مردم برای خود آن را بپسند که از خود می پسندی در حق آنان؛و مگوی-به دیگران-آنچه خوش نداری شنیدن آن را،و مگو آنچه را که ندانی،هر چند اندک بود آنچه می دانی،و مگو آنچه را که دوست نداری به تو گویند». (۱)

سخن را به حدیثی مأثور از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-پایان می دهیم که گفت:«پنج چیز در برابر پنج چیز:مردم هیچ قومی پیمان خود را نقض نکردند مگر این که خدا دشمن را بر ایشان مسلط کرد،و جز به آنچه خدا فرو فرستاده حکم نکردند مگر این که فقر در میان ایشان شایع شد،و کارهای بد و ناروا در میان ایشان ظاهر نشد مگر آن که به طاعون گرفتار شدند،و از پیمانه نکاستند مگر این که از رویش گیاهان محروم و به قحطی گرفتار شدند،و از دادن زکات خودداری نکردند مگر این که خدا از باران محرومشان ساخت». (۲)

[۴]

چه کس کم فروشی می کند؟آن کس که به قیامت،یعنی روزی که در آن برای پس دادن حساب در برابر پروردگار جهانیان می ایستد،باور ندارد،چه اگر کسی تنها گمانی به آمدن چنین روزی داشت،از حق خود تجاوز نمی کرد و به غصب حقوق دیگران نمی پرداخت.

أَ لاٰ یَظُنُّ أُولٰئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ

-آیا آنان گمان نمی کنند که ایشان روز رستاخیزی دارند؟» بعضی گفته اند که:ظن در این جا به معنی معروف خود گمان و ضد یقین است،بدان سبب که گمان تنها به بعث و رستاخیز برای شخص عاقل کفایت

۱- ۴) -نهج البلاغه،نامه ۳۱.

۲- ۵) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۵۳،و دیگر تفسیرهای معروف.

می کنـد تا از آن روز بترسـد،مگر خود چنان نیستی که اگر گمان خطر در راهی برود از آن نمی گذری،و چیزی را که گمان زهرنـاك بودن در آن می بری نمی خوری و نمی نوشـی،و از کـاری که احتمـال هلاکت در آن می رود پرهیز می کنی؟ ۱۷/ بعضـی دیگر گفته انـد که:ظن در این جا به معنی یقین است،چرا که اصل معنی ظن چیزی است که در ذهن آدمی از مشاهـده حوادث خارجی پدید می آید،که اگر کامل باشد موجب یقین است،و گرنه موجب گمان خواهد بود،و از همین روی از یقین نیز با ظن و گمان تعبیر می کنند.

به حـدیثی مـأثور از امام امیر المؤمنین-علیه السـلام-استشـهاد می کننـد که در تفسـیر این آیه گفت:«یعنی آیا یقین ندارنـد که مبعوث و برانگیخته خواهند شد». (۱)

نیز همو-علیه السـلام-در نصّی دیگر چنین گفته است:«ظن بر دو گونه است:ظن شـک و ظن یقین،پس آنچه دربـاره امر معـاد باشد ظن یقینی است،و آنچه درباره دنیا باشد مبتنی بر شک است». (۲)

شاید امام اشاره به حقیقتی کرده باشد که امام رضا-علیه السـلام-آن را به صورتی دیگر چنین گفته است:«خدا یقینی که شک در آن نباشد،شبیه تر به شکی که یقین در آن نباشد،یعنی مرگ،نیافریده است». (۳)

همـه حقـایق بر آن گـواهی می دهـد کـه انسـان مردنی است،ولی او خـود آن را تصـور نمی کنـد؛برای چه؟برای آن که چنین تصوری بر او واجب می سازد که از بسـیار چیزها بپرهیزد و بترسد،و او که این را نمی خواهد،به حالت سرگشتگی و تحیر میان شواهـد علمی بر حقیقـت داشـتن مرگ،و هواهـای نفسـانی خـودش کـه ایـن حقیقـت را از وی پنهـان نگـاه می دارد،بـاقی می ماند،درست همانند کسی که در نبردی گرفتار شکست شده،و مدتی میان پذیرفتن آن شکست بنا بر معلومات درست

ص: ۴۱۰

۱- ۶) -تفسیر نمونه از تفسیر البرهان،ج ۴،ص ۴۳۸.
۲- ۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۲۸.
۳- ۸) -الفرقان،به نقل از الخصال صدوق(ره).

یا رد کردن آن بر اثر هوای نفس و غرور،به حال تردید باقی می ماند.

چنان می نماید که ایمان به آخرت نیز تصادفی با هواهای نفسانی و شهوات دارد،و از آن روی تبدیل به ظن و گمان می شود که تصدیق کردن آن دشوار است، نه از آن سبب که شواهد آن کافی نیست،و خدا دانا است.

پیش از این بارها یادآور شدیم که ظن-چنان که به نظر می رسد-عبارت از تصور است،و آیه: قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاَقُوا اللّهِ کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ (۱) و آیه اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاَقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ رَاجِعُونَ ، (۲) را به همین گونه تفسیر کردیم.

تصور بعث و قیام پس از آن در برابر پروردگار جهانیان برای رسیدگی به حساب،برای جلوگیری انسان از انجام دادن هر کار بد کفایت می کند،و شاید گفته امام امیر المؤمنین-علیه السلام-در تفسیر ایمان حکایت از همین امر می کند که در پاسخ پرسنده ای گفت:«ایمان بر چهار پایه استوار است:پس آن که مشتاق بهشت بود،شهوتها را از دل زدود،و آن که از دوزخ ترسید،از آنچه حرام است دوری گزید». (۳)

[۵]

سه حقیقت پیوسته به یکدیگر است که چون در برابر چشم شخص عاصی و گناهکار تجسم پیدا کند،از گناه باز می ایستد و پرهیزگار می شود:بعث و ساعت و قیامت.زندگی انسان همچون طوماری است که روز به روز پیچیده می شود و به قلم طبیعت آنچه می کند بر آن نقش می بندد،و چون این طومار باز شود همه کرده های او را خودش و دیگران می بینند،و چه مایه رسوایی و فضیحتی در آن روز بعث و حساب است! سپس ساعت است و نشانه های آن در آن روز که زمینها جابه جا می شود، و آسمانها را همچون طومار نوشته ها درهم می پیچند،و چه زیان بزرگی است در آن

۱- ۹) -البقره۲۴۹/.

۲- ۱۰) -البقره۴۶/.

۳- ۱۱) -نهج البلاغه،کلمات قصار ۳۱.

روز هولنـاك براى آن كس كـه در زنـدگى دنيـا فكرى براى آن نكرده باشـد! امـا بر پـا خاسـتن مردمـان در برابر پروردگـار جهانيان،سـخت هراسـناك است،و انديشه را قدرت تصور آن لحظه نيست كه اين آفريده متناهى در ضعف و مسكنت در برابر جبار آسـمانها و زمين ايستاده است؛آيا اين را نخوانده اى كه اسرافيل،بزرگترين فرشتگان،چندان در برابر هيبت پروردگار خرد و ضـعيف مى شود كه به كوچكى گنجشـكى مى رسـد-چنان كه در آيه ۲۳ از سوره التكوير ذكر آن گـذشت-پس من بنـده مسكين مستكين ضعيف حقير در برابر پروردگار صاحب همه قدرت و عظمت چه مى توانم باشم؟! /۱۷ قرآن بدين گونه ما را به اين حقايق آشنا مى كند و پس از گفتن اين كه:

أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ

ما را به ياد ساعت مى اندازد و مى گويد:

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

-براى روزى بزرگ.» آثـار او در آسـمانها و زميـن چنـدان بزرگ است كه اينهـا از آن عظمت بيمنـاك شدنـد،و اگر پرهيز از اهوال آن روز با عمل نيك فراهم نيايد،با چه چيز مى توان به امن و امان رسيد،آن هم در روزى كه آسمانها مى شكافد و كوه ها به صورت سراب در مى آيد،و زمين متزلزل و لرزان مى شود؟! [۶]

بزرگترين اين اهوال قيام مردمان در برابر پروردگار جهان است...

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

-آن روز كه مردمان براى پروردگار جهانيان بر سر پا مى ايستند.» قلب بشرى،در آن هنگام كه پروردگار اندكى از نور عطف و مهربانى خود بر آن مى تاباند،نزديك است كه شكافته شود،و اينك بايد تصور كرد كه چگونه چنين قلبى مى تواند در برابر كيفر و زجر خداوندى مقاومت كند؟! در حديث مأثور از پيامبر-صلى اللّٰه عليه و آله-آمده است كه:«در روزى به اندازه پنجاه هزار سال،بعضـى را عرق چكيده از تنشان تا مچ پا مى رسد،و بعضـى را تا زانو،و بعضـى را تا تهيگاه،و بعضى را تا سينه،و بعضى را تا گوشها و

کسانی را چندان فرا می گیرد که در آن همچون قورباغه پنهان می مانند». (۱)

ولی مؤمنان از سختیها و هراسهای قیامت در امان اند،و در حدیث مأثور از پیامبر اکرم-صلّی اللّه علیه و آله و سلم-آمده است:«کار بر مؤمن چندان سبک می شود که سبکتر از نماز روزانه دنیا به نظر می رسد». (۲)

آخرین سخن:مؤمن در دنیا به قیامی بر می خیزد که به قیام وی در آخرت مدد می رساند،مگر خداوند سبحانه و تعالی در آیاتش به این قیام فرمان نداده است:

وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِينَ... ، (۳) و أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ . (۴)

[۷]

ولی آن تبهکاران گمان نداشتند که ناگهان به آن خواهند رسید،و به همین سبب کتاب و نامه ایشان در زندانی چنان محفوظ است که امکان تغییر دادن آن وجود ندارد،و آن نامه ای است که هیچ ابهام و تزویری در آن دیده نمی شود.

كَلاّٰ

چنان می نماید که معنی كَلاّٰ در اصل نفی مؤکد است و چنان است که گویی می گوید:هرگز نه،ولی در این سیاق معنی منع و زجر می دهد و حقایق یاد شده پیش از آن را تأکید می کند،و چنان است که تکذیب آنها را در معرض نفی قرار می دهد،و به همین جهت بعضی گفته اند که كَلاّٰ در این جا به معنی حقا است،و از ابن عباس معنی آن چنین آمده است:چرا باور نمی کنید.

إِنَّ كِتٰابَ الْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّينٍ

-نامه فاجران در زندان است.» سجّین چیست؟ظاهرا مبالغه ای در سجن به معنی زندان است،یعنی در جایی قرار دارد که دست دزدی و تزویر به آن نمی رسد.پس کتاب چیست؟با وجود این که کتابهای فراوانی وجود دارد که در آنها اعمال بندگان ثبت می شود،و زمین می نویسد،و آسمانها تصویربرداری می کنند،و اشیاء طبیعی آثار عمل را

۱- ۱۲) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۵۵.

۲- ۱۳) -همان جا.

۳- ۱۴) -البقره۲۳۹/.

۴- ۱۵) -سبأ۴۵/.

محفوظ نگاه می دارند،و حتی اندامهای بدن گواهی می دهد،ظاهرا باید کتاب به معنی چیزی باشد که گفتار و کردار هر کس بر آن نگاشته و ضبط می شود،و حتی نیات وی در آن انعکاس پیدا می کند،و خدا در این باره چنین گفته است: مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ . (۱)

سپس طومار این کتاب پیچیده می شود و در خزانه محکمی که همان سجین است محفوظ می ماند؛آیا این خزانه در کجا قرار دارد؟ /۱۷ نصّ آینده محل آن را نشان می دهد:

از پیامبر-صلی اللّه علیه و آله-روایت شده است که گفت:«فرشته ای عمل بنده را بالا می برد و از آنچه در میان دستهای خود دارد شادمان است،تا به وعده گاهی که خدا برای او توصیف کرده است می رسد و عمل را در آن جا قرار می دهد،و جبار از بالا به او ندا می کند که:آنچه را که با تو است در سجین بیفکن، و سجین در زمین هفتم است،پس فرشته می گوید که جز حق را به سوی تو برنیاورم، و خطاب می رسد که:راست می گویی،آنچه را که با خودداری در سجین بیفکن». (۲) و از امام باقر(ع)روایت شده است که گفت:«سجین زمین است،و علیّین آسمان چهارم». (۳)

بعضی گفته اند:سجّین خرسنگی در زمین هفتم است،و ابو هریره از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-روایت کرده است که گفت:«سجّین چاهی در دوزخ است و دهان گشاده»،و عکرمه گفت:سجّین زیان و گمراهی است، چنان که در حق کسی که قدر و منزلت او سقوط کرده است می گویند که به حضیض و جای پست لغزید.

به نظر من،چنان که گذشت،اصل آن سجن است و دیگر تفسیرها برای معین کردن جایگاه و دیگر خصوصیات آن است،و به همین سبب ابو عبیده و

ص: ۴۱۴

۱- ۱۶) -ق۱۸/.

۲- ۱۷) -الفرقان از الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۲۵.

۳- ۱۸) -تفسیر نمونه از نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۳۰.

دیگران در تفسیر آیه گفته اند:در زندان و تنگی سخت،و آن مشتق فعّیل از سجن است،همچون آن که گفته می شود فسّیق و شرّیب.

[۸]

فرض دیگری نیز وجود دارد:این که سجین نامی برای آن سجلاّت و پرونده ها باشد که نامه ها را در آنها نگاهداری می کنند،و این که معنی کتاب در این جا نوشته های حاکی از اعمال اشخاص باشد،و بنا بر این معنی چنین می شود:

اعمال فاجران نوشته شده در سجین است و آن کتابی مرقوم است،و سیاق آینده آن را تأیید می کند:

وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا سِجِّینٌ

-و چه دانی که آن سجین چیست.» /۱۷ این کلمه برای حکایت کردن از عظمت آن کتاب آمده است،بنا بر این معنی.آری،کتابی که هیچ عمل کوچك و بزرگ بنده نیست مگر این که در آن به ثبت رسیده باشد،کتابی که حتی نفس کشیدن و وسوسه دلها و نیت فعلها در آن به ثبت رسیده است،کتابی که شامل همه کارهای اهل فجور است در هر جا که بوده و به هر گونه ای که عمل کرده اند.و آن کتابی بس بزرگ است.

[۹]

کِتٰابٌ مَرْقُومٌ -نوشته ای رقم زده شده.» بنا بر این تفسیر آیه پیشین چنین می شود:یعنی سجّین کتابی نگاشته است،چنان که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفت: إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ* وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا لَیْلَةُ الْقَدْرِ* لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ و مرقوم به معنی آشکار و واضح است،بدان سبب که اصل معنی رقم درشت نوشتن است،و به قولی معنی آن مختوم یعنی مهر خورده است،و به قولی:همچون رقم و آرایش در جامه است که فراموش و محو نمی شود،و همه این تفسیرها قائم بر این اساس است که سجین نام کتاب نگاشته شده و مسجّل باشد،و مؤید آن است این که بعضی گفته اند که:اصل سجّین سجّیل است.

اما در جز این فرض تفسیر آیه چنین خواهد بود:کتابی که در سجین است، کتابی مرقوم است و در خطهای آن اشتباهی پیش نمی آید،زیرا که کتاب و نوشته ای واضح و آشکار است،و خدا دانا است.

شایسته است که گفتار خود را درباره سجین با حدیثی پایان بخشیم که عبرت و اندرزی در آن است و از امام صادق-علیه السلام-درباره معنی سجّین و اعمال و اشخاصی که به آن توجه دارند روایت شده است که گفت:«عیسی بن مریم بر روستایی گذشت که مردم آن مرده بودند،و نیز پرندگان و چارپایان آن،پس گفت:آنان جز به خشم خدا نمرده اند،چه اگر جدا جدا از دنیا رفته بودند آنان را به خاک می سپردند؛پس حواریّون گفتند:ای روح خدا و کلمه خدا!از خدا بخواه که آنان را زنده کند تا ما را از آن آگاه کنند که چه اعمالی را مرتکب شده بودند تا ما از آن کارها پرهیز کنیم،پس عیسی از پروردگارش چنین خواست و به او ندا رسید که آنان را بخوان؛پس عیسی شب هنگام بر بالای پشته ای از خاک قرار گرفت و گفت:ای مردم این دهکده!و از میان آنان کسی به او پاسخ داد:لبیک یا روح اللّه و کلمته،پس عیسی گفت:وای بر شما،اعمالتان چگونه بوده است؟ /۱۷ گفت:پرستش طاغوت،و دوستی دنیا،با ترسی اندک،و آرزویی دراز،و غفلت در لهو و لعب؛عیسی گفت:دوستی شما نسبت به دنیا چگونه بود؟گفت:

همچون دوستی کودک نسبت به مادرش که چون بر ما نزدیک می شد خوشحال و شادمان می شدیم،و چون به ما پشت می کرد می گریستیم و اندوهناک می بودیم؛ عیسی گفت:عبادت شما نسبت به طاغوت چگونه بود؟گفت:فرمانبرداری از اهل معصیت و نافرمانان،گفت:عاقبت کار شما چگونه بود؟گفت:شبی را در کمال عافیت به خواب رفتیم،و بامدادان خود را در هاویه یافتیم،گفت:هاویه چیست؟گفت:سجّین،گفت:سجّین چیست؟گفت:کوه هایی از آتش که در پیرامون ما تا روز قیامت فروزان است». (۱)

[۱۰]

نادان در مقابل این ایستگاه و وضع دشوار تنها به تکذیب آن می پردازد،و چنان گمان دارد که اگر سر خود را در خاک فرو برد دیگران او را نخواهند دید،هرگز چنین نیست!اگر دریچه اطاقت را به روی خورشید ببندی،

ص: ۴۱۶

۱- ۱۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۳۱.

خورشید متلاشی نمی شود،حقیقت مسئولیت نیز چنین است و با انکار و تکذیب تو از میان نمی رود،بلکه هر اندازه شخص نادان برای تکذیب و انکار صدای خود را بلندتر و خودپسندی خود را بیشتر سازد،از تحمّل آن و نزدیک شدن به عذاب آن دورتر می شود،و از آن روی چنین است که تکذیب خود جریمه و گناهی است،به همان گونه که علتی نیز برای گناهان دیگر است،و عاقبت تکذیب در هنگام قیام ساعت معلوم و آشکار می شود.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.» [۱۱]

قرآن بدین گونه در برابر نفس درهای بهانه جویی را می بندد تا مگر شخص از مسئولیت خود آگاه شود و آن را تحمل کند،و بزرگترین عذر و بهانه تکذیب و دروغ پنداشتن خبر رسیده حاکی از بدبختی است،و مخصوصا دروغ پنداشتن روز جزا که اساس فکر را ویران می کند.

اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ

-یعنی کسانی که روز جزا را دروغ می شمارند و انکار می کنند.» ویل و لعنت و هلاک به مجرد تکذیب این گونه کسان بهره ایشان می شود، تا چه رسد به دیگر گناهانی که مرتکب شده اند! ۱۷/ [۱۲]

ولی به چه سبب روز جزا را تکذیب می کنند؟آیا به سبب نقص در شواهد آن است؟هرگز...بلکه به سبب قراری است که هم اکنون با خود گذاشته اند،و جرمهایی که پیش از این مرتکب شده بودند،اما قرار ایشان عبارت از ادامه دادن به تجاوز بر حقوق دیگران و مرتکب شدن گناهان.

وَ مٰا يُكَذِّبُ بِهِ إِلاّٰ كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ

-و آن را تکذیب نکند مگر آن که از حد خود تجاوز کند و ناپاک و گناهکار باشد.» آنان فاجرانی هستند که نه حق دیگران را محترم می شمارند و لذا به آن تجاوز می کنند و اموال مردم را به باطل می خورند،و نه مراعات حق خدا را بر خود می کنند و به همین سبب مرتکب گناه می شوند و به کارهای زشت می پردازند.

[۱۳]

تکذیب در زبان این بدگویان مقارن با استهزا و تلاش کردن برای

منحرف ساختن دیگران از آیات خدا می شود،و به همین جهت مشاهده می کنیم که آنان هر کس را که آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند،مرتجع می خوانند و چنان گمان دارند که اینها چیزی جز خرافات پیشین نیست.

إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا

-چون آیات ما بر او خوانده می شود.» چنان می نماید که تلاوت کنندگان آیات همان دعوت کنندگان به خدایند که آیات آنان مردمان را به خدا و رسالتها و شرایع او رهبری می کند،ولی آنان مستقیما منکر آنها می شوند بدون آن که اندکی در این باره بیندیشند،و این همه از ترس آن است که مبادا در تحت تأثیر آیات قرار گیرند و نعیم زوال پذیر و نیز پایگاه متکی بر گناه و تجاوز ایشان از چنگشان بیرون رود.

قٰالَ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

-می گوید که اینها افسانه های پیشینیان است.» شاید مرادشان از این سخن بیان این مطلب باشد که در آینده از آنها متأثر نخواهند شد،به همان گونه که پیش از این نیز سودی از آنها نبردند،زیرا که تنها تکرار دعوتهای گذشته است.و این آیه همانند گفتار ایشان در آیه دیگر است که به این صورت بیان شده است: وَ قٰالُوا أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهٰا فَهِيَ تُمْلىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً . (۱)

[۱۴]

چرا بعضی از مردم در برابر آیات بینات خدا چنین ایستار انکار و عناد را انتخاب می کنند؛آیا خودهاشان را دوست نمی دارند،و مگر عقل فرمان نمی دهد که باید به هشدار گوش فرا داد از آن جهت که امکان دارد راست باشد و از خطری بزرگ شخص را برهاند؟و قرآن به این پرسش چنین پاسخ می دهد که:گناه دارای تأثیری بد بر روی قلب است،و هر چه گناهان متراکم تر باشد،آثار آنها نیز متراکم تر خواهد شد.

كَلاّٰ

-هرگز.» اینها افسانه های پیشینیان نیست،بلکه حقایقی از جانب خدا است.

۱- ۲۰) -الفرقان۵/.

بَلْ رانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ

-بلکه زنگ و بار آنچه می کنند و به دست می آورند،بر دلهای ایشان نشسته است.» گفتند:«ران»به معنی غالب شده است،و گواه آن را به کار رفتن مفردات آن آوردند،همچون«رانت به الخمره»یعنی شراب بر او غالب شد،و«ران علیهم النعاس»یعنی بر ایشان چرت مسلّط شد،ولی-به نظر من-اصل در «رین»همان زنگ و زنگ زدگی است که همچون پوشش نازکی بر آهن و چیزهایی دیگر مشاهده می شود و دلیل بر فساد آن است،و فرق آن با زنگ واقعی (صدا)در آن که زنگ در یک بخش از جسم پدید می آید،و چون همه آن را فرا گیرد «رین»خوانده می شود،و به همین جهت بعضی گفته اند که:رین عبارت از آن است که قلب از گناهان سیاه شود،و از ابن عباس روایت شده است که: رانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ یعنی دلهاشان را پوشاند.

ولی چگونه گناه قلب را می پوشاند؟در قلب نیروهایی وجود دارد که با آن مبارزه می کنند،و اراده انسان برتر از آنها است،پس چون آدمی به نیروی شهوتها تسلیم شود،اراده او رو به ضعف می رود،و نور عقلش کسوف پیدا می کند،و چنین است تا آن گاه که خردش از کار بیفتد،و اراده اش از میان برود،و خود را کاملا به شهوات خویش تسلیم کند؛و از سوی دیگر،در آن هنگام که شخص جرم یا گناهی را مرتکب می شود،با خوب شمردن آن به سرزنش ضمیر خویش می پردازد، و پیوسته این کار را می کند تا به خوبی آن جرم و گناه معتقد می شود و بلکه آن را فرهنگ و ادبی تکامل یافته در نظر می گیرد و از شناختن حقیقت کاملا دور می شود، و از جهت سوم،نیکی /۱۷ عادت است و بدی عادت،و آن کس که خود را بر شر عادت دهد،همه رفتارها و تصرفات خویش را با آن عادت سازگار می کند،و به صورت کرم ابریشمی در می آید که در اطراف خویش چیزی را می تند که سرانجام او را خواهد کشت...آیا کسی را دیده ای که،از راه دزدی یا تزویر یا کم فروشی یا همکاری با ستمگران یا جاسوسی برای گردنکشان و بیگانگان،مال حرامی به دست می آورد و با آن زندگی می کند،و آیا دیده ای که چنین کسی بتواند از این کار

که نفس خویش را با آن سازگار کرده و روزی روزانه خود را از آن فراهم می آورد، دست بردارد؟! بنا بر این بر انسان رشید و راه یافته واجب است که از نخستین گام از پیروی شیطان سرباز زند،و حتی اولین گناه را مرتکب نشود،و چون شیطانی او را فریب داد و از دینش بیرون برد و گناهی را مرتکب شد،هر چه زودتر توبه کند و دیگر در راه گناه گام برندارد؛گناه پس از گناه قلب را تباه می سازد و آدمی را از توفیق توبه کردن دور می کند.

از امام باقر-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«هیچ چیز برای قلب تباه کننده تر از خطیئه و گناه نیست.قلب با این گناه به مبارزه بر می خیزد تا بر آن پیروز شود و آن را زیر و زبر کند»؛و رسول اللّه-صلی اللّه علیه و آله-گفت:

«چون مؤمنی گناه کند،نقطه سیاهی در قلب او پدید می آید،پس چون توبه کند و از آن گناه دست بردارد و از خدا آمرزش خواهد،قلب او از آن سیاهی پاک می شود، و اگر بر گناه بیفزاید،سیاهی نیز افزایش پیدا می کند،و این همان رین و زنگی است که خدای تعالی در کتابش از آن چنین یاد کرده است: کَلاّ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ . (۱)

از این جا معلوم می شود که توبه و بازگشت به سوی خدا در هر روز و بلکه در هر ساعت لازم است تا اثر گناهانی که پیوسته مرتکب آنها می شویم،پیش از رسوخ کردن در قلب و تباه ساختن آن از میان برود،و پیامبر ما-صلی اللّه علیه و آله-چنین سفارش کرده و گفته است:«با یکدیگر ملاقات کنید و به سخن گفتن و یادآوری بپردازید،که سخن گفتن دلها را جلا می دهد؛دلها همچون شمشیر زنگ می زند، ۱۷/ و این زنگ را سخن گفتن می زداید». (۲)

[۱۵]

این دلهایی که با گناه زنگ می زند،شرف لقای پروردگار خویش را

۱- ۲۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۳۱.

۲- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۲۱.

در روز قیامت به دست نمی آورد،چه این گناهان به صورت پرده های ستبری در می آید که از رسیدن انوار درخشان خدا جلوگیری می کند.

□
کَلاّ

-هرگز.» پس همگان می بایستی از تسلیم شدن به گناهان و ارتکاب پیاپی آنها خودداری ورزند تا چنان شود که دلهاشان را زنگ فرانگیرد،و به چنین عاقبت بدی نرسند:

إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

-آنان،در آن روز از پروردگار خویش باز پوشیده اند.» گناه آنان را از رحمت و مهر و رعایت خدا محجوب و محروم ساخته،به همان گونه که از نور لقای خدا و مشاهده او با حقیقت ایمان بازداشته است؛مگر بزرگترین نعمت خدا بر مؤمن خرسندی وی از او،و مناجات بنده با خدا و ملاقات کردن قلبش با نور او نیست؟همین است که نعیم دایمی مورد تلاش مؤمن برای دست یافتن به آن است،و بزرگترین جایزه ای است که توقع دریافت آن را از پروردگار خویش دارد.و در حدیث آمده است که:«اهل بهشت در هر شب جمعه عرش خدا را زیارت می کنند،و به نور پروردگارشان می نگرند و در برابر او به سجده می افتند».

امام زین العابدین-علیه السلام-از این ملاقات شوق انگیز و مایه حیرت در میان بنده و پروردگار در مناجاتش بدین گونه یاد می کند:«همتم به سوی تو راه یافت،و رغبتم به جانب تو منحرف شد،پس تو،و نه جز تو،مراد منی،و برای تو،و نه برای دیگری،بیدار می مانم،و لقای تو مایه روشنی چشم من است،و پیوستن به تو منتهای آرزوی جانم؛شوقم به سوی تو است و عشقم همه به دوستی تو؛دوستی تو مایه شیفتگی من و خرسندی تو منتهای اشتیاق من است؛به دیدن تو نیازمندم،و در جوار تو بودن را خواستارم،و نزدیکی تو مایه سوز و گدازم و زایل کننده اندوهم...

تا آن جا که می گوید:ای نعیم و فردوس من،مرا از خود دور مکن،و ای /۱۷ دنیا و

آخرتم.ای ارحم الراحمین». (۱)

از آن جا که لقای خدا بزرگترین نعمت مؤمنان است،محروم ماندن فاجران از آن بزرگترین عذاب برای ایشان به شمار می رود،و ژرفنای این مصیبت و بدبختی را تنها در روز قیامت احساس خواهند کرد،و از همین روست که امام امیر المؤمنین -علیه السلام-از بیم فراق خدا به او پناه می برد و می گوید:«پس چنان گیر ای اله و آقا و مولی و پروردگار من،که من بتوانم بر عذاب تو شکیبا شوم،ولی چگونه در فراق تو صبور باشم،و اگر بتوانم گرمای آتشت را با شکیبایی بپذیرم،چگونه می توانم در برابر ناکامی از نگریستن به کرامت و بخشندگی تو صبور بمانم؟.» (۲) [۱۶]

و عذاب دیگر درآمدن به آتش است،پس حجابی میان ایشان و آن وجود ندارد،و هیچ چیز ایشان را نمی پوشاند،مگر آنان نبودند که در دار دنیا خود را از آن نمی پوشاندند،و از گرمی و سوزندگی آن پرهیز نمی کردند؟!پس هم اکنون ایشانند که به آن داخل می شوند و با آن مستقیما تماس پیدا می کنند.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصٰالُوا الْجَحِيمِ

-پس ایشان به آتش درخواهند آمد.» اما مؤمنان در دنیا خود را به توشه تقوی مجهز کردند و آن در آخرت سبب پوشیده ماندن ایشان از آتش خواهد شد،به همان گونه که خود را در دنیا از گناهان پوشیده نگاه داشتند؛بدان سبب که ایشان دانستند که گناهان از آن دنیا تا این دنیا همراه آنان خواهد ماند،و در این دنیا به آتشی سوزان تبدیل می شود،و به مارها و کژدمها و تاریکیها و دردها،پس از همه اینها گریختند و در اثر تقوی و پرهیزگاری تحصن اختیار کردند.

[۱۷]

اما عذاب شوم ذلیل شدن و تحقیر و اهانت و سرزنش دیدن است، مگر آنان رسالتها را به ریشخند نمی گرفتند و می گفتند:اینها چیزی جز اسطوره های پیشینیان نیست،پس امروز باید همان عذاب روانی را بچشند که خوانندگان به

۱- ۲۳) -صحیفه سجادیه،مناجات المریدین.

۲- ۲۴) -دعای کمیل،مفاتیح الجنان.

سوی خدا را با تکذیب کردن و به استهزا گرفتن ایشان عذاب می دادند.

ثُمَّ یُقٰالُ هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ

-سپس به ایشان گفته می شود که:این است آنچه آن را دروغ می شمردید.» /۱۷

[سوره المطففين (۸۳): آيات ۱۸ تا ۳۶]

اشاره

كَلاّٰ إِنَّ كِتٰابَ اَلْأَبْرٰارِ لَفِی عِلِّیِّینَ (۱۸) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا عِلِّیُّونَ (۱۹) کِتٰابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) یَشْهَدُهُ اَلْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیم
(۲۲) عَلَی اَلْأَرٰائِکِ یَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ اَلنَّعِیم (۲۴) یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُوم (۲۵) خِتٰامُهُ مِسْکٌ وَ فِی ذٰلِکَ
فَلْیَتَنٰافَسِ اَلْمُتَنٰافِسُونَ (۲۶) وَ مِزٰاجُهُ مِنْ تَسْنِیم (۲۷) عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا اَلْمُقَرَّبُونَ (۲۸) إِنَّ اَلَّذِینَ أَجْرَمُوا کٰانُوا مِنَ اَلَّذِینَ آمَنُوا
یَضْحَکُونَ (۲۹) وَ إِذٰا مَرُّوا بِهِمْ یَتَغٰامَزُونَ (۳۰) وَ إِذَا اِنْقَلَبُوا إِلیٰ أَهْلِهِمُ اِنْقَلَبُوا فَکِهِینَ (۳۱) وَ إِذٰا رَأَوْهُمْ قٰالُوا إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ
(۳۲) وَ مٰا أُرْسِلُوا عَلَیْهِمْ حٰافِظِینَ (۳۳) فَالْیَوْمَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مِنَ اَلْکُفّٰارِ یَضْحَکُونَ (۳۴) عَلَی اَلْأَرٰائِکِ یَنْظُرُونَ (۳۵) هَلْ ثُوِّبَ اَلْکُفّٰارُ
مٰا کٰانُوا یَفْعَلُونَ (۳۶)

ص :۴۲۳

آیا کافران پاداش کردار خود را گرفتند

اشاره

شرح آیات:

[۱۸]

نیکوکاران(الأبرار)کیان اند؟آن کسان اند که نیکوکاری رنگ نماینده زندگی ایشان است،و از مقابله کلمه ابرار با کلمه فجّار(بدکاران)معلوم می شود که نیکوکار آن کس است که بر راه خیر و معروف پیش می رود و از آن تجاوز نمی کند،و این که کتاب و نامه این گونه کسان در نزد خدا در مقامی بلند محفوظ است،و آن جایگاهی است که نزدیکان و مقربان در آن جا بر گرد هم جمع می شوند.

کَلاّ

-هرگز.» روز جزا را تکذیب مکن،بلکه در آن بکوش تا از ابرار باشی.

إِنَّ کِتٰابَ الْأَبْرٰارِ

-هر آینه کتاب نیکوکاران.» که نامه اعمال یا خود اعمال ایشان است،در نزد خدا محفوظ است.

لَفِی عِلِّیِّینَ

-در جایگاه برترین.» گفتند که:این کلمه به صورت جمع است و واحد آن به لفظ خود آن به مانند ثلاثون و عشرون وجود ندارد.و بعضی دیگر گفته اند که از علیّ است که وزن فعّیل از علو است،و سپس گفتند که معنی جمع این کلمه علوّ و ارتفاعی پس از ارتفاع دیگر است،و تو گویی که آن بلندترین بلندیها و قلّهٔ قلّه ها است؛آیا این مقام کجا است؟در حدیثی مأثور از پیامبر اکرم-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-آمده است که گفت:«علّیون در آسمان هفتم است،در زیر عرش»، (۱) و نیز از او(ص)

۱- ۲۵) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۶۲.

روایت شده است که گفت:«اهل بهشت اهل علّیون را چنان می بینند که ستاره درخشان در افق آسمان مشاهده می شود.» (۱) بعضی گفته اند:در کنار درخت کنار بالاترین جای بهشت(سدره المنتهی)است،و در هر جا که باشد مقامی بزرگ و کریم است که در آن مقربان درگاه خدا،یعنی پیامبران و صدّیقان از اولیای خدا با وجد و شادی در کنار یکدیگرند.

عمل،در صورتی که صالح و تنها برای خدا بوده باشد،به این مقام کریم بالا می رود،بنا بر حدیث روایت شده به توسط امام صادق-علیه السلام-به نقل از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-که گفت:«فرشته با سرور و شادی عمل بنده را بالا می برد،و چون اعمال نیک او را بالا برد،خدای عزّ و جلّ می گوید:آن را در سجّین قرار دهید،او در آن مرا در نظر نداشته است.» (۲) [۱۹]

این مقام برترین کجا است،و در آن چه می گذرد،و چگونه مقربان در آن شاد و مسرورند،و اعمال ابرار از آن جا در کجا گذاشته می شود؟شناخت ما به این حقایق محدود است،بدان سبب که برتر از تراز شناخت ما افراد بشر است.

وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا عِلِّیُّونَ

-و چه چیز تو را از آن دانا کرد که علیّون چیست.» مفسران در این گونه خطابها چنان تصور می کنند که طرف خطاب شخص رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-است،ولی به نظر من مخاطب این آیه هر خواننده قرآن است؛قرآن به پیامبر نازل شد ولی برای همه مردم بود،و مردمان را به آن فرمان داد که این کتاب را تلاوت کنند و به تدبّر در آیات آن بپردازند،و در آن خطابهایی به همه مردمان است،همچون:« یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ »یا تنها طرف خطاب مؤمنانند، همچون:« یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا »،و در حدیث از امام صادق-علیه السلام-آمده

ص: ۴۲۵

۱- ۲۶) -همان منبع،ص ۲۶۳.

۲- ۲۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۳۰.

است که:«نزول قرآن بر گونه مقصودم تویی و تو ای همسایه آن را بشنو است* ایاك أعنی و اسمعی یا جاره.» (۱) پس این آیه دلیل بر آن نیست که پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-نمی دانسته که علّیون چیست،و چگونه ممکن است چنین بوده باشد در صورتی که آن را برای ما معنی و تفسیر کرده است،بلکه اساسا این جمله دلالت بر نفی علم به این مقام به اندازه دلالت بر این که آن مقامی عظیم است ندارد،و خدا دانا است.

[۲۰]

و در این مقام شامخ وجود دارد:

کِتابٌ مَرْقُومٌ

-کتابی رقم زده.» گفتند:این جمله حکایت از نامه عمل ابرار دارد،و آن کتابی است که به صورت واضح و روشن نوشته شده و هیچ ابهام و پیچیدگی در آن وجود ندارد،و ممکن است که این جمله تفسیری برای علّیون بوده باشد،به اعتبار این که کتابی برتر و بالاتر است،از آن روی که اعمال صالح در آن نگاشته شده،و خدا دانا است.

[۲۱]

مقربان از بندگان خدا گواهانی بر این کتاب کریمند،پس به آن شادمان می شوند و برای صالحان طلب آمرزش می کنند تا به حسنات بیشتر دست یابند.

یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ

-مقربان درگاه آن را مشاهده می کنند.» /۱۷ تنها حضور مقربان در نزد کتاب کرامت و گواهی ایشان بر آن است،و لذا شهادت در این جا به معنی حضور و توقیع است،و اما مقربان-بنا بر آیه بعد- گروهی از آدمیزادگان اند که می خورند و می آشامند،و آنان همان کسان اند که آیات سوره الواقعه از آنان بدین گونه یاد کرده است: وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ* أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ،و شهادت آنان را خدا با این گفته بیان کرده است: وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِیداً عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ . (۲)

ص :۴۲۶

۱- ۲۸) -بحار الانوار،ج ۹۲،ص ۳۸۲.

۲- ۲۹) -النحل/۸۹.

بعضـی گفتند:اینان فرشـتگان مقربند،و به قولی اسـرافیل-علیه السلام- به خصوص،ولی تفسیر نخستین به سیاق نزدیکتر است،و آن خبر از کرامت مقربان در نزد پروردگارشان می دهد،از آن جهت که آنان را شاهدان برنامه های صالحان قرار داده است.

[۲۲]

کتـاب مظهری آشـکار برای مسـئولیت آدمی در مقابـل او است،ولی مظهر آشـکارتر نعیم مقیم برای ابرار است و جحیم الیم و دردناک برای فجّار.

إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیمٍ

-نیکوکاران در ناز و نعمت اند.» نعمتهای خدا ایشان را در میان گرفته است،و گفتند که:چون کلمه «نعیم»به صیغه فعیل(صفت مشـبهه)آمـد،از دوام و اسـتمرار نعمت حکایت می کنـد،و چون صورت نکره دارد،از آن وفور و تنوع فهمیده می شود،و ظاهرا تعبیر به لَفِی نَعِیمٍ نیز دلالت بر فزونی و گوناگونی دارد.

[۲۳]

از آن جا که انسان روح و جسـد است،روح او،پس از سـیر شـدن جسد از نعمتها،پرواز به لذتهای ویژه خود می کند،پس لذت روح در بهشـت به چیست؟چنـان می نمایـد که این لـذت در مجـالس انس و معرفت تجسم پیـدا می کنـد، چه سـخن گفتن با برادران پـاک و پـاکیزه سبب فراهم آمـدن لـذتی عظیم برای نفس و روان می شود،به همـان گونه که علم و معرفت خوراکی اشتهاانگیز برای روح و عقل است.

عَلَی الْأَرٰائِکِ یَنْظُرُونَ

-بر تختها قرار گرفته اند و می نگرند.» /۱۷ نشسـتن ایشان بر سریرها در برابر برادران خود لذتی برای جان و روان است،و نگاه کردن ایشان به آفریدگان خدا و تجلیات رحمت و قدرت او مایه لذت بردن عقل،و از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-روایت شده است که«به دشـمنان خودشان در آتش نگاه می کنند.» گفتند:أرائک جمع أریکه یعنی تخت و سـریر است،و گفته اند که این کلمه اصل فارسی دارد،و به قولی مشتق از نام درخت أراکه است.

[۲۴]

در آن هنگام که زندگی آدمی از کدورتها پاک می شود،و دل او از

کینه و طمع و حرص،چهره او به آثـار نعمتها درخشـندگی پیـدا می کنـد،به همان گونه که گیاه شـکوفه می کنـد و به گل می نشیند،اهل بهشت نیز بر رخساره های زیبایشان آثار تر و تازگی و نورانیت نعیم مشاهده می شود.

تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَهَ النَّعِیمِ

-در چهره هـای ایشـان تر و تـازگی نـاز و نعمت را می بینی و می شناسـی.» شایـد تعبیر به«تعرف»خبر از آن می دهـد که تو از وفور نعمتی که در آن غوطه ورنـد،با نگریسـتن به چهره هاشان آگاهی پیدا می کنی،چه تر و تازگی را درجه ها و گونه هایی است،و آنچه را که در پشت سر آنها از عوامل و درجات نعمت وجود دارد،منعکس می سازد.

[۲۵]

و جلسه های انس و دوستی جز با نوشیدن یک نوشابه کامل نمی شود که سبب افزوده شدن سرور و نشاط ایشان است.

یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ

-به ایشان می نوشانند از رحیق سـر به مهر.» گفتند:رحیق شـراب پاکیزه است،و بعضی گفته اند که:آن شراب کهنه سفید رنگ خالی از تزویر است،و اما مهردار بودن نشانه ای از بزرگداشت نوشنده آن است و نشان می دهد که پیش از نوشیدن وی دست دیگری به آن نرسیده بوده است.

[۲۶]

و در آن صورت که زمینه مهر کردن شـراب معمولاـ پـاره ای گل چسـبنده بوده،زمینه مهر کردن شـراب بهشتی مشک پر عطر است.

خِتامُهُ مِسْکٌ

-زمینه مهر آن مشـک است.» که بر خوشـبویی و زیبـایی آن می افزایـد،و بر مـا است که دامنه این نعمتهـا را پیش خـود تصور کنیم و با تمام همت و نشاط برای دست یافتن به آنها بکوشیم.

وَ فِی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ

-و در این می بایستی رقیبان و مسابقه دهندگان با یکدیگر به مسابقه بپردازند.» در ضـمیر آدمی تمایل راسـخی وجود دارد که او را به پیشـی گرفتن و سـبقت جسـتن بر دیگران می خوانـد،و بیشـتر اوقـات این تمایـل فطری دربـاره امور دنیوی و نعیم زایل شونده آن است،در صورتی که عقل ما را به آن راهنمایی می کند که می بایستی

این مسابقه و پیشی جستن نسبت به دیگران در خصوص انجام دادن کارهای نیک مورد پسند خدا و دست یافتن به بهشت باشد که نعیم جاودانی است،و این آیه یکی از آیات قرآنی است که این تمایل مبارک را در راه درست و استوار آن بر ما عرضه می دارد،و آن شتاب ورزیدن به خیرات و مسابقه دادن در بزرگواریها و مکرمات است،چنان که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است: وَ سٰارِعُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ، (۱) و نیز: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰاتِ أَيْنَ مٰا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً ، (۲) و نیز: إِنَّهُمْ كٰانُوا يُسٰارِعُونَ فِي الْخَيْرٰاتِ وَ يَدْعُونَنٰا رَغَباً وَ رَهَباً . (۳)

اگر بنا باشد که آدمی درباره دست یافتن به چیزی به مسابقه بپردازد، بهترین چیزی که می بایستی مسابقه بر سر آن صورت پذیر شود،همان رحیق مختوم است که عنوان مکملی برای رشته ای از نعمتهای مستمر و به هم پیوسته دارد،و شاید سرّ یاد کردن از این جمله در هنگام بیان این نعمت همین بوده باشد،زیرا که آن کامل کننده دیگر نعمتها است،یا حکایت از بزرگی این نعمت می کند و این که لذت بزرگ آن قابل مقایسه با دیگر لذتها،حتی لذت و نعیم آخرت نیست،یا بدان جهت که از آداب نوشیدن نوشابه در نزد اهل آن در دنیا نیز یکی آن است که جامها را از دست یکدیگر بربایند و در این کار به رقابت و مسابقه با یکدیگر بپردازند.

هر چه بوده باشد،رقابت و مسابقه در رحیق مختوم در آن روز،هنگامی صورت اتمام می پذیرد که امروز در دنیا /۱۷ برای انجام دادن کارهای خیر و نیک شتاب کنند و در آنها با یکدیگر مسابقه دهند؛و در خبر آمده است که ترک باده نوشی در دنیا بهای دست یافتن به رحیق مختوم در آخرت است،به همان که پاداش سیراب کردن و طعام دادن به مؤمن نیز رحیق مختوم است.

در سفارش پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-به علی-علیه السلام-آمده

ص:۴۲۹

۱- (۳۰) -الحدید۲۱/.

۲- (۳۱) -البقره۱۴۸/.

۳- (۳۲) -الأنبیاء ۹۰/.

است که:«یا علی!هر که خمر را برای غیر خدا ترک کند،خدا به او از شراب سر به مهر بهشت می نوشاند،و چون علی گفت:برای غیر خدا؟گفت:آری.و خدا، برای حفظ خودش،و خدای تعالی بر این کار از او سپاسگزاری می کند.» (۱) از علی بن الحسین-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«هر که مؤمن گرسنه ای را طعام دهد،خدا از میوه های بهشت او را اطعام خواهد کرد،و هر که مؤمنی را سیراب کند،خدا از رحیق مختوم به او می نوشاند و سیرابش می کند.» (۲) نیز روایت شده است که:«هر که در روز گرمی برای خدا روزه بدارد، خدا تشنگی او را با دادن رحیق مختوم به او از بین می برد.» (۳) [۲۷]

گفته اند که:در بهشت چشمه ای است که در هوا جریان دارد و در جامهای نیکان فرو می ریزد،و گفتند که:آن از زیر عرش روان است و به نام تسنیم خوانده می شود،بدان سبب که در بلندترین جای بهشت است،و آن نوشابه ای مخصوص مقربان است،و اندکی از آن بر نوشابه نیکان و ابرار افزوده می شود که به آن بو و مزه ویژه ای می بخشد که نه تنها بسیار لذتبخش است،بلکه بسا هست که در آن اثری از روح و بوی مقربان و مزه و عطر درجات عالی ایشان احساس می شود؛و گفته اند که:آن برترین شراب در بهشت است که خدا درباره آن می گوید:

وَ مِزٰاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ

-و آمیخته با آب چشمه تسنیم است.» رازی گفت:تسنیم نام چشمه ای در بهشت است که /۱۷ به سبب بلندی مقام آن نام تسنیم دارد،یا از آن روی که برترین شراب و نوشابه در بهشت است،یا بنا بر آنچه روایت شده است،از بالا بر ایشان فرو می ریزد:یعنی در بالای هوا جریان دارد و در ظرفهای ایشان فرو می ریزد،و یا بدان سبب که وفور و سرعت آن از هر چه که بر آن می گذرد بیشتر است و همین حکایت از تسنیم و برتری آن می کند،یا از آن

۱- (۳۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۳۴.

۲- (۳۴) -همان منبع.

۳- (۳۵) -همان منبع.

جا که در ضـمن جریان یافتن برآمدگی و فرورفتگیهایی در آن دیـده می شود که آن نیز تسـنیم است،زیرا که اصل معنی این کلمه برتری و ارتفاع است،و کوهان شتر نیز به همین سـبب سـنام خوانده می شود،و بالا رفتن بر دیوار را نیز تسنّم می خوانند. (۱)

بعضـی گفته انـد:هر چشـمه که از بلنـدیها سـرازیر شود،تسـنیم نـام دارد،و علی رغم آن که این نزدیکترین معـانی یا سـیاق آیه است،من یک مصدر لغوی را که مؤیّد آن بوده باشد نیافته ام.

[۲۸]

و بهشت را درجـاتی است که سـرانجام به عرش خـدا اتصـال پیـدا می کنـد،و در آن جنـات عـدن است که سـراهای مقربان از بندگان و پیامبران و صدّیقان در آن جای دارد،و سوره الواقعه گوشه ای از تفاوت میان درجات مقربان پیشـی گرفته و درجات اصـحاب یمین را بیـان کرده است،و در این سوره نیز اشـاره به گوشه ای از آن می شود،از آن لحـاظ که شـراب ابرار با تسـنیم آمیخته شده که مقربان از آن می نوشند و آن شراب اختصاصی ایشان است.

عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

-چشمه ای است که مقربان از آن می نوشند.» شاید در شراب تسنیم آثاری معنوی وجود داشته باشد که بر اثر آن کسی که از آن می نوشـد به نزدیکی و خرسـندی خداونـد متعال از او دسترس پیـدا می کنـد،و همچنین شـراب بهشت عقل را افزایش می دهـد،و فکر را به نشـاط و فعـالیت بر می انگیزد،و به روان آدمی ایمان و عرفان را الهام می کنـد،آن شـراب کجا و شـراب دنیا کجا که عقل را از بین می برد و فکر را سست می کند و روح را از مقام پروردگارش دور می سازد؟! [۲۹]

مجـالس انس و دوستی و یگـانگی و نوشـیدن رحیق و شـراب سـالم از جمله پاداشـهایی است که پروردگـار به بنـدگان تحمل کننده دردهای روحی خویش عنایت می فرماید،و چه بسیار که تبهکاران بر ایشان به استهزا خندیدند و

۱- ۳۶) -التفسیر الکبیر،ج ۳۱،ص ۱۰۰.

فخر فروشی کردند،و چه بسیار که لقمه زندگی را از چنگ ایشان ربودند و آنان را به رنج گرسنگی گرفتار ساختند.

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ

-آنان که تبهکار و کافر شدند،به کسانی که ایمان آورده بودند می خندیدند.» در تنزیل این آیه از دو سبب یاد شده است،اوّل آن که:مجرمان عبارت از بزرگان قریش بودند که به طعنه بر روی فقرای مسلمانان،از عمّار و صهیب و بلال و دیگران،می خندیدند و آنان را استهزا می کردند؛دوم آن که:علی-علیه السلام- همراه با گروهی از مسلمانان از راهی می گذشتند و منافقان به تمسخر ایشان و خندیدن بر آنان و فخرفروشی پرداختند،و چون همین منافقان به نزد یاران خود بازگشتند گفتند که مرد سرطاس را دیدیم و بر این حرف خندیدند،و این آیه پیش از رسیدن علی به رسول اللّه نازل شد (۱) و ظاهرا سبب نزول دوم درست تر و قویتر است، بدان جهت که سوره مدنی است.

[۳۰]

نخستین شهادتی که بر ضد گناهکار و مجرم ثبت می شود شهادت و جدان اوست که بی وقفه وی را به خاطر ارتکاب گناه سرزنش و ملامت می کند.

لهذا پیوسته سعی می کند از و جدان خود خلاص شود اما چگونه؟از درستکاران انتقام می گیرد و از آنان عیبجویی می کند و ایشان را به باد تمسخر می گیرد تا بلکه با این کارها از عذاب سرزنش درونی خود اندکی بکاهد.اما،هیهات...او با این کارها بر زخم و درد درون خود می افزاید زیرا مسخره کردن مؤمنان گناه دیگری است که وی مرتکب شده و به سبب آن باز سزاوار سرزنش و جدان خویش می شود.

بدین سان،بر تمسخر و ریشخند خود نسبت به مؤمنان می افزاید بی آن که هیچ فایده ای نصیب وی گردد.

وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ

-و چون بر ایشان گذشتند،با چشم و دست و غمازی به استهزای ایشان پرداختند.»

۱- ۳۷) -التفسیر الکبیر،ج ۳۱،ص ۱۰۱.

یعنی با چشمها و دستها به استهزای ایشان پرداختند،و گفته اند که:غمز به معنی عیب جویی است.

و خدا می داند که زخم زبان نسبت به مؤمن شریفی که پیوسته در تلاش است تا نفس خود را تزکیه کند و پاک سازد،چه اندازه مایه رنج است! /۱۷ اگر غمز در جاهلیت با چشم و دست صورت می گرفت،اکنون وسیله آن قلمها و فیلمها و دیگر وسایل آبروریزی است که دشمنان انسان و دشمنان خدا و دین آنها را در اختیار دارند،و مقاومت مجاهدان در زمان حاضر در برابر این تبلیغات گمراه کننده،مایه افزون شدن پاداش و تقرب بیشتر ایشان می شود،از آن روی که در برابر آزادی بزرگ و آلام نفسانی غیر قابل تحمل شکیبایی نشان می دهند.

[۳۱]

و در آن حال که مؤمنان و مجاهدان در سخت ترین حالات درد و ترس به سر می برند،و کودکان و زنان ایشان در پناهگاهها و محلهای هجرت با کمال پریشانی از ترس خیانت سپاهیان کفر که همچون گرگ شبانه حمله می کنند به سر می برند،تبهکاران را می بینیم که با امنیتی آشکار به خانه های خود باز می گردند،و خلاصه پیروزیهای قلابی خویش را برای یکدیگر تعریف می کنند و در مجالس لهو و عربده کشی آمد و شد دارند.

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ

-و چون به نزد کسان خویش باز می گردند،به ناز و رامش و خنده چنین می کنند.» گفتند:یعنی به کفری که بر آنند شادمان اند و به آن می بالند،و از غیبت و بدگویی مؤمنان لذت می برند،و شاید مقصود از اهل در این جا یاران و همدمان ایشان بوده باشد.

[۳۲]

دشمنان رسالت در آن تلاش می کنند که به مؤمنان تهمت گمراهی بزنند تا مگر ایشان را از اجتماع دور سازند.

وَ إِذٰا رَأَوْهُمْ قٰالُوا إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ

-و چون ایشان را ببینند می گویند که آنان گمراهان اند.»

چنان می نماید که هدف از این تهمت برانگیختن حسّاسیّت مردم علیه ایشان است،بدان جهت که آنان مخالف آن خرافات رایجند که تبهکاران خود را مدافع از آنها به شمار می آورند،در صورتی که مؤمنان در آن می کوشند که جامعه را از شر آنها خلاص کنند.

[۳۳]

و آن مجرمان و مفسدان که معمولا صاحبان ثروت و قدرت و پایگاهند،چنان می پندارند که آنان موکل بر امور مردمند و به همین سبب از چپ و راست به پراکندن تهمتها می پردازند،در صورتی که خود ۱۷/ همچون دیگر مردمان اند و هیچ امتیاز و تسلطی نسبت به احدی ندارند.

وَ مٰا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حٰافِظِينَ

-و آنان را برای نگهبانی از مؤمنان و دیگران نفرستاده اند.» بلکه هر کس مسئول نفس خویش است،و قرآن،با این کلمه قاطع،آن مشروع بودن قلابی را که صاحبان سلطه و مترفان برای تسلط پیدا کردن بر مردمان مدعی آن می شدند،از آنان سلب کرد.هرگز چنین نیست،و سلطه تنها به خداوند متعال و کسی که او معین کند تعلق دارد،آن مجرمان و تبهکاران غاصبان اند،و بر مسلمانان است که به احکام ستمگرانه ایشان توجه نکنند،بدان سبب که به هیچ وجه مشروع و بر حق نیست.

[۳۴]

به سبب این رنجها و دردهای سخت که مؤمنان و مجاهدان در راه خدا از دست مجرمان تحمل می کنند،وضع در روز جزا به صورت کامل منقلب و باژگونه می شود.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّٰارِ يَضْحَكُونَ

-پس در این روز کسانی که ایمان آوردند به کافران می خندند.» بعضی گفتند:برای کافران دری در اطراف آتش دوزخ به طرف بهشت باز می شود،و چون تلاش می کنند و خود را پس از رنج شدید به آن می رسانند،در بر روی آنان بسته می شود،و همین امر سبب خندیدن مؤمنان بر ایشان می شود،و مثل

چنین گفته ای از رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-نیز روایت شده است. (۱)

[۳۵]

مؤمنان بر اریکه هایی شادمان از آنچه خدا به ایشان بخشیده است، می نشینند و به آنچه در دوزخ می گذرد نگاه می کنند.

عَلَی الْأَرٰائِکِ یَنْظُرُونَ

-بر تختها نشسته اند و نگاه می کنند.» در حدیث درباره این گفته خدای: اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ چنین آمده است:

«و اما استهزای خدا نسبت به منافقان در سرای دیگر از این قرار است که:چون خدای عزّ و جلّ منافقان دشمن با علی /۱۷ -علیه السلام-را در خانه لعنت و خواری مستقر ساخت،و آنان را به گونه های عجیبی از عذاب معذّب ساخت،و مؤمنانی را که منافقون در دنیا آنان را استهزا می کردند در بهشت و در حضور محمّد برگزیده خداوند قهّار منزل داد،آنان را به استهزا کنندگان ایشان در دنیا آگاه می سازد،و چنان می شود که از لعنتها و نقمتهایی که مبتلای آنانند به خوبی آگاه می شوند،و در نتیجه مؤمنان همان گونه از تماشا و دریافت سختی حال منافقان و مخالفان دنیایی خود احساس شادمانی می کنند که از بودن در باغهای بهشت پروردگارشان مسرورند و لذت می برند،پس مؤمنان آن کافران را با نامها و صفات ایشان می شناسند و از احوالشان آگاهی پیدا می کنند،و آنان از چندین گروه تشکیل شده اند:

گروهی از ایشان در میان دندانهای نیش افعیهایی مشاهده می شوند که مشغول جویدن ایشان اند،و گروهی دیگر در زیر شلاقهای نگاهبانان دوزخ قرار دارند که با عصاهای آهنی بر سر و روی ایشان می کوبند و در عذاب و نکالی سخت روزگار می گذارند،و گروهی دیگر غرق در چرک و کثافت دوزخند و در آن می کوشند تا خود را از آن بیرون آورند،و گروه های دیگری از عذابهای از گونه های دیگر پیوسته رنج می برند.و کافران و منافقان نگاه می کنند و مؤمنانی را می بینند که در دنیا در معرض اهانت و تمسخر ایشان قرار گرفته بودند و آنان را برای دوستی

۱- ۳۸) -نگاه کنید به الدر المنثور،ج ۶،ص ۳۲۸،از نمونه،ج ۲۶،ص ۲۸۸.

محمـد و علی و آل ایشان-صـلوات اللّه علیهم-آزار می دادند؛گروهی از مؤمنان در بهشت بر بسترهای خود می غلتند،گروهی دیگر به خوردن میوه های بهشتی اشتغال دارند،و کسانی دیگر در غرفه ها یا باغها و گردشگاههای بهشت حاضرند و حوران و غلمان بهشتی آماده خدمت کردن به ایشان،و فرشـتگان خدای عزّ و جلّ از نزد پروردگار خویش با بخششـها و کرامتها و تحفه هـای شـگفت انگیز بـه نزد ایشـان می آینـد و می گوینـد:سـلام بر شـما کـه در دنیـا بردبـاری نمودیـد و به بهـترین دار آخرت رسـیدید،و آن مؤمنان مشـرف بر منافقان و کافران می گویند:ای ابو فلان و ای فلان -و نامهای ایشان را بر زبان می رانند-شما را چه شـده است که در این جایگاه خواری و رسوایی افتاده ایـد؟به نزد ما آییـد تا درهای بهشت را بر روی شـما بگشاییم و از عـذاب خلاص شویـد و در بهره منـدی از نعیم بهشت در کنار ما باشـید،آنان در پاسـخ می گوینـد:وای بر ما،ما کجا و بهشـت کجا؟و مؤمنان می گوینـد که:به آن درها نگاه کنید،و چون می نگرند و درهای بهشت را بر روی خود باز شده می بینند که به دوزخی که در آن رنـج می برند راه دارد،و امکان خلاص شدن از آتش و درآمدن به بهشت هست، /۱۷ پس به شنا کردن در دریاهـای چرک و خون و کثافت دوزخ می پردازنـد،و از میان نگاهبانان جهنم می گذرنـد،که آنان را با تازیانه ها و گرزهای خود می زننـد و به همین گونه پیش می رونـد و چون به درهایی که از دور آنها را باز دیده بودند می رسـند،آنها را بسـته می بیننـد و دوزخبانـان آنـان را بـا تازیـانه و گرز بـار دیگر به درون دوزخ باز می گرداننـد،و مؤمنانی که بر سـریرهای خویش در بهشت آرمیده اند،از مشاهده این احوال به خنده می افتند و آنان را مورد اسـتهزای خود قرار می دهند،و گفته های خداوند عزّ و جلّ اشاره به همین است که گفت: فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّارِ يَضْحَكُونَ* عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ . (۱)

[۳۶]

به چه چیز می نگرنـد؟به جریانهـای روزانه کیفر کـافران،و مجـازات پیوسـته ای که بـا گناهـان پیـاپی ایشـان در دنیا پیوسـتگی دارد،ارتباط پیدا می کند.

۱- ۳۹) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۲۹۸.

هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّارُ مٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ

-آیا کافران را پاداش آنچه کرده بودند دادند؟» یعنی نگاه می کنند تا ببینند که آیا به پاداش و جزای خود رسیدند؟و طبعا این کیفر و جزا را لحظه به لحظه مشاهده می کنند،و جزای مستمر ایشان هرگز پایان نمی پذیرد،و از آن روی چنین است که در برابر کار نادرست و خطایی که انجام داده اند،صدها سال می بایستی مجازات شوند،پس نگریستن مستمر است و جزا نیز به همین گونه است.خدا ما را از این عاقبت محفوظ بدارد،و ما را اهل بهشت و رضوان خودش قرار دهد.آمین.

ص:۴۳۷

سوره انشقاق

اشاره

ص :۴۳۹

سوره انشقاق

فضیلت سوره:

از امام صادق-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«هر کس این دو سوره را بخواند و آنها را نصب العین خویش در نمازهای واجب و مستحبّ قرار دهد: إِذَا السَّمٰاءُ انْفَطَرَتْ و إِذَا السَّمٰاءُ انْشَقَّتْ هیچ حاجبی حجاب او در برابر خدا نمی شود،و هیچ مانعی او را از خدا جدا نمی کند،و خدا پیوسته نظر به او دارد تا از حساب مردمان فارغ شود».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵ ص ۵۳۶ /۱۷

زمینه کلّی سوره

دو پرتو تابیده از سوره الانشقاق:

۱-پرتوی است که بر واقعیت انسان می تابد تا مگر خویشتن خود را بشناسد و آن را در مقام بلندی که برای آن آفریده شده قرار دهد.انسان در آن تلاش می کند که به پروردگار خود نزدیک شود...و به یقین از حالی به حال دیگر انتقال پیدا می کند.

ص: ۴۴۱

پس او همان انسان مسئولی است که زمین و اجرام آسمانی مسخر او شده، و بر سر راه او گذرگاههای سختی قرار گرفته است که ناگزیر باید از آنها بگذرد تا به سرای اقامت گزیدن در نزد پروردگار بزرگ برسد،و گرنه از اصحاب شمال(چپ) است که کتاب و نامه عمل وی در پشت سرش قرار گرفته و او را به سوی جهنم می رانند تا به درون آتش افروخته آن در آید.

۲-پرتوی که طبیعت را همچون آفریده ای از خدا در روشنی قرار می دهد که از مشیت نافذ او فرمانبرداری می کند،پس آسمان در آن هنگام که شکافته می شود،و زمین در آن هنگام که انبساط پیدا می کند،گوش به فرمان پروردگار بزرگ خود دارند،و این حق ایشان است،مگر آنها دو آفریده از آفریدگان خدا نیستند؟!و پرتو این تابش با آن دیگری در آن هنگام تلاقی پیدا می کند که سیاق از کفر این /۱۷ انسان خبر می دهد و آن را زشت می شمارد:آنان را چه رسیده است که ایمان نمی آورند،و چون قرآن بر آنان خوانده می شود به سجده نمی افتند؟!آیا آنان نیز همچون آسمانها و زمین آفریده نشده اند.آیا ایشان در آفرینش بزرگترند یا آسمانها و زمین؟! همچون در سوره های کوتاه دیگر،آیات سوره دریچه های قلب را بر روی حقیقت می گشاید...ولی قلب چه کسان؟قلب آن کسان که فرمان پروردگار خویش را پذیرفتند و ایمان آوردند و به انجام دادن کارهای نیک پرداختند،پس به ایشان بشارت می دهد که مزدی پیوسته و نابریدنی خواهند داشت.

سوره الانشقاق

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذَا اَلسَّمٰاءُ اِنْشَقَّتْ (۱) وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ (۲) وَ إِذَا اَلْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَ أَلْقَتْ مٰا فِيهٰا وَ تَخَلَّتْ (۴) وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ (۵) يٰا أَيُّهَا اَلْإِنْسٰانُ إِنَّكَ كٰادِحٌ إِلىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاٰقِيهِ (۶) فَأَمّٰا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحٰاسَبُ حِسٰاباً يَسِيراً (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۹) وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً (۱۱) وَ يَصْلىٰ سَعِيراً (۱۲) إِنَّهُ كٰانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلىٰ إِنَّ رَبَّهُ كٰانَ بِهِ بَصِيراً (۱۵) فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَ اَللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ (۱۷) وَ اَلْقَمَرِ إِذَا اِتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ (۱۹) فَمٰا لَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ إِذٰا قُرِئَ عَلَيْهِمُ اَلْقُرْآنُ لاٰ يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲) وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

ص: ۴۴۲

معنای واژه ها

۱۴ یحور:«کلمته فلم یحر جوابا»،یعنی با او سخن گفتم و پاسخی نداد،و«حار الماء فی الغدیر»یعنی آب در آبگیر درآمد و از آن بیرون رفت،و«حار فی امره» یعنی در کارش گرفتار حیرت و سرگردانی شد.

معنی دیگری که لغویان برای آن یاد کرده اند،تردّد است که محور از آن گرفته شده که چرخ بر گرد آن دوران و تردّد دارد،و«محاره الاذن»عبارت از سوراخ گوش بیرونی است که هوا در آن داخل می شود و مانند آب که در مجرای خود تردد و آمد و شد دارد،در آن تردد می کند، و محاوره و حوار پس دادن کلام و سخن گفتن است،و اصل کلمه به معنی رجوع و بازگشتن است.

ص: ۴۴۳

همانا تو به سوی پروردگارت سخت کوشنده ای و او را ملاقات خواهی کرد

اشاره

شرح آیات:

[۱]

آیا می توانی پیش خود تصور کنی که آسمان چگونه می شکافد،و ستارگان چگونه پراکنده می شوند،و سلسله های کوه هایی که میلیونها تن وزن دارند و از خرسنگها فراهم آمده اند،چگونه ویران و پراکنده می شوند؟ آیا دریا را در حال آشفتگی دیده ای که چگونه موجهایی همچون کوه از آن بر می خیزد و پیش می رود و فرو می نشیند.آیا می توانی تصور کنی که اگر همه دریاهای زمین آتش بگیرند،اثری دارد که بزرگتر از اثر انفجار هزاران میلیون بومب هیدروژنی با هم است؟...من اعتراف می کنم که قدرت خیال من به تصور کردن این اوضاع و احوال دسترس ندارد...پس چه رسد به ما که از نزدیک شاهد آن هستیم؟بنا بر این چه بزرگ است مقام انسانی که چنین برنامه ای را در پیش دارد، نه چنین است که آدمی مهمان افتخاری باشد بل متّهمی است که به سوی محاکمه روان است تا پرسشهایی را پاسخگو باشد.به حقّ که انسان شأنی عظیم دارد و مسئولیتی که بر دوش دارد نیز بسی سترگ است.ای برادران! /۱۷ بیایید لحظاتی را چنان که خدای ما توصیف می کند به تصوّر رستاخیز بگذرانیم.من یقین دارم که صرف تصوّر رستاخیز موجب می شود ما به امور به گونه ای دیگر بنگریم و در می یابیم که در گمراهی عمیقی به سر می بریم و می فهمیم که هنوز ارزش خود را نمی دانیم.

ما کیستیم؟و حکمت وجودی ما کدام است و به سوی کدامین سرنوشت روانیم؟ دادگاه الهی فضایی دهشتناک دارد.زمین این دادگاه را با فرش

نپوشانده اند.محدوده این دادگاه بسیار گسترده است و اجرام آسمانی قلبهای سخت را درهم می شکند.آسمان در آن روز شکاف می خورد و از شکافهای آسمان تیرهای شهاب به زمین پرتاب می شود و ما نمی دانیم چقدر خرابی و بی هوشی در پی آن خواهد بود.کوه های زمین نیز درهم می ریزند و دریاهای آن آتش می گیرند و این صحنه آن قدر ادامه پیدا می کند تا آن که به خواست خدا زمین همچون پوستی پهن شده می گردد.

إِذَا السَّمٰاءُ انْشَقَّتْ

-آن گاه که آسمان شکاف بردارد.» اگر سالن دادگاه در دنیا به وسیله پاسدارانی احاطه شده است در آن هنگام سربازان آسمانها و زمین آماده خواهند بود تا دستورهای خداوند سبحان را بدون درنگ به اجرا در آورند.

[۲]

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ -و به فرمان پروردگارش گوش دهد و حق بود که چنین کند.» آیا آسمانها می توانند از فرمان خدایشان سرباز پیچند؟هرگز،بلکه باید در انتظار اوامر قاطع خدای خویش باشند.

[۳]

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ -و چون زمین منبسط شود.» دیگر نه کوهی در کار خواهد بود و نه تپه و بنا و درختی.همه آنها در این روز خرد خواهند شد.

[۴]

وَ أَلْقَتْ مٰا فِيهٰا وَ تَخَلَّتْ -و هر چه را که در درون دارد بیرون افکند و تهی گردد.» /۱۷ در این روز همه معادن و مقابر درهم ریخته می شوند و هیچ کس نخواهد توانست در درون زمین پناهگاهی برای خود بیابد.

[۵]

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ -و به فرمان پروردگارش گوش دهد و حق بود که چنین کند.» چگونه این پدیده ها می توانند در انتظار اوامر الهی نباشند و حال آن که مخلوقاتی هستند با تدبیر آفریده شده و بنا بر این آیا نباید خاضع باشند؟آری،باید

چنین باشند.

[۶]

در آن روز و در چنین فضای دهشتناکی انسان خدای خود را ملاقات می کند تا خدایش او را از عملکردش مورد پرسش قرار دهد و پاداش بایسته او را بدو بدهد.ولی میان او و این روز وحشتناک گردنه ها و دشواریهایی است که به منزله نشانه هایی هستند برای آنچه آدمی در آن روز می بیند.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً

-ای انسان!تو در راه پروردگارت رنج فراوان می کشی.» ولادت برای تو و مادرت لحظات دردناکی است و از هنگامی که ناخن در دست تو می روید در معرض بیماریها و خطرهای گوناگون قرار داری و پیوسته در معرض گرسنگی و تشنگی هستی و سرما و گرما آزارت می دهد و از درد و گرفتاری در رنجی و از وقتی که دست راست و چپ خود را باز می شناسی شکست و محرومیت رهایت نمی کند و هنگامی که به جوانی می رسی از انواع فشارهای جسمی و روانی در عذاب خواهی بود و به صحنه حیاتی گام می نهی که آکنده است از برخورد و دشواری.همه این رنجها در زندگی آدمی رخ می نماید.ولی ای کاش با همینها تمام می شد؟ولی چنین نیست.پس از تمامی اینها روز ملاقات بزرگ فرا می رسد،ملاقات با که؟با خدای سبحان.برای چه؟برای سؤال.در چه روزی؟در روزی بسی سترگ.

بر اساس همه اینها ما باید با احترام به خویش بنگریم.ما همچون درختی نیستیم که در مزرعه ای بروید و پس از عمری محدود بدون هیچ رنجی دنبال کار خویش رود.آدمی همچون چهارپایان یا موجودات دیگری نیست که با خوشی زندگی خود را سپری کند.او نفسی است که خداوند او را بزرگ داشته و خورشید و ماه و هر آنچه را که در زمین است در اختیار او نهاده است آن هم برای هدفی بزرگ.

این هدف چیزی نیست جز دیدار خداوند سبحان و سپس دریافت و کیفر و پاداش.

این زندگی با همه /۱۷ رنجهایش گواهی است به این سرنوشت.

فَمُلاَقِيهِ

-پس پاداش آن را خواهی دید.»

ص :۴۴۶

حال که زنـدگی زنجیره ای است از رنج و خسـتگی پس شادی و لهو و لعب برای چه؟و چرا آدمی باید آخرتش را به دنیایش بفروشد.طرفداران صـلاح و فساد هر یک در راهی هسـتند و شاید انسان تبهکار با رنج بیشتری روبرو باشد،زیرا امیدی به آینده نـدارد و فاقد توکّل مؤمن به خدایش می باشد،و به نظر می رسد این فرموده امام سـجاد به نکته اشاره داشـته باشد که:«آسایش برای دنیـا و دنیاییان آفریـده نشـده است،راحت در بهشت الهی و بهشتیان است و رنـج و خسـتگی برای دنیا و اهل دنیا آفریـده شـده انـد.اگر کسـی بهره ناچیزی از دنیا برده دو برابر آن حرص او را در برگرفته و هر کس در دنیا به بهره بیشتری دریابـد در آن فقیرتر است، زیرا برای حفظ اموالش نیازمند مردم است و به هر یک از ابزار دنیا نیاز مبرم دارد.

پس در غنای دنیا آسایشی نیست.هرگز چنین نیست که اولیاء خـدا در دنیا برای دنیا به رنـج بیفتنـد بلکه برای آخرت است که در دنیا خود با رنج روبرو می شوند». (۱)

[۷]

چقـدر تفاوت است میان ملاقات مؤمن با خـدای خود و فرد غیر مؤمن با پروردگار خویش!مؤمن خدای خویش را ملاقات می کند تا جایزه خود را با دست راست بگیرد.

فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ

-هر کس که نامه اش را به دست راستش دهند.» [۸]

او با شادی زایـد الوصـفی کارنامه خویش را می گیرد،زیرا رنجش برای ابـد پایان پذیرفته است و با زایشـی دوباره و آینده ای روشن روبروست.

فَسَوْفَ یُحٰاسَبُ حِسٰاباً یَسِیراً

-زودا که آسـان از او حساب کشـند.» /۱۷ هر یک از انسانها بایـد که محاسـبه شونـد جز شـمار انـدکی از صدّیقین و صابران،و محاسـبه اصـحاب یمین،آسان خواهـد بود و هر گاه سـخن از نیکیهای آنها به میان آید پذیرفته می شود و اگر لغزشـی مرتکب شده باشند مورد گذشت قرار

ص: ۴۴۷

۱- ۱) -تفسیر نمونه،ج ۲۶،ص ۳۰۴،به نقل از خصال صدوق.

می گیرد،ولی محاسبه دشوار آن است که حسنات،مورد قبول قرار نمی گیرد و از سیئاتشان چشم پوشیده نمی شود.

در خبر به جا مانده از پیامبر(ص)آمده است که:«سه گروه هستند که خداوند آنها را بآسانی محاسبه خواهد کرد و به رحمت خود به بهشتش درخواهد آورد»،عرض شد یا رسول اللّه!اینان کدامند؟حضرت(ص)فرمود:«اگر کسی ببخشد به کسی که او را محروم ساخته است و با کسی که با او قطع پیوند کرده ارتباط برقرار سازد و از کسی که به او ستم کرده درگذرد». (۱)

شاید دلیل آن سلامت مسیر عمومی آنها باشد که انحرافات جنبی آنها را استدراک می کند.

[۹]

مؤمنان زیر سایه عرش الهی گرد آورده می شوند و به کار دادگاه می نگرند تا دوستانشان نیز از محاسبه فارغ شوند و به جمع شاد آنها بپیوندند و هر گاه مؤمنی کتاب خود را گرفت شادمان به سرعت به سوی دوستانش روان می گردد.

وَ یَنْقَلِبُ إِلیٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً

-و شادمان نزد کسانش باز گردد.» از همان زمان که مؤمن سر از قبر بر می دارد به علت داشتن صفات پسندیده که شاید بارزترین آنها خشنودی از پروردگارش باشد،این سرور و شادمانی همواره با او همراه است.در حدیث از امام صادق(ع)آمده است:«کسی که به زندگی کم قانع و خشنود باشد خداوند به عمل اندك او قانع و خشنود است». (۲)

در حدیثی از امام صادق-علیه السلام-آمده است:«هر گاه خداوند مؤمن را از قبرش برانگیزد همراه او مثالی نیز خارج می شود که در جلو او حرکت می کند و هر وقت مؤمن یکی از صحنه های هراس انگیز قیامت را ببیند مثال به او می گوید:نترس و غم مخور.تو را به شادمانی و کرامت خداوند عز و جل بشارت می دهم.تا آن که مؤمن در برابر خدای بزرگ می ایستد و اندکی به حسابش

۱- ۲) -بحار الانوار،ج ۶۹،ص ۴۰۶.

۲- ۳) -مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۶۱.

رسیدگی می کند و سپس دستور می دهد که او را به بهشت ببرند /۱۷ در حالی که آن مثال در جلو وی حرکت می کند.مؤمن به او می گوید:خدا تو را رحمت کند؛چه نیکو کسی بودی که همراه من از گور خارج شدی و پیوسته مرا به شادمانی و بخشش پروردگارم بشارت می دادی تا آن را مشاهده کردم.تو کیستی؟مثال می گوید:من همان شادی و سروری هستم که در دنیا در قلب برادر مؤمنت داخل کردی.خداوند عز و جل مرا از آن شادی آفرید تا تو را بشارت دهم». (۱)

[۱۰]

اما کافر و منافق و تبهکار کارنامه اش را از پشت سر می گیرد و دو دست او را به پشتش بسته شده است و کارنامه او از پشت به دست چپش داده می شود و دیگر او در میان مردم به داشتن عاقبتی بد شناخته می شود.

وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ

-امّا هر کس که نامه اش از پشت سر داده شود.» [۱۱]

آیا بهتر نیست همه ما در صدد اصلاح خویش برآییم و دیگر خود را نفریبم تا به این فضاحت بزرگ گرفتار نیاییم.

فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُوراً

-زودا که بگوید وای بر من که هلاک شدم.» ثبور به معنای هلاک است و این اعترافی است به جنایت و تسلیم هلاکت شدن، /۱۷ و اگر آدمی این عاقبت را در دنیا بداند و اعمال نیک در پیش گیرد دیگر به این سرنوشت سیاه گرفتار نخواهد شد.

[۱۲]

دعای او برای خلاصی از هلاکت و اعتراف به نابودی سودش نرساند و به زودی به آتش در خواهد آمد و خوراک حرارت آن خواهد گشت.

وَ یَصْلیٰ سَعِیراً

-و به آتش افروخته درآید.» آتشی فروزان و ویرانگر و پر لهیب.

[۱۳]

این سرنوشت برای چیست؟زیرا این فرد در دنیا شاد بوده و به هر چه خواسته پرداخته و دعوتگران الهی را به مسخره گرفته است.

۱- ۴) -تفسیر نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۳۸.

إِنَّهُ كٰانَ فِی أَهْلِهِ مَسْرُوراً

-او در دنيا نزد كسانش شادمان زيسته بود.» سرور يعنى احساس انسان در اين كه به اهداف خود رسيده است.

[۱۴]

مؤمنان چگونه ظاهر دنيا به پنهان آخرت ره مى برند؟زيرا آنها به رستاخيز اعتقاد دارند در حالى كه ديگران گمان مى برند كه بازگشتى در كار نخواهد بود.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ

-و مى پنداشته است كه هرگز باز نخواهد گشت.» يعنى بازگشت به آخرت براى محاسبه.گفته اند:«حور»به معناى بازگشت است.

[۱۵]

ظن او باطل است،زيرا نه تنها او باز مى گردد بلكه از سوى خداوندى آگاه و بينا به ظواهر و پنهانيها مورد محاسبه قرار مى گيرد.

بَلىٰ إِنَّ رَبَّهُ كٰانَ بِهِ بَصِيراً

-آرى،خدايش نسبت به او آگاه بوده است.» از آن جا كه آدمى پيوسته جنايات و گمراهيهاى خود را توجيه مى كند لذا تنها راه ممكن احساس اين حقيقت است كه خداوند او را تحت نظر دارد و اين كه خداوند به پنهانيهاى قلب او هر چه هم راه توجيه و نفاق در پيش گيرد آگاه است.

[۱۶]

آيا او مراقب غروب است كه چگونه خورشيد در افق گم مى شود و شفق پديدار مى گردد و تاريكى جامه خود را بر لانه پرندگان و حشرات و گزندگان و نيز مسكن مردم مى پراكند و اندك اندك ماه نور آرام خود را بر ما مى تاباند.اينها همه مثالى است براى دگرگونيهاى انسان از هنگامى كه نطفه اى بوده در پشت پدرش تا جايى كه خاك او را در خود جاى مى دهد.لذا آدمى پيوسته در مسافرت است و هر از چند گاه مرحله اى را مى پيمايد،پس آيا ايمان نياوريم كه ما مالك جان خود نيستيم و اين كه مالك امور،ما را براى حكمتى آفريده است.پس اين حكمت اگر در قرآن نيست پس در كجاست؟پس آيا نبايد به هنگام تلاوت آيات كتاب او به سجده بيفتيم؟!اين همان حكمت آفرينشى است كه قرآن بدان اشاره

دارد: وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ . (۱)

فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ

-پس به شفق سوگند می خورم.» غروب خورشید در جانها اثری دارد و از جلال و عظمتی برخوردار است و منظره غروب خورشید بیش از یک احساس را در ما برمی انگیزد،و ما شاهد آنیم که در افق تابلویی متحرّک ترسیم می گردد که از کمال جمال برخوردار است با رنگهایی که اندیشه ها را به تحیّر وا می دارد.

و سرانجام انسان به این باور می رسد که:باید به واقعیت تن داد.بیایید به خانه هایمان برگردیم.

مفسران درباره شفق گفته اند:شفق عبارت است از آمیختن روشنایی روز با تاریکی شب.به قولی:شفق در اصل به معنای رقّت و نازکی است و غروب را شفق نامیده اند چون روشنایی رقیق و کم رنگی در افق منتشر می شود.

درباره لای در«فلا اقسم»گفته اند:زایده و برای تأکید است.به قولی نیز:به این معناست که شفق ارجمندتر از آن است که بدان سوگند یاد شود.یا حقیقت بزرگتر و والاتر از آن است که نیاز به سوگند داشته باشد.ما پیشتر گفتیم که لا در این جا مفید تأکید قسم است.

[۱۷]

پس از آن که اندک اندک شفق باقیمانده خطوط روشنی را از میان می برد تاریکی شب مردم را به آسایشگاه خویش هدایت می کند.

وَ اللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ

-و سوگند به شب و هر چه را فرو پوشد.» گفته اند:وسق به معنای جمع است و«طعام موسوق»یعنی خوراک جمع شده.

[۱۸]

ماه پدیدار می گردد و به میانه آسمان می آید و با نور نقره ای خود جلوه گری می کند همچون کشتی نقره ای که در دریای تاریکی در حرکت است و از افق آسمان نوری آرام را بی آن که مزاحم خواب آدمیان گردد و بر تپه ها می فرستد و

۱- ۵) -ذاریات۵۶/؛من انسان و جن را نیافریدم مگر برای آن که مرا پرستش کنند.

در همین هنگام است که ماه به چراغی تبدیل می شود برای کسانی که شبانه ره می پویند و همنشین شاعران و شیفتگان می گردد و آیه و نشانه ای آگاهی بخشی می گردد برای کسانی که شب را زنده نگاه می دارند و به عبادت می پردازند.

وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ

-و سوگند به ماه چون فروغش کامل شود.» /۱۷ گفته اند:«اتّسق»مشتق از«وسق»است به معنای سر جمع کردن یک چیز است که مفهوم کامل بودن را القا می کند.گفته اند:کنایه از کامل شدن قرص ماه است.به نظر من اعم از این می باشد و مراد از اتّساق قمر بالا آمدن آن در وسط آسمان و دور بودنش از کدورت و تیرگی افق می باشد.و اللّه اعلم.

[۱۹]

انسان همواره از حالی به حالی دیگر منتقل می شود..این حقیقتی است که آدمی باید عمیقا آن را بفهمد و گرنه بیم آن می رود که راه خود را گم کند.

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ

-که حالی بعد از حال دیگر تحول خواهید یافت.» مراد از«طبق»چیست؟گفته اند:طبق در لغت به معنای حال و وضع است و مثالهایی برای آن آورده اند.مثلا گفته اند به بلایا و مصایب«ام طبق»و «بنات طبق»گفته می شود.و به این سخن شاعر استشهاد کرده اند:

الصبر احمد و الدنیا مفجّعه

من ذا الذی لم یذق من عیشه رنقا

اذا صفا لک من مسرورها طبق

اهدی لک الدهر من مکروهها طبقا

شاعری دیگر می گوید:

انی امرؤ قد جلبت الدهر اشطره

و ساقنی طبق منه الی طبق

شاید اصل معنای«طبق»تطابق و روی هم قرار گرفتن باشد و تحولات اساسی و چرخشهای حساس زمانی را طبق نامیده اند چون زمان را دارای طبقات تصور می کردند چنان که زمین یا ساختمان دارای طبقات است.لذا هر مرحله زمانی را یک طبقه نامیده اند و از همین رو گفته اند:اتانی طبق من الناس یا طبق من الجراد یعنی جماعتی از مردم یا ملخ گویی این جماعت گروه یا

طبقه ای از ایشان

ص :۴۵۲

هستند.در ادبیات امروز ما اصطلاح طبقات اجتماعی مشهور است.یک قرن از زمان را نیز طبقه می گویند.چنان که عباس در مدح پیامبر(ص)گفته است:

تنقل من صلب الی رحم

اذا مضی عالم بدا طبق

به هنگام غروب و پایان روز طبقه گفته می شود و می گویند:مضی طبق من اللیل یا طبق من النهار.

بنا بر این،ظاهر آیه حاکی از آن است که آدمی در طبقات زمان و مراحل و دگرگونیهای آن به تدریج پیش می رود.

آری؛انسان،با وجود حاشیه باریکی از اختیار که بر قامت ردای او دوخته شده است،قدرت دخل و تصرف در تحولات بزرگی که بر وی می گذرد ندارد.او در روزگاری و در محلی و از پدر و مادری به دنیا می آید که در انتخاب به هیچ یک از آنها کمترین دخالتی ندارد.و دهها عامل جبری دیگر که زندگی او را می سازند بی آن که آدمی در ساختن آنها دستی و اختیاری داشته باشد.از نطفه به علقه تبدیل می شود و از علقه به مضغه و از مضغه به جنین کامل و سپس متولد می شود و از کودکی تا پیری که عربها این فاصله را به سی و هفت مرحله تقسیم کرده و برای هر یک نامی گذاشته اند پشت سر می گذارد و سپس می میرد.

در خلال این مدت زندگی تحولات گوناگونی از بیماری و صحت،فقر و توانگری،ترس و امنیت،گرسنگی و سیری را از سر می گذراند.حوادث روزگار گاه او را اندوهگین و گه شادمان،گاه ناآرام و گاه آرام،گاه فقیر و گاه مرفه و...

می سازد.سختیها و بلایا گاه او را از سرزمینی به سرزمین دیگر و از میان مردمی به میان مردمانی دیگر و از دینی به دینی دیگر کوچ می دهد.

همه این تحولات بخشی از آن کدح و رنجی است که برای آدمی در این دنیا مقرر شده است اما باید دانست که با مردن تمام نمی شود بلکه بعد از مرگ سخت تر و دشوارتر است.

در روایتی از پیامبر(ص)شماری از این مراحل را که آدمی پشت سر می گذارد می خوانیم.از جابر روایت شده که گفت:شنیدم پیامبر خدا(ص)

می فرماید: /۱۷ «همانـا فرزنـد آدم از آنچه خداونـد آفریـده بی خبر و غافل است.خـدای یگانه چون خواست او را بیافرینـد به فرشته گفت:روزی و اثر و مـدت عمر او را بنـویس،و بنویس خوشـبخت است یـا بـدبخت؛آن گـاه آن فرشـته کنـار می رود و خداوند فرشته ای دیگر را می فرستد که از او محافظت کند تا به سن بلوغ برسد.

سپس خداونـد دو فرشـته دیگر را مأمور می کند که خوبیها و بدیهایش را بنویسـند.پس چون مرگ او فرا رسـید آن دو فرشـته می روند و ملك الموت-علیه السـلام-می آید و جانش را می ستاند.زمانی که به حضور حق آورده شود روحش به بدنش باز گردانـده می شود.آن گاه ملك الموت می رود و دو فرشـته قبر می آینـد و او را می آزماینـد و سـپس آنها نیز می رونـد.چون قیامت فرا رسد فرشـته حسنات و فرشته سیئات نزد وی فرود می آیند و نامه ای را که در گردن او بسته شده است می گشایند و در حالی که یکی از آن فرشـتگان او را جلو می برد و دیگری گواه است همراه او به حضور حق می رسند و خداوند عز و جل می فرمایـد:«تو از چنین روزی غافـل بودی و مـا پرده را از تو کنـار زدیم و امروز چشـمانت تیز است».پیـامبر اکرم(ص)فرمود:« لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ...»و فرمود:«حالا بعـد حال».جابر می گویـد:پیامبر خـدا(ص) فرمود:«کاری بزرگ فرا پیش داریـد پس از خدای بزرگ کمک بجویید». (۱)

اگر در سیاق سوره انشـقاق تأمل ورزیم و در آیه کـدح آن تـدبر کنیم و این روایت را نیز مورد ملاحظه قرار دهیم روشن می شود که جمله اخیر این روایت پنـدی است که بایـد آن را از این سوره بیـاموزیم؛زیرا دشـمن آدمی همـان لهو و لعبی است که نفس او وی را به سوی آنهـا فرا می خوانـد و به بیهودگی و بی خبری یا فرار از رویاروی شـدن با حقایق تشویق می کنـد.علت آن که بشـر به این حالات کشیده می شود بی خبری او از خودش و اشتباهات و خطاهایی است که در انتظار وی می باشد.آیا این انسان بیچاره نمی اندیشد که تاریکی در دل روشـنایی نهفته و ماه در پی قرص خورشـید در آسمان ظاهر می شود و تحول و دگرگونی قانونی است

۱- ۶) -قرطبی،ج ۱۶ ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

فراگیر.آیا او از این قانون مستثنی است و دامن وی را نمی گیرد؟! اگر از طبیعت پیرامون خود عبرت نمی گیریم آیا نباید از تاریخ آکنده از تحولات و دگرگونیهای خود پند بیاموزیم و ملاحظه کنیم که روزگار چگونه با ملتها نقش خود را ایفا کرد و طوفانهای تغییر و تحولات آنها را زیر و زبر کرد... /۱۷ ما نیز در همین مسیر گام برمی داریم و در حدیثی از پیامبر خدا(ص)آیه مورد بحث بر همین اساس تأویل و تفسیر شده و فرموده است:«شما نیز همان راهی را می روید که پیشینیان شما رفته اند،وجب به وجب و متر به متر آن را می پیمایید.حتی اگر به سوراخ سوسماری رفته باشند شما نیز وارد همان سوراخ خواهید شد».عرض کردند:

ای رسول خدا؛یهود و نصاری؟!فرمود:«پس چه کسی»؟ (۱) ابو جارود حدیثی از امام باقر(ع)درباره آیه وَ لاٰ یَزٰالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِمٰا صَنَعُوا قٰارِعَةٌ روایت کرده که فرمود:«آن قارعه کیفر و نقمت است. «أَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دٰارِهِمْ» این کیفر بر گروهی جز آنان فرود می آید و آنها این کیفر را می بینند و می شنوند.کسانی که گرفتار کیفر شده اند گناهکارانی کافر همچون ایشان هستند و از یکدیگر پند و عبرت نمی گیرند.پیوسته در این وضع هستند تا آن که وعده ای که خداوند داده است،یعنی پیروزی مؤمنان و شکست و رسوایی کافران،فرا رسد». (۲)

بدین سان،باید آدمی آیات و نشانه های طبیعت و پندهای تاریخ را بفهمد و از طریق آنها به خود بنگرد تا قدر و قیمت خویش را بشناسد.و فرصتهایش را با غفلت و سرگرمی و پرداختن به اموری بی ارزش هدر ندهد.

[۲۰]

ابن ابی العوجاء به خدمت امام صادق(ع)رسید و از هیبت آن حضرت سخنی نگفت.امام صادق(ع)به او فرمود:«ای پسر ابی العوجاء آیا تو مصنوع هستی یا غیر مصنوع؟»گفت:مصنوع نیستم.پس امام صادق(ع)فرمود:

«اگر مصنوع هستی،چگونه به وجود آمدی؟»او جوابی نداد و برخاست و رفت.

ص: ۴۵۵

۱- ۷) -همان منبع ص ۲۷۹ و در مجمع البیان حدیثی نزدیک به آن یاد شده سپس گفت:از امام صادق -علیه السلام-روایت شده،مراجعه کنید به مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۴۶۲.
۲- ۸) -موسوعه بحار الانوار،ج ۶،ص ۵۵.

روز دوم نزد آن حضرت آمد و ساکت نشست.حضرت فرمود:«گویا آمده ای تا بعضی مطالب گذشته را باز گویی»؟عرض کرد:بله ای فرزند پیامبر خدا.پس ابو عبد اللّٰه صادق(ع)فرمود:«شگفتا!منکر خدا هستی اما گواهی می دهی که من فرزند /۱۷ رسول خدا هستم».عرض کرد:عادت باعث این کار شد.

پس عالم(ع)(عالم در اصطلاح حدیث امام کاظم(ع)است.تا آخر روایت وی را با صفت عالم می نامد و ظاهرا منظور همان امام صادق است)گفت:«چرا سخن نمی گویی؟»عرض کرد:از هیبت و ابهت شما در برابر شما زبانم گویا نمی شود.

من با علما زیاد نشسته و با متکلمان مناظره کرده ام اما هرگز ابهتی که از شما مرا گرفته از ایشان نگرفته است:فرمود:«همین طور است اما من سؤال را آغاز می کنم».آن گاه رو به او کرده فرمود:«آیا تو مصنوع هستی یا غیر مصنوع؟».عبد الکریم ابی العوجاء عرض کرد:«من غیر مصنوع هستم».عالم-علیه السلام- فرمود:«در این صورت به من بگو اگر مصنوع بودی چگونه به وجود می آمدی؟».

عبد الکریم بدون جواب ماند و با چوبی که در دست داشت بازی می کرد و می گفت:دراز،پهن،ژرف،کوتاه،متحرک،ساکن.همه اینها صفت آفریده اوست.پس،عالم(ع)فرمود:«اگر جز اینها از صفت مصنوع چیزی نمی دانی پس خودت را مصنوع بدان زیرا در خودت صفاتی از این قبیل می یابی».عبد الکریم گفت:از چیزی پرسیدی که پیش از تو کسی نپرسیده است و بعد از تو نیز کسی مانند آن را از من نخواهد پرسید...تا سرانجام اعتراف کرد که صانعی دارد...این حدیث طولانی است و ما فقط قسمتهایی از آن را که به موضوع ما ارتباط پیدا می کند،آوردیم.

متکلمان برهان بعدی بر این حقیقت را مطرح کرده گفته اند:عالم متغیر است و هر متغیری حادث می باشد پس عالم حادث است.براستی که تحولات موجودات پیرامون ما و دگرگونیهای زندگی ما و تغییرات خود ما(طبق عن طبق) بهترین راه شناخت پروردگار و حکمت،و فلسفه آفرینش ماست اما همه مردم این راه را نمی پویند زیرا بعضی آن را باور ندارند و زندگی خود را بر اساس تکذیب قرار

ص :۴۵۶

می دهند و لذا هیچ گونه حجت و پند و عبرتی در آنها کارگر نمی افتد.

فَمَا لَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ

-پس چیست آنان را که ایمان نمی آورند.» ۱۷/ [۲۱]

هنگامی که قلب انسان به آبشاری از نور متّصل می شود دیگر قلب خود را در اختیار ندارد و تنها باید به ندای وحی پاسخ گوید و کدامین قلب دیده وری است که در برابر این وحی خاضع نگردد،وحیی که نزدیک است کوه های سر به فلک کشیده را درهم شکند.

وَ إِذٰا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لاٰ يَسْجُدُونَ

-و هنگامی که قرآن خوانند به سجده نیفتند.» گفته اند:«سجود»در این جا به معنای تسلیم و خضوع است.

[۲۲]

حجّتهای الهی هر چه هم رسا باشد باز فرد منکر هم چنان معانده خواهد کرد و دروغ خواهد گفت،زیرا پیشاپیش تصمیم گرفته آن را تصدیق نکند، به همین سبب ایستار او نشان دهنده ضعف حجّت نیست بلکه انحراف نفسانی او را می رساند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ

-بلکه کافران تکذیب می کنند.» [۲۳]

تکذیب ظاهری آنها واقعیت و میزان تأثّر آنها از حجّت را باز نمی تابانند،زیرا آنها نیز بشر هستند و دلایل روشن تا ژرفنای وجود آنها نفوذ می کند ولی آنها خود را می فریبند و به خویش دروغ می گویند.

وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُوعُونَ

-و خدا به آنچه در دل دارند آگاه است.» ۱۷/ وعی به معنای حفظ است و«اناء»،«وعاء»نامیده می شود زیرا که طعام را حفظ می کند و مفسّران در معنای آن گفته اند:«اللّه اعلم بما یضمرون».

[۲۴]

بر اساس آنچه اظهار می کنند خداوند آنها را محاسبه می کند،زیرا قلب کافر به دروغگو بودن او گواهی می دهد.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ

-پس آنها را به عذابی دردناک بشارت بده.» خواه محاسبه را قبول داشته باشند یا خیر.

[۲۵]

از این عمومیت استثنا شده است کسانی که ایمان آوردند و کار

ص :۴۵۷

نیک کردند و آنها تنها کسانی هستند که خداوند پیوسته به آنها پاداش خواهد.

إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

-جز کسانی که ایمان آوردند و کار نیک کردند.» در معنای استثنا گفته اند که در این جا منقطع است زیرا کافران جز مؤمنان هستند و دیگر استثنا در این جا معنا ندارد.

لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ

-پاداش آنها را پایانی نیست.» این درست است که اجر به اندازه سختی خواهد بود ولی پاداش اخروی همیشگی است و اگر به آیه ای بر بخورید که در آن خانه ای از خانه های بهشت توصیف شده باشد این خانه همچون خانه های دنیا نیست که مدّتی بعد ویران شود بلکه خانه ای است همیشگی.سایر پاداشهای آخرت نیز چنین است.خداوند آنها را نصیب ما کند.

گفته اند:کلمه«ممنون»به معنای قطع است.نافع بن ازرق از ابن /۱۷ عباس درباره آیه« لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ »پرسید.گفت:یعنی پیوسته و غیر مقطوع.پرسید:

آیا عرب با این معنا آشناست؟گفت:آری،اخو یشکر این معنا را در شعر خود آورده است آن جا که می گوید:

فتری خلفهن من سرعه الرجز مع منینا کأنه أهبا.

مبرد می گوید:منین به معنای غبار است زیرا مانع دیدن آن سوی خود می شود. (۱)

ص :۴۵۸

۱- ۹) -قرطبی،ج ۱۹،ص ۲۸۲.

سوره بروج

اشاره

ص :۴۵۹

سوره بروج

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الاعمال به اسناد از امام صادق(ع)آمده است که فرمود:

«کسی که و السماء ذات البروج را در نمازهای واجب بخواند از آن جا که این سوره،سوره پیامبران است لذا حشر و موقف او با پیامبران و مرسلان و صالحان خواهد بود».

نور الثقلین/ج ۵،ص ۵۴۰ /۱۷

زمینه کلّی سوره

جبّاری دیوانه که سلطه محدود او بر سرزمینی تسلیم او را به طغیان وا می دارد و در پی تصمیمی اشتباه دستور اعدام دستجمعی گروهی را صادر می کند که به خدا ایمان آورده اند،پس آنها را در گودالهایی از آتش می افکند و مردم نیز شاهد این صحنه هستند تا برای آنها مایه عبرت گردد.به گمان او همه چیز تمام شده است.ولی هرگز چنین نیست،چه،آسمانها و زمین و سپاهیان این دو و ساکنانشان منتظر محاکمه این مجنون در روز موعود هستند.

ص:۴۶۱

بدین ترتیب آیات سوره بروج با سوگند شروع می شود و به این پایان می پذیرد که خدا بر آنها آگاه است و این که قرآن مجید در لوح محفوظ،مأمون است.

و این چنین،مؤمنان(شاید بارها و در جاهای مختلف)به این آزمایش /۱۷ بزرگ مبتلا شدند بی آن که ذره ای به ایمان آنان آسیبی وارد آید بلکه بر استواری و صفای ایمانشان افزوده گشت.

و اما،عاقبت گناهان و جنایات دشمنانشان چه بود؟آیا به هدف خود رسیدند؟هدف آنان از این عمل وحشیانه جاهلانه چه بود؟مگر نه این که می خواستند مقاومت مؤمنان را درهم شکنند؟اما آیا موفق شدند؟هرگز...بلکه دین به سبب مقاومت مؤمنان انتشار یافت و ستمگران دچار عذاب دردناک شدند.چنان که خداوند این عذاب دردناک را بر فرعون و ثمود نازل کرد.

سخن پایانی این که:ویژگی این سوره کریمه آن است که:مؤمنان باید برای گذر از دشوارترین امتحانات و مقاومت در برابر مشکلترین گزینشها خود را آماده کنند.

سوره البروج

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلسَّمٰاءِ ذٰاتِ اَلْبُرُوجِ (۱) وَ اَلْيَوْمِ اَلْمَوْعُودِ (۲) وَ شٰاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳) قُتِلَ أَصْحٰابُ اَلْأُخْدُودِ (۴) اَلنّٰارِ ذٰاتِ اَلْوَقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهٰا قُعُودٌ (۶) وَ هُمْ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ (۸) اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹) إِنَّ اَلَّذِينَ فَتَنُوا اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذٰابُ اَلْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْكَبِيرُ (۱۱) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ (۱۳) وَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلْوَدُودُ (۱۴) ذُو اَلْعَرْشِ اَلْمَجِيدُ (۱۵) فَعّٰالٌ لِمٰا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتٰاكَ حَدِيثُ اَلْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (۱۸) بَلِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَ اَللّٰهُ مِنْ وَرٰائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

ص:۴۶۲

معنای واژه ها

۱ البروج:کاخها.بدین نام نامیده شده زیرا که به سبب بلندیش ظاهر و آشکار است.

در مفردات راغب آمده است:«ثوب مبرّج»یعنی جامه ای که برجهایی بر آن نقش بسته است و حسنش در نظر آید و لذا گفته شده:«تبرّجت المرأه»یعنی زن در اظهار محاسن بدان تشبّه جسته است.

۴ الاخدود:شکاف بزرگ در زمین،و از همین کلمه است«خدّ»به معنای مجرای اشک در چهره.

۱۰ فتنوا:یعنی آتش زدند و«فتین»یعنی سنگ سیاهی که گویی آتشین است و اصل«فتنه»به معنای«آزمون» است و سپس به معنای عذاب به کار رفته.راغب می گوید:اصل«فتن»داخل کردن طلاست در آتش تا درجه خلوص آن آشکار شود.

۱۵[المجید]

:«مجد»به معنای سعه در کرم و جلال است.

ص :۴۶۳

مرگ بر خداوندان آن چاله(اخدود)

اشاره

شرح آیات:

[۱]

کاینات و زمان و انسان سه گواه بزرگ بر مسئولیت بشرند،پس به کجا می تواند بگریزد،و چه چیز را برای این گریز به عنوان بهانه بتراشد؟!و بزرگترین کاینات،بنا بر دانشی که داریم،آسمانها است با واحدهای ساختمانی بزرگی که قرآن آنها را به نام بروج نامیده است.

وَ السَّمٰاءِ ذٰاتِ الْبُرُوجِ

-سوگند به آسمان صاحب برجها.» بروج چیست؟ظاهرا طبقاتی از آسمان است که در مجموعه هایی از کهکشانها تجسم پیدا کرده،و در هر مجموعه خورشیدهای فراوان وجود دارد.

گفته اند:اصل معنی بروج آشکار شدن است،و چون هر بنای مرتفعی پیدا و آشکار است،کاخ را نیز برج می نامند،به همان گونه که جایگاه دفاع از هر شهر را هم برج می خوانند.شاید انتخاب این کلمه در این جا به مناسبت آن بوده باشد که در آسمان پاسدارانی موضع گرفته اند تا حرکات آدمیان و جنّیان و شیاطین را رصد کنند، /۱۷ و این با سیاقی که در آن سخن از کیفر دیدن گردنکشان در مقابل تبهکاریهایشان نسبت به مؤمنان می رود،انسجام دارد،پس در آن هنگام که طاغیان در برجهای زمینی خویش پناه می جویند،آسمان را نیز برجهایی است که مقاومت کردن در برابر سپاهیان آنها امکان ندارد.

بعضی گفته اند که:برجها منزلگاههای خورشید و ماه و سیارات و افلاک آنها است که اجرام آسمانی با عظمتی که دارند نمی توانند به اندازه سر انگشتی نسبت به آنها تجاوز کنند،که این خود گواهی بر آن است که این همه آفریده هایی

بنا بر تدبیر مدبّری است.

[۲]

روز قیامت روزی ترسناک است که از ترس آن آسمانها و کوه ها و دریاها و دیگر قسمتهای کاینات می هراسند،و بزرگترین چیزی که در آن است، رو به رو شدن آدمی با اعمال خویش است بدون آن که پرده عذر و بهانه ای بتواند آنها را بپوشاند،و نیرو و یاوری در دسترس باشد...و بدین گونه سیاق به آن سوگند یاد می کند و از آنچه به مسئولیت گردنکشان در برابر پروردگارشان در مقابل جنایتهایی که نسبت به مؤمنان انجام داده بودند مربوط می شود،یاد می کند و به آن قسم می خورد.

وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

-و سوگند به روز وعده شده.» روزی است که گریزی از آن نیست،زیرا که وعده خدا است،و وعده خدا دروغ نیست،و نه تنها انسان بلکه همه کاینات به چنین روزی وعده داده شده اند، پس چه روز بزرگی است این روز!؟ [۳]

سپس انسان به محاکمه در حضور گواهان کشیده می شود.هر مکانی که در آن زیسته،و هر زمانی که بر او گذشته،علیه او گواهی می دهد،و هر اندامی که به کار برده،و هر انسانی که با او به سر برده،درباره او شهادت می دهد،و در مقدمه گواهان پیامبران و اوصیا و دعوت کنندگان به خدا قرار دارند و گواهی می دهند که رسالتهای پروردگارش را به او ابلاغ کرده اند که آنها را نپذیرفته است.

چه مسکین و بیچاره است این طغیانگر گردنکشی که همه گواهان از هر گوشه بر می خیزند و علیه او گواهی می دهند؟!سپس او را می بینی که در دنیا با غفلت زندگی می کند و پیوسته به ارتکاب گناهان بر می خیزد و تو گویی که هیچ حساب و عقابی در کار نیست.

وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ

-و به گواه و به آن که بر او گواهی دهند.» /۱۷ بعضی گفته اند که شاهد روز جمعه است و مشهود و روز عرفه،و این را از امام علی-علیه السلام-روایت کرده اند،و بعضی دیگر گفته اند که هر روز با کاری که آدمی می کند،علیه او گواهی می دهد،و از رسول اللّٰه-صلی اللّٰه علیه

و آله-روایت شده است که گفت:«هیچ روزی بر آدمی وارد نمی شود مگر این که در آن بانگ دهند که:ای پسر آدم!من آفریده ای تازه ام،و در آن چه می کنی بر تو گواهی خواهم داد،پس در من به انجام دادن کار خیر بپرداز تا فردا درباره آن برای تو گواهی دهم،چه اگر من بروم دیگر هرگز مرا نخواهی دید،و هر شب نیز مثل این را می گوید». (۱)

[۴]

آیا این را دریافته ای که آن کس که آسمان دارای برجها را آفرید،هیچ سوراخ و شکافی در آن به وجود نیاورد،و روزی را برای مردمان قرار داد که در آن گرد یکدیگر جمع شوند و بر خودهاشان گواهی دهند،آیا چنان تصور می کنی خداوند متعال انسان را بیهوده در دنیا رها کرده است که به فساد بپردازد و بندگان مؤمن او را به صورتی بسیار زشت بکشد و سپس هیچ کیفری به او ندهد؟هرگز چنین نیست...

قُتِلَ أَصْحٰابُ الْأُخْدُودِ

-مرگ بر خداوندان آن چاله(اخدود).» کسانی که در زمین چاله ها و گودالهایی به صورت نهرهای پهن حفر کردند و آنها را از آتشی که زبانه می کشید پر کردند.

بعضی گفتند که:این لعنتی ابدی است که به ستمکاران می رسد،و قتل و مرگ در این جا کنایه از آن است.

بعضی دیگر گفتند:بلکه آن اشاره به خود ستمکاران است که عملا کشته شدند،زیرا که شعله آتش از گودالهایی که کنده بودند بیرون آمد و آنان را سوزاند؛ یا شاید پس از آن به طریقی دیگر کشته شدند.

آنچه مهم است این است که آنان از عذاب آخرت رهایی نخواهند یافت، هر چند در دنیا چند روزی به ایشان مهلت داده شده باشد،چه نظام آفرینش مبتنی بر اساس عدالت و دادگری است،و هیچ ستمگری نمی تواند از مسئولیت تبهکاریهای خود بگریزد.

ص:۴۶۶

۱- ۱) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۸۴.

[۵]

آتش آن گودالها که در زمین پدید آورده بودند،افروخته بود و قربانیان را به سرعت می سوزاند و هلاک می کرد.

اَلنّارِ ذاتِ الْوَقُودِ

-آن آتش با افروختگی.» جرایم گردنکشان بسیار هولناک بود،و چگونه توانستند به زشت ترین اسلوبها متوسل شوند تا چند روز بیشتری بر مسند حکومت باقی بمانند...آیا این گونه کسان مستحق آتش فروزان جهنم نیستند؟ [۶]

منظره انسان بی گناه و افتاده ای که به آتش می سوزد و فریاد یاری خواستن برای خلاصی از آتش بر می دارد بدون آن که احدی به یاری او برخیزد، بسیار هولناک و جانکاه است،آن هم کسانی که ممکن است به صورت پیر مردی سالخورده یا جوانی تازه به جوانی رسیده یا زنی ناتوان یا حتی کودک بسیار خردسال بوده باشند! چه سخت است دلهای طاغیان و پیروان ایشان که در پیرامون آتش حلقه زده بودند و به سوختن مؤمنان در میان آتش نگاه می کردند!به حق باید گفت که کفر آدمی را مسخ می کند،و طغیان او را به صورتی در می آورد که از جانور درنده هم بدتر است.

إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ

-در آن هنگام که نزدیک آتش نشسته بودند.» [۷]

مردمان را به اجتماع مخصوص مشاهده اعدام گروهی مؤمنان دعوت کردند،تا عذاب مؤمنان را نظاره کنند،و این عذاب دادن مایه عبرت کسانی شود که پس از ایشان خواهند آمد و هیچ کس جرأت آن نداشته باشد که با این سلطان مسلط بر مردم در اندیشه مخالفت بیفتد.

وَ هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ

-و آنان شاهد و گواه بر آنچه بر سر مؤمنان می آوردند بوده باشند.» این جنایت هولناکی است که در روشنی نور و از روی عمد و قصد صورت می گرفت و سفیهی با این عمل خود ملکوت پروردگار را به چالش می طلبید،در حالی که بر وقوع این گناه بزرگ گروهی از مردم گواه و ناظر بودند...گمان

نمی کنم که در هیچ جرمی شرایط جرم این چنین کامل بوده است...پس مجرم جز قتل و پیوستن لعنت به او چه چیز را می تواند انتظار داشته باشد؟ آیا اصحاب اخدود چه کسان بودند،و در کدام سرزمین می زیستند؟مقاتل گفت که:اصحاب اخدود در سه جا بودند:یکی در نجران و دیگری در شام و سومی در ایران.امّا شام /۱۷ آنتیوخوس رومی بود،و آن که در سرزمین ایران به این کار پرداخت بخت نصّر بود،و صاحب اخدود عربی یوسف بن ذی نواس. (۱)

و بنا بر این گفته احتمال آن می رود که جرم سوزاندن به آتش از طریق افکندن مردم در چاله های آکنده از آتش فروزان،در ایام نادانی و جاهلیّت در سرزمینهای مختلف شایع بوده باشد،و به همین جهت مهم آن نیست که چه کسی چنین می کرده،و تنها عبرت گرفتن از آن حایز اهمیّت است.

و در بعضی احادیث آمده است که این داستان در حبشه وقوع پیدا کرد از آن روی که خدا بر ایشان پیامبری را فرستاد پس گروهی به او ایمان آوردند پس او و آنها را گرفتند و در آتش افکندند. (۲)

متنهای مختلف آکنده از داستانی است که بسیار می توان از آن عبرت گرفت،و ما کاری به اختلاف در تفاصیل و جزئیات نداریم:

مسلم در صحیح خود از هدیه بن خالد از حمّاد بن سلمه از ثابت بن عبد الرحمن بن أبی لیلی از صهیب از رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-روایت کرده است که گفت:«پیش از این پادشاهی بود که جادوگری داشت،و چون آن جادوگر بیمار شد گفت:اجل من نزدیک است و غلامی را نزد من فرست تا به او جادوگری بیاموزم،پس غلامی را نزد او روانه کرد که با او آمیزش داشت؛و در میان پادشاه و جادوگر راهبی منزل داشت که چون غلام از او می گذشت سخن او و کار او وی را خوش آمد و زیاد در کنار او می نشست،و چون دیر به نزد جادوگر باز می گشت

۱- ۲) -القرطبی،ج ۱۹،ص ۲۹۱.

۲- ۳) -تفسیر المیزان،ج ۲۰،ص ۲۵۶،نقل از امام علی-علیه السلام-.

او را کتک می زد،و کسان وی نیز برای دیر کردن وی را تنبیه می کردند؛غلام به راهب شکایت کرد و راهب به او گفت:ای پسرکم!چون بازگشتن تو به نزد جادوگر بیش از اندازه تأخیر پیدا کند،به او بگو:کسانم مرا زندانی کرده بودند،و چون کسانت سبب دیر کردن تو را جویا شوند،به ایشان بگو:جادوگر مرا به زندان انداخته بود؛در این بین،روزی مردم با جانور بزرگی رو به رو شدند و آن غلام با خود گفت:امروز خواهم دانست که کار جادوگر بالاتر است یا کار راهب،پس سنگی را برگرفت و گفت:خدایا!اگر کار راهب را بیشتر دوست می داری،این جانور را با این سنگ که به او پرتاب می کنم بکش،پس چنین کرد و جانور کشته شد و مردمان این حادثه را مشاهده کردند؛و چون راهب را از این حادثه آگاه کرد، راهب به او گفت:ای پسرکم!تو گرفتاری پیدا خواهی کرد،و چون چنین شود /۱۷ از من نامی به میان نیاور؛گفت:و او به مداوای مردم پرداخت و کسانی را که مبتلای به بیماری پیسی(برص)و کوری بودند درمان می کرد،و در این ضمن یکی از ندیمان پادشاه کور شد و به نزد او آمد و مال فراوانی به وی داد و از او خواست که درمانش کند،و غلام به او گفت که:من هیچ کس را شفا نمی دهم بلکه خدا است که شفا می دهد،و بنا بر این اگر به خدا ایمان آوری،نزد خدا دعا می کنم که تو را شفا دهد،و آن مرد ایمان آورد و غلام دعا کرد و او شفا یافت.آن گاه چون ندیم پادشاه نزد وی آمد،از او پرسید که چه کس تو را شفا داد،و او گفت:پروردگارم، و پادشاه گفت:من؟گفت:نه،پروردگار من و تو خدا است؛پادشاه به او گفت:آیا تو را پروردگاری جز من است؟گفت:آری،پروردگار من و تو خدا است،پس پادشاه بر او سخت گرفت تا نشانی غلام را به او داد،و پادشاه فرستاد تا او را به نزد وی آوردند و به او گفت:به من خبر رسیده است که تو مبتلایان به پیسی و کوری را درمان می کنی،و او در پاسخ گفت:من هیچ کس را شفا نمی دهم بلکه شفا دهنده خدا است،و پادشاه به او گفت:آیا پروردگاری جز من داری؟و او گفت:آری،پروردگار من و تو اللّه است،و چون چنین شد پادشاه بر غلام سخت گرفت تا نشانی راهب را به او داد،و آن گاه فرمان داد که راهب را با اره به دو پاره

تقسیم کردند،و سپس روی به غلام کرد و گفت:از دین خود باز گرد،و چون غلام چنین نکرد فرمان داد تا چند تن او را به فلان کوه بلند بالا برند و اگر از دین خود بازنگشت او را از بالای آن پرت کنند.چون به بالای کوه رسیدند،غلام گفت:

خدایا به هر گونه که مصلحت می دانی مرا از شرّ ایشان نگاه دار،و چون چنین شد، کوه به لرزه افتاد و همه بر آن غلتیدند و فرو افتادند و هلاک شدند.غلام نزد پادشاه بازگشت و در پاسخ او که بر سر وی چه آمد،گفت:خدا مرا از شر ایشان خلاص کرد.پادشاه غلام را با گروهی دیگر روانه کرد که او را به دریا برند و اگر بازنگشت او را در آن غرق کنند؛چون غلام همراه با آن کسان در یک کشتی به وسط دریا رسید و گفت:خدایا مرا از شرّ آن محفوظ بدار و چنان شد که مأموران کشتی غرق شدند و غلام نجات یافت و به نزد پادشاه بازگشت و در پاسخ او که همراهانت چه شدند گفت:خدا شرّ آنان را از من دور کرد،و سپس به پادشاه گفت:تو نمی توانی مرا بکشی مگر این که به آنچه به تو می گویم عمل کنی:

مردمان را جمع کن و مرا بر شاخه درختی به دار آویز و سپس تیری از ترکش من بیرون آر و آن را بر کمان قرار ده و بگو:به نام پروردگار غلام و تیر را رها کن تا مرا بکشی؛پس چون مردمان گرد آمدند و غلام بر درخت آویخته شد و تیر را از ترکش بیرون آورد و بر کمان نهاد و رها کرد،آن تیر بر شقیقه غلام نشست و او را کشت؛ و چون مردم چنین دیدند،گفتند که ما به پروردگار غلام ایمان آوردیم؛به پادشاه گفته شد که آنچه از آن بیمناک بودی بر تو رسید و مردم چنین کردند،پس فرمان داد که بر /۱۷ دهانه راهها چاله هایی کندند و در آنها آتش افروختند و چنین دستور داد که هر که از دین خود بازگشت به حال خودش واگذارید،و آنان را که چنین نکنند در آتش افکنید،و چنین شد،و چون زنی را همراه با پسرش برای افکندن به درون آتش آوردند،آن پسر به مادر خود گفت:مادرم!شکیبا باش که تو بر حقی». (۱)

سعید بن جبیر گفت:چون مردم اسفندهان شکست خوردند،عمر بن

ص: ۴۷۰

۱- ۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۴۶.

خطاب گفت:اینـان نه جهودنـد و نه ترسـا،و کتـابی ندارنـد،و آنـان مجوس بودنـد، پس علی بن ابی طـالب گفت:«آنان کتاب داشـتند و به آسـمان بالا رفت،و سبب آن این بود که پادشاهی از ایشان مست شد و به همخوابگی با دختر خود پرداخت -یا با خواهرش-و چون به هوش آمد به او گفت:چگونه باید از این گرفتاری خود را نجات بخشـیم؟و آن زن گفت:اهل کشور خود را فراخوان و به آنان بگو که تو نکاح با دختران را روا می داری و آنان نیز باید آن را حلال شمارند،و چون آنان را جمع کرد و با ایشان سـخن گفت از پیروی او سـرباز زدنـد،پس اخـدودهایی فراهم آورد و گفت هر کس که فرمان او را نپذیرد کیفر او آتش است و هر که آن را بپذیرد می تواند به خانه خود باز گردد». (۱)

از امام باقر-علیه السـلام-روایت شده است که گفت:«علی-علیه السـلام-کسی را نزد اسقف نجران فرستاد تا خبری از اصحاب اخـدود از او به دست آورد و او چیزهـایی گفت.پس او-علیه السـلام-چنین گفت که:نه چنـان است که می گـویی،و من خـبر آنان را به تو باز خواهم گفت:خـدا مردی حبشـی را به رسالت حبشیان مبعوث کرد،و چون او را تکـذیب کردند،یاران وی به جنگ با حبشـیان پرداختند،پس آن پیغمبر و یارانش اسـیر شدند،و سپس پلی بنا کردند و آن را از آتش آکنده ساختند و مردم را گرد آوردنـد و گفتنـد:هر که بر دین ما و فرمانبر ما است،به کناری رود،و کسانی که بر دین اینان اند می بایستی خود را در آتش افکننـد،پس اصحاب آن پیغمـبر خـود را در آتش می افکندنـد،و در این میـان زنی بـا کـودک یـک مـاهه پیش رفت و ناگهان بر کودک خود بیمناک شـد و توقفی کرد، و آن کودک یک ماهه بانگ برداشت که:باک مـدار و مرا و خودت را به آتش بیفکن،و به خـدای سوگنـد که این کـار در راه خـدا انـدک است،پس خـود را همراه بـا کودکش که از سـخنگویان در گاهواره بود به آتش افکند». (۲)

ص: ۴۷۱

۱- ۵) -همان کتاب،ص ۵۴۷.

۲- ۶) -همان جا.

در حدیثی مأثور از امام صادق-علیه السلام-آمده است که گفت:

«پیش از شما مردمانی بودند که آنان را می کشتند و به آتش می سوزانیدند و با اره شقه می کردند و زمین را با همه گستردگی بر ایشان تنگ می ساختند،و هیچ یک از اینها آنان را از دین خود باز نمی داشت،و این همه برای آن بود که به خدای عزیز و حمید ایمان آورده بودند،پس از پروردگار خود خواستار درجات ایشان شوید و بر سختیهای روزگار خود شکیبایی نمایید تا به درجه ایشان برسید». (۱)

ایمان با قلب آدمی چنین می کند و آن را نیرومندتر از آهن و استوار و پایدارتر از کوه ها و بلندتر از قلب های مرتفع و سخت تر از هر وسیله آزار و اذیتی می سازد که طاغوتان برای آزار دادن و معذّب ساختن و کشتن مردمان فراهم می آورند!! گاه از یکدیگر می پرسیم که:چه چیز این انسان را که زمانی تحمل گزش پشه ای را ندارد،چنان می سازد که در برابر چشمان آزاردهندگان خود را به آتش می افکند و می سوزاند و از ایمان خویش لحظه ای انصراف حاصل نمی کند؟ در پاسخ می گویم که:اولا-وضوح رؤیت حقیقت در نزد ایشان به حدی رسیده بود که(با بصیرت دلهای خویش)در بهشت و نعیم آن زندگی می کردند و این خود تسلای خاطری برای ایشان و کناره گیری از شهوتهای دنیوی به شمار می رفت،و(با نیرومندی قلبهای خویش)در آتش و عذاب آن درنگ می کردند و از همین راه سختیها و رنجهای دنیا را به راحتی تحمل می کردند.

ما از داستان مادری آگاهی داریم که برای افکندن خویش به آتش اندکی تردید داشت و ناگهان کودک شیرخوارش زبان گشود و گفت:ای مادر! در برابر تو آتشی را می بینم که خاموش نمی شود(یعنی آتش جهنم)و در پی این گفته همگان خود را به درون آتش پرتاب کردند.

ثانیا،هنگامی که آدمی به انجام دادن کاری مصمم می شود،قیام کردن وی به آن عمل دیگر برای وی دشواری چندان ندارد،و مخصوصا اگر این کار در راه

۱- ۷) -همان جا.

خـدا باشـد،چه خداوند متعال امر را بر او آسان می سازد،و قدمش را تثبیت می کند و قدرت تحمل دردها و رنجهای آن را به او می بخشـد و ایمانش را قوت می دهد،و بر بصـیرت وی چندان می افزاید که گویی پاداش خود را در جهان دیگر می بیند.و چنین است که بنـدگان صالـح خـدا در مقابـل فشارهـای گونـاگون در طول تاریـخ توانسـته انـد مقاومت نشان دهنـد و با قلبی خرسـند و نفسـی آرام اشـکال مختلف عذاب را تحمل کنند، /۱۷ چه آنان می دانسـته انـد که سـنتهای خدا تغییر و تبدیل نمی پـذیرد،و مؤمنانی که در اخـدود سوختند،با کسانی برابرند که برای حفظ ایمان خویش امروز در زندانهای طاغوتیان به سر می برند یا کشـته می شوند یا دشواریهای مهاجرت و جهاد در راه ایمان را تحمل می کنند،و به همان گونه که خدا بزرگواری آن صـدّیقان را جاودانه ساخت،پاداش این مؤمنان را نیز ضایع نخواهـد کرد،و به همان گونه که خـدا اصـحاب اخـدود را کشت و رسالتهای خود را به پیروزی رسانید،جباران امروز را نیز نابود خواهد کرد و به جای ایشان کسان دیگری را خواهد آورد.

[۸]

در آن هنگام که هیجان مبارزه و شـدت یافتن تبلیغات علیه مؤمنان به اوج خود می رسـد،مردمان نمی داننـد که چه می کنند و چه گناه بزرگی را مرتکب می شوند،ولی پس از آن که به حال خویش بازگشتند،از یکدیگر می پرسند که:

چرا مؤمنـان را کشـتند و به چه جهت از ایشان انتقام گرفتنـد،و آن گاه در می یابنـد که در گمراهی پردامنه ای به سـر می برده اند.

وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ یُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ

-و ایشـان را نیازردنـد و عـذاب ندادنـد مگر برای آن کـه به خـدای بزرگـوار سـتوده ایمـان آورده بودنـد.» نه در زمین تبـاهی کردنـد،و نه کسـی را مورد تعـدی و تجاوز قرار دادند،و نه خواسـتار چیزی جز حق شدند،بلکه خواسـتار بازپس گرفتن آزادی خویش بودند و به پروردگار صاحب قدرت خویش ایمان آوردند که مقهور هیچ نیرویی نمی شود،و خدای حمید و پسـندیده ای است که ستم نمی کند و بخل نمی ورزد و پاداش بندگان را می دهد و از فضل خویش بر آن می افزاید.

ص :۴۷۳

[۹]

کدام یک از این دو بر حقّ است:تمرّد کردن نسبت به سلطان آسمانها و زمین و درآمدن به بندگی بشری که هیچ ضرر و زیانی را نمی تواند از آنان دور کند،یا آزاد شدن از هر بندگی و قید و در آمدن به دژ پادشاهی مقتدر قاهر؟ اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -آن که فرمانروایی بر آسمانها و زمین از آن اوست.» و علی رغم آن که خدا فرصت انتخابی به طاغیان در مهلتی محدود بخشیده،بر آنچه می کنند گواه است و هیچ چیز در آسمانها و زمین بر او پوشیده نمی ماند.

وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ

-و خدا بر همه چیز شاهد و گواه است.» [۱۰]

و گواهی خدا تنها برای تاریخ نیست،بلکه برای پاداش و کیفر دادن عادلانه است،و طاغوتان را به جهنمی آکنده از آتش سوزان و عذاب سوزاننده می راند.

إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ

-کسانی که مؤمنین و مؤمنات را در معرض فتنه و آزمایش و بلا قرار دادند.» این حکمتی خدایی است که به طاغیان فرصت آزمایش داده است،چه آنان با این علم خود مؤمنان را در معرض آزمایش قرار دادند و از قدرت اراده ایشان آگاه شدند،و چنان بود که ارزش و معنی ایمان برای مردمان آشکار شد،و این نکته را دریافتند که چنین ارزشی برتر از مادّیّات است و دعوت فرستاده خدا و پیروانش برای به دست آوردن مال و سلطه ای نیست،و سپس چون مؤمنان را آزمودند،ایمان اینان از رسوبات شرک خلاصی پیدا کرد،و بازمانده های نادانی و غفلت از نفوس ایشان زدوده شد و ناتوانان از صفهای ایشان بیرون رفتند،و مؤمنان پاکی طلایی را پیدا کردند که چون در بوته گداخته می شود از هر چه جز طلا است تهی می شود.

حکمت خدا برای فرصت دادن به جباران تا به این کشتارهای زشت در حق خوانندگان به خدا دست یازند،از این قرار بود.و شاید بعضی از ایشان به خدا بازگشتند و از کرده خود پشیمان شدند و توبه کردند،و به همین سبب پروردگار ما

می گوید:

ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذٰابُ الْحَرِيقِ

-و سپس توبه نکردند،برای ایشان عذاب جهنم است و عذاب آتش.» و میان عذاب سخت تر و ماندگارتر جهنم و میان عذاب اخدودی که همچون یک چشم برهم زدن پایان می پذیرد،تفاوت بسیار است،و پس از آن معذبان اخدود به روح و ریحان دسترس پیدا می کنند.

[۱۱]

امّا آن معذّبان باغهای بهشت را در انتظار خویش دارند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

-برای کسانی که ایمان آوردند و به انجام دادن کارهای نیک و شایسته پرداختند،بهشتهایی است و در زیر درختهای آن جویها روان،و این پیروزی بزرگی است.» /۱۷ خواه همچون اصحاب اخدود وارد چالشهای بزرگ شده،یا از پیروان ایشان بوده باشند.و چه پیروزی برای ایشان بزرگتر از پایان یافتن رنج و آزمایش ایشان در رسیدن کامل به هدفها و خواسته هاشان می تواند باشد؟! [۱۲]

سوگند به آسمان دارای بروج و به روز موعود و به شاهد و مشهود که:

مورد مؤاخذه خدا قرار گرفتن،در آن روز که طاغوتان و ستمگران را چنین می کند، بسیار سخت و شدید است.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ

-مؤاخذه و سختگیری پروردگارت بسیار سخت است.» گفتند که:این جمله پاسخ سوگند در آغاز سوره است.و شاید این گفته خدا: قُتِلَ أَصْحٰابُ الْأُخْدُودِ نیز پاسخ دیگری برای قسم بوده باشد،و بدین گونه سوگند چارچوبی برای همه حقایق یاد شده در این سوره می شود.

از این آیه آشکار می شود که خدا اصحاب اخدود را به عذابی دردناک گرفت،به همان گونه که با دیگر گردنکشان نیز چنین کرد.

[۱۳]

و چگونه می تواند بطش و سختگیری جبار آسمانها و زمین که آفرینش

آسـمان در آغاز از او بوده و پس از نابودی بار دیگر او را به زنـدگی بازمی گرداند، چنین نبوده باشد؟! إِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَ یُعِیدُ - او است که آفرینش را آغاز می کند و بار دیگر آن را اعاده می کند.» [۱۴]

خـدا بـه سـرعت مردم سـاکن زمین را به آنچه کرده انـد نمی گیرد و عـذاب نمی دهـد،و از بسـیاری از بـدیهای ایشـان در می گذرد،زیرا که آنان را دوست می دارد و گناهانشان را می پوشاند.

وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ

-و او چشم پوش و آمرزنده و دوستدار است.» [۱۵]

و دوستی او نسبت به مؤمنان و آمرزش او نسبت به گناهان بندگانش به سبب عزت و قوت او است.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ

-آن خداونـد با عرش بزرگوار و بزرگ نام.» /۱۷ خواه اَلْمَجِیدُ را به ضـمّه بخوانیم تا صـفتی برای پروردگار باشد،یا به کسر تا همچون صـفتی برای عرش در نظر گرفته شود،تفاوتی پیـدا نمی کند،بدان جهت که عرش او همان هیمنه و سـلطنت او است،و آن یکی از نامهای نیکوی او و صفتی از صفات کریمه او است.

[۱۶]

و چگونه ممکن است کسـی که هر چه می خواهـد می کند بدون آن که گرفتار رنجی شود،سـلطانی بزرگ نبوده باشد؟ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ -همه آن کند که خود خواهد.» اراده خدا صفت قدرت مطلقه او است،و این آیه بر آن دلالت دارد که هیچ چیز اراده او را محدود نمی کند،پس اراده او،بدان گونه که پیشوایان فلاسفه یونان گمان می کردند و سپس این فکر به جهودان سرایت کرد و گفتنـد: یَدُ اللّهِ مَغْلُولَهٌ دست خـدا بسـته است»،قدیم نیست!سـبحان اللّه؟!چگونه می تواند در آغاز توانا باشد و در پایان ناتوان؟!و آیا می شود خداونـد متعال را به اول و آخر وصف کرد تا متغیر باشـد؟! بازتاب این صـفت بر ما-افراد بشـر-باید آن باشد که پیوستگی نعمتهای

خدا و عادت کریم او بر ما سبب آن نشود که به او مغرور شویم و بدون ترس از عذاب و عقاب خدا به ورزیدن گناه ادامه دهیم.

[۱۷-۱۸]

و سپاهیان ابلیس گرد هم جمع شدند تا مؤمنان را مورد حمله قرار دهند،آیا کارشان به کجا انجامید؟ هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْجُنُودِ* فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ -آیا حدیث سپاهیان به تو رسید*از فرعون و ثمود؟» قرآن درباره آن دو،با وجود اختلاف فراوان داشتن در اوضاع و احوال،به یک شکل سخن گفته است،بدان جهت که سنت خدا در آنان،همچون در جز آنان،یکی است.

[۱۹]

بشر ساختمان تکامل یافته ای از دروغ برای خود بنا نهاده و نفس خود را در آن می نهد،و به همین سبب او را می بینی که درباره انکار وجود پروردگارش یا قدرت او یا سنت پاداش دادن وی به میانجیگری فلسفه ای چند بعدی بحث می کند تا مگر خویشتن و دیگران را به آن قانع سازد،و آن را-بنا بر جدل-فلسفه الحاد یا مادّیگری نام نهاده است،و گاه /۱۷ از همه حقایق تجاوز می کند و آن را به نام فلسفه علمی می خواند،و سپس در برابر هر حقّی باطلی را قرار می دهد،و به جای هر صواب خطایی را می پذیرد و-به گمان خود-بافت این پندارهای باطل را با یکدیگر محکم می کند و به آن نام نظریه یا اصل می دهد،در صورتی که این همه چیزهایی جز دروغها نیست.

برای چنین انسانی بیرون آمدن از پیله دروغی که بر گرد خود تنیده، امکان پذیر نیست،و لذا علیه همه عبرتها و موعظه ها،حتی اگر در تراز عبرت عذابی باشد که ریشه فرعون و ثمود را برکند،خود را ایمن تصور می کند.

بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکْذِیبٍ

کسانی که کافر شدند در تکذیب به سر می برند.» بدان سبب که به بزرگترین و آشکارترین حقایق(به خدای بزرگ و رسالتهای او)کافر شدند و در مجرای زیرزمینی تکذیب درآمدند،و از آن بیرون

نیامدند تا از سرنوشت فرعونی که داستانش میان اهل کتاب شهرت یافت یا به سرنوشت قوم ثمود که اعراب از کار ایشان آگاه بودند،عبرت گیرند.

[۲۰]

و آیا تکذیب سودی برای ایشان دارد؟آیا از آن که کیفر اعمالشان به ایشان برسد جلوگیری می کند،یا کسی را که مجازات کننده ایشان است می تواند بفریبد تا از مجازات کردن آنان منصرف شود؟هرگز...چرا؟بدان جهت که آدمیزاد با پروردگار خویش رو به رو می شود و علم و قدرت خدا بر مردمان احاطه دارد.

وَ اللّٰهُ مِنْ وَرٰائِهِمْ مُحِیطٌ

-و خدا بر همه چیز آنان احاطه دارد.» گفتند که:وراء هر چیز جهات خارجی احاطه کننده بر آن است،پس مفهوم آیه آن می شود که خدا بر هر بعد از ابعاد زندگی ایشان احاطه دارد.

و این با پیوسته در تکذیب بودن ایشان تقابل دارد.

[۲۱]

ولی آیا چشم به راه آنند که چیزی بزرگتر از این کتاب بزرگ پیدا شود و پندشان دهد و از این سوراخ تکذیب بیرونشان آورد؟ /۱۷ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ -این سخن قرآنی است با شکوه و بزرگوار.» در ترازی بالا و مجد و عظمتی رفیع که دست تحریف به آن راه ندارد،و ناچیزان و حقیرانی که در حضیض شهوتها زندگی می کنند به تراز آن نمی رسند،و کسانی جز پاکیزه شدگان از پلیدی شرك و ناپاکی عقده های نفسانی و تاریکی افکار باطل،به گوهرهای حقایق و معانی آن دسترس پیدا نمی کنند.

ناگزیر می بایستی بر قله مجد و بزرگواری بالا روی تا به فهم بعضی از معانی کتاب عظیم آگاهی پیدا کنی.

[۲۲]

و از نشانه های مجد و عظمت آن یکی این است که در لوحی نزد خدا محفوظ است و هیچ کس نمی تواند در آن تصرّفی کند.

فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

-در لوحی نگاهداری می شود.» در الدر المنثور از ابن عباس روایت شده است که پیامبر-صلی اللّٰه علیه و آله-گفت:«خداوند لوحی از مروارید سفید قرار گرفته در دو پوشش طرفی از

زبرجد سبز آفرید که نوشته آن با نور است،و در هر روز سیصد و شصت لحظه به آن نگاه می کند که زنده می کند و می میراند،و می آفریند و روزی می دهد،و عزت یا ذلت می بخشد،و عمل می کند و می خواهد». (۱)

این حدیث گفته خدای تعالی: فَعّالٌ لِما یُرِیدُ است.اما لوح محفوظ یاد شده در این آیه شاید اشاره ای به این آیه کریمه داشته باشد که: إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ ،چه خدا لوح را از آن محفوظ می دارد که دیگری چیزی بر آن نقش کند.

ص: ۴۷۹

۱- ۸) -تفسیر المیزان.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹